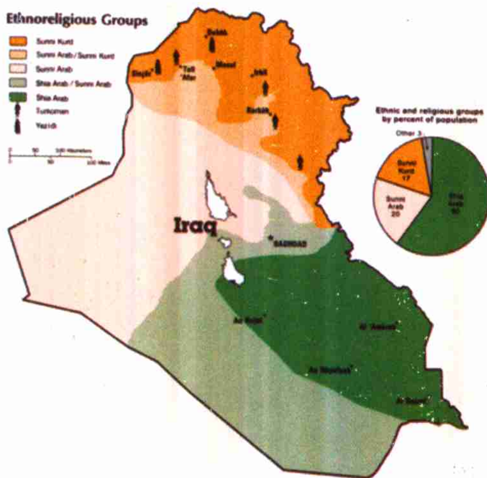
سامان سیاسی در عراق جدید

به کوشش: امیر محمد حاجی یوسفی
احمد سلطانی نژاد



سامان سیاسی در عراق جدید

به کوشش:
دکتر امیرمحمد حاجی یوسفی
دکتر احمد سلطانی‌نژاد

دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی
تهران-پاییز ۱۳۸۷

فهرستنویسی پیش از انتشار

سرشناسه: حاجی‌یوسفی، امیرمحمد، ۱۳۴۳ / سلطانی‌نژاد، احمد، ۱۳۴۵
عنوان و نام پدیدآور: سامان سیاسی در عراق جدید / به کوشش امیرمحمد حاجی‌یوسفی، احمد سلطانی‌نژاد [به سفارش] دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی [وزارت امور خارجه].
مشخصات نشر: تهران: وزارت امور خارجه، مرکز چاپ و انتشارات، ۱۳۸۶.
مشخصات ظاهری: یازده، ۳۴۵ ص.: نقشه.
شابک: 978-964-361-408-9

وضعیت فهرستنویسی: فیپا.
یادداشت: کتابنامه.
موضوع: عراق ـ سیاست و حکومت، ۲۰۰۳ م.
موضوع: عراق ـ تاریخ ـ حمله ایالات متحده، ۲۰۰۳ م.
شناسه افزوده: ایران. وزارت امور خارجه. دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
شناسه افزوده: ایران. وزارت امور خارجه. مرکز چاپ و انتشارات.
رده‌بندی کنگره: ۲ س ۲ ح / ۷۶/ DS ۷۹
رده‌بندی دیویی: ۹۵۶/۷۰۴۳۳۱
شماره کتابشناسی ملی: ۱۱۴۴۲۱۴

سامان سیاسی در عراق جدید
به کوشش: دکتر امیرمحمد حاجی‌یوسفی و دکتر احمد سلطانی‌نژاد
چاپ اول: پاییز ۱۳۸۶ـ چاپ دوم: پاییز ۱۳۸۷
تعداد: ۱۰۰۰ جلد
طرح روی جلد: شهرزاد تهرانی
صفحه‌آرایی، طراحی، لیتوگرافی، چاپ و صحافی:

مرکز چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه

دفتر مرکزی: مینی سیتی، میدان شهید محلاتی، خیابان نخل، خیابان وزارت امور خارجه
تلفن: ۵-۲۲۴۷۲۷۳۲، دورنگار: ۲۲۴۷۲۷۳۶
فروشگاه مرکزی: میدان انقلاب، اول کارگر شمالی، پاساژ البرز، شماره ۱۱، تلفن: ۹-۶۶۴۲۹۰۲۸
فروشگاه شماره ۲: خیابان شهید باهنر، خیابان شهید آقایی
صندوق پستی ۱۹۳۹۵/۴۷۴۶، تلفن: ۲۲۸۰۲۶۶۲
فروشگاه شماره ۳: انتهای خیابان شهید باهنر، میدان شهید باهنر، تلفن: ۷۱-۲۲۲۹۲۲۷۰
فروشگاه اینترنتی:www.mofa.ir

فهرست مطالب

فهرست نقشه‌ها، جداول و نمودارها

نقشه‌ها

جداول

نمودارها

مقدمه

به رغم گذشت نزدیک به سه سال از سرنگونی رژیم بعثی عراق، این کشور همچنان با مشکلات بسیاری در استقرار نظم سیاسی و ایجاد دولتی باثبات و فراگیر روبرو است. چشم‌انداز روشنی از تحولات این کشور که حاکی از پایان اشغالگری نیروهای آمریکایی باشد، دیده نمی‌شود. با این وجود، برگزاری چندین انتخابات در سطح ملی به ویژه انتخابات مجلس که در پاییز ۱۳۸۴ مشارکت بیشتر گروه‌های سنی مذهب را درپی داشت، نوید بخش همکاری و هماهنگی بیشتر بین گروه‌های مختلف قومی – مذهبی عراق برای ایجاد عراقی جدید بدون حزب بعث می‌باشد. با این حال عراق همچنان صحنه عملیات‌های تروریستی است که با هدف بر هم زدن نظم عمومی، مخالفت با اشغالگری نیروهای آمریکایی و تشدید اختلاف و درگیری بین نیروهای قومی ـ مذهبی توسط ترکیبی پیچیده از گروه‌های معارض و مخالف نظم موجود با حمایت و پشتیبانی برخی نیروهای خارجی انجام می‌گیرد.

بسیاری از ناظرن مسائل خاورمیانه بر این باورند که ویژگی خاص ژئوپلیتیکی عراق زمینه را برای ادامه و تشدید اختلافات بین گروه‌های مختلف قومی ـ مذهبی این کشور فراهم می‌کند. شکاف‌های قومی – مذهبی قابل توجه بین این گروه‌ها که ریشه در شکل‌گیری عراق پس از فروپاشی امپراطوری عثمانی دارد همواره به عنوان یکی از مهمترین عوامل تهدید برای ثبات سیاسی این کشور محسوب شده است. پایان یافتن حاکمیت طولانی و بلامنازع اقلیت سنی که در دوره قبل از فروپاشی حزب بعث غالبا با حمایت خارجی به سرکوب سیستماتیک

اقلیت کرد و اکثریت شیعه پرداخته است، خود یکی از عوامل ادامه نابسامانی‌های سیاسی در عراق امروز است. اشغال عـراق توسـط نیروهـای آمریکـایی بـه سـلطه اقلیت سنی پایان داد و همزمان زمینه لازم برای افزایش نقش شـیعیان و کردهـا در شکل‌گیری عراق جدید فراهم کرد. کاهش نقش تاریخی اقلیت سنی که اکنون به نیروهایی معارض تبدیل شده‌اند، پیچیدگی بیشتر اوضاع عراق پس از صـدام را در پی داشته است.

اکنون این سوال وجود دارد که وضعیت بسیار شکننده عـراق پـس از صـدام چگونه به سامان سیاسی در این کشور خواهد انجامید. در دوره قبل از فروپاشـی حکومت بعث، عنصر سرکوب نقش بسیار مهمی در تداوم نظم و ثبات سیاسـی در عراق داشته است. در شرایطی که امکان اعمال برقراری نظم توسط یک حکومـت اقتدارگرای مرکزی وجود ندارد نقش هر یک از گروه‌های موثر کـه بـر سـر سـهم مناسب خود در ترکیب جدید دولت عراق مبارزه می‌کنند چگونه همکاری بیشتر یا تشدید درگیری‌ها و اختلافات بین این گروه‌ها را در پی خواهد داشـت. در ایـن میان نقش برتری جویانه نیروهای اشغالگر و تاثیر آنان بر موازنه بـین گـروه‌هـای ذی‌نفوذ عراقی چگونه سامان سیاسی را در ایـن کـشور بـه ارمغـان خواهـد آورد. حوادث و رویدادهای عراق پس از صدام حکایت از این واقعیـت قابـل پـیش‌بینـی دارد که عراق جدید همچنان در به سامان رساندن اوضـاع پیچیـده سیاسـی ایـن کشور با مشکلات بسیاری روبرو می‌باشـد کـه حـل آن در گـرو پایـان اشـغالگری نیروهای آمریکایی، مشارکت فعال و سازنده گروه‌های مختلف قومی مـذهبی ایـن کشوردر ایحاد ثبـات و نظـم سیاسـی دولـت جدیـد عـراق و همچنـین همکـاری کشورها و قدرت‌های منطقه‌ای و بین‌المللی دارد.

بدون همکاری و مشارکت قدرت‌های منطقه‌ای و به‌ویژه همسایگان عراق این کشور همچنان صحنه نابـسامانی‌هـای بیـشتر در عرصـه‌هـای مختلـف سیاسـی، اجتماعی وا قتصادی خواهد بود. ادامه اشغال عـراق خـود سـبب بـروز مقاومـت و

تشدید مبارزه علیه نیروهای آمریکایی خواهد شد. هرچند خروج سریع این نیروها نیز ممکن است سبب تشدید تعارضات بین گروه‌های مختلف قومی ـ مذهبی عراق و تداوم بحران در این کشور شود.

در این کتاب دیدگاه‌های مختلفی در رابطه با سامان سیاسی در عراق جدید ارائه شده است. اینکه آیا اساساً شرایط لازم برای انتقال به یک حکومت باثبات دموکراتیک در عراق فراهم است توجه بسیاری از ناظران مسائل خاورمیانه را به دنبال داشته است. نقش شیعیان، کردها و گروه‌های اهل سنت در مقالات مختلف مورد بررسی قرار گرفته است. لازم به ذکر است که دیدگاه‌های مختلفی در رابطه با مسائل و آینده عراق در این مجموعه ارائه شده است که لزوما مورد تایید گردآورندگان این مجموعه نمی‌باشد، لیکن به نظر می‌رسد از این جهت که علاقمندان به مسائل عراق و خاورمیانه با نگاه‌های متفاوت به مسائل خرد و کلان عراق آشنا می‌سازد اهمیت می‌یابد.

جنگ در عراق: بزرگ‌نمایی تهدید*

لورنس فریدمن

در تلاش جهت آماده سازی افکار عمومی برای پذیرش فشارهای بیش از حد و فداکاری‌های احتمالی، سنت دیرینه‌ای از مبالغه گویی و اغراق وجود دارد. در سال ۱۹۷۴، سناتور آرتور وندنبرگ[۱] برای پرزیدنت هری ترومن تشریح کرد که اگر او می‌خواهد مردم آمریکا را به منظور پیروزی بر کمونیسم بین‌الملل و هم‌کاسه شدن دوباره با یک اروپای مستعد جنگ متقاعد سازد، باید آنها را به شدت به وحشت اندازد و جهنم را پیش چشم آنها ترسیم نماید. دشمن باید تا آنجا که امکان دارد سیاه ترسیم شود؛ بدون هر گونه سایه خاکستری، چه رسد به بارقه‌های سفید. از آن زمان در واشنگتن فهمیده شد که یک سیاست خارجی پرخطر نیازمند بزرگ‌نمایی تهدید می‌باشد.

با این وجود، بزرگ‌نمایی تهدید[۲] عموماً متکی بر جزئیات ارزیابی‌های اطلاعاتی و جاسوسی نبوده است. در واقع، مسأله قابل توجه آن است که در گذشته چنین ارزیابی‌های اطلاعاتی تا چه میزان در پرونده سازی جنگ بی‌اهمیت بوده‌اند. به طور تاریخی ارزیابی‌ها از دشمن، در آماده شدن برای جنگ و گاه‌گاهی، مثل دیدگاه بریتانیا نسبت به آلمان در سال ۱۹۳۸، در تدارک دیدن

---

* این مقاله ترجمه اثر ذیل است که توسط محمد جمشیدی به فارسی برگردانده شده است. نویسنده مقاله استاد مطالعات جنگ و معاون پژوهشی کالج کینگز لندن می‌باشد.

Lawrence Freedman, War in Iraq: Selling The Threat, Survival, Vol. 46, No. 2, Summer 2004, pp. 7-50.

[1]. Arthur Vandenberg

[2]. Selling the threat

استدلالات برای پرهیز از جنگ مهم بوده‌اند. اما اهمیت این ارزیابی‌ها در ایجاد واقعی خصومت، بسیار نادر می‌باشد. آمریکا و انگلیس تمایل داشته‌اند که آغازگر جنگ نباشند بلکه پاسخ آن را بدهند. در تهاجم آلمان به لهستان در ۱۹۳۹، حمله ژاپن به پرل هاربر[1] در ۱۹۴۱، پیشروی کره شمالی به سمت جنوب در ۱۹۵۰، تصرف جزایر فالکلند[2] توسط آرژانتین در ۱۹۸۲، اشغال کویت توسط عراق در ۱۹۹۰ یا حمله تروریست‌ها به آمریکا در ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ هیچ شکی وجود ندارد. همینطور با افزایش میزان پاکسازی نژادی در بالکان، تشویش‌های بشردوستانه در سومالی یا قتل عام در تیمور شرقی، تقاضای مداخله افزایش یافت. داستان تعهد روز افزون نسبت به ویتنام جنوبی در نیمه اول دهه ۱۹۶۰ مملو از ارزیابی‌های اطلاعاتی است که مورد شک و تردید می‌باشند. اما با توجه به سوابق پرافتخار ضدکمونیستی آمریکا و پیامدهای ژئوپولتیک ترسناک عقب نشینی در مقابل کمونیسم، قضاوت‌های سرنوشت ساز عمدتاً دارای خصلت سیاسی بودند.

بدین ترتیب، اهمیت و جایگاه بالای ارزیابی‌های اطلاعاتی در توجیه جنگ بر ضد عراق در سال ۲۰۰۳ واقعاً سابقه نداشته است. اما این مسأله تنها ویژگی غیرمعمول جنگ عراق نبود. تعامل دو مسأله متمایز که در عین حال دارای فرآیندهای مرتبط به هم بودند، ارزیابی‌های این جنگ را پدید آورد. مسیر آشکار نظارت‌های سازمان ملل و مسیر استاندارد و مخفی جمع آوری اطلاعات از طریق دستگاه‌های جاسوسی ملّی. درخواست جهت دسترسی مستقیم به اسناد، دانشمندان، امکانات و انبارهای عراق توسط مسیر اول مهیا می‌گردید و مسیر دوم نیز هم از فرآیند نظارت استفاده می‌کرد و هم آن را تقویت می‌کرد. بروز جنگ جدای از اطلاعاتی که توسط بازرسی‌های سرزده جمع آوری می‌شدند، تا حدی به کیفیت همکاری عراق و انسجام کلی این فرآیند بستگی داشت. این خود باعث

---

[1]. Pearl Harbor
[2]. Falkland Islands

پیچیده‌تر شدن مسأله می‌گردید. بخشی از پیچیدگی و سردرگمی بحث مربوط به این سؤال می‌شود که آیا هر مدرکی درباره عدم تمکین[1] عراق از سازمان ملل، خود «علت جنگ[2]» محسوب می‌شد یا اینکه دلیل حقیقی آن بود که زرادخانه عراق باعث ایجاد تهدیدی واقعی برای منافع حیاتی غرب به حساب می‌آمد. هم در آمریکا و هم در انگلیس مسأله جنگ به شدت مورد مشاجره بود و در نهایت افکار عمومی به نحوی متقاعد به جنگ شدند. همانطور که یک تحلیلگر منتقد اظهار می‌دارد: وقتی پای عراق به میان آمد جنگ را به ما «فروختند». (۱)

دیویدکی[3] ـ رئیس گروه بازرسان جهت یافتن شواهد وجود سلاحهای کشتار جمعی در عراق ـ(۲) در ژانویه ۲۰۰۴ جستجوی خود را رها کرد و اعلام نمود که «ما همه اشتباه کردیم».(۳) جورج بوش رئیس جمهور آمریکا و تونی بلر نخست وزیر انگلیس، هر دو کمیسیون‌هایی جهت توضیح اینکه سازمان‌های اطلاعاتی در کجا به خطا رفته‌اند، ایجاد کردند و تا اندازه‌ای به مشکلات کلی بررسی و ردیابی برنامه‌های مخفی در جوامع بسته پرداختند.(۴) باور عمومی آن است که چنین بازرسی‌هایی به خطا رفته‌اند و قبل از به‌دست آوردن اطلاعات، عطش جنگ وجود داشته است.(۵) براساس یک نظر سنجی بین‌المللی، اکثریت عظیمی بر این باور بودند که این دولت‌ها (آمریکا و انگلیس) قربانی اطلاعات ناقص نشده‌اند بلکه در مورد عراق عملاً دروغ گفته‌اند. این موضوع باعث ایجاد شکاف در این کشورها شد.(۶) حتی الکساندر کواسنوکی[4] رئیس جمهور لهستان، با اظهار اینکه خلاص شدن از دست صدام بهترین گزینه برای عراق بود، اضافه کرد: «البته این واقعیت که اطلاعات اعلام شده در مورد سلاح‌های کشتار جمعی ما را فریب داده است باعث ناراحتی من می‌شود.»(۷)

---

1. non-compliance
2. casus bellum
3. David Kay
4. Aleksander Kwasniewski

حتی زمانی که باور بر این بود ادعاهای برخاسته از اطلاعات جاسوسی تا حد زیادی صحیح هستند، جنگ به طور گسترده‌ای محکوم می‌شد. انباشت مدارکی مبنی بر اینکه ادعاهای آمریکا و انگلیس از جنبه‌های حیاتی و مهمی غلط بوده‌اند، باعث از بین رفتن مشروعیت کاری می‌شود که عاقلانه و قانونی بودن آن از ابتدا مورد تردید بود. در واقع آمریکا و انگلیس اکنون در جایگاه متهمین به آغاز جنگی تهاجم‌آمیز بر علیه عراق قرار گرفته‌اند؛ دقیقاً همان جنایتی که عراق در پی تهاجم و اشغال کویت در سال ۱۹۹۰ به آن متهم شده بود. حقوق بین‌الملل از حاکمیت رژیم‌هایی که در مورد آنها توافق نیست حمایت می‌کند. دقیقاً همانطور که در سال ۱۹۹۰ اهمیتی نداشت که آیا کویت به خوبی اداره می‌شود یا نه، اتهامی مبنی بر اینکه عراق در سال ۲۰۰۳، رژیمی به شدت نامطلوب داشت و ممکن بود در آینده مشکل‌ساز شود کاملاً نامربوط و بی پایه و اساس است. تنها اندکی از مخالفین جنگ ممکن است آرزو داشته باشند که عراق به صدام برگردد اما بسیاری ادعا می‌کنند که دلایل «واقعی» جنگ عبارت بودند از؛ حمایت از اسرائیل، کنترل بازارهای نفتی و حتی حمایت از برخی شرکت‌های عمده مرتبط با دولت بوش (مانند هالیبرتون[1]).(۸) عده‌ای بر این باورند که رفتار بلر انعکاس‌دهنده اعتقاد پاک وی به درست بودن هدفش بوده است. دیگران نیز بر این باورند که این عمل نشان‌دهنده آمادگی کورکورانه وی برای اطاعت از رهبری آمریکاست.

لذا در اینجا نه تنها به جریانات واقعی عراق بلکه به آنچه که واقعاً در آمریکا و انگلیس در جریان بود، می‌پردازیم. فهم سیاستگزاری در جوامعی که باز قلمداد می‌شوند می‌تواند در برخی اوقات به سختی نفوذ در اسرار جوامع بسته باشد. این مقاله به بررسی استفاده از «اطلاعات[2]» در طی مناظرات و مباحث سیاستگزاری

---

[1]. Haliburton
[2]. intelligence

که منجر به تهاجم علیه عراق در ۲۰ مارس ۲۰۰۳ شد، می‌پردازد. گزاره اصلی حامی جنگ این بود که در برخی موارد می‌تواند ارتباط بین سلاح‌های کشتار جمعی عراق و تروریسم اسلامی[1] وجود داشته باشد. تلاش‌هایی برای اثبات اینکه چنین ارتباطی از قبل وجود داشته است صورت گرفت. در فضای پس از ۱۱ سپتامبر، چنین تلاشی به خودی خود به عنوان «علت جنگ» کافی بود اما این مسأله را نتوانستند اثبات کنند. در عوض دولت‌های عضو ائتلاف تصمیم گرفتند به منظور ممانعت از گسترش چنین ارتباطی در آینده، فرآیندهای بنیان نهاده شده براساس مجموعه‌ای از قطعنامه‌های سازمان ملل را احیا کنند؛ قطعنامه‌هایی که هدف از طراحی آنها اطمینان از خلع سلاح قطعی عراق بود. دلیل اتخاذ چنین رویکردی آن بود که بسیاری در مورد عراق اینگونه قضاوت می‌کردند که این کشور با استفاده از وقفه‌ای که در روند بازرسی‌ها ایجاده شده، برنامه‌های سلاح‌های کشتار جمعی خود را دوباره برپا نموده است. بدین ترتیب، تنها پس از اتخاذ چنین رویکردی بود که کیفیت اطلاعات در دسترس مورد بحث قرار گرفت و تنها پس از تصمیم قاطع مبنی بر آغاز جنگ بر ضد عراق بود که شک و تردیدها در مورد ادعاهایی که تا آن زمان درباره توانایی‌های عراق، بدون مخالف شمرده می‌شدند، سر برآورند.

افول سیاست مهار[2]

سیاست در قبال عراق و شیفتگی این رژیم نسبت به سلاح‌های کشتار جمعی، مراحل مختلفی را پشت سر گذاشته است. کمک و مساعدت‌های دهه ۱۹۸۰ به سیاست مهار در دهه ۱۹۹۰ انجامید و در نهایت با رویکردی ستیزه جویانه در دهه اول هزاره سوم به پایان رسید. در مرحله اول تمامی کشورهای

---

[1]. Islamic terrorism
[2]. The decline of containment

غربی بدون استثناء به دنبال روابط خوب با عراق بودند و بدین ترتیب هیچ تمایلی به پاسخ دادن در قبال شواهد مبنی بر سلاح‌های کشتار جمعی عراق از خود نشان ندادند. زمانی که اسرائیل رآکتور هسته‌ای عراق در اَسیراک[1] را نابود کرد، شورای امنیت در سال ۱۹۸۱ از «پیش‌دستی[2]» اسرائیل به شدت اظهار تأسف کرد اما در قبال تهاجم عراق به ایران چنین عکس العملی از خود نشان نداد. اگر چه آنان درباره استفاده از سلاح‌های شیمیایی دارای آثار مرگبار بر علیه ایرانیان و کردها اظهار تأسف نمودند؛ اما نه تا آن اندازه که در آنچه روابط سازنده و سودآور با رژیم عراق پنداشته می‌شد، اختلال ایجاد نماید. در آن زمان ناتو همچنان گزینه استفاده از سلاح‌های هسته‌ای در مقابل حملات تهاجمی غیرقابل مقاومت از سوی پیمان ورشو را برای خود محفوظ می‌داشت. با توجه به وضعیت نگران کننده‌ای که عراق خود را در آن می‌دید، این رژیم متمایل گشت که مسأله سلاح‌های کشتار جمعی را به عنوان یک دردسر موقتی کنار بگذارد تا با پایان جنگ با ایران، اوضاع مناسب جهت پیگیری مجدد آن فراهم آید. این مسأله یکی از چند کج‌فهمی[3] رایج درباره جهت‌گیری سیاست عراق است.

این جریان حتی پیش از تهاجم عراق به کویت در اوت ۱۹۹۰ آشکار شده بود. حرکتی که برنامه‌های سلاح‌های کشتار جمعی عراق به خود گرفتند نقطه آغاز اصطکاک در روابط عراق با کشورهای غربی گردید. سرنخ‌های بسیاری در مورد آنچه که عراق واقعاً انجام می‌داد تا از چشم‌ها مخفی بماند وجود داشت. اگرچه دلیل اصلی جنگ خلیج فارس در سال ۱۹۹۱ کاملاً براساس حقوق بین‌الملل بود اما مسأله سلاح‌های کشتار جمعی نیز به شدت عرض اندام می‌کرد. دولت بوش پدر نگران بود که ممکن است مخالفت اصولی با تهاجم، برای مردم آمریکا کافی نباشد لذا دلایلی را به عنوان دلایل جایگزین تراشیدند.(۹) چشم‌انداز

---

1. Osiraq
2. pre-emption
3. misreadings of the direction

دستیابی عراق به سلاح‌های هسته‌ای یکی از مؤثرترین دلایلی بوده که تا به حال ارائه گردیده است. پرداختن به مسأله سلاح‌های کشتار جمعی یک هدف جنگی دیگر برای آزادسازی کویت شد و در سازش پس از جنگ جایگاه مهمّی داشت.

با این وجود به رژیم صدام اجازه داده شد که به حیات خود ادامه دهد. قرار نبود عراق نیز به همراه کویت طعم آزادی را بچشد. این مسأله انعکاس دهنده مجموعه‌ای از قضاوت‌ها در این باره بود که چه حوادثی ممکن است در پی حرکت یا عدم حرکت برای ساقط کردن رژیم اتفاق بیفتد. ریچارد چنی معاون وزیر دفاع در ۱۹۹۱ و معاون رئیس جمهور در ۲۰۰۳، در مصاحبه‌ای بی پرده در برنامه‌ای مستند در ژانویه ۱۹۹۶ درباره این قضاوت‌ها صحبت می‌کند. او بحث خود را با کج فهمی مهم بعدی درباره عراق شروع کرد. آمریکا انتظار نداشت که برای خلاصی از رهبر عراق نیاز به انجام کاری داشته باشد: «باور تمامی کارشناسان بر این بود که صدام هرگز بعد از شکست خود کمر راست نمی‌کند.» این باعث گردید که انگیزه کوشش جهت ساقط کردن رژیم کاهش یابد. چنی از ترس فرو رفتن در منجلاب یک منازعه طولانی، نسبت به اتخاذ چنین مسیری بسیار محتاط بود. اینجا «قسمتی خطرناک و سخت از جهان بود» و نگرانی‌هایی نیز از تجزیه عراق وجود داشت. تغییر هدف جنگی از آنچه که با کنگره و مردم آمریکا و همچنین سازمان ملل توافق شده بود مشکل ساز می‌گردید. چنی در پاسخ به اینکه آیا وی استمرار حضور صدام بر اریکه قدرت را در حال زوال می‌دید، جواب منفی داد. وی گفت: «اگر صدام در قدرت نباشد جانشین وی نیز در مقایسه با صدام، احتمالاً روابط دوستانه‌تر قابل توجهی با آمریکا نخواهد داشت». او فقط یکی از افراد در فهرست طولانی کسانی بود که در آن قسمت از جهان مشکل‌ساز بودند. خلاصی از دست وی نیازمند «به کارگیری نیروی بسیار زیاد برای مدتی بسیار طولانی در عراق بود تا وی را به زمین بزند»؛ کاری که می‌توانست هفته‌ها طول بکشد و موجب تلفات بسیاری شود «و شما در آن موقع باید مسؤولیت آنچه

که در عراق و همچنین مسؤولیت بیشتری برای آنچه در منطقه اتفاق می‌افتد را بپذیرید.» این عملیات، یک عملیات کاملاً آمریکایی بود؛ «من فکر نمی‌کنم که هیچ کدام از متحدین، ما را همراهی می‌کردند شاید فقط انگلیس اما نه هیچ متحد دیگری.»(۱۰)

سیاست پس از جنگ با عنوان «مهار» توصیف می‌شود. اما این سیاست با در برگرفتن عامل اجبارآمیز مهمی، پا را از حد مهار فراتر گذاشت. رژیم عراق اجازه بقا یافت اما فقط به شرط اینکه به یک سری از خواسته‌ها که در قطعنامه ۶۸۷ شورای امنیت سازمان ملل در آوریل ۱۹۹۱ آورده شده بود، پاسخ مثبت بدهد. این راهکار بیش از همه به مکانیسم‌هایی برای پرداختن به سلاح‌های کشتار جمعی عراق مرتبط می‌گردید اما همچنین با مسائلی مانند تروریسم، حل اختلافات مرزی با کویت و غرامت در ارتباط می‌باشد. قطعنامه ۶۸۸ ظلم و ستم‌هایی را که بر کردها و شیعیان عراقی می‌رفت محکوم کرد و اگر چه اقدامی را در قبال آن مشخص نکرد اما به عنوان توجیهی جهت حفاظت از کردها در شمال عراق و ایجاد منطقه پرواز ممنوع در آینده مورد استفاده قرار گرفت. اجرای قطعنامه ۶۸۷ می‌توانست از قطعنامه نوامبر گذشته ـ قطعنامه ۶۷۸ ـ استفاده نماید. این قطعنامه استفاده از تمامی وسایل ضروری برای مدیریت منازعه با عراق را مجاز می‌شمرد. ادامه تحریم‌های اقتصادی و حضور نظامی اساسی آمریکا در کشورهای مجاور، فشار بر عراق را حفظ نمود.

با این حال، همچنان این باور وجود داشت که در برخی برهه‌ها صدام باید سرنگون می‌شد. برکناری وی بخاطر تحقیر حاصل از شکست ۱۹۹۱ و انزوا و فقر و بدبختی کشور و با در نظر نگرفتن مردم عراق به عنوان یک کل، در وهله اول متکی بر نخبگان عراقی بود. صدام اعتقاد داشت برای باقی ماندن در قدرت باید تظاهر به پیروزی کرد هر چند که در عمل شکست خورده باشید. این اعتقاد و اصرار وی بر حفظ قدرت، قطعاً باعث بروز مشکلاتی در سیاستگزاری می‌گردید.

وی به جای تن دادن به درخواست‌های اجبار آور شورای امنیت به شدت در برابر آنها مقاومت می‌کرد. تلاش هایی که جهت نابودسازی انبارهای سلاح‌های کشتار جمعی به همراه مواد و امکانات تولید آنها صورت می‌گرفت، با کارشکنی‌های همیشگی روبرو می‌گردید. کمیسیون مخصوص سازمان ملل[1] (آنسکام) که تأسیس آن به منظور عملی کردن تقاضای خلع سلاح مندرج در قطعنامه ۶۸۷ شورای امنیت بود؛ علیرغم مقاومت عراق و بیشتر به کمک خبرچیان و فراریان[2]، شاهد پیشرفت در کار خود بود. آنسکام تنها زمانی می‌توانست انتظار کمک از شورای امنیت و عامل تهدید «قدرت آمریکا» را داشته باشد که مچ عراق در حین فریبکاری گرفته شود و بدین ترتیب رژیم عراق نیز به طور طبیعی عقب‌نشینی کند. گذشت زمان نشان داد کسانی که اعتقاد داشتند سلاح‌های کشتار جمعی عراق بیش از مقدار اعلام شده است، به ندرت خطا می‌کردند.

به هر حال، از هم پاشیدگی این سیستم تا سال ۱۹۹۷ آشکار گردید. صدام همچنان در قدرت بود و همانند گذشته سرکشی می‌کرد. عراق در کنار سؤالات پاسخ داده نشده زیادی در مورد سلاح‌های شیمیایی و علیرغم خلع سلاح اساسی، همچنان مظنون به مخفی نمودن ظرفیت تولید سلاح‌های بیولوژیکی و انبار کردن آنها بود. متأسفانه این سلاح‌ها برخلاف موشک‌ها و سلاح‌های هسته‌ای قابلیت جابجایی و پنهان شدن را داشتند. این مسأله منجر شد آنسکام بتواند هرگاه زمینه سوءظن وجود داشت، خواستار بازرسی هر مکان و در هر زمان شود. با مقاومت در برابر این خواسته‌ها رئیس آنسکام ریچارد باتلر[3]، دریافت که شورای امنیت دیگر چندان نقش حامی را بازی نمی‌کند.(۱۱) روسیه و چین در هر نوبت، حکم و نظر شورای امنیت را به چالش می‌کشیدند. این در حالی بود که به نظر می‌رسید فرانسه نیز نگاهی مشابه آنها دارد؛ نگاهی مبنی بر اینکه سیاست اتخاذ

---

1. UNSCOM
2. informers and defectors
3. Richard Butler

شده در سال ۱۹۹۱ تا آنجایی که امکان داشته پیش رفته است و ضروری است به تحریم‌ها پایان دهیم. صدام آنقدر گستاخ نیست که ظرفیت باقیمانده را برای ساخت سلاح‌های کشتار جمعی به رخ بکشد. بنابراین حرکت به سمت انزوای آمریکا و انگلیس شروع شده بود. رژیم تحریم‌ها[1] دیگر هیچ تأثیر اجبارآور آشکاری نداشت و بلکه به وسیله قاچاق و فساد متزلزل شده بود.(۱۲) این سیاست حتی باعث شد که عراق حربه‌ای تبلیغاتی به‌دست آورد. بر این اساس که آنها متهم هستند مردم بی‌گناه عراق را به رنج و مشقت انداخته‌اند. معارضین عراقی منشعب و بی‌تأثیر[2] شده بودند که بتوان بر آنها تکیه کرد. این در حالی بود که صدام با نوشتن کتابی درباره اینکه چگونه باید در مقابل دشمنان داخلی همچنان زمام قدرت را در دست داشت، باعث خنثی شدن فعالیت‌های توطئه‌گران حتی قبل از شروع کار آنها می‌گردید. در سال ۱۹۹۶ بعد از آنکه گروهی از افسران سابق که در حال برنامه‌ریزی برای کودتا بودند توسط پلیس مخفی صدام تصفیه گردیدند، ۱۲۰ نفر اعدام شدند. متحدین که اینک تنها مانده بودند و قادر به دسترسی به شخص صدام نبودند، در تلاش بودند روی بیماری‌های مختلف حکومت وی ـ وجود همزمان سرکوب داخلی[3]، غریزه تهاجم[4] و دستیابی به قدرت نظامی ـ کار کنند.

«مهار» به صورت فزاینده‌ای مشکل ساز شده بود. روند بین‌المللی حاکی از کم کردن فشار بر عراق بود. دیدگاه رو به رشدی در آمریکا وجود داشت مبنی بر اینکه «باید فشار پای خود را بر عراق بیشتر کرد.» در این میان «نامه سرگشاده به رئیس جمهور» در ژانویه ۱۹۹۸، بخاطر نویسندگان آن، به گونه‌ای خاص دارای اهمیت است. این نامه در سایه حمایت از گروه فکری نومحافظه‌کاران یعنی

---

[1]. The sanctions regime
[2]. a thin reed
[3]. internal persecution
[4]. an instinct to aggression

«پروژه قرن جدید آمریکایی[1]» نوشته شد. دونالد رامسفلد[2] و پُل ولفوویتز[3] که بعدها، به ترتیب وزیر دفاع و معاون وزیر دفاع در حکومت بوش پسر شدند، از جمله امضاکنندگان این نامه بودند. این نامه استمرار خطری که صدام باعث آن بود و همچنین فرسودگی سیاست مهار را بیان می‌کرد. سیاست جدیدی با هدف «برداشتن صدام و رژیمش از قدرت» مورد نیاز بود. این مسأله «نیازمند کامل کردن تلاش‌های دیپلماتیک، سیاسی و نظامی» بود. امضا کنندگان بیان داشتند که آنها «کاملاً از خطرات و مشکلات اجرای چنین سیاستی آگاهند» اما اعتقاد دارند «خطرات عدم اعمال این سیاست بسیار بیشتر است.» قطعنامه‌های موجود در سازمان ملل اجازه برداشتن گام‌های ضروری را تأمین می‌کرد. «به هر حال سیاست آمریکا نمی‌تواند به خاطر پافشاری‌های نادرست بر دست یافتن به اجماع در شورای امنیت همچنان فلج بماند.»(۱۳) یک ماه بعد، این دو نفر نامه دیگری به رئیس جمهور فرستادند. اما این بار امضا کنندگان را اعضای گروه بزرگتری که بخشی از «کمیته صلح و امنیت در خلیج [فارس] » بود، تشکیل می‌دادند. این کمیته در سال ۱۹۹۰ و به منظور حمایت از اقدام علیه عراق تأسیس شده بود. این نامه «با هشدار بر ناکافی بودن» تحریم‌ها و ترغیب‌ها[4] «خواستار» برنامه‌ای جدی برای تغییر رژیم در بغداد شد. این نیازمند حمایت از یک شورش دارای پایگاه بسیار گسترده بود. شورشی که تحت رهبری کنگره ملی عراق[5] که در سال ۱۹۹۲ شکل گرفته بود، آشتی دادن دو رهبر اصلی شبه نظامیان کرد، گروه‌های اسلام‌گرای شیعه و مجموعه‌ای از دیگر احزاب مخالف بود. همچنین این مسأله به تقویت از سوی حمایت هوایی نظام‌مند بر ضد ستون‌های قدرت رژیم (گارد ریاست جمهوری که وی را سرپا نگه داشته بود و زیر ساخت‌های نظامی که قدرت

---

1. Project for a New American Century
2. Donald Rumsfeld
3. Paul Wolfowitz
4. sanctions and exhortations
5. Iraqi National Congress (INC)

وی را حفظ می‌کردند) و نیروهای زمینی آمریکا، به عنوان آخرین دستاویز، نیازمند بود.(۱۴)

کلینتون پس از فضاحت شکست در تلاش برای کودتای نافرجام در سال ۱۹۹۶، دیگر تمایلی نداشت که به فکر هیچ نوع حمایت مستقیم آمریکا از شورش باشد، اما به هر حال در اکتبر همان سال با امضای «قانون آزادسازی عراق در سال ۱۹۹۸»[1] پاسخ فشارهای وارد شده به خود را به خوبی داد. این قانون به حمایت از عناصری از معارضین عراقی می‌پرداخت که به جای واقعیت تلخ سرکوب داخلی و تهاجم خارجی که رژیم موجود در بغداد ارائه دهنده آن بود، طرفدار آینده‌ای کاملاً متفاوت برای عراق بودند.(۱۵) اما کلینتون برای این کار مقدار کمی مایه گذاشت. این مسأله نشان‌دهنده تردیدی بود که درباره ظرفیت کنگره ملی عراق برای ایجاد تغییرات زیاد ـ در صورت عدم حمایت نیروهای مستقیم آمریکا از آن ـ وجود داشت. سختی کار این بود که بدون در نظر گرفتن کنگره ملی عراق، اصلاً هیچ استراتژی برای سرنگونی صدام وجود نداشت. کلینتون در همان زمان آماده گردید تا در حمایت از قطعنامه ۶۸۷، از نیروی محدود استفاده نماید. تلاش جهت حفظ روند آنسکام، فضای حاکم بر مباحثات آزادسازی عراق را شکل می‌داد. اما با گزارش ریچارد باتلر به سازمان ملل در دسامبر ۱۹۹۸ مبنی بر تداوم کارشکنی عراق، روند آنسکام نیز فروپاشید و بلافاصله شاهد حملات هوایی آمریکا و انگلیس بودیم (عملیات روباه صحرا)[2].

در وادی جنگ تبلیغاتی نیز این حملات تنها برای کمک به کاهش توانایی سلاح‌های کشتار جمعی عراق مطرح می‌گردید. این عملیات شدیداً به عنوان تقویت سیاست مهار و همچنین یادآوری به صدام که اگر او بخواهد از مرزهایی که برایش مشخص شده قدم فراتر بگذارد، «ائتلاف» همچنان آماده اقدام می‌باشد،

---

1. the Iraq Liberation Act of 1998
2. Operation Desert Fox

توصیه گردید. کلینتون گفت که سیاست مهار «نیازمند حضور قوی در منطقه است و اگر صدام تلاش کند سلاح‌های کشتار جمعی خود را دوباره بسازد یا به همسایگان خود حمله کند یا برای هواپیماهای متحدین مشکل ایجاد کند و یا بر ضد کردها حرکتی کند، ما آماده استفاده از آن می‌باشیم.» به علاوه با حفظ رژیم تحریم‌ها، دست عراق از سرمایه هایش کوتاه می‌شد؛ سرمایه‌هایی که ممکن بود به نحوی برای بازسازی نیروهای مسلح عراق مورد استفاده قرار گیرند. تونی بلر نخست وزیر بریتانیا، با دفاع از این عمل به انتقاد از افرادی پرداخت که استدلال می‌کردند «از آنجا که امکان خلاص شدن از دست صدام وجود ندارد... دلیلی بر مهار وی نیز وجود ندارد.» فقط «به خاطر اینکه ما نمی‌توانیم او را در قفس نگه داریم و بر سر وی هجوم آوریم نمی‌توان گفت که اصلاً نباید به قفس وی دست بزنیم و اجازه دهیم که میله‌های نگه دارنده وی بسیار شکننده باقی بماند.» ما وی را با اطمینان و قاطعانه در قفس گذاشتیم. این دستاورد بدون وارد آوردن هر گونه تلفات بر «ائتلاف» حاصل شد. این در حالی بود که برکناری صدام نیازمند «یک جنگ زمینی با درگیر شدن جدی صدها هزار تن از نیروهای متحدین» بود. در همَان زمان «اگر ما به سادگی اجازه می‌دادیم که رژیم بازرسی‌ها به مرحله ناتوانی و بی‌عملی برسد، حتماً صدام می‌فهمید که ما جدی نیستیم و احساس عدم محدودیت می‌کرد و خود را قادر می‌دید که اهداف و نیاتش را در خارج از عراق دوباره عملی کند.»(۱۶)

قبولاندن سیاستی که از یک طرف به انفعال و از طرف دیگر به پرخاشگری بیشتر[1] گره خورده، سخت بود. در نوامبر ۱۹۹۸ یعنی در زمان رسیدن بحران به نقطه اوج خود، یک نظر سنجی در آمریکا انجام گرفت که نتایج نظرسنجی قبلی در ماه فوریه را تأیید کرد: در رویارویی بین آمریکا و عراق در «یکی دو سال گذشته» صدام پیروز میدان بوده و در اینکه هر گونه حمله به عراق دستاوردهای

---

[1]. greater belligerence

چشمگیری برای آمریکا به ارمغان خواهد آورد، ابراز تردید شده بود. تا آن زمان، اکثر مردم خواستار آن بودند که اگر قرار است از نیروی نظامی استفاده گردد باید از آن برای سرنگونی صدام و نه حمایت از سازمان ملل بهره برده شود (۷۰٪ در مقابل ۲۵٪). با آغاز عملیات روباه صحرا، اگر چه بسیاری اعتقاد داشتند که تنها یک راه حل موقتی برای مشکل عراق است، اما نظرسنجی‌ها نشان دادند که عموم مردم (حدود۷۰٪) از عملیات نظامی حمایت می‌کنند. اگر هدف اصلی عملیات برکناری صدام از قدرت بود، این اعداد و ارقام حتماً بالاتر می‌رفت.(۱۷)

ساختار این مشکل که خود را در فاصله سالهای ۲۰۰۳-۲۰۰۱ نمایان ساخته بود به خوبی بنیان نهاده شده بود. تا زمانی که صدام بر اریکه قدرت تکیه زده بود، به ویژه با نبود یک جنبش قوی و جدی ضد رژیم در عراق، سیاست اقدام مستقیم بر ضد صدام مورد بی میلی قرار گرفته بود. اینک «مهار» تنها برپایه سرپیچی مداوم صدام از قطعنامه‌های سازمان ملل درباره مناطق پرواز ممنوع و به طور خاص درباره خلع سلاح استوار بود. اما در عمل «مهار» به فرسایش خود ادامه می‌داد. آثار زیان‌بار «روباه صحرا» بر توانایی‌های عراق هر چه باشد که احتمالاً شدیدتر از آن چیزی است که در آن زمان عنوان گردید، اکنون شورای امنیت در مورد این مسأله به تفرقه کشیده شده بود و صدام از این فرصت برای پایان دادن به بازرسی‌ها استفاده کرد. وی با ادامه مشکل‌سازی برای فعالیت هوایی آمریکا و انگلیس بر فراز مناطق پرواز ممنوع شمالی و جنوبی، چوبه‌دار خود را بالاتر برد. دفاع هوایی عراق اگر چه ثمربخش نبود اما مرتباً فعال می‌شد. این در حالی بود که از تأثیر منفی رژیم تحریم‌ها بر سلامتی و رفاه مردم عراق برای اثبات این مسأله استفاده می‌شد که رفتار مخالفین بین‌المللی صدام غیر انسانی است.

قبل از ۱۱ سپتامبر

همانطور که پیشتر گفته شد، این نگاه که «مهار» دیگر کارآیی ندارد توسط بسیاری از اعضای کلیدی دولت بوش که وارد صحنه قدرت گردیده بودند، پذیرفته شده بود. اگر چه برنامه تبلیغاتی حزب جمهوری خواه در سال ۲۰۰۰ خواستار برنامه‌ای جامع برای برکناری صدام بود اما روش آن را مشخص نکرده بود. این مسأله در جریان رقابت‌های انتخاباتی مورد توجه زیادی قرار نداشت. الگور[1] معاون رئیس جمهور (کلینتون) خود را آماده «حمایت قوی از گروه‌هایی که سعی در سرنگونی صدام دارند»، مطرح کرد.(۱۸) بوش قول داد که اگر صدام را در حال گسترش سلاحهای کشتار جمعی به هر طریق، شکل و یا گونه‌ای دستگیر کنند، به شیوه‌ای با صدام برخورد خواهند کرد که وی [صدام] دوست نداشته باشد.(۱۹) کاندولیزا رایس[2] مشاور اصلی بوش در امور امنیت ملی در رابطه با این عقیده که حتی اگر صدام دارای سلاح‌های کشتار جمعی باشد سیاست «بازدارندگی» در قبال وی قابل اعمال است، واکنش جدی نشان نداد.(۲۰) ولفوویتز درطی اولین ماه‌هایی که مقام معاونت وزیر دفاع را بر عهده داشت، صراحتاً حمایت خود را از سرنگونی رژیم عراق بیان کرد. اما وی در عین حال آگاه بود که «در شاخ به شاخ شدن با رژیم عراق هیچ گزینه بدون هزینه یا بدون خطری وجود ندارد.» برداشت وی آن بود که گزینه بهتر متضمن کار با معارضین داخلی است.(۲۱) ولفوویتز در جلسه تحقیق و تفحص کنگره گفت که تا به حال «برنامه‌ای قابل قبول» برای تغییر رژیم عراق ندیده است.(۲۲)

موضوع عراق، حتی در شهادت رامسفلد و ولفوویتز در مقابل کنگره تا پیش از ۱۱ سپتامبر، به ندرت عنوان می‌شد و حتی زمانی که عنوان گردید نیز تنها به عنوان تهدیدی بلندمدت که می‌توانست سرمایه گذاری در دفاع موشکی بالستیک

---

[1]. Al Gore
[2]. Condoleezza Rice

را توجیه کند، مطرح شد. در آن زمان، سرمایه‌گذاری در دفاع موشکی بالستیک اولویت برتر آنها بود. احتمال دستیابی عراق به موشک‌های بالستیک بین قاره‌ای[1] در طی ۱۰ سال، قسمتی از پرونده‌ای بود که رامسفلد در گزارش تأثیر گذار خود در سال ۱۹۹۸ تراشیده بود. به همین دلیل، رامسفلد استدلال می‌کرد که باید به صورت عمده در دفاع موشکی سرمایه گذاری نمود.(۲۳) در عین حال، وزارت خارجه نیز پیگیری سیاست قدیمی شامل احتمال برداشتن تحریم‌ها در صورت شروع کار مجدد بازرسان را ادامه داد. ادامه دستور کار وزارت خارجه نیز بدین قرار بود: از بین رفتن سریع رژیم تحریم‌ها به اضافه بازگشایی فرودگاه‌های بین‌المللی صدام به روی بازار و تجارت جهانی، بازگشایی خط لوله سوریه با عراق و پایان همکاری اردن در نظارت بر تجارت. پژوهشی که در مؤسسه بروکینگز[2] انجام شده صحبت از آن دارد که تحریم‌ها «از فرسودگی به اضمحلال»[3] کشیده شده‌اند.(۲۴) کالین پاول وزیر خارجه آمریکا، در اقتدار آمیزترین سخنرانی خود در مارس ۲۰۰۱ تحریم‌ها را به عنوان موفقیت گذشته توصیف می‌کند: «اگر چه ما می‌دانیم که او بر روی سلاح‌های کشتار جمعی کار می‌کند و می‌دانیم که چیزهایی را خواسته که برایش مخفی کنند اما در عین حال آن را دارای ظرفیت ایجاد تهدیدی تمام عیار برای خود نمی‌دانیم.»(۲۵) به همین خاطر بود که وی به شورای امنیت اعتبار دارد اما اکنون دوباره به منظور احیاء تحریم‌ها استدلال می‌کرد تحریم‌هایی که مشکلی برای مردم غیرنظامی ایجاد نمی‌کند و انحصاراً بر سلاح‌های کشتار جمعی و مواردی که می‌توانست به گسترش آن منجر شود، معطوف می‌گردید باید اعمال گردد. پاول گزارش داد که این تلاش مورد توجه متحدین خاورمیانه‌ای آمریکا قرار گرفته است. سیاست مذکور به ایجاد میزان بیشتری از اجماع در شورای امنیت از جمله روس‌ها، کمک کرد و تا ماه نوامبر

---

[1] . intercontinental ballistic missile (ICBM)
[2] . Brookings
[3] . sanctions defeatism

سیاستی جدید پدید آورد؛ سیاستی مورد توافق همه و مبتنی بر «تحریم‌های هوشمندانه‌تر»[1]. با توجه به هدف خلاصی از دست رژیم صدام که پاول آن را به عنوان سیاستی جداگانه و اولویتی درجه دو معرفی کرده بود، اعتقاد همچنان بر آن بود که کنگره ملی عراق حمایت شود؛ اگر چه وی به سرعت نقش آنها را از قلم انداخت و ظاهراً او نیز درباره ثمربخشی آنها شک کرد.(۲۶) خبرهایی نیز هرچند کم، در پشت پرده وجود داشت. ریچارد چنی معاون رئیس جمهور، این موضوع را با رئیس جمهور جدید در ژانویه ۲۰۰۱ مطرح کرد. این مسأله در یکی از جلسات اولیه شورای امنیت ملی نیز بحث شده بود. اما بررسی دولت بر روی آن، که منجر به ارائه نوشتاری به سیاستگذاران اصلی در اوت ۲۰۰۱ شد، در قالب عباراتی آمد که استراتژی آن گسترش اعمال فشار بر صدام بود. در این استراتژی، کنگره ملی عراق همچنان نقش حیاتی را بازی می‌کرد. اما هنوز هیچ طرحی با شکل و شمایل مناسب برای ارائه به رئیس جمهور وجود نداشت.(۲۷)

پس از ۱۱ سپتامبر

با وقوع حملات تروریستی ۱۱ سپتامبر، سیاست در قبال عراق تغییر کرد. رئیس جمهور بعدها اظهار داشت که تا پیش از این روز «ما از تحریم‌های هوشمندانه صحبت می‌کردیم... بعد از ۱۱ سپتامبر، دکترین مهار دیگر کارآمد نبود... دیدگاه من پس از ۱۱ سپتامبر به شدت تغییر کرد چرا که من اکنون خطرات را تشخیص داده‌ام. من دریافته‌ام که جهان تغییر کرده است.»(۲۸) پاسخ به این سؤال که چرا حمله‌ای از جانب یک گروه تروریستی مستقر در افغانستان باید منجر به تغییر رژیم در عراق شود به هیچ وجه شفاف و قانع کننده نیست.

---

[1] . smarter sanctions

پاسخ اساسی آن است که تحلیل بدترین حالت ممکن[1]، به طور ناگهانی اعتباری جدید بدست آورده بود. سلسله استدلالات ارائه شده که به مرور زمان ترمیم می‌شدند را همه می‌دانند و آنها نیز به‌طور مداوم اعلام می‌شدند. اگر اکنون گروهی از تروریست‌ها وجود دارند که مصمم هستند بر آمریکا و متحدینش تلفات سنگینی وارد کنند، پس طبیعی است که آنها به دنبال کارآمدترین وسایل انجام چنین کاری باشند. اطلاعاتی نیز که اندک تردیدی در مورد آنها وجود نداشت تأیید می‌کردند که القاعده به تمامی انواع سلاح‌های کشتار جمعی علاقه دارد و هر چند پیشرفت محدودی در این جهت داشته است اما ظاهراً هیچ شکی در مورد این مسأله ندارد. اگر القاعده چنین توانایی را بدست می‌آورد، حتماً از آن استفاده می‌نمود. پس قبل از اینکه چنین فاجعه‌ای بتواند آمریکا را ببلعد ایالات متحده باید آماده اقدام می‌گردید. این مسأله منجر به اتخاذ «دکترین پیش دستی»[2] در طی سال ۲۰۰۲ شد.(۲۹) انتظار کمک از حکومتی که پیشاپیش چنین توانایی‌هایی را داشت و یا در حال توسعه آن بود و همچنین شریک القاعده در دشمنی با آمریکا بود، تعجب آور نبود. در سخنرانی سالانه بوش در کنگره در ژانویه ۲۰۰۲، ۳ کشور معرفی گردیدند. ایران و کره شمالی با پیوستن به عراق به عنوان «محور شیطانی»[3] معرفی شدند. اگر چه در آن زمان فقط عراق به طور واقعی مورد بحث بود اما دو تای دیگر را به منظور پرهیز از فراری دادن عراق اضافه کردند. سناریوی مرگبار همدستی القاعده و عراق، در قلب موضوع جنگ قرار داشت و می‌توان آن را به طور مرتب در سخنرانی‌های بوش و بلر یافت. بوش در سخنرانی اکتبر ۲۰۰۲ در سین سیناتی[4] گفت: «زمانی که با شواهد آشکاری از خطر مواجه گشته‌ایم نمی‌توانیم منتظر بمانیم آخرین مدرک ـ دودی که از لوله

---

1. worst-case analysis
2. doctrine of pre-emption
3. axis of evil
4. Cincinnati

تفنگ خارج می‌شود ـ که می‌تواند مانند ابر قارچی (ابر حاصل از انفجار بمب اتم) باشد، هویدا گردد.»(۳۰) در فوریه ۲۰۰۴ نیز رئیس جمهور همچنان این مسأله را دلیل کلیدی جنگ عنوان می‌کرد: «صدام ظرفیت آن را داشت که سلاحی بسازد و بعد اجازه دهد که در دستان یک شبکه سایه‌وار تروریست بیفتد.»(۳۱) بلر نیز به همین شکل در سخنرانی خود در مارس ۲۰۰۴ با توجیه نگرش خود در قبال جنگ، موضع‌گیری قبل از جنگ خود را دوباره بیان کرد: «مسأله، مسأله زمان است. قبل از آنکه تروریسم و سلاح‌های کشتار جمعی با هم جمع شوند باید اقدام کنیم و موضعی بگیریم. من تروریسم و سلاح‌های کشتار جمعی را دو روی یک سکه می‌دانم.»(۳۲)

این گزاره، به عنوان یک فرضیه ذهنی نه می‌توانست اثبات شود و نه رد گردد. موضوع، نه آرزوهای دور و دراز القاعده بود، که دلایلی برایش وجود داشت و نه درگیری عراق در سلاح‌های کشتار جمعی که کم و بیش چیزی مفروض پنداشتند. بلکه مسأله، مسأله احتمال ارتباط این دو بود. فاجعه آمیزترین حالت آن بود که این ارتباط، پیشاپیش برقرار شده و عراق نیز مقصر حوادث ۱۱ سپتامبر باشد. همه از مطرح شدن سؤال «مسؤولیت عراق» بلافاصله پس از وقوع حملات مطلع می‌باشند. این مسأله بر این مبنا بود که حملات آنقدر پیچیده بوده‌اند که نمی‌توانند بدون حمایت یک «دولت» انجام پذیرفته باشند.(۳۳) همچنین به نظر می‌رسد که تمایلی برای راه انداختن یک جنگ ـ چه ارتباطی مستقیم بین آن دو بوده یا نه ـ وجود داشته است. براساس یک گزارش، تنها پنج ساعت پس از آنکه خود ساختمان پنتاگون در ۱۱ سپتامبر مورد حمله قرار گرفت و با توجه به صحبت‌هایی که در مورد توانایی احتمالی القاعده گفته می‌شد، رامسفلد خواستار برنامه‌هایی برای حمله به عراق شد. براساس گفته‌های وزیر دفاع، وی خواستار «بهترین اطلاعات در اسرع زمان» شده بود. «بررسی کنید که آیا در حین مبارزه با بن لادن، حمله به صدام مناسب است یا نه.» به نقل از

رامسفلد گفته می‌شد: «زیر و رو کنید... همه را درو کنید؛ چیزهای مربوط یا غیر مربوط.»(۳۴) معاون وی پل ولفوویتز، مسأله عراق را حتی قبل از افغانستان به عنوان هدف اول مطرح نمود. در افغانستان شرایط «زمین» دشوار و خطر گیرکردن در این منجلاب زیاد بود. این در حالی بود که رژیم صدام شکننده بود و ممکن بود بدون جنگ طولانی مدت، پرونده‌اش خاتمه یابد.

در زمانی که حمایت بین‌المللی از آمریکا رو به فزونی بود، استدلال‌های فراوانی برای چنین حرکتی وجود داشت. بوش به سرعت تصمیم گرفت که بر القاعده در افغانستان تمرکز کند و مسأله عراق را به تأخیر اندازد.(۳۵) با این وجود، ارتباط بین عراق و تروریسم که از اوایل دهه ۱۹۹۰ به عنوان مسأله‌ای عمده مطرح نبود، اکنون در دستور کار قرار گرفته بود و پنتاگون به شدت حواس خود را بر روی سرنگونی صدام متمرکز کرده بود. براساس گفته رایس، رئیس جمهور درخواست کرد در صورتی که بررسی‌ها حاکی از مقصر بودن عراق در حوادث ۱۱ سپتامبر باشند یا در صورتی که عراق سعی نموده باشد در حالی که آمریکا به خاطر بحران فوری ۱۱ سپتامبر از سایر امور پرت شده، به بهره‌برداری بپردازد، برنامه‌های احتمالی برای حمله به عراق را تدارک ببینند.(۳۶) بوش در نوامبر همان سال فرآیندی را به جریان انداخت که وزیر دفاع و تامی فرانکس[1] فرمانده کل سنتکام[2] را در جهت روزآمد کردن برنامه‌های نظامی برای تهاجم به عراق هدایت می‌کرد.(۳۷)

عراق و القاعده

در میان مراکز اطلاعاتی و مقامات رسمی عالی رتبه، ارتباط بین عراق و القاعده تبدیل به مشاجره‌ای گردید که بسیار حساس‌تر از وضعیت سلاح‌های

---

[1]. Tommy Franks
[2]. CENTCOM

کشتار جمعی عراق بود. با در نظرگرفتن فلسفه‌های کاملاً متمایز صدام و اسامه بن لادن، بسیار تعجب آور خواهد بود که بتوان ارتباط زیادی بین این دو پیدا کرد و این ظاهراً دیدگاه عمومی حاکم بر دولت تا سال ۲۰۰۱ بود.(۳۸) اطلاعاتی در دست بود مبنی بر اینکه در اوایل دهه ۱۹۹۰، تماس‌های نامرتبی بین آنها برقرار بوده است؛ تماس‌هایی که احتمالاً شامل بهره بردن القاعده از عراق به عنوان یک پناهگاه امن می‌گردید. اما با این حال، نتایج زیادی حاصل نشده بود. همچنین گزارشاتی از گروه‌هایی وجود داشت که در عراق مستقر بودند و با القاعده ارتباط داشتند.(۳۹) سیا به مرور زمان پذیرفت که این تماس‌ها ممکن است باعث نزدیک‌تر شدن بیشتر آنها شود. القاعده برای مدتی کوتاه از خود علاقه اندکی نشان می‌داد. اسامه بن‌لادن در فوریه ۲۰۰۳ در یک نوار ویدئویی، صدام را به عنوان یک «سوسیالیست و کافر» تقبیح و محکوم کرد. این در حالی بود که بن‌لادن تأکید داشت با هر گونه تهاجم آمریکا علیه عراق مقابله خواهد کرد. از طرف دیگر سران عالی رتبه القاعده که در بازداشت به سر می‌بردند، فکر هرگونه عملیات مشترک را نفی می‌کردند.(۴۰) بعد از جنگ، تماس‌های بیشتری بین القاعده و عراق هویدا شد. اما تماس به معنی تبانی[1] نیست. فقط اطلاعات کمی وجود دارد که حاکی از برنامه‌ریزی عملیات مشترک توسط آنها باشد. در مقابل، اطلاعات موجود نشان‌دهنده دو موجودیت متمایز است که با چشمانی مختاط به یکدیگر نگاه می‌کنند.(۴۱)

دیدگاه سیا این بود که عراقی‌ها زرادخانه سلاح‌های کشتار جمعی خود را دارای ارزش دفاعی می‌دانستند که تا مورد حمله قرار نگیرند از آن سلاح‌ها استفاده نمی‌کنند. در دسترس قرار دادن سلاح‌های کشتار جمعی برای گروهی مستقل و غیر قابل پیش‌بینی، مشکلاتی را برای عراق به ارمغان می‌آورد. این مسأله نه تنها اعترافی بر وجود زرادخانه بود بلکه برای نزول عذاب ایالات متحده

---

[1] . collusion

آمریکا نیز به میزان کافی تحریک‌آمیز بود. حداکثر اگر رژیم به این نتیجه می‌رسید که آمریکا دیگر مهار نمی‌شود حتماً با اتخاذ وسایل تروریستی «بسیار محدودتری» بازداشته می‌شد؛ همانطور که یک بار در سال ۱۹۹۱ سعی در انجام این عمل کرد. اما مهار آمریکا توسط عراق این بار احتمالاً با سلاح‌های بیولوژیک یا شیمیایی انجام می‌گرفت. اگر عراقی‌ها می‌دیدند که به سرحد شکست نزدیک می‌شوند نیز هر چیزی ممکن بود به عنوان آخرین عمل انتقام‌جویانه به مخیله آنها خطور کند. اما قضاوت سیا آن بود که «احتمال آغاز حمله توسط صدام... در آینده قابل پیش بینی و با توجه به شرایطی که اکنون می‌فهمیم، پایین می‌باشد.» برآورد اطلاعاتی ملی[1] ماه اکتبر در مورد عراق می‌گوید: «بغداد در حال سیاستگزاری جهت انجام اقداماتی علیه آمریکا می‌باشد. اما این اقدامات به سرحد حملات تروریستی با سلاح‌های متعارف یا شیمیایی و بیولوژیک نمی‌رسد.»(۴۲)

در ۸ اکتبر ۲۰۰۲ یعنی درست ۴ روز پیش از رأی سرنوشت ساز مجلس نمایندگان و سنا به قطعنامه‌ای که مجوز آغاز جنگ را اعطا می‌کرد؛ بوش به ارتباط قوی بین القاعده و عراق تصریح کرد و بدین وسیله یافته‌های غیر قطعی سیا که مبتنی بر منابع نامشخص بود، به واقعیت‌هایی اثبات شده تبدیل گردید:

«ما می‌دانیم که عراق و شبکه تروریستی القاعده دارای دشمن مشترکی به نام ایالات متحده آمریکا می‌باشند. ما می‌دانیم که عراق و القاعده تماس‌هایی در سطح بالا داشته‌اند که به یک دهه پیش بر می‌گردد. برخی از رهبران القاعده که از افغانستان فرار کرده بودند به عراق رفتند. یکی از آنان، رهبری بسیار بلند مرتبه از القاعده می‌باشد که امسال در بغداد تحت درمان قرار گرفت. او با برنامه‌ریزیهایی برای حملات شیمیایی و بیولوژیک مرتبط بوده است. ما فهمیده‌ایم که عراق ساختن بمب و گازهای سمی و مرگبار را به اعضای القاعده یاد داده است و ما

---

[1]. National Intelligence Estimate (NIE)

می‌دانیم که رژیم صدام پس از حوادث ۱۱ سپتامبر حملات تروریستی علیه آمریکا را با شادمانی جشن گرفته است.»(۴۳)

آیا در خوشی صدام چیزی بیش از خوشحالی از درد دشمن بوده است؟ دست داشتن رژیم صدام در هر حمله‌ای علیه آمریکا، برای کسانی که سالیان بسیاری علیه عراق کیفر خواست مطرح کرده‌اند، به هیچ وجه ناخوشایند نبود. عکس العمل فوری آنها نسبت به حملات ۱۱ سپتامبر این بود که برنامه ریزی این حملات برای یک گروه تروریستی، بسیار پیچیده بوده و حتماً باید مورد حمایت یک حکومت قرار گرفته باشد. لوری مایلروی[1] از موسسه آمریکن اینترپرایز[2] در سال ۲۰۰۰، کتابی با عنوان «جنگ بر ضد آمریکا؛ پژوهشی درباره انتقام»[3] منتشر کرد. وی در این کتاب شواهدی غیر مستند را پیش هم گذاشته و عراق را با بمب گذاری‌های مرکز تجارت جهانی فوریه ۱۹۹۳ مرتبط می‌کند. زمان بندی انجام شده برای این بمب گذاری مصادف با دومین سالگرد جنگ خلیج فارس در ۱۹۹۱ بود. تلاش جهت ترور بوش پدر رئیس جمهور پشین آمریکا در آوریل ۱۹۹۳، که شکی در مقصر بودن عراق در این ترور نافرجام نبود، نشان‌دهنده عطش و حرص صدام برای انتقام بود (انتقامی که در عنوان کتاب وی آمده است). مسأله اصلی آن بود که آیا فردی که مرتکب بمب‌گذاری شده یک عراقی به نام رمزی یوسف بود؛ نامی که بر روی گذرنامه‌ای که او با آن وارد آمریکا شده وجود داشت، و یا یک پاکستانی متولد کویت به نام عبدالباسط کریم، گذرنامه‌ای که او پس از بمب‌گذاری با آن فرار کرده بود. مایلروی بر این باور بود زمانی که عراقی‌ها کویت را اشغال کردند پرونده کریم را دستکاری نمودند (اگر چه این جریان مربوط به ۲ سال پیش از اولین بمب‌گذاری در مرکز تجارت جهانی است)، تا هویتی دروغین برای یوسف ایجاد نمایند.(۴۴) جلد روی کتاب مایلروی را دست نوشته‌ای از

---

[1] . Laurie Mylroie
[2] . the American Enterprise Institute
[3] . The War Against America: A Study in Revenge

ولفوویتز آذین بخشیده است (محرک و مخرب[1]) براساس گزارش کلارک[2]، ولفوویتز از آوریل ۲۰۰۱، از استدلال‌های مایلروی استفاده می‌کرده است؛ استدلال‌هایی که تمایل به کمرنگ نشان دادن احتمال فعالیت گروه‌های تروریستی بدون حمایت حکومتی از آنها را داشتند.(۴۵)

بعد از سپتامبر، ولفوویتز، جیمز وولسی[3] - یکی از مدیران سابق سیا و حامی دیرینه تغییر رژیم در عراق - را تشویق کرد که برای ملاقات با تبعید شدگان عراقی و جلب حمایت آنها از نظریه‌اش و همچنین بحث و بررسی این نظریه با سازمان جاسوسی انگلیس، به لندن سفر کند.(۴۶) گفتنی است که سازمان جاسوسی انگلیس به شدت مخالف نظریه مطرح شده توسط ولفوویتز بود. همچنین دفتر وی از سازمان اطلاعات دفاعی[4] پرسیده بود که آیا آن مرکز توانایی اثبات ادعاهای کتاب مایلروی را دارد یا نه. اما تحلیل‌گران این مرکز ناتوان از اثبات آن ادعاها بودند.(۴۷) ادعای اصلی دیگر آن بود که محمد عطا سردسته حملات ۱۱ سپتامبر، در اویل سال ۲۰۰۱ در پراگ با یکی از عناصر اطلاعاتی عراق ملاقات کرده بود. این ادعا همواره شکننده بوده و اکنون بی اعتبار گشته است. این ادعا حتی اگر دارای مضمونی صحیح باشد اما مبهم و غیر مشخص است و دولت آمریکا نیز روی‌هم‌رفته در استفاده از آن احتیاط به خرج می‌داد ولی در عین حال هرگز به طور کامل احتمال صدق آن را نفی نمی‌کرد.(۴۸) چنی همچنان در نفی ارتباط بین القاعده و حوادث ۱۱ سپتامبر بی میل بود و این مسأله تا سپتامبر ۲۰۰۳ طول کشید؛ زمانی که بوش آماده می‌شد تا بگوید هیچ دلیلی بر مقصر بودن صدام وجود ندارد.

---

1 . provocative and disturbing
2 . Clarke
3 . James Woolsey
4 . the Defence Intelligence Agency (DIA)

در حالی که مقامات دولتی با اطمینان تصریح می‌کردند که بین القاعده و عراق ارتباط وجود دارد، نتوانستند ارتباط دقیقی را با حوادث ۱۱ سپتامبر نشان دهند. این مسأله تنها نشان‌دهنده قدرت این دیدگاه است که به هر حال در نزد مردم آمریکا ارتباط این دو پذیرفته شده است. درست پس از وقوع حوادث ۱۱ سپتامبر وقتی از مردم آمریکا در مورد بانیان این حملات پرسیده می‌شد، تنها ۳٪ آنها نام عراق یا صدام را بر زبان می‌آوردند. یک نظر سنجی نشان داد که تا ژانویه ۲۰۰۳، ۴۴٪ مردم بر این باور بودند که «اکثر» یا «برخی» از هواپیما ربایان، شهروندان عراقی بوده‌اند و در حالی که تعداد واقعی آنها صفر بود.(۴۹) در حالی که براساس نظرسنجی‌ها هیچ گونه شکی در این مورد وجود نداشت که اسامه بن‌لادن و القاعده مقصر اصلی جریان ۱۱ سپتامبر می‌باشند، به خصوص زمانی که پرسش شونده با تأمل پاسخ می‌داد، نظرسنجی‌ها تقریباً در مورد این گزاره اجماع داشتند که صدام از گروه‌های تروریستی که نقشه حمله به آمریکا را کشیده‌اند، حمایت کرده است. تأیید عدم ارتباط بین صدام و ۱۱ سپتامبر توسط بوش، پس از نظرسنجی واشنگتن پست ابراز گردید؛ نظرسنجی که نتایج آن به تیترهای خبری تبدیل شد و مبنی بر آن بود که ۷۰ درصد مردم آمریکا معتقدند صدام در حوادث ۱۱ سپتامبر دست داشته است.(۵۰) همچنین این مسأله به شدت به دلیلی اساسی برای جنگ تبدیل شد. زمانی که در اوت ۲۰۰۲ از رأی دهندگان سؤال می‌شد چرا ممکن است آمریکا بر ضد عراق اقدام نظامی انجام دهد، عده‌ای معتقد بودند که به خاطر تروریسم و دقیقاً به همان میزان، عامل سلاح‌های کشتار جمعی را دلیل حمله می‌دانستند.(۵۱)

این ارتباط با آغاز مبارزه شدید تبلیغاتی علیه عراق با عنوان «جنگ با ترور» همچنین با تأکید مداوم بر ارتباط عراق و القاعده تقویت شد. اما این ایده هرگز در سطح بین‌المللی به خوبی نقش آفرینی نکرد و تا اندازه‌ای باعث فاصله گرفتن دو سوی آتلانتیک گردید. در حالی که بلر تأکید داشت دغدغه اصلی وی ارتباط‌های

احتمالی بین سلاح‌های کشتار جمعی عراق و تروریسم بوده، اما جنگ افروزی وی چندان متکی بر این مسأله نبود که صدام با سلاح‌های کشتار جمعی‌اش ممکن است چه کاری انجام دهد بلکه بیشتر به این می‌پرداخت که وی مالک و دارای این تسلیحات است. این موضوع می‌تواند به واسطه سرپیچی مداوم از قطعنامه‌های اتخاذ شده براساس فصل هفتم منشور، به عنوان تهدیدی فوری برای یکپارچگی خود سازمان ملل عنوان شود. مثلاً BBC در ۵ فوریه ۲۰۰۳ گزارش داد که براساس نتیجه‌گیری یک گزارش اطلاعاتی، هیچ رابطه نزدیکی بین عراق و القاعده وجود نداشته است. زمانی که از بلر در این مورد سؤال شد وی گفت: «اگر چه برخی ارتباط‌ها وجود داشته است اما آنها ربطی به واقعه ۱۱ سپتامبر ندارند و دولت نیز «پرونده سازی علیه صدام و عراق را براساس ارتباط‌های آن با القاعده بنیان ننهاده است». پرونده برپایه سلاح‌های کشتار جمعی استوار بود. «کاملاً واضح بود که صدام دارای آن هاست. سازمان ملل گفته است که وی باید سلاح‌ها را تسلیم کند ولی او تاکنون آنها را تحویل نداده است.»(۵۲)

استراتژی سلاح‌های کشتار جمعی صدام

این قضیه در استراتژی ائتلاف سازی بین‌المللی علیه عراق، نقش مرکزی و محوری داشت. همچنین باید گفت که این قضیه غلط و اشتباه بوده است. در ابتدا ضروری است برای فهم منابع این اشتباه دریابیم که عراق از اواسط دهه ۱۹۹۰ به چه اموری می‌پرداخته است.

این دوره یعنی زمانی که استراتژی غربی «مهار» شروع به فرسایش کرد، دوره‌ای بحرانی برای صدام نیز بود. هر دو رویداد، ارتباطی تنگاتنگ با پیامدهای پناهندگی دو داماد صدام ـ حسین و صدام کامل ـ در اوت ۱۹۹۵ داشت؛ پناهندگی که احتمالاً دیگر ترسی از آزارهای پسر صدام که از پدرش وحشی‌تر

بود وجود نداشت. اگرچه رولف اکیوس[1]، رئیس وقت آنسکام[2]، تأکید دارد که اطلاعات بسیاری درباره برنامه سلاح‌های بیولوژیک، قبلاً فاش شده بود(۵۳) اما حسین داماد صدام، اطلاعات بسیار حیاتی‌تری را ارائه داد که برای اجبار صدام به صدور اعلامیه‌های جدید به سازمان ملل و ابطال آشکار و تحقیرآمیز اعلامیه‌های قبلی کافی بود. این دوران همزمان با تلاش‌هایی برای کودتا و پاکسازی، از جمله تسلیم دو داماد پس از متقاعد شدن آنها جهت بازگشت بود که در پی آن تلاشی تقریباً موفق جهت ترور عدی انجام گرفت. در نهایت صدام دستور اجرای همه‌پرسی در مورد ریاست جمهوری‌اش را به عنوان وسیله‌ای جهت ارزیابی مجدد قدرت خود، صادر کرد که مورد حمایت ۹۹/۹۶ درصد قرار گرفت. بواسطه تلاش‌های آنسکام، تا این زمان تمامی دم و دستگاه سلاح‌های کشتار جمعی تضعیف شده بود. اگر چه «کامل» به سازمان ملل گفت که رژیم در سال ۱۹۹۱ تمامی انبارهای سلاح‌های شیمیایی و بیولوژیک را نابود کرده اما این ادعا اثبات نشد.

«دیویدکی»[3] پس از استعفا از سمت ریاست «گروه جستجوی عراق»[4] در پایان سال ۲۰۰۳، دیدگاه متفاوتی داشت: فقط پس از فرار «کامل» بود که آنها تمام ۵ سال گذشته خود را که مملو از فریب و دروغ به سازمان ملل بود، هویدا ساختند. عراقی‌ها تصمیم داشتند منطقه دارای بیشینه آسیب‌پذیری ـ انبارهای بزرگ و از دست نرفته ـ خود را کاهش دهند، به خصوص با توجه به آنکه فاقد توانایی پرتاب و انتقال مؤثر آنها بودند. آنها در عوض تصمیم گرفتند دانشمندان و فناوری خود را حفظ کنند تا وقتی فشارها تمام شد و توانستند توانایی پرتاب و انتقال را بازسازی کنند، به از سرگیری برنامه‌های خود بپردازند.(۵۴) «کامل»

---

1. Rolf Ekeus
2. UNSCOM
3. David Kay
4. the Iraq Survey Group

همچنین تأکید کرده بود که همچنان علاقه جهت دست یافتن به سلاح‌های کشتار جمعی در هر زمان ممکن در آینده وجود دارد و این تمایل و همچنین انبارهای قدیمی[1] از بین نرفته است.

چارلز دولفر[2] جانشین «کی» به عنوان رئیس گروه جستجوی عراق در اولین شهادت خود در کنگره در مارس ۲۰۰۴ گفت: «در کنار افزایش ۱۰۰ برابری بودجه «کمیته صنعتی سازی نظامی عراق»[3] که به ۵۰۰ میلیون دلار در آخرین سال خود رسیده بود و به میزان زیادی از پول قراردادهای غیرقانونی نفت استفاده می‌کرد؛ شواهدی وجود داشت مبنی بر اینکه عراق از سال ۱۹۹۶ تا ۲۰۰۳ در حال تدارک امور نظامی بسیار بیشتری می‌باشد. اما هنوز مطالبی وجود داشت که عراقی‌ها تمایل داشتند وجود آنها را در برابر بازرسان سازمان ملل تکذیب کنند؛ چرا که تکنیک‌های فریب مرتباً در حال توسعه و تمرین بودند. آمادگی‌هایی جهت از سرگیری تولید سلاح‌های شیمیایی و بیولوژیک در حال ایجاد بود؛ سلاح‌هایی که عراق به منظور دستیابی به آنها در جستجوی فناوری‌های دوگانه افتاده بود. عراقی‌ها بازسازی و راه‌اندازی مجدد برنامه‌های خود را به تأخیر انداخته بودند اما نه فقط به خاطر تأثیر ترکیبی ناشی از آنسکام، عملیات روباه صحرا و تحریم‌ها، بلکه همچنین بدین خاطر که تا وسایل متاسب ارسال و به مقصد رساندن سلاح‌ها در اختیار نباشد، این کار فوریتی ندارد. توسعه تسلیحات، بیش از راه‌اندازی مجدد تولید زمان می‌بُرد. موارد نقض قطعنامه ۶۸۷ شورای امنیت در این حوزه کلیدی کاملاً مشخص بود و آن عبارت بود از آزمایش پرتاب موشک‌هایی که از محدوده مشخص شده ۱۵۰ کیلومتری فراتر می‌رفتند. تحقیقاتی برای افزایش برد موشک‌ها در جریان بود و گفتگوهایی با کره شمالی برای گرفتن موشک‌های نودونگ[4] با برد

---

[1] . old stocks
[2] . Charles Duelfer
[3] . the Iraqi Military Industrialisation Commission
[4] . NoDong

۱۳۰۰ کیلومتر در حال انجام بود.(۵۵) گزارش شده بود که صدام با توجه به در دسترس بودن حمایت فنی روسیه و این واقعیت که برخی پیشرفت‌ها در صنایع موشکی مجاز شمرده می‌شدند، فشار زیادی را برای بهره برداری از این موقعیت وارد آورده بود. بدین ترتیب تلاش‌هایی جهت توسعه موشک‌های دوربرد از سال ۲۰۰۰ شروع شد؛ هر چند که آنها خیلی ضعیف سازماندهی شده و ناموفق بودند.(۵۶)

همچنین شایان ذکر است که صدام، جنگ خود با آمریکا و انگلیس را تمام شده فرض نمی‌کرد. وی نه تنها از طریق عدم اجازه برای بازرسی‌های بیشتر، بلکه با به چالش کشیدن سلطه ائتلاف بر فراز فضای کشورش، باعث شدت گرفتن جنگ از سال ۱۹۹۸ شده بود. اولویت وی در کوتاه مدت عبارت بود از یافتن شیوه‌های دست و پنجه نرم کردن با این تهدید فوری؛ تهدیدی که وی را به سمت مصرف منابع برای نقشه‌هایی همواره ناکارآمد در جهت سرنگونی هواپیماهای آمریکایی هدایت می‌کرد.(۵۷) عدم همکاری با سازمان ملل به صدام اجازه داد اثبات کند وحشت او را فرا نگرفته است. اگر وی اینگونه ظاهر می‌شد که در برابر فشار بین‌المللی تسلیم شده است، آنگاه هزینه‌های زیادی که تحریم‌ها بواسطه سرپیچی صدام بر عراق وارد آورده بودند، عبث و بیهوده جلوه می‌یافتند.(۵۸) به علاوه، توانایی‌های پر هیبتی که عراق را از دیگر قدرت‌های منطقه‌ای متمایز کرده بود و رژیم در مواقع بحرانی بر آنها تکیه می‌کرد، دیگر وجود نداشتند. اگر فقدان این توانایی‌ها آشکار می‌شد عراق در برابر حملات آسیب پذیرتر می‌شد و یک عامل دیرپای بازدارندگی از دست می‌رفت. به نظر می‌رسید که در دسترس بودن این ظرفیت‌ها باعث اطمینان خاطر فرماندهان عراقی شده بود؛ ظرفیت‌هایی که ممکن بودحتی هیچ یک از آنها به واحد تحت فرماندهی آن فرماندهان تخصیص داده نشده بود. اگر بر فرض، بازرسین نیز همانند جاسوسان آمریکایی دو برابر می‌شدند آنگاه برای روحی بدگمان همانند

روح صدام، دلایل امنیتی قوی و محکمی برای ممانعت از پرسه زدن نامحدود آنها بر گرد تأسیسات حساس و صحبت کردن با هر که می‌خواهند، وجود داشت. چرا باید صدام امتیازات بیشتری می‌داد در حالی که بعید بود آمریکا با وجود در قدرت ماندن صدام اصلاً اجازه برداشته شدن تحریم‌ها را بدهد. در عوض، صدام می‌توانست به واسطه کمک‌های روسیه و فرانسه در تسهیل محدودیت‌هایی که وی تحت آنها فعالیت می‌کرد آسایش خاطر به‌دست آورد(۵۹)

مشخص نیست که آیا عراق در ورای قبول از دست دادن «آنچه که ساخته شده بود» در برابر به‌دست آوردن «ظرفیت ساخت چیزهایی»، دارای برنامه‌ای نظام‌مند و مورد توافق اساسی بوده است یا نه. از همان ابتدا «فریب»، جزئی جدایی‌ناپذیر از سیاست عراق بوده است به طوری که ممکن است اجتماعات داخلی را نیز به اندازه اجتماعات خارجی، تحت تأثیر قرار داده باشد. بعید به نظر می‌رسد که حتی یک عراقی عالی‌رتبه در قبال حوادث و جریانات عراق، نظر و برداشتی کامل داشته باشد. حفظ سوابق ممکن است اتفاقی بوده باشد و با از دست رفتن اسنادی که توسط آنسکام جمع شده بودند تضعیف شده باشد. مسؤولین مستقیم ممکن است ترجیح داده باشند رؤسایشان نفهمند دارایی‌هایی که با احتیاط مخفی شده بودند در واقع به خوبی حفظ نشده‌اند و یا اینکه در مورد ادعاهای فنی در ورای برنامه‌های جاری بزرگ‌نمایی شده است. عده‌ای بر این باورند که به صدام نیز بشارت داده بودند برخی فعالیت‌ها در وضعیت خوبی قرار دارند، در حالی که عملاً اینگونه نبود؛ به طور خاص در مورد سرعت آغاز به تولید دوباره سلاح‌های شیمیایی و بیولوژیک، این جریان منجر به پدید آمدن احتمال بسیار جالبی می‌شود مبنی بر اینکه خود صدام نیز در میان افرادی بود که از مقدار اندک یافته‌های گروه جستجو شگفت زده شده بود.(۶۰)

تجدید بنیان: امید یا واقعیت

عراقی‌ها اینکه چیزی برای نابود کردن باقی مانده باشد را تکذیب می‌کردند اما وجود علامت سؤال‌های بزرگی در برابر اقلامی مانند پیش ماده‌های شیمیایی گاز اعصاب VX و محیط کشت سیاه زخم، باعث ناتوانی آنها در اثبات دعوی خود می‌گردید. وجود این مواد هنوز توجیه نشده بود و با در نظر گرفتن سوابق عراق، عقلانی نبود که فرض کرد این بدان خاطر بوده که آنها مخفی شده بودند.(۶۱) به هر حال، این مسأله فرضیه‌ای بیش نبود. اطلاعات موجود می‌توانستند مجموعه‌ای از گزاره‌ها را تقویت کنند.

سه احتمال وجود داشت. اولی که به نظر می‌رسد درست بوده باشد آنکه، عراقی‌ها دیگر هیچ توانایی جدی در تولید سلاح‌های کشتار جمعی نداشتند اما در عین حال منتظر بودند که هر زمان بخت با آنها یار شد با شروع از وسایل ارسال و انتقال تسلیحات، آن را تجدید کنند. بر این اساس، دستاورد آنسکام و تحریم‌ها بیش از اعتباری بود که آنها در انظار و اذهان داشتند. همچنین باید به انبارهای تسلیحاتی یا به خطرات یک حادثه ـ اگر آنها در منطقه‌ای مسکونی رها می‌شدند ـ توجه می‌داشتند. اکیوس در سال ۲۰۰۰ توصیف می‌کند که آنسکام زرادخانه‌های عراق را به گونه‌ای مؤثر نابود کرده است:

«به نظر من، مقادیر زیادی تسلیحات وجود ندارد. فکر نمی‌کنم که عراق، به خصوص در حوزه بیولوژیک و شیمیایی، علاقمند به تولید چنین تسلیحاتی برای ذخیره سازی باشد. آنها در نگاه عراق دارایی‌هایی تاکتیکی هستند و نه استراتژیک. دارایی استراتژیک نیازمند ذخیره سازی بلند مدت می‌باشد که امری مشکل است. در عوض هدف عراق آن بوده که توانایی‌های خود را برای آغاز تولید سریع آنها در موقع نیاز حفظ کند».(۶۲)

احتمال دوم آنکه، عراق برخی توانایی‌ها را حفظ کرده و از چشم ناظران پنهان نموده و به دنبال راه اندازی مجدد برنامه‌هایش بود و سوم آنکه، از سرگیری

و راه اندازی مجدد برنامه‌ها به خوبی در جریان بود. در اینجا مهم است که به موضع متفاوت «ریچارد باتلر» ـ جانشین اکیوس ـ که تحلیلش بدون شک بر تفکر و اندیشه دولت‌های آمریکا و انگلیس و استرالیا تأثیر گذار بوده است ـ اشاره کرد. نگاه وی همزمان با استعفا از آنسکام در ژوئن ۱۹۹۹ اینگونه بود:

«اعتقاد دارم که آنها برای افزایش توانایی موشک‌ها، برد و احتمالاً تعداد آنها به سختی کار کرده‌اند. مطمئن هستم که آنها از تیم هسته‌ای خود خواسته‌اند دوباره نشست‌های خود را آغاز کنند و همچنین مطمئن هستم دوباره برای ساختن عوامل جنگ افزارهای شیمیایی و بیولوژیک آغاز به کار کرده‌اند».

در حالی که او فکر نمی‌کرد که عراقی‌ها در زمینه هسته‌ای به آسانی پیشرفت کنند، قضاوت وی آن بود که عراقی‌ها در حوزه‌های شیمیایی و بیولوژیک کاملاً ماهر می‌باشند. بنابراین او با این مسأله موافق بود که سیستم‌های ارسال و انتقال موشک‌ها، اولویت عراق را تشکیل می‌دهد و قبول نداشت که عراق تا پیش از بازسازی کامل انبارهای تسلیحات شیمیایی و بیولوژیک دست روی دست می‌گذارد.(۶۳)

آنسکام، تولید کننده اغلب اطلاعات موجود بود. دولت‌ها می‌بایستی درباره تمامی تحولات پس از ۱۹۹۸ و به طور خاص، شواهد و مدارک راه اندازی مجدد برنامه‌ها متکی بر اطلاعات خود باشند. چیز زیادی برای ادامه کار نبود. براساس گزارش دو هیأت از دولت آمریکا در سال ۱۹۹۸، ادعاها درباره وضعیت سلاح‌های کشتار جمعی عراق نه بر وقایع بلکه بر حدس و گمان‌های عقلانی مبتنی بوده‌اند.(۶۴) در اواخر سال ۱۹۹۹ سیا در گزارش دو سالانه خود به کنگره در مورد وضعیت دستیابی به سلاح‌های کشتار جمعی اذعان داشت که از زمان عملیات «روباه صحرا» درباره از سرگیری برنامه‌ها چیز اندکی می‌توان گفت.(۶۵) سیا همچنان بی میل بود که به صورت مطلق اعلام کند عراق دارای سلاح‌های کشتار جمعی است. مثلاً براساس برآورد اطلاعاتی ملی در اواخر سال ۲۰۰۰،

عراق انبار کوچکی از «عوامل (نه کلاهک) سلاح‌های شیمیایی» و احتمالاً مواد اولیه برای عوامل بیشتر حفظ کرده بود و در عین حال به کار توسعه ادامه می‌داد.(۶۶) با این وجود، از جمله باتلر[1] و مقامات عالی رتبه رسمی دولت کلینتون، بر آن بودند تا از گمان‌های آنها حمایت کند.(۶۷) سیا در ژوئن ۲۰۰۱ با قبول اینکه فاقد شواهد محکم می‌باشد تصریح کرد: «با در نظر گرفتن رفتار گذشته عراق، احتمال آن می‌رود این کشور از دوره فترت به منظور راه‌اندازی مجدد برنامه‌های ممنوع شده استفاده کرده باشد.»(۶۸)

این فرضیه که عراق سلاح‌های شیمیایی و بیولوژیک خود را در عین اینکه مستقر و آماده حمله هستند پنهان نموده است، نه تنها دیپلماسی آمریکا و انگلیس بلکه آمادگی‌های نظامی آنها را تحت تأثیر قرار داد. مفروضات آنها تا حد زیادی با مفروضات مخالفین جنگ اشتراک داشت و به نظر می‌رسید مراکز اطلاعاتی سراسر جهان به صورت همگانی به تمرین تفکر گروهی پرداخته بودند. پرزیدنت شیراک به هانس بلیکس[2] گفته بود که من نظر یکسانی با مراکز اطلاعاتی فرانسه مبنی بر اینکه عراق دارای سلاح‌های ممنوعه است، ندارم. او اظهار داشت که سرویس‌های اطلاعاتی «برخی اوقات یکدیگر را مسموم می‌کنند».(۶۹) مثلاً سرویس جاسوسی اسرائیل به شدت مورد انتقاد قرار گرفت؛ چرا که براساس ارزیابی‌هایی که در نهایت مبتنی بر حدسیات و شایعات بودند، باعث وارد آمدن هزینه‌های سنگین عمومی به صورت آمادگی‌های بسیار گران قیمت جهت مقابله با حمله شیمیایی شده بود.(۷۰)

پژوهش «سلاح‌های کشتار جمعی عراق: ارزیابی جدید» که توسط موسسه بین‌المللی مطالعات استراتژیک[3] در سپتامبر ۲۰۰۲ منتشر شد، یک راهنمای دقیق از دیدگاه همگانی حاکم بر این دوره را تهیه کرده است. برخی از

[1] . Butler
[2] . Hans Blix
[3] . International Institute of Strategic Studies (IISS)

ارزیابی‌های اطمینان بخش‌تر از ظن و گمان‌های بازرسان درباره اموری که از سال ۱۹۹۱ تاکنون به آنها پاسخ داده نشده بود، استفاده کرده بودند از جمله محیط‌های کشت اسباب و عوامل سلاح‌های بیولوژیک و احتمالاً هزاران لیتر سیاه زخم[1]. احتمال آن می‌رفت که چند صد تن گاز خردل[2] و مواد اولیه صدها تن سارین / سیکلوسارین[3] و شاید به همین مقدار وی‌اکس[4] برای تولید سلاح‌های شیمیایی حفظ و نگهداری شده باشند. حدس و گمان‌های بیشتری به سمت رویدادهای پس از ۱۹۹۸ نشانه می‌رفت. احتمال آن می‌رفت که تولید هر دو نوع سلاح‌های بیولوژیک و شیمیایی از سر گرفته شده باشد. البته این احتمال اثبات نشد. در مورد مباحث هسته‌ای نیز هیچ نوع امکانات تولید مواد قابل شکافت هسته‌ای به میزان کافی وجود نداشت. ساختن این امکانات نیز نیازمند سال‌ها زمان و کمک خارجی بسیار زیاد بود. اگر عراق می‌توانست فقط مواد قابل شکافت را از منبع خارجی به‌دست آورد، آنگاه قادر بود سلاح‌های هسته‌ای را سر هم کند. انجام این کار به سرعت ممکن بود.(۷۱)

اما با آمدن پاییز ۲۰۰۲ یعنی زمانی که راه‌اندازی مجدد برنامه‌ها از حدس و گمان به واقعیت تبدیل شد حتی این اندازه از عدم قطعیت نیز در عمل در مراکز اطلاعاتی آمریکا و انگلیس از بین رفت. براساس گزارش دولت انگلستان که در ۲۴ سپتامبر ۲۰۰۴ منتشر شد، عراق نه تنها انبارهای بازمانده از پیش از جنگ ۱۹۹۱ را حفظ کرده بود بلکه با بازسازی کارخانه‌های تولیدی که قبلاً تخریب شده بودند و به کارگیری پرسنلی که قبلاً در استخدام بودند، به تحقیقات و تولید سلاح‌های شیمیایی و بیولوژیک ادامه می‌داد. در مورد امور هسته‌ای نیز در حالی که برنامه هسته‌ای پیشین که مبتنی بر فناوری سانتریفیوژ گاز بود تعطیل شده بود، پس از

---

[1] . anthrax
[2] . mustard gas
[3] . sarin/cyclosarin
[4] . VX

آنکه بازرسان در سال ۱۹۹۸ عراق را ترک کردند تلاشی فعالانه برای دستیابی به مواد تشکیل دهنده این فرآیند به عنوان اقلام دارای کاربرد دوگانه، انجام گرفت. برآورد اطلاعاتی ملی آمریکا در اکتبر ۲۰۰۲ نیز شامل چنین قضاوت‌هایی بود؛ قضاوت‌هایی که در نهایت به عنوان اساس و بنیان ادعاهای دولت آمریکا درآمد.(۷۲)

این ارزیابی‌ها و تحلیل‌ها بر چه اساسی قدرت گرفتند؟ به دلیل اینکه راه اندازی و از سرگیری فعالانه برنامه‌ها پیشاپیش مفروض پنداشته شده بود، اطلاعات جمع آوری شده توسط ماهواره‌ها و دیگر وسایل فنی نیز به همراه این مفروض در ذهن تحلیل‌گران تفسیر شدند. این تفسیر جدید منجر به بی‌اعتباری تفسیرهای ناظر بر بی‌گناهی رژیم عراق گردید. به علاوه فعالیت‌های بیشتری توسط عراقی‌ها برای دستیابی به این تسلیحات در حال انجام بود. با این وجود، فضای سیاسی متغیر نیز بسیار بااهمیت بود. مسأله سلاح‌های کشتار جمعی عراق هرگز با این میزان از جدیت مورد بحث و موشکافی قرار نگرفته بود. بحث و جدل کلیدی در امور اطلاعاتی نیز عبارت بود از ارتباط‌های پنداشته و تصور شده با القاعده؛ ارتباط‌هایی که تا پاییز ۲۰۰۲ مشخص شد که هیچ مدرک قطعی در اثبات آن وجود ندارد. وودوارد[1] دیدگاه رایس را این‌گونه گزارش می‌دهد: «در حالی که پرونده تروریسم عراق «ضعیف یا غیرقابل اثبات» است جلب حمایت بین‌المللی برای هر گونه اقدام علیه سابقه بد عراق در حقوق بشر، غیرممکن به نظر می‌رسد. موضوع سلاح‌های کشتار جمعی عراق به خاطر نقض بسیاری از قطعنامه‌های سازمان ملل، تنها موضوعی بود که می‌شد به آن گیر داد».(۷۳) ولفوویتز بعداً تصدیق کرد که مبارزه علیه عراق می‌بایستی بر سر این موضوع به پیش می‌رفت زیرا تنها مسأله‌ای بود که همه در بوروکراسی دولت آمریکا... می‌توانستند بر سر آن توافق کنند. «مسأله تروریسم» بیشترین اختلاف نظر را در

[1]. Woodward

درون بوروکراسی ایجاد کرده بود.(۷۴) ژان کرتین[1] نخست وزیر کانادا، پس از ملاقات خود با بوش در ۱۰ سپتامبر به خبرنگاران گفت زمانی که وی از بوش درباره ارتباط‌های بین القاعده و عراق پرسید، بوش جواب داد: «این چیزی نیست که ما الان به دنبال آن هستیم... آن چیزی که ما به دنبال آن هستیم تولید سلاح‌های کشتار جمعی است.»(۷۵)

این «چیز» به خاطر مشاجره‌ای فزاینده در مورد اینکه آیا این مسأله را به سازمان ملل ارجاع بدهند یا نه، اهمیت یافت. بلر و پاول دو پشتیبان کلیدی این جریان بودند. با پذیرش اقدام قاطعانه علیه صدام به عنوان هدفی که از قبل تنظیم شده بود، نخست وزیر انگلیس امید داشت بوش را قانع نماید که این هدف باید از طریق بیشینه‌سازی حمایت بین‌المللی انجام گیرد. این حمایت نیازمند تمرکزی آشکار بر سلاح‌های کشتار جمعی و عدم اطاعت صدام از قطعنامه‌های سازمان ملل بود. وزیر امور خارجه آمریکا نیز چنین دیدگاهی داشت و خطر حرکت یک‌جانبه به سمت جنگ، بدون حمایت ائتلاف بین‌المللی را که تنها از طریق سازمان ملل ممکن بود، مرتباً به رئیس جمهور گوشزد می‌کرد.(۷۶) سخنرانی ۱۲ سپتامبر ۲۰۰۲ بوش در مجمع عمومی، در حقیقت نشان‌دهنده آن بود که وی به این نصیحت گوش کرده است. این سخنرانی صدور قطعنامه جدیدی که به عراق شانس دوباره‌ای برای خلع سلاح بدهد را مطرح می‌کرد.

این حرکت به خودی خود نشانه‌ای بود بر اینکه مسأله حمله به عراق همزمان با قوت گرفتن جنبش ضد جنگ در اروپا و آمریکای شمالی در ماه اوت تا چه حد پشتوانه خود را از دست داده بود.(۷۷) بلر بسیار زیرکانه‌تر از دیگران نیاز به دلیلی قانع کننده را احساس کرد. او به فایده پرونده‌ای شامل بهترین اطلاعات که علنی شدن آن مشکلی ایجاد نمی‌کرد پی برده بود؛ پرونده‌ای که می‌توانست برای مسؤولیت القاعده در ۱۱ سپتامبر و نیاز به درگیر شدن در جنگی در

---

[1] . Jean Chretien

افغانستان دلایل بسیار خوبی ارائه دهد. پرونده مختصر دیگری نیز برای ماه مارس آماده شده بود که مورد استفاده قرار نگرفت. با توجه به اشاره‌ای که به تأثیر پرونده‌ی موسسه بین‌المللی مطالعات استراتژیک در اوایل سپتامبر ۲۰۰۲ شد، اکنون بلر خواستار آن شد تا کمیته مشترک اطلاعاتی به همراه نفرات خودش، کیفیت ارائه شواهد برای عموم مردم را آماده کنند.(۷۸) در واشنگتن از این جهت که طرف حساب اصلی کنگره بود، روندی متفاوت جریان داشت. به خصوص آنکه رئیس جمهور هم مشخص نکرده بود اگر اقدام نظامی ضرورت یافت وی نیازمند حمایت هر دو مجلس در تصویب قطعنامه در حمایت از اقدام نظامی است. پس از حوادث ۱۱ سپتامبر سناتور باب گراهام[1] - رئیس کمیته اطلاعاتی سنا - از جرج تنت[2] رئیس سیا درخواست کرد که طی یک ارزیابی کامل به تأثیرات احتمالی سیاست دولت بپردازد. وی در ابتدا این درخواست را رد کرد اما به طور غیرمعمول قبول کرد که برآورد بعدی اطلاعاتی ملی (NIE) را به بحث سلاح‌های کشتار جمعی عراقی‌ها اختصاص دهد. این برآورد در اوایل اکتبر به هیأت ملی اطلاعات خارجی ارائه گردید و پایه و اساس سخنرانی بوش در سین سیناتی[3] و صحبتی که یک هفته بعد در مقابل کمیته سنا ارائه گردید را تشکیل داد.(۷۹)

این دوران برای آژانس‌های اطلاعاتی، از آن زمان‌های منحصر به فردی بود که آنها قلب و مرکز جریان را در دست داشتند. عناصر حرفه‌ای اطلاعاتی و جاسوسی، تمایلی طبیعی به دور اندیشی دارند و گستره وسیعی از پیچ و خم‌های زبانی وجود دارد که آنها را قادر به انجام این کار می‌نماید. با این وجود در چنین شرایطی، ایهام و دو پهلو بودن تقریباً به صورت وظیفه‌نشناسی ظاهر می‌شود و باعث به خطر افتادن نفوذ و تأثیر می‌گردد. براساس گزارش وودوارد دیدگاه مقامات عالی رتبه رسمی در آمریکا آن است که در مورد این مسأله باید از میزان

---

1. Bob Graham
2. George Tenet
3. Cincinnati

اخطارهای معمولی کاست و در مقابل، سیاست‌گزاران مستحق آن هستند که به شدت مورد بازخواست قرار بگیرند.(۸۰) با این وجود بسیاری از جزئیات، بررسی‌های غیر قطعی و مفصل بودند. وقتی برآورد اطلاعاتی ملی از حالت محرمانه خارج گردید آشکار شد که بحثی شدید درباره تعدادی از موضوعات جنجالی وجود داشته است، چرا که در برآورد اطلاعاتی ملی تعداد غیرمعمولی پاورقی وجود داشت که مشکل‌ساز بوده و واجد صلاحیت لازم نبودند. ظاهراً چیزی مشابه در انگلستان نیز اتفاق افتاده است. کمیته مشترک اطلاعاتی[1] آگاه بود که آنها باید سندی تولید می‌کردند که از حد معمول و طبیعی، قوی‌تر باشد.

به هر حال آژانس‌های اطلاعاتی در حقیقت تحت رهبری سیاستگزاران بودند و از آنجا که آنها قبلاً ادعاهایشان را با یکدیگر هماهنگ و یکسان کرده بودند، اگر یکی از آنان به گونه‌ای متفاوت قضاوت می‌کرد آنگاه شرمندگی بزرگی پدید می‌آمد. چنی در اوت ۲۰۰۲ گفت : «ما اکنون می‌دانیم که صدام تلاش‌های خود را برای دستیابی به سلاح‌های هسته‌ای از سر گرفته است». پاول یک ماه بعد گفت: «هیچ شکی وجود ندارد که او دارای انبارهای سلاح‌های شیمیایی می‌باشد». بوش نیز پس از این ادعاها به سرعت در مقابل مجمع عمومی سازمان ملل ادعا کرد: «هم اکنون عراق در حال گسترش و توسعه امکاناتی است که برای تولید سلاح‌های بیولوژیک استفاده می‌شوند.»(۸۱) به همین ترتیب، در بریتانیا نیز کشمکش بر سر موضوع دیگری بود. افرادی مانند لورد هاتون[2] با سخنانی نیش‌دار معتقد بودند که این ادعاها به منظور تحقق اغراض سیاسی، فضا را مغشوش کرده‌اند. این در حالی بود که درخواست نخست وزیر برای سندی که در عین «سازگاری با اطلاعات موجود»، «در رابطه با تهدید، به قوی‌ترین صورت ممکن باشد»، ممکن بود به صورت نیمه هوشیارانه بر نویسندگان پیش‌نویس

---

[1]. the Joint Intelligence Committee (JIC)
[2]. Lord Hutton

تأثیر گذاشته باشد؛ نویسندگانی که بر آن بودند جمله بندی پیش‌نویس را از آنچه ممکن بود برآورد عادی کمیته مشترک اطلاعاتی داشته باشد، مقداری قوی‌تر سازند.(۸۲)

در حالی که در انگلستان به خاطر کم توجهی به برخی مخالفت‌ها گله‌هایی وجود داشت، ایرادات بسیار جدی‌تری بر ضد روند آمریکایی به وجود آمده بود. استدلال می‌شد که با گسترش بحران عناصر حرفه‌ای اطلاعاتی به منظور تطبیق خود با نگاه جدید، تحت فشار قرار گرفته‌اند تا تهدید عراق را تا آنجا که ممکن است دهشتناک[1] جلوه نمایند. افرادی که در این آزمایش سیاسی رد شدند، تحلیل‌هایشان به دلیلی ثابت و به همراه ایرادات مفصل بسیاری در مورد منابع و محتوا باز پس فرستاده شد تا در نهایت جواب درست را بنویسند و به بالا ارسال کنند. چنی معاون رئیس جمهور، ملاقات‌های مرتب و الزام کننده‌ای را به مقرهای سیا انجام داد. در پنتاگون گروه ویژه‌ای تشکیل شده بود که وظیفه‌اش عبارت بود از اینکه هر گونه نرمی و انعطافی را که از سیا و سازمان اطلاعات دفاعی بروز می‌کرد، کم ارزش شمارد و تکذیب نماید. همچنین وظیفه تهیه و تأمین اطلاعاتی برای دفتر وزیر دفاع که پیش داوری‌های انجام شده را تقویت کند، بر عهده این گروه بود.(۸۳)

بارز این حوزه نیز تحلیل پرمایه تیم B در مورد نیروهای استراتژیک شوروی در سال ۱۹۷۶ بود که ولفوویتز به صورت فعال در آن درگیر بود.(۸۴) ولفوویتز در سال ۱۹۹۶ یعنی زمانی که در دولت حضور نداشت، در مصاحبه‌ای با تکیه بر تجربه‌اش اینگونه نتیجه گرفت که به گونه‌ای اجتناب‌ناپذیر عدم اطمینان در مرکز این فرآیند (کار جاسوسی ـ اطلاعاتی) قرار دارد و کارشناسان خبره مسائل اطلاعاتی نیز نمی‌توانند به تنهایی آن را برطرف کنند. هر چه تحلیل‌گران این مسأله را بهتر بفهمند، "سرپوش گذاشتن بر این مناظره صادقانه را از طریق زبان

---

[1] . as lurid terms as possible

سازش و مصالحه و همچنین چالش عدم اطمینان را کم اهمیت نشان داده و از پیامدهای بسیار تأثیرگذار کمتر غفلت می‌ورزند." موضوع او بدین گونه جمع‌بندی می‌شود:

"چالش اساسی برای مقامات رسمی سیاستگزار عبارت است از اینکه در میان عدم اطمینان ذاتی، به تصمیم‌سازی قوی درباره خصوصیات تهدیدهای قریب الوقوع و فرصت‌های منافع امنیتی ایالات متحده، بپردازند. سیاستمداران برای موفقیت در این شرایط باید در عمل به تحلیلگرانی ارشد در مسائل مربوط به آنها تبدیل شوند. مهمتر از همه اینکه آنها به منظور نبرد با اطلاعات ناقص و فرضیات متناقض باید در تکنیک‌های تحلیلی خبره شوند."(۸۵)

برخلاف این پیشینه جای تعجب است که دفتر برنامه‌های ویژه[1] به عنوان منبع خسارت‌های اطلاعاتی مورد توجه قرار گرفته است. افرادی که پایشان‌گیر بوده، سعی کرده‌اند با اشاره به اینکه کار این دفتر تا حد زیادی به برنامه‌ریزی پس از جنگ ارتباط داشته و با یک مرکز اطلاعاتی جدا و کوچک دیگر (به نام تیم B) مرتبط بوده‌اند، این مسأله را کمرنگ نشان دهند. این در حالی است که کار اصلی تیم B ، بررسی ارتباط بین عراق و تروریسم بوده است.(۸۶) بدون شک شبکه‌ای از افرادی وجود داشتند که در گذشته دوشادوش ولفوویتز و ریچارد پرل[2] کار می‌کردند. ریچارد پرل در آن زمان رئیس هیأت سیاستگزاری در امور دفاعی[3] بود. این دو نیز برای داگلاس فیث[4] معاون وزیر دفاع (در امور سیاستگزاری) کار می‌کردند و همچنین با لوئیس اسکوتر لیبی[5] رئیس دفتر چنی در ارتباط بودند. به نظر می‌رسد اثبات ارتباط با القاعده تلاش عمده آنها را تشکیل می‌داد. همانطور

---

1. the Office of Special Plans
2. Richard Perle
3. the Defense Policy Board
4. Douglas Feith
5. Lewis 'Scooter' Libby

که در عمل مشاهده کردیم اگر چه آنها تأثیر اندکی بر مباحث سیاسی داخلی داشتند اما در مورد امور خارجی دارای نفوذ و تأثیر بسیار مهمی بودند.

در حالی که این افراد ممکن است به ایجاد فضای سیاسی که به سختی به مخالفت منتهی شود، کمک کرده باشند اما مهمترین اشکال آن است که پنتاگون برای سرازیر شدن اطلاعاتی که مورد شک و تردید بوده و توسط کنگره ملی عراق تهیه شده بود، به عنوان یک قیف عمل کرد. مطالب ارائه شده توسط این منبع، دیگر مراکز اطلاعاتی را تحت تأثیر قرار نداد چرا که آنها این اطلاعات را ضعیف و به نفع کنگره ملی تشخیص داده بودند. کنگره ملی نیز که سازمانی مشکوک بود نتوانست به درستی مصرف کمک‌های مالی را که دریافت کرده بود توضیح دهد. زمانی که وزارت خارجه به حمایت از کار اطلاعاتی کنگره ملی عراق پایان داد پنتاگون به پیروزی دست یافت. در حالی که ولفوویتز تکذیب می‌کرد اطلاعاتی را که از کنگره ملی عراق گرفته‌اند، اساس کار فرآیند اطلاعاتی قرار داده است؛ اطلاعات گرفته شده از منابع مربوط به کنگره ملی عراق بدون شک بیش از گذشته رواج یافت. به نقل از مشاور کنگره ملی عراق در واشنگتن گفته شده: «مرا به عنوان یک تروریست و مقداری سلاح‌های کشتار جمعی تحویل دهید زیرا این همان چیزی است که دولت بوش به آن علاقمند است».(۸۷) از زمان جنگ نگرانی‌های جدی ابراز شده بود مبنی بر اینکه اطلاعات گرفته شده از فراریان مشکوک که اغلب تحت تعلیم کنگره ملی عراق بوده و در نهایت معلوم شد که آن اطلاعات اشتباه بوده‌اند، به فرآیند ارزیابی رخنه نموده‌اند. از آنجا که منشأ برخی مطالب نامعلوم بود و همان منابع توانستند زیر نقاب‌های مختلفی خود را نشان دهند، این اطلاعات بارها خود را تأیید نمودند.(۸۸) برآورد اطلاعاتی ملی اکتبر ۲۰۰۲ به «مجموعه گزارشات زیرزمینی»[1] اشاره می‌کند که با «اطمینان بالا» ارائه شده‌اند.

---

1 . array of clandestine reporting

از طریق سازمان ملل

در سپتامبر ۲۰۰۲ استراتژی جدیدی براساس و با محوریت سازمان ملل شکل گرفت. این استراتژی جدید از لحاظ سیاسی به آن معنی بود که اطلاعات درباره راه‌اندازی مجدد برنامه‌های سلاح‌های کشتار جمعی عراق، اکنون در خدمت دو هدف بود: آماده ساختن پرونده برای جنگ و برملا نمودن فریب‌کاری‌های عراق. براساس قطعنامه جدید ۱۴۴۱ سازمان ملل که در نهایت در نوامبر ۲۰۰۲ مورد توافق قرار گرفت، عراق نه تنها می‌بایست با بازگشت بازرسان موافقت کند بلکه همچنین باید فعالیت‌های گذشته و حال خود را در مورد سلاح‌های کشتار جمعی، به صورت کامل و به‌عنوان آخرین فرصت علنی نماید. واژگانی متوقعانه و مطالبه‌آمیز[1] برای نوشتن قطعنامه انتخاب شده بودند. بر این اساس، دادن اطلاعات غلط و همچنین رد کردن اجازه بازپرسی از نفرات کلیدی برنامه‌های عراق در خارج از کشور، به عنوان نقض اساسی شناخته می‌شدند. قطعنامه مذکور یادآوری می‌کرد که شورای امنیت «بارها به عراق هشدار داده به خاطر نقض مکرر وظایفش با پیامدهای جدی مواجه خواهد شد.»(۸۹)

زمانی که سخنگوی رئیس جمهور آری فلشر[2] در دوم دسامبر مطبوعات را در جریان اخبار می‌گذاشت، ظاهراً دام را پهن‌شده توصیف کرد. اگر صدام به سلاح‌های کشتار جمعی اعتراف می‌کرد آن گاه «او قطعنامه‌های سازمان ملل را نقض کرده است» و «جهان را فریب داده است.» اگر وی می‌گفت که فاقد سلاح‌های کشتار جمعی است در نتیجه «یک بار دیگر جهان را به انحراف کشانده است.» این بدان خاطر بود که «ما درباره آنچه صدام در اختیار دارد اطلاعات جاسوسی داریم.»(۹۰) با این حال، تله می‌توانست در هر دو حالت عمل کند. چرا که اگر ارزیابی‌ها اشتباه بودند استراتژی به سرعت لو می‌رفت.

---

1 . demanding terms
2 . Ari Fleischer

رامسفلد، ولفوویتز و چنی هیچ یک با بازگشت به سازمان ملل خشنود نبودند و هیچ گاه از آن حمایت نکردند. در ماه اوت که این موضوع با جدیت مورد بحث بود، چنی اظهار کرد: «بسیار کار درستی است که دیدگاهی را که قائل است با بازگرداندن بازرسان به عراق نگرانی‌های ما تمام خواهد شد، زیر سؤال ببریم.» با در نظر گرفتن مهارت صدام در هنر تکذیب و فریب، صرف بازگرداندن بازرسان به عراق اطمینان واقعی ایجاد نمی‌کند بلکه با جلوه دادن اینکه صدام به نحوی «دوباره در قفسش» قرار گرفته است، نقش یک آرام بخش دروغین را بازی می‌کند.(۹۱) بازگشتن به شورای امنیت به معنای از دست دادن کنترل فرآیند بود. بدبینی حتی پس از تصویب قطعنامه ۱۴۴۱، تبدیل به ایده‌ای شده بود که همچنان تکرار می‌شد. ولفوویتز در سخنرانی ۲۳ ژانویه ۲۰۰۳ اشاره کرد که پیدا کردن چیزهای پنهان شده کار بازرسان نیست. «زمانی که حسابدار، اختلاف حساب‌ها را کشف می‌کند وظیفه او نیست که اثبات کند اختلاس‌کننده، پول را در کجا مخفی کرده است. این وظیفه بر عهدهٔ فرد یا نهادی است که مورد حسابرسی قرار گرفته تا اختلاف حساب را توضیح دهد.» از او انتظار می‌رفت که تمام مخفی‌گاه‌های احتمالی را «در کشوری به اندازه فرانسه، حتی اگر صدام هیچ چیزی را جابجا نمی‌کرد،» جستجو کنند. با این وجود، ولفوویتز ادعا کرد که دستگاه جاسوسی آمریکا از جنب و جوش‌های بسیار زیاد آگاه است؛ جنب و جوش‌هایی که اقلام مختلفی از اسناد گرفته تا مواد ممنوعه را از یک مکان به مکان دیگری که احتمالاً در جستجوها پیدا نمی‌شد (مانند خانه‌های شخصی، مساجد و بیمارستان‌ها)، انتقال می‌دادند. «این یک آتش بازی بود که با مقیاسی بزرگ و با سلاح‌های واقعی انجام می‌شد». بازرسان سازمان ملل در گذشته به عنوان خبرچین استخدام شده بودند. عراقی‌هایی که بازرسان با آنها مصاحبه کرده بودند نتوانستند راز نگهداری آنها را باور کنند و اگر با آنها همکاری می‌کردند خطر مجازات را باید می‌پذیرفتند. عراقی‌ها، دروغگویان کارکشته‌ای بودند. وی

نتیجه می‌گیرد که «حتی با حمایت دستگاه جاسوسی آمریکا و سازمان‌های اطلاعاتی دیگر کشورها نمی‌توان انتظار داشت که بازرسان سازمان ملل، ظرفیت خلع سلاح عراق را که روحیه‌ای غیرهمکاری جویانه دارد، داشته باشند».(۹۲) در نهایت اینکه، اگر صدام قادر نبود و یا تمایلی نداشت که اثبات کند رژیمش دیگر سلاح‌های کشتار جمعی ندارد، گزینه‌ای جز این نبود که فرض کنیم وی دارای این سلاح‌ها می‌باشد. همانطور که رامسفلد بعداً مطرح کرد «عدم وجود دلیل»[1] همسان «دلیل عدم وجود»[2] نیست. اما همانطور که بلیکس اظهار داشت «عدم وجود دلیل» به معنی «دلیل پنهان کردن»[3] هم نیست.

پیشینه‌ای از ارتباط ناشیانه میان بازرسان و مراکز جاسوسی غرب وجود دارد. زمانی که آنسکام در ۱۹۹۱ بنیان نهاده شد، منبع اطلاعاتی وابسته به خود نداشت و بنابرأین مجبور بود که بر اطلاعات کشورهای عضو و به طور خاص آمریکا تکیه کند. در عوض بازخوردهایی درر ابطه با اعتبار اطلاعات دریافتی به دست آمد. تلاش‌های عراق جهت مانع تراشی برای، کار بازرسان باعث شد تا جاسوسی و به خصوص استراق سمع از اماکن عراق اهمیت بیشتری پیدا کند. کشورهایی که در این نوع کارهای جاسوسی دست داشتند نیز مطمئناً از مزایای اضافی و نانوشته جاسوسی از جمله اطلاعات درباره مناطقی که فراتر از اجازه آنسکام قرار داشتند، بهره می‌بردند. با فروپاشی رژیم بازرسی‌ها[4] در ۹۹-۱۹۹۸ ادعا شد که سازمان جاسوسی آمریکا از آنسکام به عنوان پوششی برای وارد کردن وسایل استراق سمع که بسیار فراتر از آن وسایلی بودند که مورد نیاز اهداف آنسکام بود، استفاده کرده است. همچنین ادعا شد که این اطلاعات ممکن است در طی عملیات «روباه صحرا» مورد استفاده قرار گرفته باشد.(۹۳) هانس بلیکس

---

1 . absence of evidence
2 . evidence of absence
3 . evidence of concealment
4 . inspections regime

رئیس کمیسیون نظارت، تصویب و بازرسی سازمان ملل[1] که جایگزین آنسکام شده بود، امید داشت استقلال خود از سازمان‌های جاسوسی غربی را اثبات کند. مثلاً او اعطای سمت معاونت خود به یک آمریکایی را رد کرد. عدم تمایل بلیکس جهت بازپرسی از شاهدین کلیدی عراقی در خارج از عراق نیز انعکاس دهنده این تمایل از جانب بلیکس بود. آمریکایی‌ها تأکید داشتند که تکیه بر شواهد و مدارک آنها، تا زمانی که از عراق خارج نشده‌اند محال است. این افراد وحشت داشتند که ممکن است با خارج شدن آنها از عراق جهت بازپرسی، رژیم به آنها بدگمان شود و به واسطه اتهام به لودادن اسرار، خانواده‌های آنان به شدت گرفتار رنج و مصیبت شوند. لذا تمایلی به ترک عراق نداشتند. مسلماً در چنین شرایطی، تدوین ترتیبات چنین بازپرسی‌هایی سخت بود. سازمان ملل نگران قانونی و اخلاقی بودن آنچه بود که می‌توانست به صورت آدم‌ربایی ظاهر گردد.(۹۴) با این همه، بلیکس همچنان انتظار داشت سازمان‌های جاسوسی غربی او را به سمت مکان‌هایی هدایت کنند که گمان می‌رفت شواهدی حاکی از گناهکار بودن عراق پیدا شوند.

در ابتدا به نظر می‌رسید صدام در حال اجرا نمودن دقیق یک سناریو می‌باشد. همانطور که قطعنامه خواسته بود عراق تا ۷ دسامبر ۲۰۰۲ تمامی برنامه‌های خود را علنی سازد، رژیم دقیقاً سر موقع این عمل را انجام داد. اما این کار هیچ پیشرفتی در آنچه قبلاً انجام شده بود، ایجاد نکرد. بلیکس در اولین گزارش خود به شورای امنیت در ۲۷ ژانویه ۲۰۰۳ گفت: «به نظر می‌رسد که عراق حتی تا به امروز به طور واقعی تقاضای خلع سلاح را قبول نکرده است.» بلیکس تصدیق می‌کند که طرز رفتار وی تندروانه بوده است. اما او همچنان، این احساس ناخوشایند را داشت که عراقی‌ها سلاح‌های کشتار جمعی را پنهان نموده‌اند و او می‌خواست خطری را که آنها ایجاد کرده‌اند را برایشان مجسم کند.

---

[1] . the UN Monitoring, Verification and Inspection Commission (UNMOVIC)

گزارش وی به شورای امنیت، در کنار رویارویی‌های مستقیم وی با مقامات رسمی عراق، ممکن است تأثیر مطلوب را گذاشته باشد در نتیجه از آن به بعد شاهد گسترش همکاری عراقی‌ها می‌باشیم.(۹۵)

اما دیگر خیلی دیر شده بود. پاسخ فوری عراق، بوش را قانع کرده بود که رفتار عراق تغییر نکرده و دلیل چندانی برای معطل کردن سرنگونی رژیم وجود ندارد. بوش در ۱۴ ژانویه گفت: «وقت صدام در حال تمام شدن است. او باید خلع سلاح شود. بازی‌ها و فریبکاری‌های وی مرا مریض و خسته کرده است و نگاه من به جدول زمانی می‌باشد.»(۹۶) آغاز سال ۲۰۰۳، زمان سرنوشت سازی بود. این نه تنها زمانی بود که به نظر می‌رسد بوش تصمیم به جنگ گرفته است بلکه ژاک شیراک رئیس جمهور فرانسه نیز تصمیم می‌گیرد که با آن مخالفت کند. حرکت نیروهای آمریکایی به سمت خلیج فارس و آماده شدن آنها برای هجوم، ممکن بود تأثیر اجبارآمیزی داشته باشد. اما این حرکت همچنین حکایت از آن دارد که آمریکایی‌ها «اجبار»[1] را رها و بر «هجوم» تمرکز کرده بودند.(۹۷) این موضع‌گیری‌ها، قبل از آنکه ادعاها و جواب آنها توسط بازرسی‌ها محک زده شوند، گرفته شده بودند. آمریکایی‌ها و انگلیسی‌ها در حال پاسخ دادن به رفتار عراق بودند و نه به شواهد و مدارک کمیسیون نظارت، تصویب و بازرسی سازمان ملل. بنابراین آنها در دام خود افتادند. تحلیل‌ها و ارزیابی‌های فاقد صلاحیت، غیر اصولی و گوش‌خراش آنها چوبه‌دار را برافراشته بود. اما با این وجود، آنها آرام آرام با دستپاچگی و خجالت دریافتند که حتی پایگاه آنها بسیار سست می‌باشد. گفته می‌شود که بلر نسبت به شواهدی که زمانی همچون «صخره‌ای مستحکم» جلوه می‌نمودند، شک و تردیدهایی داشته است. اما جرأت نکرد تردیدهایش را با دیگران در میان بگذارد، چرا که باعث می‌شد «واقع نمایی جنگ» و «قالب کردن» آن به دیگران سخت‌تر شود. یکی از اطرافیان همیشگی بلر به یاد می‌آورد

---

1 . coercion

که «ما امیدوار بودیم که درست عمل می‌کنیم... ما احساس کردیم که درست عمل می‌کنیم.»(۹۸)

گفته می‌شود زمانی که گزارش کامل و مشروحی از کیفیت اطلاعات جاسوسی در دسامبر ۲۰۰۲ به دست بوش رسید، سطح و کیفیت پایین آنها وی را تحت تأثیر قرار نداد. بوش گفت: «فکر نمی‌کنم که این کامل باشد. این چیزی نیست که مردم کوچه و بازار بفهمند و به آن اطمینان کنند.» او از جورج تنت پرسید که آیا این بهترین چیزی است که داریم و تنت در پاسخ گفت که: «این ملغمه‌ای از همه چیز است.»[1](۹۹) حتی زمانی که استدلالات و تار و پود پرونده شروع به پاره شدن کرد نیز آنها حرفشان را پس نگرفتند و از راه اشتباه برنگشتند. سیاستگزاران آماده آن شدند تا هر چه مدارک و اطلاعات که اثبات کنندهٔ ادعای آنها باشد، ولو اینکه درست ارزیابی نشده باشد را جمع کنند.(۱۰۰) ادعای دریافت اورانیوم از نیجریه که به گونه‌ای ناراحت کننده در سخنرانی سالانه بوش در کنگره در سال ۲۰۰۳ قرار گرفت، براساس یک سند ساختگی بود و برآورد اطلاعاتی ملی آن را تأیید نکرده بود. از جوزف ویلسون[2] که یک سفیر بازنشسته بود خواسته شد به نیجریه سفر کند و ببیند آیا این جریان حقیقت دارد یا نه. وی در نهایت داستان دریافت اورانیوم از نیجریه را دروغین توصیف کرد.(۱۰۱)

ولفوویتز به دنبال آن بود تا مسائلی را که ممکن بود بر ضد اطلاعات جاسوسی تهیه گردد، کمرنگ نشان دهد. او اذعان داشت که «توانایی‌های جاسوسی آمریکا فوق العاده است اما آنها با عقل کل و چشم‌هایی که هم چیز را می‌بینند و در برخی فیلم‌های هالیوود پیدا می‌شوند، فاصله بسیاری دارند. ما در مورد بسیاری از چیزهایی که نیازمند دانستن آنها هستیم، متکی بر روش‌های سنتی جاسوسی ـ انسان ـ می‌باشیم. انسانی که عمداً و غیر عمدی با ما ارتباط و

---

[1]. It's a slam dunk case
[2]. Joseph Wilson

معاشرت دارد». به هر حال اگر جریان اینگونه بود پس چرا آمریکایی‌ها اینقدر از پشتوانه خود مطمئن بودند؟

آسیب پذیری آمریکا در این قضیه، توضیح دهنده سخنرانی پاول در فوریه ۲۰۰۳ در شورای امنیت می‌باشد.(۱۰۲) این سخنرانی با احتیاط قابل توجهی ایراد گردید. پاول احساس کرد که اعتبارش در آستانه ویرانی قرار دارد. وظیفه او این بود که اثبات کند بر سر بازرسان کلاه گذاشته شده و پرونده ساخته شده بر ضد عراق علی‌رغم شک و تردیدهای روز افزون، همچنان به قوت خود باقی است. همه روایت‌ها از آماده سازی این سخنرانی، در بر دارنده این حس رو به رشد است که اساس و هسته پرونده عراق واقعیت ندارد و در موارد مهمی متکی بر استنتاج و طعنه می‌باشد.(۱۰۳) پاول با آنچه که در اختیار داشت بهترین رفتار را از خود نشان داد. به جای رد کردن ادعاها، آرام و ملایم رفتار کرد اما حوزه‌هایی را که احساس می‌شد دارای شواهد و مدارک قوی‌تری هستند پر رنگ می‌کرد. مهمتر از همه آنکه، او هر چند مقدار اندکی به ارتباط عراق و القاعده اشاره کرد اما اکثر مطالبی را که درباره ارتباط این دو برایش آماده شده بود، در سخنرانی خود نگنجاند. او شواهدی ارائه داد مبنی بر آنکه عراقی‌ها همچنان بازرسان را بازی می‌دهند. او همچنین ادعاهای ویژه‌ای درباره توانایی‌های عراق کرد. از جمله مهمترین آنها، شناسایی دو آزمایشگاه سیال بود که ادعا می‌شد می‌توانستند در خدمت تسلیحات بیولوژیکی قرار بگیرند.(۱۰۴) این سخنرانی دارای تأثیری تناقض‌آمیز بود چرا که با قادر نبودن تأیید این ادعاها توسط کمیسیون نظارت، تصویب و بازرسی سازمان ملل، موضع آمریکا و انگلیس تضعیف گردید. بلیکس در پی ادعاهای پاول اظهار داشت که از مختصر بودن(!) مطالب جدید پاول شگفت زده گردیده است. وقتی که دومین گزارش بلیکس در ۱۴ فوریه ارائه گردید، وی نه تنها نسبت به برخی ادعاهای پاول ابراز شک و تردید کرده بود بلکه گفته بود به نظر وی عراق تصمیم به همکاری با بازرسان گرفته است. تا این زمان، بازرسان

سازمان ملل از مکان‌هایی دیدن می‌کردند که توسط آمریکایی‌ها و انگلیسی‌ها شناسایی شده بود و آنها نیز چیزهای اندکی به دست می‌آوردند.(۱۰۵) در عین حال مقامات آژانس بین‌المللی انرژی اتمی[1] قادر بودند اعلام کنند که عراق در روند راه اندازی مجدد برنامه اتمی‌اش قرار ندارد.(۱۰۶) در حوزه‌هایی که گزارش اکتبر برآورد اطلاعاتی ملی از درون خود جامعه اطلاعاتی به چالش کشیده شده بود، مخالفت‌ها درست از آب درآمد. تلاش‌هایی که جهت به دست آوردن لوله‌های آلومینیومی برای استوانه‌های دوار سانتریفیوژ انجام گرفته بود، به عنوان شاهد و مدرکی بر غنی‌سازی اورانیوم قبول شده بود. (البته به جز وزارت خارجه و وزارت انرژی که به تناسب جایگاهی که داشتند تصور می‌شد از اصل جریان با خبر باشند). تردیدها در مورد استفاده از تجهیزات هوایی بدون سرنشین[2] به عنوان تسلیحات تهاجمی و نه وسایل شناسایی که ظاهراً نیروی هوایی آمریکا نیز آن را تأیید کرده بود، تقویت گردیدند. این در حالی بود که بلیکس به خاطر نپرداختن بیشتر به این موضوع، مورد سرزنش واقع شده بود. افشاگری‌های شگفت‌انگیزی انجام گرفت که همه بی‌پایه و اساس بودن ادعاها را نشان می‌دادند.

هر چند عراق باید همچنان پاسخ‌های کاملی به سؤالاتی درباره فهرست موجودی‌های قدیمی مواد شیمیایی و بیولوژیک مربوط به پیش از سال ۱۹۹۸ می‌داد، اما اکنون تمام فرضیه از سرگیری و راه اندازی مجدد برنامه‌ها پس از سال ۱۹۹۸، شکننده به نظر می‌رسید. تنها حوزه‌ای که ادعاهای آمریکا و انگلیس قابل طرح و استناد بود مربوط به حوزه سیستم‌های ارسال و انتقال موشک بود. این ادعاها همخوان با نگاهی بودند که می‌گفت اگر امیدی به سرپا کردن یک توانایی قابل استقرار باشد، اولویت اول رژیم را سیستم‌های انتقال موشک تشکیل می‌دهند. کمیسیون نظارت، تصویب و بازرسی سازمان ملل هم فاش کرد که «در

---

[1]. the International Atomic Energy

[2]. Unmanned Aerial Vehicles (UAVs)

طی ۴ دهه گذشته موجی از فعالیت‌ها در حوزه فناوری موشکی وجود داشته است» و سپس به نابودی موشک‌های «الصمود ۲» پرداخت.(۱۰۷) زمانی که اهمیت این حرکت، کمرنگ جلوه داده شد بلیکس به پاول یادآوری کرد که این موشک‌ها «خلال دندان» نیستند. جای تعجب نیست که تحت چنین شرایطی، دیدگاه رو به گسترش در شورای امنیت این بود که در بهترین حالت ادعای پرونده اثبات نمی‌شود و بازرسان به زمان بیشتری نیاز دارند.

در مقابل این دیدگاه جدید، با حاضر جوابی گفته شد که کار ائتلاف اثبات هیچ چیزی نیست. همچنان تردیدهای عقلانی بسیاری وجود داشت و صدام کار چندانی برای برطرف کردن آنها انجام نداده بود. شاهدین کلیدی، در خارج از عراق بازپرسی نشده بودند. مصاحبه چنی معاون رئیس جمهور در آستانه جنگ، نشان‌دهنده آن بود که دولت بوش تمایلی به قبول قضاوت بازرسان یا حتی روندی که خلع سلاح را کامل کند ندارد. همانند گذشته مشکل این بود که صدام همچنان در قدرت خواهد ماند. چنی اظهار داشت: «حتی اگر صدام همین فردا همه چیز را تحویل دهد، اگر او در قدرت باقی بماند، باید اینگونه باور کنیم که به محض اینکه جهان به سمت دیگری توجه کند و با موضوعات دیگری مشغول شود، او دوباره به بازسازی توانایی‌های خود در سلاح‌های شیمیایی و بیولوژیک و راه اندازی مجدد برنامه هسته‌ای خود می‌پردازد.» او آشکارا با دیدگاه آژانس بین‌المللی انرژی اتمی مبنی بر عدم وجود برنامه هسته‌ای در عراق مخالفت کرد:

«اگر شما به سابقه عملکرد آژانس بین‌المللی انرژی اتمی و اینگونه موضوعات، به خصوص مسأله‌ای که پای عراق در میان است، توجه کنید می‌بینید که آژانس مرتباً کارهایی را که صدام انجام می‌داد، یا دست کم گرفته و یا اصلاً متوجه نشده است. من دلیلی ندارم که باور کنم حرف کنونی اینها اکنون معتبرتر از گذشته است.»(۱۰۸)

پیش به سوی جنگ

بنا به دلایل نظامی و سیاسی کاملاً متفاوتی، جدول زمانی در تاریخی در مارس ۲۰۰۳ شروع به اشاره کردن به سمت جنگ نموده بود. بخشی از این جریان مربوط به نگرانی از هزینه نگهداری نیروها در خارج و هوای به شدت گرمی می‌باشد که در حال رسیدن بود. مشکل دیگر آن بود که بلر متقاعد شده بود بدون قطعنامه دیگری از طرف سازمان ملل، وی قادر نخواهد بود حمیات پارلمان و مردم را به جنگ جلب نماید. وقتی این تلاش دیپلماتیک برای صدور قطعنامه جدید آغاز شد، ناتوانی صدام در همکاری با سازمان ملل را دلیلی بر «نقض اساسی» تلقی کردند و احتمال دادند که قطعنامه دیگری تصویب خواهد شد. اما با تضعیف استدلال‌هایی که خواستار تسلیم نمودن همه چیز به سازمان ملل بودند، این امید نیز به مشکل برخورد نمود. قاطع بودن فرانسه و آلمان در عدم توسل به زور باعث شد که سازش‌های احتمالی نیز ناکام بمانند؛ سازش‌هایی شامل جدول زمانی گسترده با معیارهای کاملاً روشن درباره تمکین از سازمان ملل و همچنین احتمال نهایی وقوع جنگ با تأیید سازمان ملل. اینکه بلر توانسته بود بوش را قانع کند در اقدام کردن کمی بیشتر تعلل کند، هرگز مورد بحث قرار نگرفته است. افول روابط کارآمد آمریکا با انگلیس و همچنین آمریکا با فرانسه و آلمان هم علامت و هم علت سوء مدیریت فرآیند سازمان ملل بود.(۱۰۹)

خیز برداشتن و شتاب گرفتن به سمت جنگ تأثیرات زیانبار دیگری داشت که با ترکیب شدن با از هم گسیختگی آن روابط کارآمد در بلند مدت ممکن است که جدی‌تر از تمام تأثیرات از آب درآید. تلاش‌های بسیار زیادی انجام می‌گرفت تا پرونده را بیشتر به سمت تغییر رژیم در عراق و نه ارزیابی پیامدهای آن، معطوف سازد. تأثیر تغییر رژیم تنها محدود به خلع سلاح مورد تأیید شورای امنیت و تمکین عراق از سازمان ملل نمی‌شد و بسیار فراتر می‌رفت. با این وجود، در حالی که بدترین نوع تحلیل درباره عراق، در رابطه با سلاح‌های کشتار جمعی و

تروریسم بود، به همین میزان بهترین نوع تحلیل نیز در ارتباط با رویدادهایی بود که پس از صدام به وقوع می‌پیوندند. تصویری از پیروزی اجتناب‌ناپذیر دموکراسی و رفاه[1] ترسیم شده بود.

جیمز فالوز[2] در انتقادی قوی از برنامه‌ریزی‌های انجام شده برای دوران پس از جنگ در عراق، اینگونه نتیجه می‌گیرد: «تقریباً همه چیز خوب یا بد که از زمان سقوط رژیم صدام در عراق اتفاق افتاده، موضوع مباحثات و تحلیل‌های گسترده دوران قبل از جنگ بود.» این تحقیقات شامل پروژه عظیم وزارت خارجه با نام «آینده عراق»[3] و تلاش‌های عمده سیا و کالج جنگ ارتش[4] می‌شد. اگر این تحقیقات را به دقت سرمشق کار خود قرار می‌دادند کاملاً آشکار بود که پیروزی در جنگ بسیار آسان‌تر از اشغال یک کشور است که خطرات بسیار شدیدی در پی خواهد داشت؛ خطراتی همچون گسیختن نظم عمومی، اختلال در منابع آب و آبِرسانی، سوء مدیریت در فرآیند بعث‌زدایی و مرخص کردن ارتش عراق[5]؛ به خصوص آنکه سنی‌ها به طور خاص تمایلی نداشتند نیروهای آمریکا را به عنوان نیروی آزادی‌بخش ببینند. نیاز به ارتشی بسیار زیاد و منابعی اساسی وجود داشت. پس چرا براساس این پژوهش‌ها و تحقیقات عمل نشد؟ به نظر فالوز، دفتر وزیر دفاع به خاطر تأثیرات منفی این پژوهش‌ها در زمانی که تصمیم آغاز به جنگ هنوز قطعی نشده بود، از آنها متنفر بود. اگر برنامه ریزی برای دوران پس از جنگ مملو از هشدارهایی درباره کار پرهزینه و سخت بود آنگاه هشدارهایی که در آن پژوهش‌ها آمده بود، یک «مانع برای جنگ» محسوب می‌شدند.(۱۱۰)

عامل پرنفوذتر، احتمالاً فرضیه پنتاگون بود. پنتاگون خود، نیروها و زیرساخت‌ها را برای جنگ تدارک می‌دید و بر این باور بود که خود باید استفاده از

---

1 . prosperity
2 . James Fallows
3 . Future of Iraq project
4 . the Army War College
5 . demobilization of the Iraqi military

نیروها و زیرساخت‌ها را کنترل نماید. حدوداً در اواخر روز ۲۰ ژانویه ۲۰۰۳، رئیس جمهور «راهنمای امنیت ملی ۲۴»[1] را امضا کرد که براساس آن کنترل عراق پس از جنگ به پنتاگون تفویض گردید. ولفوویتز دوباره ترجیح داد که از «دفتر برنامه‌های ویژه» استفاده کند. به نظر می‌رسد که حتی فرد منصوب شده برای ریاست و سرپرستی فعالیت‌های پس از جنگ در عراق، جی گارنر[2]، تا ماه فوریه از کار این دفتر بی اطلاع بود. به واسطه نقش این دفتر، کنگره ملی عراق که همچنان به عنوان مشاوری نزدیک باقی مانده بود، حفظ و تقویت گردید. در حالی که بوش دریافته بود ائتلافی با پایگاه بسیار گسترده‌تر در عراق مورد نیاز است، پنتاگون در کوتاه‌ترین زمان ممکن بعد از آغاز درگیری‌ها با عراق، چلبی رهبر کنگره ملی عراق را با هواپیما به عراق بازگرداند تا به وی کمک کند جایگاه خود را به عنوان رهبر احتمالی آینده در عراق مستحکم کند.(۱۱۱)

خوش بینی کنگره ملی درباره استقبال پرشور و حرارت عراقیانی که منتظر منجیان آمریکایی خود بودند، با پندهایی که دیگر نخبگان عراقی تبعیدشده ارائه می‌دادند در تعارض بود.(۱۱۲) جدی‌تر از همه آنکه سازمان سیا با اشاره به احتمال «اخلال‌گری،[3] مقاومت و مخالفت مسلحانه» کاملاً و با استواری تمام از استدلال خود مبنی بر اینکه «بازسازی و نه جنگ، مشکل سازترین بخش سرنگونی صدام است» دفاع می‌کرد.(۱۱۳) در حالی که کمتر از یک ماه تا جنگ مانده بود این تنش احتمالی بین ضروریات و نیازهای جنگ از یک طرف و دوره پس از جنگ از طرف دیگر، «در جلسات تحقیق کنگره» در فوریه ۲۰۰۳ ظاهر گردید. رامسفلد به درستی اظهار می‌داشت که جنگ نیازمند ارتش مختصری است. اما اشتباه وی آن بود که دوره پس از جنگ را نیازمند ارتش کمتری

---

1. National Security Directive 24
2. Jay Garner
3. obstruction

می‌دانست. ژنرال اریک شینسکی[1] فرمانده ارتش، تحت فشار «کمیته خدمات نظامی سنا» در پاسخ به نیازهای ارتش برای اشغال عراق گفت: «چیزی حدود چند صد هزار سرباز». ولفوویتز در مقابل «کمیته بودجه مجلس نمایندگان» چنین «پیش بینی‌های گسترده‌ای» را به شدت دور از واقعیت توصیف کرد. درک نیاز به نیروهای بیشتر جهت استقرار ثبات در عراق پس از صدام در مقایسه با نیروهای لازم برای انجام جنگ واقعی، سخت بود. او در شمال عراق گفته بود که جمعیت محلی اینجا، جدای از فقدان رقابت‌های نژادی که در شبه جزیره بالکان مشکلات فراوانی را ایجاد کرده بود، دلایل خوبی برای ارتباط دوستانه با آمریکا دارد. عراقی‌ها و همچنین دیگر کشورها، خودشان ارتش تدارک خواهند دید. او از خطر اینکه به چشم اشغالگر مشاهده شود آگاه بود لذا بهتر دید که به سرعت آنجا را ترک کند. در عین حال، او مطمئن بود که نیروهای آمریکایی در گام‌های اول ورود خود به عراق به عنوان «نیروهای آزادی بخش» مورد استقبال قرار می‌گیرند.(۱۱۴)

فرضیه‌هایی که قائل بودند عراقی‌ها نه تنها دارای تسلیحات شیمیایی می‌باشند بلکه ممکن است از آنها استفاده نیز بکنند در ترکیب با فهمی عمومی که جنگیدن در مناطق شهری را وحشیانه و بی رحمانه می‌دانست و این امکان را می‌داد که باعث فرار عراقی‌ها از شهرهایشان شود، دغدغه اصلی را که همان بروز بحران انسانی بود، شکل می‌داد.(۱۱۵) عدم وقوع این مسأله، هر چند سازمان‌های غیردولتی وقوع آن را پیش بینی کرده بودند، دارای پیامدهای مهمی بود. چرا که ائتلاف، آمادگی‌های موضعی را برای این پیشامد احتمالی تدارک دیده بود. بی‌قانونی ناگهانی[2] و مقاومت‌های در پی آن که احتمالاً فروپاشی نظام قدیمی را همراهی می‌کرد، به عنوان بهترین حالت ممکن از سوی پنتاگون مطرح می‌گردید.

---

[1]. Eric Shinseki
[2]. the sudden lawlessness

در مقابل این دیدگاه، رویکرد جنبش ضد جنگ وجود داشت. جدای از مسأله مزبور، بدترین حالت در نگاه جنبش ضد جنگ عبارت بود از تلفات بسیار گسترده و وضعیت اضطراری برای انسان‌ها.

نتیجه‌گیری (نگاه به گذشته)

مزیت جاسوسی به عنوان یک ابزار پیشرفته در حاکمیتی جای دارد که از فرآیندی مرموز برگرفته شده باشد؛ فرآیندی که آنگونه که پنداشته می‌شود می‌تواند از منابع اطلاعاتی ویژه و به گونه‌ای فزاینده، سرزده و ناخوانده استفاده کند. منابعی که اگر آشکار و علنی شوند، مشکلاتی را پدید می‌آورند. با این وجود، عدم اطمینان و ابهام‌های ذاتی این فرآیند که اطلاعات را به ارزیابی‌هایی برای مقاصد سیاستگزاری تبدیل می‌کنند، اجازه نمی‌دهند فرآیند مذکور هرگز به عنوان یک علم دقیق یا ایمن از تعصبات سیاسی و نهادی جلوه کند. اینکه ارزیابی‌ها و برآوردهای اطلاعاتی که با مقاصد شرافتمندانه ارائه شده‌اند، ناقص و اشتباه بودند و یا اینکه در طی مسیر مباحثات سیاسی بیش از حد بزرگ‌نمایی شده‌اند مسأله‌ای غیرمعمول نمی‌باشد. گزارشات و سخنرانی‌هایی که برای «ارائه» نوشته شده‌اند راهی جز این ندارند که از باریک بینی و موشکافی تهی باشند.

با این حال، ارزیابی‌های اطلاعاتی به خودی خود ارزیابی تهدید نیستند. اگر چه این ارزیابی‌ها در برخی موارد نتیجه‌گیری‌های متفاوتی داشتند اما دارای توافقی کلی نیز بودند. ویژگی سوکوب‌گرایانه رژیم عراق تأیید گردید و یافتن دلایل و شواهد مستدل درباره سنگدلی رژیم قدیمی، برخلاف یافتن سلاح‌های کشتار جمعی در پس از جنگ، بسیار آسان بود. بیش از ۲۷۰ گور دسته جمعی در عراق پیدا شده است و گفته می‌شود که این گورها بین ۳۰۰ تا ۴۰۰ هزار تن را در برگرفته باشند.(۱۱۶) این مسأله اگر چه در دوره پیش از جنگ تنها به

عنوان دلیلی دست دوم تلقی می‌شد اما پس از جنگ به عنوان دلیلی کافی برای تغییر رژیم معرفی گردید.(۱۱۷)

به علاوه، در حالی که بسیاری از موافقین اقدام نظامی علیه عراق، استدلالی در فوری بودن تهدید عراق نکردند اما بسیاری از افرادی که عاقلانه بودن این اقدام نظامی را مورد سؤال قرار می‌دادند همچنان قائل به برخی توانایی‌های عراق در سلاح‌های کشتار جمعی بودند. گزارش دولت بریتانیا مبنی بر اینکه عراق قابلیت استقرار سلاح‌های شیمیایی خود را در عرض ۴۵ دقیقه دارد به ادعای فوق بسیار نزدیک است. اما این جریان، در حرکت انگلیس به سمت جنگ نقش محوری نداشت و بیشتر به خاطر تأثیر سیاسی که یک گزارش هماهنگ نشده BBC ایجاد کرده بود، مورد توجه قرار گرفت. این گزارش در یکی از برنامه‌های شبکه BBC در اوایل صبح یکی از روزهای ماه می ۲۰۰۳ پخش شد(۱۱۸) و اصولاً برخلاف میل مقامات حرفه‌ای امور اطلاعاتی وارد این شبکه گردیده بود.(۱۱۹)

این مسأله در واقع شاهد دیگری بر این مدعاست که چرا سخنرانی‌هایی که در مورد توانایی‌های عراق بودند، لزوماً سیاست خاصی را تجویز نمی‌کردند. اگر استفاده از سلاح‌های شیمیایی برای عراق آسان بود، آنگاه این مسأله می‌توانست به استدلالی به نفع یا علیه جنگ تبدیل شود. از یک طرف عراق آماده بود از نفرت‌انگیزترین تسلیحات استفاده کند و از طرف دیگر، خود این مسأله خطری مضاعف برای نیروهای درگیر عملیات در عراق (و نیروهای ائتلاف که با این ذهنیت عمل می‌کردند که سلاح‌های شیمیایی هر لحظه می‌تواند علیه آنها استفاده گردد) ایجاد می‌کرد.(۱۲۰) براساس یک گزارش، دیدگاه سیا آن بود که سلاح‌های کشتار جمعی در دسترس، تنها در صورت حمله به عراق مورد استفاده قرار می‌گیرند. این نگاه با استراتژی عراق در ۹۱-۱۹۹۰ یعنی زمانی که ارتباطی بین تسلیحات شیمیایی و تهدیدهای مستقیم بر ضد رژیم وجود داشت، همخوان

است.(۱۲۱) با فرض اینکه صدام و رژیمش، به طور ذاتی غیر قابل پیش‌بینی و تهاجمی بودند اعتقاد به اینکه ممکن است حتی با نبود حمله مستقیم، صدام در استفاده از سلاح‌های کشتار جمعی‌اش بی‌باک باشد از وی انسانی به نمایش می‌گذاشت که به نوعی سیاست بازدارندگی برای وی کم بود. کنت پولاک[1] با اشاره به امراض شخصیتی صدام توضیح می‌دهد که چگونه بازدارندگی در مورد وی «به گونه‌ای غیرمعمول سخت» است: «اصولاً و ذاتاً تهاجمی» و یک «قمار باز کهنه کار و بی کله که مرتباً محاسباتش را در مورد احتمالاًت درهم می‌پیچاند تا در نهایت با آنچه که وی ترجیح می‌دهد تناسب داشته باشد.» همین نویسنده پس از جنگ استدلال می‌کرد یکی دیگر از «قمارهای معروف» صدام آن بود که بدون آنکه به دیگران بگوید، سلاح‌های کشتار جمعی خود را به کمترین مقدار کاهش داد.(۱۲۲) چنین ویژگی‌های شخصیتی ممکن بود توضیح دهنده آن باشد که چرا خواندن دست صدام سخت بود اما در مواجهه با او به «بازدارندگی» قناعت کردند.(۱۲۳)

شخصیت صدام هر چه بود ـ بی باک یا محتاط و در نتیجه قابل بازدارندگی ـ اصرار وی در باقی‌ماندن در قدرت بود که نشان می‌داد نمی‌توان تصور کرد جنگ ۱۹۹۱ واقعاً تمام شده است. عراق در مشاجره‌ای دنباله‌دار با سازمان ملل درباره یک سری امور که به راحتی قابل حل نبودند، گیر افتاده بود. مهار در طی دهه ۱۹۹۰ فرسوده شد زیرا اعضای شورای امنیت به گونه‌ای فزاینده تمایل خود را برای نگه داشتن یک رژیم نفوذپذیر و غیرسازنده تحریم‌ها و همچنین تأیید اقداماتی که ظاهراً بیش از آنکه قاطع باشند، تنبیهی بودند، از دست داده بودند. از آنجا که عقربه فشار بر عراق، آخرین درجه را نشان می‌داد مهار به عنوان یک گزینه مطرح شد. از آنجا که تأثیر اصلی این گزینه آن بود که بحران را به حد نهایی رساند لذا تنها به صورت گزینه‌ای گذرا عنوان شد. رژیم عراق یا همچنان در

---

1. Kenneth Pollack

حال حقه‌بازی بود که در این صورت باید سرنگون می‌شد و یا حقه‌بازی نمی‌کرد که در این صورت باید تحریم‌ها پایان می‌یافتند. متأسفانه قبل از آنکه ادعاها بتوانند ارزیابی شوند بحران به حد نهایی خود رسیده بود. اگر عقربه فشارسنج عراق در سال ۲۰۰۲ آخرین درجه را نشان نمی‌داد، محتمل‌ترین چشم‌انداز آن بود که رژیم به گونه‌ای فزاینده احساس عدم محدودیت کند تا اینکه بالاخره در جایی شکنندگی ذاتی عراق بحران دیگری را، شاید در رابطه با کردها یا مدرکی واقعی در رابطه با برپایی مجدد برنامه‌های سلاح‌های کشتار جمعی، ایجاد می‌کرد. مشکل عراق همان مشکل صدام بود و هیچ یک بدون دیگری قابل حل نبوند.

تهدیدی که پس از ۱۱ سپتامبر سکان سیاست را در دست گرفته بود این بود که مشکل صدام با مشکل اسامه بن لادن در یک انفجار بزرگ فاجعه‌آمیز و ابر تروریست ترکیب شده بود. این جریان، سبب تقوِیت دلایل مربوط به آغاز جنگ شد. اطلاعات رسیده، این مسأله را تأیید می‌کنند، بدین صورت که القاعده می‌خواست مرگبارترین تسلیحات ممکن را در دست داشته باشد و در عین حال، واقعیت سیاست بین‌الملل را شبکه‌های قاچاق مواد هسته‌ای، تروریست و دسته‌های جنایت‌کار و کشورهای یاغی تشکیل می‌دادند که در یک مجموعه به‌گونه‌ای زیانبار با هم تعامل داشتند. اطلاعاتی وجود داشت که القاعده را به چهره‌های سرشناس در عربستان سعودی ارتباط می‌داد و یا احتمال اینکه روسیه، منبع تأمین تسلیحات کشتار جمعی برای تروریست‌ها باشد را مطرح می‌ساخت. اما این نگرانی‌ها به اندازه دغدغه‌هایی که پیشتر اشاره شد، در واشنگتن خریدار نداشت. باور این مسأله سخت بود که یاغی‌ترین کشور یاغی ـ عراق ـ از تمام این مسائل جدا باشد و از این شبکه‌ها برای وارد آوردن ضربات سهمگین بر دشمنان قسم خورده‌اش نهایت استفاده را نکند. مردم آمریکا در مواجهه با تصریحات مداوم مبنی بر اینکه این‌ها همه از یک نوع هستند، جنگ علیه عراق را به عنوان گام بعدی جنگ علیه ترور پذیرفتند. مخالفت با جملاتی نظیر جمله رایس سخت بود:

«ما نمی‌خواهیم دودی که از لوله تفنگ بر می‌خیزد یک ابر قارچی[1] شکل باشد.» اما به منظور جداسازی خطر واقعی از یک کابوس خیالی، هیچ احتمالی به این جملات اضافه نشد. در واقع می‌توان استدلال کرد که اشغال عراق، دسترسی القاعده به سلاح‌های کشتار جمعی عراق را آسان می‌نماید.(۱۲۴) این انعکاس‌دهنده دیدگاه گسترده‌تری است که در اروپا رواج دارد و براساس آن، نتیجه محض تهاجم به عراق افزایش حمایت از القاعده می‌باشد.

لذا اطلاعات جاسوسی این بحران را ایجاد نکرده بود. در واقع، حملات ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ بر سیاستگزاری در مورد عراق تأثیر گذاشت. این تأثیر به خاطر این دیدگاه که عراق در حملات مقصر است، نبود. در واقع، این دیدگاه غیرقابل حمایت بود و اگر باور می‌شد به سرعت موجب جنگ می‌گردید. در واقع، حملات ۱۱ سپتامبر باعث جا افتادن این ایده شد که باید با تهدیدهای احتمالی قبل از عملی شدن آنها برخورد نمود و همچنین با تغییر اساسی قدرت در واشنگتن، دست افرادی که مدت‌ها به دنبال سرنگونی صدام بودند را بازتر کرد و قدرت مانور آنها را افزایش داد. بدین‌صورت، حملات ۱۱ سپتامبر واژگان مورد استفاده در مناظرات امنیتی را تغییر داد. وقتی تصمیم گرفته شد که در ماه سپتامبر پرونده عراق را در سازمان ملل بررسی کنند، کیفیت بالای اطلاعات جاسوسی که در مورد عراق جمع آوری شده بود مسلّم پنداشته شد و دوباره مورد ارزیابی اساسی قرار نگرفت. همچنین پیش از آنکه بازرسان فرصت گفتن چیز حسابی درباره سلاح‌های کشتار جمعی عراق داشته باشند، تصمیم گرفته شد که از شورای امنیت تقاضای تأیید نکنند. آنها به طور خصوصی قبول کردند که موضعگیری آنها، یافته‌های بازرسان در عراق را محترم می‌شمارد. این در حالی بود که دیدگاه کمیسیون نظارت، تصویب و بازرسی سازمان ملل آن بود که عراقی‌ها همچنان رفتار غیرهمکاری جویانه از خود نشان می‌دهند. حرف‌های بسیاری درباره دیدگاه

---

1 . mushroom cloud

توماس پاور[1] وجود دارد؛ دیدگاهی که قائل است قابل‌توجه‌ترین جنبه بحران عبارت است از میزانی که «نظریه و عقاید کلی می‌توانند چیزهایی را که ممکن بود یا می‌توانست اتفاق بیفتد، به پیش برانند.» (۱۲۵) پرونده جنگ براساس یک سری گزاره‌ها جلو می‌رفت. سرشت رژیم عراق، علاقه آنها به تسلیحات مرگبار و توانایی‌شان در فریب بازرسان، آمادگی عراق برای همکاری با تروریست‌هایی که دارای نگاه فلسفی متفاوتی بودند حتی به میزان در اختیار نهادن ابزارهای کشتار جمعی، شکنندگی پایگاه مردمی و پیامدهای سرنگونی وی برای عراق و خاورمیانه بزرگ. این گزاره‌ها از اطلاعات جاسوسی بهره می‌بردند. اما تا قبل از مواجه شدن با تجربه جنگ و وقایع پس از آن به ندرت به صورت قاطعانه رد و یا تأیید شدند. برخی از قضایا مانند خط مشی احتمالی عراقی که همچنان تحت حاکمیت رژیم قدیمی باشد، مسائلی هستند که برای همیشه با حدس و گمان سر و کار دارند. در نهایت باید گفت این جنگ بخشی از یک تجربه را تشکیل داد. این جنگ نمونه‌ای استثنایی از این بود که کشورهای غربی به جای پاسخ دادن به حوادث محیط، اقدام به مسأله سازی می‌کنند. این جنگ همانند بسیاری از تجربه‌ها، دارای نتایجی هم تعجب‌آور و هم نگران کننده بود.

از آنجا که تصویری که از عراق پس از جنگ مشاهده می‌شود به هیچ وجه مشابه آنچه که کشورهای عضو ائتلاف پیش از جنگ ترسیم می‌کردند، نمی‌باشد؟ عراق تا مدتی به عنوان داستانی عبرت‌انگیز معرفی می‌گردد. در حالی که ممکن است بسیاری قبول داشته باشند که اساساً بهتر است همیشه قبل از اینکه یک تهدید احتمالی تبدیل به تهدیدی واقعی شود دست به اقدام زد؛ در وادی عمل، مدارکی با اعتبار بیشتر از آنچه که در شتاب به سوی جنگ در ۲۰۰۳ ارائه شد تقاضا می‌گردد. همرنگ شدن سرویس‌های جاسوسی با دیگران هیچ چیز عاید این سازمان‌ها نمی‌کند و زمانی که این سرویس‌ها نمی‌توانند توجه خود را به نکات

---

[1]. Thomas Power

مبهم و تردیدهای واقعی که در شواهد و مدارک وجود دارند، جلب کنند به دولت‌ها نیز هیچ لطفی نکرده‌اند. جنگ تلفات سنگینی را هم بر خود عراق و هم بر افرادی که برای جنگ به آنجا فرستاده شده بودند و همچنین اعتبار دو دولت آمریکا و انگلیس به بار آورده است. اینکه آمریکا و انگلیس به دنبال آن بودند تا هم به افکار عمومی و هم افکار بین‌المللی نیرنگ بزنند بسیاری را خشمگین کرده است. اما واقعیت آن است که آنها در ابتدا به خود نیرنگ زده‌اند.

یادداشت‌ها

1. Laura Miller, 'War is Sell', *PRWatch,* vol. 9, no. 4, 2002 http://www.prwatch.org/prwissues/2002Q4/war.html

این منبع به توصیف لابی سازمانهای مختلف و افراد برای جنگ می‌پردازد.

۲. استفاده از واژه WMD باعث شده است تا گفتمان عمومی به تمایز بین سیستم‌های تسلیحاتی بی‌علاقه باشد؛ این در حالی است که برخی از سیستم‌های تسلیحاتی تراژدی‌های قابل مهار ایجاد می‌کنند و برخی دیگر، فجایعی غیر قابل تصور به بار می‌آورند.

3. Kay Testimony, Hearing Of The Senate Armed Services Committee, *Iraqi Weapons Of Mass Destruction Programs,* 28 January 2004.

۴. رئیس جمهور بوش در ۲ فوریه ۲۰۰۴ یک کمیسیون ویژه دو حزبی تشکیل داد که لارنس لیبرمن، قاضی سابق و چاک سناتور سابق دموکرات، رؤسای آن بودند. سناتور مک کین نیز به عضویت در این کمیسیون منصوب شد. کار این کمسیون تا سال ۲۰۰۵ ادامه داشت. کمیسیون به مسائل اطلاعاتی در مورد سلاح‌های کشتار جمعی و تهدیدات مرتبط با آن در قرن بیست و یکم می‌پرداخت. این کمسیون علاوه بر عراق، به برنامه‌های سلاحهای کشتار جمعی دیگر کشورها نظیر کره شمالی، ایران، لیبی وافغانستان نیز توجه دارد.

http://www.whitehouse.gov/news/releases/2004/02/20040206- 10.html

روز بعد، بریتانیا اعلام داشت که تحقیقات خود به رهبری لرد باتلر وزیر سابق کابینه را به مساله سلاح‌های کشتار جمعی محدود می‌کند و در تابستان گزارش خود را ارائه خواهد کرد.

5. This thesis is supported by Sheldon Rampton and John Stauber, *Weapons of Mass Deception: The Uses of Propaganda in Bush's War on Iraq,* (New York: Penguin, 2003) and John Prados, *Hoodwinked: The Documents That Reveal How Bush Sold* Us *A War* (New York: The New Press, 2004).

پرادوس تحلیلی قضایی از ادعاهای «اطلاعاتی» دولت بوش ارائه می‌کند.

۶. فرانسوی‌ها معتقد بودند که در مورد جنگ عراق دروغگویی صورت گرفته است (۸۲٪ به ۱۵٪ گزینه «گمراه شده» را انتخاب کردند)، این نسبت در مورد آلمانی‌ها (۶۹٪ به ۲۲٪) بود. ۴۸٪ مردم در بریتانیا و ۴۹٪ مردم در ایالات متحده گزینه «گمراه شده» را انتخاب کردند

و ۴۱٪ در بریتانیا و ۳۱٪ در آمریکا دروغگویی را انتخاب کردند. مرکز تحقیقات پو (Pew) در اواخر فوریه و اوایل مارس، ۷۵۰۰ مصاحبه در ۹ کشور انجام داد.

International Herald Tribune, 17 March 2004. The most important British inquiry *(Lord Hutton's Report of the Inquiry into the Circumstances Surrounding the Death of Dr David Kelly* CM.G., 28 January 2004).

مهمترین تحقیق انجام شده در بریتانیا معتقد است که تهدید موجود در پرونده منتشرهٔ توسط دولت بریتانیا در سپتامبر ۲۰۰۲ نشان دهندهٔ نظرات کمیسیون اطلاعات مشترک بود و دفتر نخست‌وزیری در پرونده دست‌کاری نکرده بود. دو گزارش پارلمان نیز به نتایج مشابهی رسیدند:

House of Commons Foreign Affairs Committee, *The Decision to go to War in Iraq: Ninth Report of Session 2002-03,* Volume I Report, 3 July 2003 and Intelligence and Security Committee, *Iraqi Weapons of Mass Destruction - Intelligence and Assessments,* Cmnd 5972, September 2003.

پس از انتشار گزارش هوتون، نظرسنجی‌ها نشان داد که بیش از ۵۰ درصد مردم معتقد بودند گزارش به خوبی تهیه نشده است.

http://news. bbc.co.ukl1/hi/uk_politics/3448907.stm

7. *International Herald Tribune* 19 March 2004.

۸. یک نظر سنجی افکار عمومی در ژانویه ۲۰۰۳ نشان داد که ۷۶٪ روس‌ها، ۷۵٪ فرانسوی‌ها، ۵۴٪ آلمانی‌ها و ۴۴٪ بریتانیایی‌ها معتقدند که بوش در پی دستیابی به نفت عراق است.

Time, 20 January 2003, cited by David Hastings Dunn in 'Myths, motivations and 'misunderestimations', *International Affairs,* vol. 9, no. 2, 2003, p. 280, which points out just how a limited a prize the dilapidated Iraqi oil assets are.

9. See Lawrence Freedman and Efraim Karsh, *The Gulf Conflict: 1990-91,* (London: Faber, 1993), p. 224.

10. PBS Frontline: The Gulf War, Oral History: Richard Cheney;
http://www.pbs.org/wgbh/pages/frontline/gulf/oral/cheney/2.html

مطالب مشابهی را می‌توان در منبع ذیل یافت:

George Bush and Brent Scow croft, *A World Transformed,* (New York: Alfred Knopf, 1998).

11. Richard Butler, *Saddam Defiant: The Threat of Mass Destruction and the Crisis of Global Security,* (London: Weidenfeld & Nicholson, 2000).

۱۲. در زمان اجرای برنامه نفت در برابر غذا بین سالهای ۱۹۹۶ تا ۲۰۰۳ ، عراق ۶۷ میلیارد دلار نفت به فروش رساند. عراق خود به انتخاب طرف‌های تجاری نفتی می‌پرداخت و قراردادها باید مورد تایید یک کمیته ویژه در شورای امنیت قرار می‌گرفت. اتهاماتی مطرح است که در این مدت رژیم عراق پیمانکاران را به برگرداندن ۱۰ میلیارد دلار وادار کرد؛ برخی اعضای دبیرخانه سازمان ملل در این مسئله دخیل بودند. فرانسه و روسیه نیز به جهت حمایت از رژیم عراق، مزایایی را هنگام عقد قراردادها کسب می‌کردند. کوفی‌عنان در مارس ۲۰۰۴ ، انجام تحقیقات مستقلی را در مورد این اتهامات پیشنهاد کرد.

Claudio Gatti and Mark Turner, 'Dealing with Saddam's Regime: how fortunes were made in Iraq through the UN's oil-for-food programme', *Financial Times,* 8 April 2004.

13. http://www.newamericancentury.org/iraqclintonletter.htm

برای اطلاع بیشتر در مورد قرن جدید آمریکایی رجوع کنید به:

Maria Ryan, Inventing the' Axis of Evil': The Myth and Reality of US Intelligence and Policy-Making After 9/11 Intelligence and National *Security,* vol. 17, no. 4, winter 2002.

برای نقد پیشنهادات مختلف در رابطه با سرنگونی عراق، نگاه کنید به:

Daniel Byman, Kenneth Pollack and Gideon Rose, 'Can Saddam be Toppled?', *Foreign Affairs,* vol. 78, no. 1, January/February 1999.

14. http://www.security-policy.org/papers/1998/98-D33at.html

15. Statement By The President, *The Iraq Liberation Act,* 31 October 1998.

16. *Remarks Of The President On Iraq, 19* December 1998; *Prime Minister, Mr Tony Blair, Assessment Of Operation Desert Fox And Forward Strategy,* Press conference, 20 December 1998.

17. *CNN/USA Today/Gallup* Poll. November 13-15, 1998. N=1,039 adults nationwide. *CNN/Time Poll,* Yankelovich

Partners. December 1718,1998. N=1,031 adults nationwide.

18. Nicholas Lemann, 'The Iraq Factor: Will the new Bush team's old memories shape its foreign policy?', *New Yorker,* 22 January 2001.

۱۹. چنی گفت که «اگر صدام به واقع در پی باسازی برنامه سلاح‌های کـشتار جمعـی‌اش بود، ما نیز مجبور می‌شدیم برای توقف فعالیت‌های صدام، دست به اقدام نظامی بزنیم.»

۲۰. اگر رژیم‌هایی مثل عراق به سلاح‌های کشتار جمعـی دسـت یابنـد، «سـلاح‌هـای آن‌ها غیر قابل استفاده خواهد بود چرا که تلاش برای استفاده از آن سلاح‌ها به نابودی ملـی منجر خواهد شد.»

Condoleezza Rice, 'Campaign 2000: Promoting the National Interest', *Foreign Affairs,* vol. 79, no. 1, January / February 2000.

21. Remarks by Deputy Secretary of Defense Paul Wolfowitz, American Jewish Committee, Washington DC, 4 May 2001.http://usinfo.state.gov/topical/pol/ arms/stories / 01050711.htm

22. Lemann, 'The Iraq Factor'.

23. Kenneth Katzman, *Iraq:* US *Efforts to Change the Regime,* report by the Congressional Research Service, Library of Congress, October 2002, p. 8.

24. Meghan O'Sullivan, *Iraq: Time for a Modified Approach,* (Washington DC: The Brookings Institution, 2001).

۲۵. شورای امنیت در ۲۹ نوامبر ۲۰۰۱ به اتفاق آرا قطعنامه‌ای تصویب کرد که برنامهٔ نفت در برابر غذا را پس از سال ۱۹۹۶، برای یازدهمین بار تجدید می‌کرد. شورای امنیت در این قطعنامه با هدف فروش کالاهای غیر نظامی به بغداد، فرآیند بررسی فهرست کالاها را برگزید. محمدالدوری نمایندهٔ وقت عراق در سازمان ملل در روز ۲ دسامبر با امضای تفاهم نامه‌ای، قطعنامهٔ مذکور را پذیرفت. رویه‌های اقدام جدید در ۱۴ می ۲۰۰۲ اتخاذ شد. (قطنامهٔ ۱۴۰۹ شورای امنیت سازمان ملل)

26. Secretary of State Colin Powell, Testimony at Budget Hearing before the Senate Foreign Relations Committee, 8 March 2001. http://www.state.gov /secretary/rm/2001/1164.htm

27. Bob Woodward, *Plan of Attack,* (New York: Simon & Schuster, 2004), pp. 20-22.

28. Remarks by the President and British Prime Minister Tony Blair, White House, 31 January 2003.
http://www.whitehouse.gov/news/releases/2003/01/20030131-23.html

۲۹. دکترین پیش دستی در کتاب لارنس فریدمن بررسی شده است

Lawrence Freedman, *Deterrence,* (London: Polity, 2004).

30. Remarks by the President on Iraq, Cincinnati, Ohio, 7 October 2002.
http://www.whitehouse.gov/news/releases/2002/10/20021007-8.html

31. Interview with President Bush, NBC, *Meet the Press,* 8 February 2004,

32. Prime Minister, speech on 'continuing global terror threat', Sedge field, 5 March 2004,
http://www.number-10.gov.uk/output/Page5461.asp.

33. Richard A. Clarke, *Against All Enemies: Inside America's War on Terror,* (New York: Simon & Schuster, 2004), p. 32.

34. CBSNEWS.com, 'Plans For Iraq Attack Began On 9/11', 4 September 2002, http://www.cbsnews.com/stories/2002/09/04/september11/ main520830.shtml

35. Bob Woodward, *Bush at War,* (New York: Simon & Schuster, 2002), pp. 83-84. See also his *Plan of Attack,* p. 25.

36. Rice Testimony, 9/11 Commission, 8 April 2004.

37. *Plan of Attack,* p. 3.

38. Daniel Benjamin, 'Saddam Hussein and Al Qaeda Are Not Allies', *New York Times,* 30 September 2002. See also Steven Simon and Daniel Benjamin, *The Age of Sacred Terror* (New York: Random House, 2002), p. 264.

۳۹. به ابومصعب الزرقاوی رئیس گروه اسلامی انصار الاسلام در شمال عراق اشاره شد و اعتقاد بر این بود که او با القاعده ارتباط دارد. البته گروه او عمدتا در شمال عراق (که کردنشین است) مستقر است و به القاعده وابسته نبود. تنت در اظهارات خود در سنا در ۱۱ فوریه ۲۰۰۳ به این ارتباط اشاره کرد.

40. James Risen, 'Captives Deny Qaeda worked with Baghdad', *New York Times,* 9 June 2003.

۴۱. استفن هیس (Stephen Hayes) از جمله ویلکی استاندارد، این استدلال را دنبال کرده است: او به یادداشت محرمانه دولت آمریکا اشاره می‌کند که همکاری صدام حسین و اسامه بن‌لادن را شرح می‌دهد، یادداشت شماره ۱۱/۲۴، نوامبر ۲۰۰۳، جلد ۹. اوهمچنین به یادداشتی اشاره می‌کند که داگلاس جی. فیث معاون سیاست‌گذاری وزیر دفاع روز ۲۷ اکتبر ۲۰۰۳ برای سناتورها پت رابرتس Pat Roberts و جی راکفلر فرستاد؛ پت رابرتس و جی راکفلر به ترتیب رئیس و معاون کمیته اطلاعات سنا بودند.

Stephen F. Hayes, 'Sad dam's al Qaeda Connection: The evidence mounts, but the administration says surprisingly little', *The Weekly Standard,* vol. 8, no. 48, 1 September 2003.

42. For NIB see http://www.ceip.org/files/projects/npp/pdf/Iraq/declassifiedintellreport.pdf. Also letter to Senator Bob Graham (D-FL), former chairman of the Senate's Intelligence Committee, by George J. Tenet, director of central intelligence, 7 October 2002. Walter Pincus, 'Report Cast Doubt on Iraq-AI Qaeda Connection,' *Washington Post,* 22 June 2003.

43. Remarks by the President on Iraq, Cincinnati, Ohio, 7 October 2002.

http://www.whitehouse.gov/news/releases/2002/10/20021007-8.html.

۴۴. عبدالرحمن یاسین شخصیت دیگری است که به جهت دست داشتن در حوادث سال ۱۹۹۳ تحت تعقیب است و در بغداد به سر می‌برد. این کتاب پس از یازده سپتامبر توسط لوری مایلروی تجدید چاپ شد:

Laurie Mylroie as *The War Against America: Saddam Hussein and the World Trade Center Attacks: A Study of Revenge* (New York: Harper Collins, 2001).

وی عقاید خود را در کتاب ذیل بسط و گسترش داد:

Bush vs. the Beltway: How the CIA and the State Department Tried to Stop the War on Terror, (Washington DC: Regan Books, 2003).

مایلروی تمایل داشت تا حملات آنتراکس در اکتبر ۱۹۹۱ را به عراق منتسب کند اما

شواهد فعلی ریشه حملات مذکور را در ایالت متحده می‌داند. وی در جولای ۲۰۰۳ نظرات خود را در یک کمسیون ملی حملات تروریستی به ایالات متحده مطرح ساخت و جودیت اس. یافی نظرات او را مستقیماً به چالش کشید.

Judith S. Yaphe, *Third Public Hearing of the National Commission on Terrorist Attacks Upon the United States,* 9 July 2003.

45. Clarke, *Against all Enemies,* pp. 30, 232.

کلارک ارتباط عراق با بمب گذاری سال ۱۹۹۳ را «به عنوان نظریه‌ای طرح می‌کند که سالها در مورد آن بررسی صورت گرفت و نادرستی آن ثابت شد.

Simon and Benjamin, *The Age of Sacred Terror.*

۴۶. در مورد ناامیدی مایلروی از عملکرد سازمان اطلاعات بریتانیا و بیان اجمالی نظرات او به مصاحبه وی با شبکهPBS در ۱۱۸ اکتبر ۱۹۹۱ رجوع کنید:

http://www.pbs.org/wgbh/pages/frontline/shows/gunning/interviews/ mylroie.html

47. Walter Pincus and Dana Priest, 'Some Iraq Analysts felt Pressure from Cheney Visits', *Washington Post, 5* June 2003.

۴۸. اف. بی. آی و سیا معتقد بودند که اجلاس پراگ هرگز تشکیل نشده است و عطا (Atta) در آن هنگام در ایالت متحده حضور داشت. احمد الآفی یک عراقی مضنون به همکاری با عطاست. اما او در بازداشت نیروهای آمریکایی، تشکیل جلسه مذکور را تکذیب کرد.

Mark Hosenball, *Newsweek,* 20 September 2003.

49. Linda Feldmann, 'The Impact of Bush Linking 9/11 and Iraq', *Christian Science Monitor,* 14 March 2003, http://www.csmonitor.com/2003/0314/p02sOl-woiq.html

۵۰. این نظرسنجی در ۶ سپتامبر ۲۰۰۳ منتشر شد. این نظر سنجی در روزهای ۱۱- ۷ اوت انجام شد و ۱۰۰۳ نفر جامعه تحقیق را تشکیل می‌دادند. ۳۲ درصد افراد رابطه مذکور را بسیار محتمل می‌دانستند، ۵۱ درصد معتقد بودند که به القاعده کمک شده است و ۶۲ درصد معتقد بودند که صدام در پی دستیابی به سلاح‌های کشتار جمعی بوده است. این نظر سنجی نشان می‌داد که شک و تردید در مورد این موضوع افزایش یافته است. نظر سنجی‌های قبلی درصد کل احتمال رابطه (گزینه بسیار محتمل و گزینه گاهی اوقات) را ۷۸ درصد نشان داده بودند.

Gallup Poll for *CNN/USA Today* conducted 19-21 August

2002.

51. Gallup poll, 5-8 August 2002.

52. February 2003, Hansard, columns 265-66.
http://news.bbc.co.uk/2/hi/uk_news/2727471.stm

On British scepticism about the al-Qaeda link, see John Kampfner, *Blair's Wars,* (London: Free Press, 2003), p. 164.

53. See Ekeus article in this issue of *Survival.*

54. Kay Testimony, Hearing Of The Senate Armed Services Committee, *Iraqi Weapons Of Mass Destruction Programs,* 28 January 2004.

«ما شواهدی داریم که صدام قصی و عدل در سال ۲۰۰۰ و۲۰۰۱ می‌خواستند بدانند که تولید گاز خردل و گاز اعصاب چه مدت طول می‌کشد»

55. Charles Duelfer, Director of Central Intelligence Special Advisor for Strategy regarding Iraqi Weapons of Mass Destruction (WMD) Programs *Testimony to the* US *Congress,* 30 March 2004.

56. James Risen, 'Russian engineers Reportedly Gave Missile Aid to Iraq', *New York Times,* 5 March 2002.

57. John Barry and Mark Hosenball, 'What Went Wrong', *Newsweek, 9* February 2004.

این نویسندگان به آمادگی دانشمندان و مقامات عراقی اشاره می‌کردند که صدام را فریب می‌دادند و به او تلقین می‌کردند که پول و بودجه‌اش را عاقلانه هزینه کند.

58. Hans Blix, *Disarming Iraq: The Search for Weapons of Mass Destruction',* (London: Bloomsbury, 2004)

هانس بلیکس گزارش می‌دهد که عراقی‌ها در سال ۲۰۰۳ در مورد احتمال نابودی موشکهای الثمود (Alsamoud) به طور علنی نگران بودند و معتقد بودند که این مسئله به غرور عراقی‌ها آسیب می‌زند.

59. Kenneth M Pollack, 'Spies, Lies, and Weapons: What Went Wrong', *The Atlantic Monthly,* January/February 2004. Kay suggests this in his testimony (see note 54).

60. See for example Tony Blair's list of concerns when making the case for *Desert Fox. Hansard,* 16 November 1998, column 607.

62.'Shifting Priorities: UNMOVIC and the Future of Inspections in Iraq An Interview With Ambassador Rolf Ekeus',

Arms Control Today, March 2000.

اسکات ریتر بازرس سابق سازمان ملل معتقد بود که دستاوردهای آنسکام (UNSCOM) در خلع سلاح عراق به طور کامل شناسایی نشده است. عدم پیروی عراق از قطعنامه‌های سازمان ملل بدین معنا نیست که «عراق به طور خودکار به سمت سلاح‌های کشتار جمعی و ابزار تولید آنها می‌رود.»

Scott Ritter, 'The Case for Iraq's Qualitative Disarmament', *Arms Control Today,* June 2000, pp. 8-14.

63. An interview with Ambassador Richard Butler, 'The Lessons and Legacy of UNSCOM', *Arms Control Today,* June 1999. See also his book, Richard Butler, *Saddam Defiant: The Threat of Mass Destruction and the Crisis of Global Security.*

64. Barry and Hosenball, 'What Went Wrong'.

65. Joseph Cirincione, Jessica Mathews, George Perkovich, *WMD in Iraq; evidence and implications* (Washington DC: Carnegie Endowment for International Peace, January 2004). Henceforth referred to as *Carnegie Report.*

66. Woodward, *Plan of attack,* p. 194.

67. See, Robert Einhorn's testimony, *Addressing the Iraqi WMD Threat,* Subcommittee on International Security, Proliferation, and Federal Services, Senate Government Affairs Committee, 1 March 2002.

68. CIA, *Unclassified Report to Congress on the Acquisition of Technology Relating to Weapons of Mass Destruction and Advanced Conventional Munitions,* 1 January through 30 June 2001

69. Blix, *Disarming Iraq,* p. 128.

70. Greg Myre, 'Lawmakers Rebuke Israeli Intelligence Services Over Iraq,' *New York Times,* 29 March 2004.

71. IISS Strategic Dossier, *Iraq's Weapons of Mass Destruction: A Net Assessment,* 9 September 2002

72.http://www.ceip.org/files/projects/npp/pdf/Iraq/declassifiedintellreport. pdf

73. Woodward, *Plan of Attack,* p. 220.

74. Deputy Secretary Wolfowitz, Interview with Sam Tannenhaus, *Vanity Fair,* 9 May 2003.

http://www.defenselink.mil/transcripts/2003/tr20030509-depsecdef0223.html. The Pentagon released the transcript of the interview after the published version had been erroneously taken as confirmation that the real reason for war was oil.

75. Dana Priest, 'US. Not Claiming Iraqi Link To Terror, *Washington Post,* 10 September 2002.

76. Woodward, *Plan of Attack,* pp. 330-34.

۷۷. پرادوس به نظرات برنت اسکوکرافت مشاور امنیت ملی بوش اشاره دارد. اسکوکرافت معتقد بود که می‌توان صدام را تحت بازدارندگی قرار داد و مسأله صدام را به سازمان ملل برد، بوش نیز در نهایت چنین کاری کرد ... پاول از این مقاله برای متقاعد کردن بوش برای پرداختن به راه‌حلهای دیپلماتیک استفاده کرد.

Brent Scowcroft, 'Don't Attack Saddam', *Wall Street Journal, 15* August 2002. and Woodward, *Plan of Attack,* p. 148.

78. Kampfner, *Blair's Wars,* p. 196.

79. Woodward, *Plan of Attack,* pp. 195-97.

80. *Ibid.,* p. 195

81. All examples taken from the *Carnegie Report.*

82. *Lord Hutton's Report of the Inquiry into the Circumstances Surrounding the Death of Dr David Kelly* CM.G., 28 January 2004, paragraph 228.

83. See Seymour Hersh, 'Selective Intelligence', *The New Yorker,* 12 May 2003. See also Walter Pincus and Dana Priest, 'Some Iraq Analysts felt Pressure from Cheney Visits'-; Robert Dreyfuss, 'The Pentagon Muzzles the CIA: Devising bad intelligence to promote bad policy', *The American Prospect,* vol. 13, no. 22, 16 December 2002, http://www.prospect.org/print/VI3/22/index.html; Pollack, 'Spies, Lies, and Weapons: What Went Wrong'; Bryan Burroughs, Evgenia Peretz, David Rose and David Wise, 'The Path to War', *Vanity Fair,* May 2004. Mark Hosenball, Michael Isikoff and Evan Thomas, 'Cheney's Long Path to War', *Newsweek,* 11 November 2003.

۸۴. در سال ۱۹۷۶، ولفویتز برای آژانس کنترل تسلیحات و خلع سلاح در دولت فورد کار

می‌کرد و مشاور اصلی ریچارد پایپز (Richard Pipes) بود. در آن هنگام گروه A به رهبری CIA به برآورد نیروهای استراتژیک شوروی می‌پرداخت و گروه B نیز به ریاست ریچارد پایپز با گروه A رقابت می‌کرد.

Lawrence Freedman, 'The CIA and the Soviet Threat: The Politicization of Estimates, 1966-1977', *Intelligence and National Security,* vol.12, no. 1, 1997. For suggestions that journalists were prey to similar pressures, see Michael Massing, 'Now They Tell Us', *New York Review of Books,* vol. 51, no. 3, 26 February 2004.

85. Jack Davis, 'The Challenge of Managing Uncertainty: Paul Wolfowitz on Intelligence Policy- Relations', *Studies in Intelligence,* vol. 39, no. 5, 1996.

86. See, 'Briefing by Douglas Feith, USD (Policy), on Policy and Intelligence Matters', 4 June 2003, reproduced in Prados, *Hoodwinked,* pp. 293-305. This has an extensive discussion of these issues.

87. Burroughs et al, 'The Path to War'. James Risen, 'How Pair's Finding on Terror Led to Clash on Shaping Intelligence', *New York Times,* 28 April 2004,

یکی از اعضای گروه مذکور به بررسی عملکرد گروه و ارزیابی فعالیت‌های ضد تروریسم می‌پردازد. گروه مذکور برای فیث (Feith) کار می‌کند و از طریق پرل (Perle) با INC همکاری دارد. دیوید ورم یک عضو این گروه است و کتابی را با مقدمه پرل نگاشته است.

David Wurmser, forward by Perle, entitled *Tyranny's Ally: America's Failure to Defeat Saddam Hussein* (Washington DC: AEI Press, 1999).

88. Douglas Jehl, 'Stung by Exile's Role, CIA Orders a Shift in Procedures', *New York Times,* 13 February 2004.

۸۹. عدم تساهل و مدارا در مورد عدم پای بندی به قطعنامه‌های شورای امنیت، پایه و مبنای حقوقی متزلزلی را برای جنگ فراهم می‌کند.

See the statement by Lord Goldsmith, Britain's Attorney-General, *Hansard,* House of Lords, 17 March 2003, column W A2. For a discussion of the legal aspects of the war see Adam Roberts, 'Law and the Use of Force After Iraq', *Survival,* vol. 45, no. 2, summer 2003, pp. 31-56.

90. Cited in Woodward, *Plan of Attack,* p. 232.

91. Remarks by the Vice-President to the Veterans of Foreign

Wars 103rd National Convention.

http://www.whitehouse.gov/news/releases/2002/08/20020826.html

۹۲. سخنرانی در مورد خلع سلاح در شورای روابط خارجی در شهر نیویورک

Deputy Secretary Wolfowitz, Speech on Iraq Disarmament Thursday, 23 January 2003 (policy address on Iraqi disarmament at the Council on Foreign Relations in New York City).

93. Susan Wright, 'The hijacking of UNSCOM', *Bulletin of the Atomic Scientists* July/August 1999, vol. 55, no. 4.

۹۴. بلیکس در کتاب خلع سلاح عراق *Disarming Iraq* بی اعتمادی و سوءظن خود در مورد مصاحبه‌های خارج از عراق را تبیین می‌کند.

95. *Ibid.,* pp. 141-42.

96. Excerpt from Remarks by President Bush and Polish President Kwasniewski, 14 January 2003.

طبق نظر وود وارد، بوش اقدام نظامی را ضرووری می‌دانست.

Woodward, *Plan of Attack,* pp. 261, 270-71.

97. See Philip H. Gordon & Jeremy Shapiro, *Allies at War: America, Europe and the Crisis over Iraq* (New York: McGraw Hill, 2004).

در مورد دیپلماسی بی‌موردی که به جنگ منجر شد، نگاه کنید به:

Michael Clarke, 'The diplomacy that led to war in Iraq', in Paul Cornish (ed.), *The Conflict in Iraq, 2003,* (London, Palgrave/Macmillan, 2004).

98. Kampfner, *Blair's Wars,* p, 207.

99. Woodward, *Plan of Attack,* pp. 247-50.

۱۰۰. کسانی که نگرش تحقیر آمیزی نسبت به آژانسهای اطلاعاتی دارند، می‌توانند به این نکته اشاره کنند که شواهدی مبنی بر عدم ارزیابی مناسب اطلاعات جمع آوری شده در عراق وجود ندارد.

101. See *Carnegie Report,* pp. 23-25. See also Joseph Wilson, 'What I Didn't Find in Africa', *New York Times,* 6 July 2003.

102. Statement by Secretary of State Powell to Security Council, 5 February 2003.

http://www.whitehouse.gov/news/releases/2003/02/20030205-1.html

103. The most substantial account is in Woodward, *Plan of Attack,* but see also Burroughs et al, 'The Path to War', and Prados, *Hoodwinked.*

۱۰۴. عدنان احسان سعید الحیدری یکی از منابع این اطلاعات است. عدنان در سال ۲۰۰۱ توسطINC از عراق خارج شد و ادعا کرده است که ۲۰ فقره تاسیسات پنهان ساخت سلاح‌های بیولوژیکی و شیمیایی را دیده است؛ یکی از این مراکز در زیر بیمارستانی در بغداد وجود دارد... در پرونده «یک دهه فریب و نافرمانی» که مقارن با سخنرانی بوش در سازمان ملل در ۱۲ سپتامبر ۲۰۰۲ منتشر شد، به سخنان حیدری اشاره شده است.

Seymour Hersh, 'Selective Intelligence'. and 'A Decade of Deception and Defiance', issued by the US to coincide with Bush's speech to the UN on 12 September 2002.

http:// whitehouse.gov/news/releases/*2002/09/20020912.html*

هانس بلیکس در آستانه جنگ در ماه مارس در شورای امنیت بیان داشت که گروه او بیمارستان مذکور و دیگر سایتهای مورد اشاره را از لحاظ فیزیکی جستجو و بررسی کرده است و هیچ تاسیسات تولید یا ذخایر زیرزمینی سلاح‌های شیمیایی یا بیولوژیک نیافته است. در مورد کامیونهای مورد اشاره آقای پاول و بوش که از آنها به عنوان آزمایشگاه‌های متحرک نام برده بودند، باید بگویم که از آن کامیونها برای تولید هیدروژن استفاده می‌شود. پاول در ۲ آوریل ۲۰۰۴ اذعان کرد که اطلاعات مذکور «موثق» نبودند.

http://www.state.gov/secretary/*rm/31118.htm*

105. Blix, *Disarming Iraq,* pp. 157, 167. See the site maintained by Dr Glen Rangwala of Cambridge University

http://middleeastreference.org.uk/ iraqweapons.html

106. Mohamed El Baradei, 'The Status of Nuclear Inspections in Iraq: An Update', 7 March 2003,

*http://www.iaea.org/NewsCenter/*Statements/2003/ebsp2003n006.shtml

107. See *Carnegie report,* pp. 38-40.

در همان زمان تایید شد که گروه UAVها برای شناسایی به کار گرفته شده‌اند و نه انتقال سلاح‌های بیولوژیک.

۱۰۸. مصاحبه دیک چینی معاون رئیس جمهور با NBC در ۱۶ مارس ۲۰۰۳. در همین روز مقاله‌ای در واشنگتن پست به چاپ رسید و سؤالاتی را در مورد کیفیت اطلاعات موجود مطرح ساخت.

Walter Pincus, 'US Lacks Specifics on Banned Arms', *Washington Post,* 16 March 2003.

۱۰۹. به تلاشهای ناامیدانه بلر برای دستیابی به قطعنامه دوم در کتاب «جنگهای بلر» اثر جان کامپفنر اشاره شده است. بلیکس در کتاب «خلع سلاح عراق» در این زمینه لحنی همدردانه و دلسوزانه دارد.

John Kampfner, *Blair's Wars.*

110. James Fallows, 'Blind Into Baghdad', *The Atlantic Monthly,* January/February 2004,

http://www.theatlantic.com/issues/*2004/01/*media-preview/fallows.htm.

111. Peter Slevin and Dana Priest, 'Wolfowitz Concedes Iraq Errors', *Washington Post,* 24 July 2003.

۱۱۲. برای آگاهی از نظرات متخصصان عراقی در آستانه جنگ، رجوع کنید به:

Toby Dodge and Steven Simon, *Iraq at the Crossroads: State and Society in the Shadow of Regime Change,* Adelphi Paper 354, (Oxford: OUP for IISS, January 2003).

113. Slevin and Priest, 'Wolfowitz Concedes Iraq Errors'.

ولفوویتز پس از جنگ اذعان کرد که مقامات پنتاگون مشکل مذکور را کوچک جلوه داده بودند، آنها آمادگی بعضی‌ها برای تداوم و عدم تمایل عراقی‌ها برای همکاری با ایالت متحده را دست کم گرفته بودند.

114. Hearings, *Department of Defense Budget Priorities for Fiscal Year 2004,* Committee on the Budget One Hundred Eighth Congress: First Session, 27 February 2003.

http:/ / www.access.gpo.gov/congress/ house/house04.html.

دیک چنی نیز پیش از آغاز جنگ همین نظر را داشت، «مردم عراق می‌خواهند از شر صدام حسین خلاص شوند و از نیروهای ایالات متحده به عنوان نیروهای آزادی بخش استقبال خواهد کرد.»

Interview with Vice-President Dick Cheney, NBC, Meet the Press, transcript for 16 March 2003.

۱۱۵. در ۲۸ ژانویه ۲۰۰۳، گروهی از سازمانهای کمک رسان بریتانیا ـ آکسفام (Oxfam)، کافود (CAFOD)، کریستن اید (Christian Aid)، اکشن اید (Action Aid)، و سازمان کودکان را نجات دهید (Save the Children) ـ بیانیه‌ای مشترک انتشار دادند و هشدار دادند که اقدامات نظامی می‌تواند فاجعه‌ای بشر دوستانه ایجاد کند و جان میلیونها انسان را بگیرد.

http:/ /www.oxfam.org.uk/press/releases/ iraq28jan03.html

116. US Agency for International Development, Iraq's legacy of Terror: Mass Graves (Washington DC: January 2004),

http://www.usaid.gov/iraq/pdf/iraq_mass_graves.pdf.

آمار و ارقامی نیز وجود دارد که مورد استفاده سازمانهایی مانند دیده‌بان حقوق بشر می‌باشد.

۱۱۷. برخی تحلیل‌ها معتقدند که جنگ عراق در سال ۲۰۰۳ مداخله بشر دوستانه نبوده است، در این زمینه رجوع کنید به:

Ken Roth, 'War in Iraq: Not a Humanitarian Intervention', *World Report 2004,* Human Rights Watch,

http://hrw.org/wr2k4/ 3.htm#_Toc58744952

۱۱۸. این موضوع در پرونده منتشر شده در سپتامبر ۲۰۰۲ مورد توجه قرار گرفت اما در سخنرانی نخست وزیر در مارس ۲۰۰۳ به آن اشاره‌ای نشد و بعد از آن هم به ندرت مورد اشاره قرار گرفت. باید توجه داشت که سخنرانی نخست وزیر در مارس ۲۰۰۳ شواهد قطعی‌تری برای آغاز جنگ ارائه کرد. به پاورقی شماره ۶ رجوع کنید.

۱۱۹. این سر درگمی بعداً پدید آمد که آیا به سیستم‌هایی اشاره شده است که تنها برای نبرد مناسب هستند و آیا حتی نخست وزیر نسبت به این مسأله آگاه بوده است یا نه.

120. See for example Paul Rogers, *Iraq: Consequences of a War,* Oxford Research Group Briefing Paper, October 2002, p. 2:

«شواهد جنگ سال ۱۹۹۱ نشان می‌دهد که اگر بقای رژیم مورد تهدید قرار گیرد، این رژیم از همه ابزارهای نظامی موجود از جمله سلاح‌های شیمیایی و بیولوژیکی استفاده خواهد کرد. ممکن است از این سلاح‌ها به صورت تاکتیکی استفاده شود تا از تهاجم نیروها جلوگیری کند، اما در شرایط حاد ممکن است از این سلاحها به صورت استراتژیک و علیه نیروها در دیگر کشورها استفاده شود.»

121. This is explored, in a not wholly convincing way, in Avigdor Haselkorn, *The Continuing Storm: Iraq, Poisonous Weapons and Deterrence* (New Haven: Yale University Press, 1999).

122. Kenneth Pollack, 'Containment, Deterrence, Preemption', *Foreign Affairs Marchi* April 2002: Kenneth Pollack, 'Spies, Lies, and Weapons: What Went Wrong'.

123. John J. Mearsheimer and Stephen M. Walt, 'Iraq: An Unnecessary War', *Foreign Policy,* December 2002.

۱۲۴. کمیته اطلاعات مشترک بریتانیا در ۱۰ فوریه ۲۰۰۳، گزارش تحت عنوان «تروریسم بین‌المللی جنگ با عراق» منتشر کرد و اظهار داشت که هیچ اطلاعاتی در مورد اینکه عراق مواد یا سلاح‌های شیمیایی و بیولوژیک در اختیار القاعده گذاشته باشد، وجود ندارد اما در صورت سقوط رژیم صدام، خطر دستیابی گروههای تروریستی به چنین موادی افزایش می‌یابد. کمیته اطلاعات مشترک (JIC) اظهار داشت که «القاعده و گروههای مرتبط با آن، بزرگترین تهدید و خطر تروریستی را برای منافع غرب ایجاد می‌کنند و این تهدید با حمله نظامی به عراق افزایش می‌یابد.»

Intelligence and Security Committee, *Iraqi Weapons of Mass Destruction Intelligence and Assessments,* Cmnd [Command] 5972, September 2003, paras 125-26.

125 . Thomas Powers, 'War and Its Consequences', *The New York Review of Books,* 27 March 2003.

دموکراسی و کشمکش قومی ـ مذهبی در عراق*

آندریاس وایمر

در فضای هیجان زدهٔ پس از جنگ عراق، برخی این جنگ را رهایی از خودکامگی و یک کشورگشایی با هدف چیرگی بر ملت عرب می‌بینند. از یک دیدگاه بی‌طرفانه‌تر، وضع کنونی در عراق انفجار از درون به نظر می‌آید که با وضعیت سومالی، سیرالئون، کلمبیا یا زئیر قابل مقایسه است. در این کشورها، جنگ، کشورگشایی و انقلاب یا آمیزه‌ای از هر سه، نهادهای سیاسی دولت مرکزی را ویران کرده است. برای بهبود اوضاع در عراق باید چند مانع بنیادی را از سر راه برداشت. این مشکلات و موانع سیاهه‌ای دراز دارد و مسائل فنی همچون بازسازی زیرساخت‌ها و بازگشایی مدارس و بیمارستان‌ها، مسأله امنیتی باز تأسیس یک نیروی پلیس که انحصار اعمال خشونت را در اختیار داشته باشد، وظیفه سیاسی برپایی یک دولت موقت و معتبر(۱) و سرانجام مسأله گزینش نهادهای درست برای نهادینه کردن دموکراسی در عراق را دربرمی‌گیرد.

از آنجا که دلیل اصلی برای جنگ که در آغاز نابودی سلاح‌های خطرناک بود به تغییر رژیم در عراق تغییر یافته است، دموکراسی‌سازی کامیاب به‌ویژه از دیدگاه سیاست خارجی آمریکا بسیار مهم است. واگذاری قدرت به گروهی از

---

* این مقاله ترجمه اثر ذیل است که توسط سید کمال سروریان به فارسی برگردانده شده است. نویسنده مقاله استاد جامعه شناسی دانشگاه کالیفرنیا در لس‌آنجلس است.

Andreas Wimmer, Democracy and Ethno-Religious Conflict in Iraq, Survival, Vol. 45, No. 4, Winter 2003-2004, pp. 111-134.

ژنرال‌های رژیم پیشین و مقامات حزب بعث که احتمالاً بتوانند دو سوم مشکلات فوق را حل کنند ـ رهیافتی که در بسیاری مداخله‌های ایالات متحده در سراسر جهان در طول چنددهه گذشته به کار گرفته شد ـ ناممکن است. در حالی که بسیاری از بعثی‌ها در حال حاضر در نیروی پلیس و در دولت و ارتش این کشور استخدام می‌شوند، بازسازی رژیم تک حزبی آنها هرگز یک گزینه معتبر نیست. بوش خودش را متعهد ساخته بود که عراق را به یک کشور دموکراتیک و آزاد تبدیل کند.

اما رویش بذرهای دموکراسی در خاک‌های سخت عراق ممکن است با دشواری‌هایی همراه باشد. شاید برخی از دیدگاه شرایط نامساعد بگویند که دولت آمریکا در دام تعهد فوق گرفتار شده است. اکنون دو مسأله دشوار پیش روی آمریکا است. نخست اینکه شاید همه نیروهای سیاسی در عراق خواهان دموکراسی به سبک غرب نباشند البته نه به این سبب که اسلام با دموکراسی ناسازگار است،(۲) بلکه به این دلیل که نیروهای سیاسی غالب در صحنه کنونی عراق ـ برای نمونه نیروهای سیاسی شیعی(۳) ـ به دلایل تاریخی، ایجاد یک نظام سیاسی سکولار همراه با تقسیم آشکار قدرت را برنمی‌تابند. این نیروها می‌توانند از طریق شیوه‌های شناخته شده و فشارهای سیاسی بر روند انتخابات دمکراتیک تأثیر گذارند. دوم اینکه حتی اگر اکثر عراقی‌ها خواهان دموکراسی باشند، ممکن است دموکراسی در عمل برقرار نشود زیرا کشمکش‌های سیاسی ناشی از فرآیند دموکراتیزاسیون از قابلیت‌های هضم و رفع کشمکش فراتر می‌روند. به‌ویژه دموکراسی این خطر را دارد که خواسته‌ها و ادعاهای رهبران کرد، شیعه و سنی پی در پی افزایش یابند و نیروهای گریز از مرکز را که نمی‌توان با یک مرکزیت ضعیف آنها را تحت کنترل نگه داشت، رها سازند. پیش از آنکه توضیح دهیم چرا وضع بدین‌گونه است و کدام نهادها برای پرهیز از این رویداد مناسب‌ترند، بررسی

این مسأله در یک سطح کلی‌تر به ما کمک می‌کند دریابیم چرا دموکراسی ممکن است کشمکش قومی ـ مذهبی را تشدید کند.

دموکراسی و کشمکش قومی

برخلاف دیدگاه پرشورترین هواداران صدور دموکراسی به سراسر جهان، دموکراسی خودبه‌خود هماهنگی در میان اقوام پدید نمی‌آورد.(۴) به‌ویژه در خلال نخستین دهه‌های دموکراسی‌سازی، تنش‌های قومی و مذهبی ممکن است افزایش یابد و به خشونت و در نهایت به نابودی روند دموکراتیک منجر گردد. بی‌تردید، دموکراسی‌های نهادینه شده کشمکش‌های قومی را صلح‌آمیزتر از رژیم‌های خودکامه حل و فصل می‌کنند.(۵) اما این ممکن است به این دلیل باشد که دموکراسی‌ها به طور میانگین ثروتمندترند(۶) و کشورهای ثروتمندتر ابزار لازم برای برآوردن خواسته‌های قومی را دارا هستند. برای نمونه، آنها از طریق بازتوزیع ثروت می‌توانند تنش‌های قومی را حل و فصل نمایند.(۷) به محض اینکه یک چشم‌انداز پویا مطرح و عرضه شود روشن می‌گردد که ترویج دموکراسی به معنی درگیری (گرفتاری) قومی است. تاریخ اخیر کنیا، ساحل عاج، مکزیک، یوگسلاوی سابق و گرجستان نمونه‌هایی برای اثبات این ادعا هستند و کشورهایی همچون آفریقای جنوبی استثناهایی بر این قاعده محسوب می‌شوند.

چرا باید وضع بدین‌گونه باشد؟ سرشت مشروعیت دموکراتیک انگیزه‌هایی برای شکل‌گیری ادعاهای قومی و ملی‌گرایانه و بسیج پیروان در راستای این ادعاها فراهم می‌سازد.(۸) در دموکراسی‌ها حاکمان دیگر برپایه موهبت الهی از جانب خدا یا به نام متمدن کردن سیاره زمین ـ آن گونه که در امپراتوری‌های استعماری بود ـ حکومت نمی‌کنند. آنها مدعی نیستند که پیشرفت انقلابی را برای مردم به ارمغان می‌آورند ـ آن‌گونه که حکومت‌های تحت پرچم کمونیسم مدعی آن بودند ـ بلکه در دموکراسی‌ها حاکمان به نام مردم فرمان می‌رانند. وقتی امپراتوری‌ها فرو می‌پاشند، عثمانی‌ها صحنه را ترک می‌کنند، افسران سیاسی

بریتانیایی باز می‌گردند، یا نخبگان حزبی روسیه به مسکو رهسپار می‌گردند، این پرسش مطرح می‌شود که این مردم کیستند و دقیق‌تر بگوییم، مرزهای آن کجاست، چه کسانی را باید دربرگیرد و چه کسانی را نباید شامل شود؟ به لحاظ تاریخی، ملی‌گرایی پاسخ به این پرسش را فراهم آورد. اما در کشورهایی که به لحاظ قومی، ناهمگن هستند ممکن است جوامع گوناگون قومی و مذهبی مدعی ملیت باشند و همه آنها برای ملت شدن رقابت کنند.

اما منظور ما این نیست که ناهمگونی قومی خود به خود به کشمکش و خشونت منجر می‌شود، همچنانکه در سویس، هند و سایر دموکراسی‌های چندقومی شاهد هستیم. پژوهشگران نشان داده‌اند که اگر سطوح توسعه اقتصادی و نوع رژیم را در نظر نگیریم، در کشورهای ناهمگون‌تر لزوماً کشمکش قومی بیش از سایر کشورها نیست.(۹) بنابراین، ما باید در جستجوی یافتن فاکتورهای دیگری باشیم که توضیح دهند چه وقت کشمکش سیاسی مغایر با کشمکش گروه‌های قومی است و چه وقت احتمال گسترش این قبیل کشمکش‌ها بیشتر است. من دو شرط کاملاً به هم پیوسته را شناسایی کرده‌ام.(۱۰) نخست اینکه شبکه‌های نیرومند سازمان‌های جامعه مدنی پیش از دموکراتیزاسیون و ظهور دولت ـ ملت مدرن توسعه نیافته‌اند. دوم، دولت‌های ضعیف نمی‌توانند برابری همه شهروندان در برابر قانون، مشارکت دموکراتیک، صیانت از خشونت خودکامانه و همچنین دستیابی به خدمات دولتی را تضمین و اجرا نمایند. بنابراین نخبگان بین افراد و گروه‌ها تبعیض قائل خواهند شد و به تأسیس روابط حامی‌پرورانه[1] اقدام خواهند کرد. در شرایط فقدان سازمان‌های فرا قومی جامعه مدنی، اعضای گروه قومی خودشان را به دیگران ترجیح خواهند داد. بنابراین پشتیبانی سیاسی و رأی‌گیری در راستای قوم‌گرایی و سایر یکپارچگی‌های جماعتی تأمین خواهد شد.

---

[1]. Patron-Client Relationship

پیدایش مسأله قومی در عراق(۱۱)

بدبختانه، در عراق همه شرایط برای یک فرآیند سیاسی منازعه‌آمیز و فراگیر قومی آماده است. نخست، این کشور به لحاظ قومی آنقدر ناهمگون است که نمی‌توان پاسخ روشنی برای این پرسش یافت که مردم عراق کیستند؟ در هنگام استقلال عراق (۱۹۳۲) جمعیت این کشور از ۲۱٪ عرب‌زبان‌های سنی، ۱۴٪ کردزبان‌های اکثراً سنی، ۵۳٪ عرب‌زبان‌های شیعه، ۵٪ عرب‌زبان‌های غیر مسلمان عمدتاً مرکب از یهودیان بغداد و ۶٪ سایر گروه‌های زبانی و مذهبی مانند ترکمن‌های سنی مذهب در شمال عراق و مسیحیان آشوری تشکیل می‌شد.(۱۲)

نکته دوم اینکه در سال ۱۹۳۲ شمار سازمان‌های جامعه مدنی ناچیز بود و هیچ‌یک از آنها یک موقعیت فرا قومی نداشتند. همه گروه‌های زبانی و مذهبی که در بالا به آنها اشاره شد به‌ویژه کردها و شیعیان به طوایف و کنفدراسیون‌های قبیله‌ای تقسیم می‌شدند. بخش قابل ملاحظه‌ای از کل جمعیت عراق را کوچ‌نشینان تشکیل می‌دادند. این جمعیت در سال ۱۸۶۷، ۳۵٪ و در سال ۱۹۴۷، ۵٪ برآورد شده‌اند،(۱۳) در حالی که اکثریت عظیم مردم عراق کشاورز و دهقان بودند. نرخ سواد در مناطق دور دست امپراتوری عثمانی که بعداً به عراق تبدیل شد بین ۵ تا ۱۰٪ باقی ماند.(۱۴) در این محیط اجتماعی بعید است باشگاه‌های سیاسی، گروه‌های وطن‌پرست[1] و سایر انجمن‌های سوداگر[2]، اتحادیه‌های تجاری و سندیکاهای کشاورزان شکوفا شوند و رونق یابند. سنت‌ها و روشهای حکومتی دست نخوردهٔ امپراتوری عثمانی، در این ناحیه سست بوده است. درجه نفوذ دولتی، سطح کنترل مؤثر بر ابزار خشونت و سطح گسترش خدمات رسانی به توده‌های مردم بسیار پایین‌تر از سایر کشورهای بزرگ مانند مصر بوده است که سابقه دولت‌سازی در آن به قرن نوزدهم می‌رسد.(۱۵) بر این پایه، رهبران نوین

---

1 . Patriotic reading circles
2 . Bourgeois associations

این کشور و نهادهای سیاسی گوناگون که در پارلمان نوبنیاد این کشور تشکیل می‌شوند، منحصراً به یکپارچگی یک گروه قومی ـ مذهبی خاصی متکی هستند تا بتوانند حکومت مشروع خویش را در آینده تأسیس کنند.(۱۶)

عربی کردن دولت

بنابراین، سیاست قوم‌گرایی در این کشور زمانی غالب شد که بریتانیایی‌ها، هاشم فیصل ـ فرمانده نیروهای عرب که در شکست ارتش امپراتوری عثمانی در خاورمیانه نقش داشت ـ را به پادشاهی عراق منصوب کردند. فیصل و افسران سابق او هواداران قاطع ملی‌گرایی عرب بودند که پیش از این در میان برجستگان امپراتوری عثمانی گسترش یافته بود. آنها تقریباً نیمی از نخست‌وزیران دوران قیمومیت (۱۹۲۱ تا ۱۹۳۲) و دوران پادشاهی (۱۹۳۲ تا ۱۹۵۸) را تشکیل می‌دادند و بدین ترتیب در دهه‌های نخست استقلال عراق بر صحنه سیاست این کشور مسلط شدند. بقیه نخست وزیران عراق از خانواده‌های دیوان‌سالاری عثمانی یا برجستگان سنی مذهب در بغداد بودند. از میان ۲۳ نخست‌وزیر در آن دوران تنها ۴ نفر شیعه بودند.(۱۷)

این نخبگان جدید عرب سنی مذهب، اذعان کردند که در طول دهه ۱۹۲۰ هیچ نشانی از احساسات یکپارچگی ملی در عراق وجود نداشت. ایدهٔ یک ملت عرب -که باید به پایه ایدئولوژیکی فرآیند ملت‌سازی تبدیل می‌شد ـ حتی در میان عرب زبان‌های این کشور به سختی قابل مشاهده بود. این افراد نسبت به عشیره[1] خود، روستای خود، صنف[2] خود، شیخ مذهبی خود و نه نسبت به مردم سوریه و مصر که چیزی از آنها نشنیده بودند احساس وفاداری می‌کردند. از دیدگاه حاکمان جدید، این ساختار موزائیکی باید دگرگون می‌شد و بخش‌های گوناگون در قالب یک ملت عرب خودآگاه در هم می‌آمیخت که قابلیت دفاع از

---

[1]. Clan
[2]. Guild

خود در برابر امپریالیسم اروپایی را داشته باشد. در مغایرت کامل با امپراتوری عثمانی چندفرهنگی، رژیم جدید همگون‌سازی اجباری اقلیت‌های گوناگون ـ در واقع اکثریت بزرگ جمعیت عراق ـ در قالب جریان عمدهٔ عرب‌گرایی و به طور تلویحی اسلام سنی را در دستور کار خود قرار داد که به مثابه بخش مرکزی میراث فرهنگی این ملت و برجسته‌ترین جلوه آن در تاریخ جهان تلقی شد.

ابزارهای اصلی تحقق این هدف همچون هر پروژه ملت‌سازی در جهان مدرن، عبارت بودند از مدارس، ارتش و دولت یکپارچه. نظام آموزشی تحت کنترل بنیانگذار اندیشه مدرن پان‌عربیسم، یعنی ساتیا الحصری[1] که یک مسیحی سوری‌تبار بود، درآمد. ارتش سربازگیری همگانی را ابداع کرد که همه افراد را ـ صرفنظر از مذهب و جایگاه قبیله‌ای آنها ـ در بر می‌گرفت. یک دولت یکپارچه از مقامات مجرب در بغداد کوشید به قرن‌ها حکومت غیرمستقیم که در این گوشه دور دست امپراتوری، بر اثر اصلاحات امپراتوری عثمانی و یا تجربه ترک‌های جوان در سده نوزدهم، تغییرات ژرفی پیدا نکرده بود، پایان دهد.

به موازات برتری و گسترش پان‌عربیسم، گروه‌های عرب‌گرای سنی در ارتش، ادارات دولتی و بعدها حزب بعث، به تدریج سایر گروه‌های قومی و مذهبی را از کار برکنار کردند. چند نمونه کافی است تا این فرآیند را نشان دهیم: در سال ۱۹۳۶ از مجموع ۶۱ مقام دولتی، تنها ۲ نفر عرب سنی نبودند.(۱۸) در طول دوران پادشاهی، هنوز ۱۵٪ مقامات عالیرتبه و ۲۵٪ مقامات پایین‌تر دولت را کردها تشکیل می‌دادند. در آغاز دهه ۱۹۳۰ بخش ناشناخته اما مهمی از مقامات دولتی، اعراب یهودی بودند. در دهه پس از ۱۹۵۸، کردها تنها ۲٪ مقامات عالیرتبه و ۱۳٪ سمت‌های پایین‌تر دولت را در اختیار داشتند(۱۹) و یهودیان به طور کلی از حکومت و بعدها از کشور رانده شدند. در سال‌های ۱۹۶۳-۱۹۵۲

---

[1]. Satia al-Husri

هنوز ۵۴٪ اعضای فرماندهی مرکزی حزب بعث شیعه بودند. سهم آنها در خلال سال‌های ۱۹۶۳ تا ۱۹۷۰ به ۶٪ کاهش یافت.(۲۰)

گروه‌های پان‌عرب ضمن به قدرت رسیدن به افراط گراییدند و یک بار در دهه ۱۹۳۰ و بار دیگر از سال ۱۹۶۸ به این سو رگه‌های فاشیستی پیدا کردند. هدف نهایی آنها یعنی برپایی یک ملت متحد عرب (سنی) هرگز تحقق نیافت. هرچقدر که رژیم عراق در جهت بهبود چهره جامعه‌اش بیشتر کوشید، ایستادگی در برابر آن تندتر گشت و این امر سبب شد سطح سرکوب و سلطه دولت افزایش یابد. این پدیده نیز به نوبه خود در میان کسانی که ادغام در ملت عرب را نپذیرفتند و کسانی که بیش از پیش از قدرت سیاسی محروم می‌شدند، این احساس را دامن زد که آنها تحت حاکمیت و سلطه اقوام دیگر هستند.

آیا این وضع می‌توانست به گونه‌ای دیگر رقم بخورد؟ در دو نقطه در تاریخ عراق، به نظر می‌رسید که گویی این روند افزایش محرومیت و منازعه قومی ـ مذهبی متوقف شده بود. رژیم بکر صدقی در سال‌های ۱۹۳۷-۱۹۳۶ پس از دوران کمالی در ترکیه شکل گرفت. وی تلاش کرد یک ملی‌گرایی کاملاً چندقومی و فراگیر را در عراق ترویج کند. زبان کردی، مذهب شیعه و سایر نمادهای قومی به عنوان بخشی از میراث ملت عراق به رسمیت شناخته شد. سلطنت قاسم در سال‌های ۱۹۶۳-۱۹۵۸ که در ابتدا تا اندازه زیادی برپایه حزب کمونیست استوار بود، بخش‌های بزرگ حومه‌های پرجمعیت را بسیج کرد و بزرگ‌ترین گروه‌های قومی مذهبی را در کمیته‌های مرکزی خود پذیرفت. افسران آزاد تحت رهبری قاسم به اصلاحات اجتماعی از جمله یک تلاش جدی در اصلاحات ارضی و نفی اصل حکومت غیرمستقیم در مناطق قبیله‌نشین گراییدند. همانند حسن البکر، قاسم، نیز ریشه‌های کردی داشت و عراق را یک دولت ملی چندقومی می‌انگاشت. کردها و اعراب شیعه در شورای ملی فرماندهی انقلابی قاسم، در گروه افسران آزاد رهبری کننده کودتا و در حکومت نماینده

داشتند.(۲۱) شکاف‌های عمدهٔ سیاسی برپایه اصول ایدئولوژیکی اعتلای مرزهای جمعی و یک احساس مشترک کوشش و مبارزه برای سعادت آینده ملت، بازسازی گردید.(۲۲)

متأسفانه، هر دو رژیم نشان دادند که به لحاظ سیاسی بسیار ضعیف‌تر از آن بودند که در برابر گروه‌های عرب‌گرا در ارتش که با شخصیت‌های سرشناس شهری و یک طبقه نوظهور دیوان‌سالاران هم دست بودند، بایستند. از دیدگاه آنها ملت‌سازی و همگرایی سیاسی به معنی تقسیم قدرت و امتیازات با سایر گروه‌ها در ارتش، دیوان‌سالاری دولتی و حکومت بود.(۲۳) حتی احزاب سیاسی فرا قومی که از این دو رژیم پشتیانی کرده بودند نتوانستند در برابر نیروهای مرکزگریزِ گروه‌گرای قومی ایستادگی کنند. تاریخچه حزب کمونیست گواه این مدعاست. حزب همتای کردی کمونیست‌ها در دهه ۱۹۴۰ با گروهی از افسران کرد چپ‌گرا که با پیدایش پان‌عربیسم در یگان‌های افسران از آنها جدا شده بودند، متحد شدند. حزب نوین آنها یعنی حزب رستگاری کرد در سال ۱۹۴۹ به حزب نوبنیاد دمکرات کردستان پیوست. در سال ۱۹۵۷، شاخه کردی حزب کمونیست عراق که به طور فزاینده به اردوگاه پان‌عرب‌گرایان گراییده بود نیز از این حزب منشعب شد و به حزب دمکراتیک کرد پیوست.(۲۴) بنابراین در طول یک دوره بیست‌ساله، جنبش کمونیست در راستای شکاف‌های قومی دچار انشعاب شده بود.

شورش‌های کردها و شیعیان

ظهور پان‌عربیسم در عرصه سیاسی عراق به عنوان یک ایدئولوژی ملی و عربی شدن ارتش، دولت و حکومت، از همان آغاز با اعتراض مخالفان مواجه شد. محروم شدن از قدرت سیاسی برپایه پیشینه قومی ـ مذهبی سبب ظهور ملی‌گرایی کردی و شیعه‌گرایی سیاسی شد.

در حالی که موضوع استقلال عراق هنوز روی میز مذاکره قدرت‌های استعماری بود، رهبری شیعه همه توان خود را برای دستیابی به یک حوزه خودمختار تحت حمایت بریتانیا یا ترکیه در چارچوب دولت جدید به کار بست.(۲۵) اما در همان گام نخست روشن شد که قدرت قیم[1] و نخبگان سنی تازه به قدرت رسیده اجازه نخواهند داد اقتدار دولت بر قلمرو آن تجزیه شود. در طول دهه ۱۹۲۰، شورش‌ها بر ضد نهادهای دولت جدید در جنوب عراق گسترش یافت.

حتی ترکیب قومی ارتش که در اصل پس از استقلال عراق گسترش یافته بود از مسأله استقلال مهم‌تر بود. اصل سربازی همگانی به‌ویژه از سوی رهبران قبایل که می‌ترسیدند کنترل آنها بر سلاح‌هایشان از بین برود و نیز کسانی که کاملاً واقع‌بینانه پیش‌بینی کردند که سربازان مجبور می‌شدند در ارتش تحت فرماندهی نخبگان عرب سنی در بغداد به خدمت بپردازند، با بدگمانی‌های فراوان مواجه شد. مدت کوتاهی پس از اعلام فرمانی مبنی بر خدمت نظام وظیفه عمومی در سال ۱۹۳۵، یعنی سه سال پس از استقلال عراق، بیشتر قبایل جنوب عراق اقدام به شورش مسلحانه کردند که آرامش این منطقه را به هم ریخت.

نیروهای عراقی و نیروهای هوایی سلطنتی این شورش را بی‌رحمانه سرکوب کردند. تمایز چندانی بین غیر نظامیان و شورشیان مسلح قایل نشدند. مردانی که رهبران قبایل شیعه بودند یا به نظر می‌رسید که رهبران شیعه باشند به جوخه مرگ سپرده شدند. سیاست در منطقه جنوبی عمیقاً دگرگون شد و حکومت غیرمستقیم شیوخ عرب جای خود را به یک سرپرستی دقیق بر فعالیت‌های سیاسی از سوی یک ادارهٔ نوبنیاد به نام اداره امور قبایل، سپرد. نظام آموزشی نیز براساس عرب‌گرایی مورد نظر حصری و پیروان او بازسازی گردید. نارضایتی و بی‌اعتمادی شیعه نسبت به دولت عراق و نخبگان حاکم بر عراق همواره یک عامل

---

1. The mandate power

ثابت در سیاست عراق بوده است. در حالی که در دهه‌های بعد شمار وزرای شیعه در کابینه عراق رو به فزونی گذاشت(۲۶) و شمار بیشتری از شیعیان برای بازترسیم حوزه‌های انتخابیه، به عضویت گروه‌های پارلمانی درآمدند. این وضع در نارضایتی شیعیان از دولت عراق دگرگونی بنیادی ایجاد نکرد هرچند که گاه به طور موقت ملی‌گرایی پرشور در زمان جنگ، این وضع را دگرگون می‌کرد، به گونه‌ای که حتی شیعیان را در طول جنگ با ایران دربرگرفت. اما این ملی‌گرایی به سرعت به هنگام پایان جنگ با ایران از بین رفت.(۲۷) سرکوب خونین قیام شیعیان در پایان جنگ خلیج در سال ۱۹۹۱ از سوی صدام حسین که بسیار همانند رقابت عراق و بریتانیا در نیم قرن پیش بود، شکاف میان اعراب سنی و شیعه را عمیق‌تر کرد.

رهبران سیاسی کرد نیز همانند شیعیان، برجستگان و افسران عثمانی در کنار شیوخ برجسته و ریش سفیدان قبایل در برابر تشکیل دولت جدید از همان آغاز ایستادند. آنها به هر حال امیدوار بودند که یک دولت ـ ملت کرد از درون امپراتوری در حال زوال عثمانی به درآید، همچنانکه قدرت‌های امپراتوری در پایان جنگ وعده داده بودند. در پایان روشن شد که این امید سرابی بیش نبوده است. در حالی که وضعیت ایالت شمالی موصل که اکثریت جمعیت آن را کرد زبان‌ها تشکیل می‌دهند، همچنان موضوع مناقشه بین ترکیه، بریتانیا و جامعه ملل بود؛ رهبران کرد خواهان برخورداری از حق قیمومت شدند، همچنانکه مقامات شیعه، آشوری و ترکمن نیز خواستار آن بودند. این خواسته‌ها عبارت بودند از تأسیس مدارس کردی، نصب مقامات کردی و قانونی که به موجب آن زبان کردی در همه مناطقی که کرد زبان‌ها اکثریت دارند زبان رسمی باشد.

به دلیل وضعیت نامعین موصل، نخبگان بریتانیایی و سنی می‌بایستی از برخوردهای گذشته خود با خواسته‌های شیعیان، به گونه‌ای رفتار می‌کردند که به نقض وعده‌های جامعه ملل منجر نشود. بر این پایه آنها نظام حکومت غیرمستقیم

ملوک‌الطوایفی و شیوخ باقیمانده از عثمانی را دوباره زنده کردند. برخی از این رهبران، مانند صوفی برجسته شیخ محمود برزنگی از سلیمانیه، به سرعت قدرت و نفوذ خود را بازیافتند و از اصول فرمانروایی غیرمستقیم نیز فراتر رفته و در کردستان اعلام استقلال کردند. او دوره‌هایی از قرآن همراه با قطعه کاغذی که ۱۴ اصل ویلسون روی آن نوشته شده بود را سرلوحه خود قرار داد. اما این کار مانع از آن نشد که نیروهای ارتش بریتانیا شورش وی را در سال ۱۹۲۴ سرکوب نکنند.

شیوخ و پیروان طایفه‌ای آنها تنها نیروهای کردی نبودند که در برابر گسترش دولت عرب ایستادند. خیلی زود دو گروه دیگر از کرد زبان‌ها به آنها پیوستند: نخست، روشنفکران شهری و پیشه‌وران که در سال‌های بعد غالباً اعضای حزب کمونیست بودند و دوم افسران کرد که در ارتش عراق خدمت می‌کردند. این جریان‌های گوناگون ملی‌گرایی کردی به یک ارتباط شکننده با یکدیگر دست یافتند. تاریخ جنبش کرد از دیرباز تاکنون آکنده از گسست‌ها و پیوندهای حزبی، پالایش‌های حزبی و جنگ‌های فرقه‌ای، از جمله رویارویی‌های مسلحانه همراه با تلفات سنگین بوده است.(۲۸)

در جنگ‌های گوناگون بین این جنبش کردی ـ که به لحاظ نظامی برپایه جنگجویان قبایل می‌توانست در کوه‌ها برتری داشته باشد ـ با حکومت‌های عرب‌گرای گوناگون، یک الگوی مشترک قابل مشاهده و استخراج است. هرچقدر که دولت مرکزی به لحاظ داخلی و بین‌المللی ضعیف‌تر بوده است امتیازاتی که دولت بغداد به رهبران کرد که در شمال، یک شبه دولت مستقل بنیان گذاشته بودند، بیشتر بوده است. به محض اینکه دولت مرکزی قدرتمند می‌شد یا کردها پشتیبانی بین‌المللی را از دست می‌دادند، ارتش عراق جنبش چریکی را سرکوب می‌کرد. خشونت و سرکوب در برابر جنگجویان و غیر نظامیان کرد در هر دوره (۱۹۳۲، ۱۹۴۰-۱۹۴۴، ۱۹۵۸-۱۹۷۵، ۱۹۸۰-۱۹۸۸) خشونت‌آمیزتر می‌شد و بخش‌های وسیع‌تری از جمعیت کرد را دربرمی‌گرفت.

در پایان جنگ ایران ـ عراق در سال ۱۹۸۸، جنبش مقاومت در طی یک یورش بی‌رحمانه، گسترده و سیستماتیک کاملاً در هم شکست. کاربرد گازهای شیمیایی علیه شهر کردنشین حلبچه در پاسخ به همدردی و همراهی آنها با جنبش کرد و ایران، به یک نماد نسل‌کشی موسوم به جنگ انفال(۲۹) تبدیل شد. ارتش عراق همه روستاهای کرد در شمال عراق را که از شورشیان حمایت کرده بودند ویران کرد(۳۰) و ساکنین آنها را (که حدود ۸۰۰ هزار نفر برآورد می‌شوند) از منطقه کوچ داد و در شهرک‌های جمعی نوبنیاد بیرون از مناطق کردنشین، غالباً در کناره‌های دشت بین‌النهرین اسکان داد. خانواده‌های عرب در دشت و دامنه‌های سرسبز کردستان و به‌ویژه در منطقه زرخیز کرکوک سکنی گزیدند.

مهم‌تر از همه اینکه این آخرین عملیات سرکوب ناراضیان کرد، نه تنها هواداران شورشیان بلکه همه جمعیت کرد را هدف قرار داد؛ احساس همبستگی و هدف مشترک در میان کردها همانند تعمیق هویت‌ها و یکپارچگی‌های ملی‌گرایانه قومی که در خلال جنگ بوسنی شکل گرفت را تقویت کرد. به رغم شکاف‌های شکننده در میان کردها، اکنون آنها یک تلقی آشکار از ملیت خود دارند و بیش از هر زمان در گذشته، نسبت به دولت عراق احساس بیگانگی می‌کنند.

در پایان جنگ خلیج فارس در سال ۱۹۹۱، شکاف‌هایی که به آرامی در طول دهه‌های گذشته بین بخش‌های وسیعی از شیعیان و کردها از یک سو و رژیم عرب‌گرا از سوی دیگر تعمیق گشته بود، برای جهانیان آشکار گشت. امروزه قومیت و مذهب شکاف‌های اصلی سیاسی در این کشور هستند. بر پایه دانش نگارنده، در طول تاریخ بسیج و خشونت سیاسی در میان گروه‌های قومی ـ مذهبی، هیچ گروه‌بندی سیاسی فراقومی در این کشور ماندگار نشده است.

وضع کنونی در عراق

به محض اینکه روند دموکراتیزاسیون در عراق در ماه‌های آینده شتاب گیرد، قدرت سیاسی قومیت و مذهب به احتمال زیاد نه تضعیف بلکه تقویت خواهد شد. همچون زمان استقلال عراق، اکنون نیز هیچ شبکه فرا قومی سازمان‌های جامعه مدنی وجود ندارد که بتواند راه‌های جایگزین برای تجمیع منافع فراهم آورد. در نخستین ماه‌های پس از جنگ، یک ساختار قدرت فروملی که تاکنون تحت پرچم دستگاه امنیتی حزبی و نظام متمرکز پنهان بود، آشکار گشت. رهبران گروه‌های قبیله‌ای، شوراهای ریش‌سفیدان روستایی و محلی[1] و مهم‌تر از همه، سازمان مذهبی فرامنطقه‌ای روحانیان شیعه که به نظر می‌رسد همانند سازمان اخوان المسلمین در میان سنی‌ها است؛ عناصر این ساختار قدرت فروملی به شمار می‌آیند. حزب بعث به درجات گوناگون، قویاً به این ساختارهای منطقه‌ای و محلی متکی بوده است. رژیم بعث که در اثر جنگ و یک دهه تحریم بین‌المللی در طول بیست سال گذشته به سستی گراییده بود، ناخواسته مجبور بود برای تضمین اطاعت و پیروی و سرکوب مخالفان به واسطه‌های قدرت محلی اتکا کند. صدام حسین در یک چرخش آشکار از ایدئولوژی نوگرایانه و اجرای منشور حزب بعث اعلام کرد که قبایل، نماینده ناب‌ترین ارزش‌های واقعی ملت مانند دلاوری و غرور ملی به شمار می‌روند. به دنبال قیام شیعیان در پایان جنگ خلیج فارس در سال ۱۹۹۱، وی به طور منظم شیوخ قبایل در قلب سرزمین‌های سنی و در منطقه شیعه‌نشین جنوب را به حضور می‌پذیرفت و با نهادینه کردن نقش آنها به عنوان واسطه‌های بین روستاییان و حزب بعث، پشتیبانی مالی و توزیع جنگ افزارهای سبک در بین آنها مشروعیت سیاسی جدیدی به این قبایل بخشید.(۳۱) امروزه هیچ یک از این رهبران، هواداران فرامنطقه‌ای یا حتی فرا قومی ندارند.

---

[1]. Village and neighborhood councils of elders

در چنین اوضاع و احوالی، یکپارچگی ملت کرد، شیعیان و اعراب سنی احتمالاً راهکاری برای کسب حمایت عمومی در آستانه انتخابات خواهد بود. هر حزب سیاسی خواهد کوشید تا حد امکان با شخصیت‌های برجسته شهری، شیوخ قبایل و کدخداهای روستایی رابطه برقرار کند. این هرم‌های مشتری‌مدارانه به ندرت اعضای گروه‌های مذهبی ـ قومی به جز رهبران حزبی را دربرخواهند گرفت. سیاست خرد ائتلاف‌سازی مشتری‌مدارانه[1] از یک سو و سیاست کلان رقابت حزبی مذهبی ـ قومی[2] از سوی دیگر، احتمالاً دموکراسی در این کشور را تحت‌الشعاع قرار خواهند داد.

طراحی نهادهای دموکراتیک برای عراق

سیاست مردم‌سالار در عراق به احتمال زیاد به افراط‌گرایی این احزاب ملی‌گرای قومی و افزایش خواسته‌های آنها خواهند انجامید. اگر سایر تجربه‌های مشابه را ارزیابی کنیم این نتیجه‌گیری ناخوشایند است.(۳۲) برپایه سخنان دونالد هوروویتز[3]، یکی از پرآوازه‌ترین کارشناسان سیاست قومی، این گرایش را می‌توان با ساختار انگیزشی نظام‌های حزبی- قومی تبیین کرد. در نظام‌های حزبی غیر قومی (مانند ایالات متحده یا آلمان)، اساساً سیاستمداران باید بکوشند آراء رأی‌دهندگان شناور در میانه طیف افکار سیاسی را جلب کنند و بدین ترتیب از دو سوی طیف دور شوند. برعکس، یک حزب قومی، می‌کوشد هواداران خود را تنها در چارچوب یک بخش مشخص از جمعیت رأی‌دهندگان به دست آورد زیرا به محض اینکه قومیت به یک پایه اصلی رقابت و رویارویی سیاسی تبدیل شد، مرزهای میان گروه‌ها انعطاف‌ناپذیرتر می‌گردد و عضویت یک فرد در آن گروه تثبیت می‌شود. به همین دلیل، برای رهبران حزب قومی اتخاذ مواضع رادیکال

---

[1] . The micropolitics of clientelistic alliance
[2] . the macro-politics of ethnic-religious party
[3] . Donald Horowitz

برای پیشی‌گرفتن در رقابت بر سر نمایندگی منافع راستین گروهی، ارزشمند است.(۳۳)

چگونه می‌توان از این گونه تندروی در سیاست قومی پرهیز کرد؟ در اینجا سه موضوع مهم وجود دارد: نخست اینکه تعدیل و سازش و پرهیز از تندروی باید از طریق انگیزه‌های انتخاباتی یا از طریق ترتیبات مشارکت در قدرت که از نوسانات در نتایج انتخابات مصون باشد، حاصل شود. مسأله دوم به توزیع عمودی قدرت بین سطوح مختلف حکومت مربوط می‌شود: اینکه میزان فدرالیسم چقدر باشد؛ چه نوع فدرالیسمی باشد (قومی یا سرزمینی) و با توجه به کدام بخش‌ها (برای نمونه فدرالیسم مالی، آموزشی). مسأله سوم به زمان‌بندی اجرای طرح و پشتیبانی بیرونی مربوط است: در چه نقطه‌ای در این فرآیند باید برای کم‌کردن آثار بی‌ثبات کننده سیاست دموکراتیک، انتخابات را برگزار کنیم؟ کدام نهادهای بیرونی (بین‌المللی) برای حمایت از فرآیند گذار مناسب‌ترند؟

تقسیم قدرت در برابر انگیزه‌های انتخاباتی

بسیاری از سیاست‌گذاران بیگانه و کارشناسان دانشگاهی،(۳۴) و همچنین اکثریت احزاب متحد در شورای حکومتی عراق، اکنون مایل هستند یک ترتیبات تقسیم قدرت برای آینده عراق برپایه دموکراسی موسوم به دموکراسی انجمنی (جماعتی)[1] پایه‌ریزی کنند.(۳۵) یک ائتلاف بزرگ مرکب از نخبگان دارای ریشه‌های قومی گوناگون اکنون در حال شکل‌گیری است که قرار است یک فرمول ثابت برای سهمیه‌بندی قدرت تدوین نمایند. احتمالاً گروه‌های مختلف در بالاترین مناصب حکومتی و در کابینه براساس گستره جمعیتی‌شان نماینده خواهند داشت. یک نظام نمایندگی تناسبی مبتنی بر فهرست اسامی[2] به عنوان نظام انتخاباتی برای آینده پیشنهاد شده است،(۳۶) چرا که این سیستم به سود

---

1. Consociational democracy
2. List-system proportional representation

ائتلاف‌های بزرگ در میان احزاب قومی است و متضمن بیشینه‌سازی نظارت حزبی بر رأی‌دهندگان است. سهمیه‌بندی قومی در حکومت و دیوان‌سالاری، برخورداری متقابل از حق وتو و استقلال منطقه‌ای، ساز و کارهای دیگر هستند. برپایه دیدگاه هواداری از ترتیبات تسهیم قدرت، منافع مشترک کارتل نخبگان، مانع از افراطی شدن خواسته‌ها می‌شود و توزیع قدرت برپایه مذاکره و توافق، از ابهامات شیوه‌های انتخاباتی جلوگیری می‌کند.

در نگاه نخست چنین می‌نماید که عراق چند شرط را که اندیشمندان سیاسی برای تأسیس ترتیبات تقسیم قدرت لازم دانسته‌اند داراست.(۳۷) جمعیت کم، شمار اندک گروه‌های مذهبی ـ قومی و درجه بالای کنترل نخبگان بر آینده رأی‌دهندگانشان برپایه پایگاه هواداری آنها. مهم‌تر از همه اینکه، نفت عراق باید منابع کافی برای یک سیاست سخاوتمندانه سهیم کردن همه گروه‌ها در قدرت را فراهم کند. پرهیز از گسترش کشمکش‌های توزیعی[1] (بر اساس توزیع قدرت و ثروت) در چنین شرایطی بسیار آسانتر از پرهیز از چنین کشمکش‌هایی در یک کشور فقیر است. اما، عراق فاقد یک فرهنگ سیاسی میانجیگری و سازش است که بسیاری صاحبنظران برای عملکرد پایدار ترتیبات سهیم شدن در قدرت، آن را ضروری می‌دانند.(۳۸) اگر روابط قدرت بین گروه‌ها تغییر کند، رهبران ممکن است آماده مذاکره مجدد و سازش نباشند و رژیم دموکراسی جماعتی از هم بپاشد.(۳۹) لبنان و بسیاری از کشورهای دیگر که ترتیبات تقسیم قدرت را داشته‌اند به چنین سرنوشتی دچار شده‌اند. به تعبیر یک پژوهشگر، «سیاهه مواردی که در آنجا ترتیبات رژیم جماعتی اجرا شده است به یک سوگنامه می‌ماند.»(۴۰)

شاید وجود یک قدرت خارجی به عنوان جایگزینی برای فرهنگ میانه‌روی و سازش ضروری باشد که وقتی احزاب نتوانند بر سر چگونگی تقسیم منافع به

---

[1] . Distributive conflicts

توافق برسند آنها را گردهم آورد و در صورت ضرورت بین آنها سازش برقرار کند و هزینه‌های رویگردانی سیاسی[1] را بالا ببرد. در ایرلند شمالی، دولت‌های بریتانیا و ایرلند به نحو مؤثری احزاب درگیر را به یک جمع‌گرایی اجباری قومی وادار کرده‌اند.(۴۱) بدون یک برخورد قهرآمیز مشابه ایرلند در طول یک دوره طولانی، احتمالاً چندماهی طول نخواهد کشید که شاهد اعلام استقلال کردستان به مرکزیت کرکوک از سوی کردها در شمال و تأسیس دولت مستقل شیعه تحت حاکمیت ائتلاف روحانیون، بزرگان قبایل و نهادهای خیریه شهری باشیم. اگر تقسیم قدرت گزینه مورد نظر سیاست‌گذاران عراقی و آمریکایی به عنوان نظام سیاسی آینده عراق مطرح است، نیروی مرکزگرا باید از بیرون بیاید. انتصاب دوبارهٔ یک پادشاه هاشمی آنچنان که برخی پیشنهاد کرده‌اند(۴۲) هرگز کمکی به بهبود اوضاع نخواهد کرد چرا که به لحاظ تاریخی، خانواده سلطنتی سهم مهمی در سلطه اعراب سنی ایفا می‌کند.

اینکه عراقی‌ها حضور نیرومند و نقش‌آفرینی سیاسی آمریکاییان را برای یک دوره زمانی طولانی برتابند نیز محل مناقشه است. چنین نقش و جایگاهی نیازمند خرد گسترده دیپلماتیک، حساسیت فرهنگی و زیرکی سیاسی برای اقناع عراقی‌هاست به اینکه استمرار مداخله آمریکا تحمیل سلطنت نیست. واکنش به نیروهای آمریکایی و مجریان عراقی آنها بسیار محتمل است. این واکنش می‌تواند به پیروزی نیروهای ضد مردم‌سالار و ضد غربی در رأی‌گیری منجر شود. بدین ترتیب دموکراسی گور خودش را خواهد کند.(۴۳)

دو جایگزین وجود دارد: یا واگذاری نظارت بر روند مردم‌سالاری در عراق به نیرویی واجد مشروعیت بیشتر مانند سازمان ملل متحد، یا حمایت از یک برنامه سازمانی متفاوت که جاذبه مرکزگرایی آن کمتر از تقسیم قدرت باشد. من بحث خودم را در اینجا به گزینه دوم محدود می‌کنم، زیرا من هوادار یک گذار تحت

[1]. The cost of defection

نظارت سازمان ملل در بخش نتیجه‌گیری این مقاله خواهم بود. یک نظام انتخاباتی را که تقویت کننده میانه‌روی و سازش در سراسر شکاف‌های قومی باشد را می‌توان جایگزین سیستم تقسیم قدرت کرد. چنین الگوی انتخاباتی میانه‌رو ممکن است سه ساز و کار را شامل شود: نخست، اینکه نیرومندترین مقام منتخب، یعنی رییس جمهور یا نخست‌وزیر نه تنها باید گزینه اکثریت مردم باشد بلکه باید مورد تأیید همه ایالت‌ها یا استان‌های کشور نیز باشد، همانند وضعی که در حقوق اساسی نیجریه پیش‌بینی شده است. این شیوه انگیزه‌ای نیرومند برای رام کردن خواسته‌های ملی‌گرایانه قومی و برخورداری از پشتیبانی همه مذاهب و اقوام را فراهم می‌کند. دوم اینکه یک نظام انتخاباتی جایگزین، در صورتی که پیوندهای جمعیت‌نگارانه اجازه دهد، سایر سیاستمداران منتخب مانند اعضای پارلمان را نیز به میانه‌روی وادار کند، زیرا با چنین شیوه‌ای آنها با آراء اولیه خود به تنهایی نمی‌توانند پیروز شوند و بنابراین ناگزیر خواهند بود در جستجوی یافتن هوادارانی از میان رأی‌دهندگان باشند که اولویت‌های نخستین آنها متفاوت است. در سایر جوامع قومی مانند عراق، این مسئله غالباً به معنی رأی‌دهندگانی است که پیشینه قومی و مذهبی دیگری دارند. در نهایت قانون احزاب سیاسی ممکن است از همه احزاب رقیب در انتخابات بخواهد که در شمار کمتری از حوزه‌های انتخابیه سازماندهی شوند. روی هم رفته، این سه راهکار باید به تعدیل ادعاهای قومی و به نزدیکی مواضع در مرکز طیف سیاسی منتهی شود.

اما این موضوع که دقت عملکرد این الگوی انتخاباتی تعدیل کننده در مورد عراق چقدر است مورد بحث و مناقشه خواهد بود. سازماندهی ابزارهای جمع‌آوری و شمارش آرا مانند سیستم رأی بدیل[1] دشوارتر و شفافیت آن از سیستم‌های فهرستی و نمایندگی تناسبی کمتر است. مهم‌تر از آن اینکه چنین ابزارهایی ممکن است در پی تغییرات نسبتاً اندک در هواداری حزبی به جابجایی‌های

---

1. Alternative-vote system

چشمگیر در نتایج انتخابات منجر شود.(۴۴) بنابراین دوام و ماندگاری چنین الگویی به تمایل همه احزاب به پذیرش شکست ـ برخلاف ترتیبات تقسیم قدرت که برای جلوگیری از شکست گروه‌های عمده طراحی شده است ـ بستگی دارد. هم‌چنانکه در بسیاری از جوامع تازه دموکراتیک شاهد بوده‌ایم، پذیرش شکست در انتخابات ممکن است حیاتی‌ترین و دشوارترین جنبه فرآیند مردم‌سالاری باشد. اتهام‌های مربوط به تقلب در انتخابات، بسیج هواداران، اعتراضات خشونت‌آمیز بین هواداران احزاب و شبه نظامیان در خیابان‌ها غالباً به ناکامی آزمون‌های مردم‌سالاری انجامیده است. بنابراین در این جا نیز ممکن است اجرای روند دموکراسی به حمایت خارجی بستگی داشته باشد و شدت مداخله لازم در آغاز این روند احتمالاً کمتر از مداخله خارجی در یک روند تقسیم قدرت نباشد. اما شاید به هنگام تثبیت الگوی تعدیل کننده، میزان مداخله به طور جدی کاهش یابد زیرا این الگو به طور مؤثر روابط قدرت را از طریق انتخابات تعدیل می‌کند ـ برخلاف شیوه تقسیم قدرت که چنین تعدیل‌هایی باید مورد مذاکره و توافق احزاب قرار گیرد. به لحاظ نظری، نظارت بر انتخابات و تهدید تحریم‌های بین‌المللی در صورت عدم پذیرش نتایج انتخابات شاید در درازمدت برای تثبیت دموکراسی بسنده باشد. اما بدون پشتیبانی نیروهای مهم سیاسی در کشور و پایبندی همیشگی آنها به دموکراسی، زیرکانه‌ترین سیستم انتخاباتی طراحی شده نیز با ناکامی مواجه خواهد شد.

فدرالیسم: چقدر و چگونه؟

به منظور کمک به کاهش ریسک بازگشت به خودکامگی، شاید کاستن از پاداش و مزایای قدرت برنده در مرکز کشور، مطلوب باشد. بسیاری از اندیشمندان، فدرالیسم را یک جاده طلایی به سمت کاهش کشمکش قومی به شیوه پایدار می‌دانند.(۴۵) اما فدرالیسم ممکن است زمینه‌ای برای مواضع تندروانه و ضد واکنش‌های متناظر با آن نیز فراهم سازد و بنابراین به گونه‌های

جدید افراطی شدن سیاست قومی، به طور مثال، جنگ گسترده بین مرکز و دولت فدرال بر سر توزیع منابع، منتهی شود.(۴۶) در یوگسلاوی و چکسلواکی این فرآیند به فروپاشی دولت فدرال منجر شد.(۴۷) سرانجام، فدرالی کردن دولت شاید به جای کاهش خطرات نقض فاحش حقوق بشر موجب افزایش آن شود، به‌ویژه برای اقلیت‌های قومی که تحت حاکمیت حکومت اکثریت در دولت فدرال زندگی می‌کنند.(۴۸)

برای حل و فصل این دشواری‌ها سه نهاد پیشنهاد شده است. گفته می‌شود فدرالیسم سرزمینی (به غلط فدرالیسم ملی نیز خوانده می‌شود) انگیزه‌ها را برای سیاست‌زدگی در سطح ایالتی در جهت تعقیب یک سیاست قوم‌ستیزی کاهش می‌دهد. در یک سیستم تعریف شده سرزمینی مانند سوییس، واحدهای فدرال با مرزهای قومی متناظر نیستند و انباشت خواسته‌های قومی از طریق حکومت‌های استانی (ایالتی) مورد تشویق قرار نمی‌گیرند. وضع کنونی در عراق فرصتی برای ایجاد یک فدرالیسم غیر قومی فراهم می‌آورد، زیرا کردها در شمال بین دو رهبری تقسیم شده‌اند.(۴۹) یک جنبه مهم که هواداران یک حوزه متحد کردی غالباً آن را نادیده می‌گیرند.(۵۰) هر دو حزب طالبانی و بارزانی (همانند پیشینیان خود از دهه ۱۹۲۰) رسماً خواهان استقلال برای یک ناحیه متحد کرد (شامل کرکوک) هستند. اما با توجه به رقابت‌های سخت و زهرآگین و ناتوانی به رغم فشارهای سنگین آمریکا طی سال‌های گذشته در جهت کنار نهادن آتش‌بس سرد و آغاز همکاری فعال با یکدیگر، شانس اینکه کردها به جای یک واحد فدرال دو واحد فدرال را بپذیرند بسیار بالا است. فدرالیسم سرزمینی شاید به سود سنی‌ها نیز باشد زیرا مانع شکل‌گیری یک حوزه بسیار قدرتمند شیعه و بنابراین باعث کاهش نفوذ سیاسی اکثریت شیعیان خواهد شد. کردها و سنی‌ها شاید در کنار یکدیگر قدرت کافی برای اقناع شیعیان نسبت به امتیازات یک فدرالیسم غیر قومی داشته باشند.

برای پرهیز از جنگ منابع[1] بین مرکز و ایالات فدرال که به تجزیه یوگسلاوی و گسترش ادعاهای ملیت‌های فدرال در نیجریه انجامید، فدرالیسم مالی[2] به عنوان یک راه حل پیشنهاد شده است.(۵۱) فدرالیسم مالی متضمن کنترل دولت مرکزی بر درآمدهای نفتی عراق خواهد بود. سهم بسیار عظیمی از این درآمدها مستقیماً بین ایالت‌های فدرال که مسئول بخش زیادی از کارویژه‌های حکومت هستند توزیع خواهد شد. به لحاظ نظری، فرمول‌های ثابت تقسیم درآمدها که تعیین کننده چگونگی توزیع و تخصیص بودجه‌ها هستند دست حکومت ملی را خواهد بست و بدین ترتیب آزادی بیشتری به سطوح پایین‌تر حکومت اعطا می‌شود. این گونه فدرالیسم مالی از انگیزه‌های درگیری بر سر کنترل دولت مرکزی تا حد زیادی می‌کاهد و فشار برای کنترل میدان‌های نفتی در موصل و کرکوک را نیز کاهش می‌دهد و حتی شاید به توقف پویش‌های پاکسازی قومی[3] منجر شود که برای چند دهه این مناطق را به ستوه آورده بود.

اما با توجه به فقدان یک نظارت مستقل و ممیزی و حسابرسی مخارج دولت در عراق و با توجه به سنت فساد سیاسی و سوء استفاده از بودجه‌های عمومی، در این مورد تردید فراوان وجود دارد که تمرکززدایی مالی بدون نظارت مستمر سازمان‌های بین‌المللی امکان‌پذیر باشد. پژوهش‌های کَمّی نشان می‌دهد که مقادیر زیاد نفت نه یک موهبت که یک مصیبت و یک مانع برای تأسیس حکومت قانون و دولت پاسخگو به شمار می‌رود زیرا این حجم زیاد نفت صاحبان قدرت را از ضرورت افزایش منابع از طریق وضع مالیات ـ و بنابراین ارائه خدمات دولتی در قبال آن ـ و ضرورت ایجاد یک فضای عمومی امنیتی و پیش‌بینی پذیری که می‌تواند سرمایه‌گذاری و تجارت را بهبود بخشد، معاف می‌سازد.(۵۲) برای از بین بردن تأثیر ظرف عسل و کاستن از تأثیر منفی ثروت‌های نفتی، دست کم در

---

1. Resource fights
2. Fiscal federalism
3. Ethnic cleansing

خلال نخستین مراحل اصلی پروژه دولت‌سازی، یک تراست مالی زیر نظر یک نهاد بین‌المللی مانند بانک جهانی می‌تواند شیوه مناسبی برای پیشرفت باشد. در درازمدت باید ساز و کارهای نیرومند پاسخگویی تحت نظارت یک نهاد قضایی مستقل برای پرهیز از شیوع فساد و دستکاری سیاسی[1] در توزیع منابع که ویژگی کشورهای نفت‌خیز مانند نیجریه است، تعبیه شود.

برای تضمین صیانت اقلیت‌ها و افراد از عوارض ناشی از سوء استفاده از قدرت، یک رژیم نیرومند حقوق اقلیت‌ها در سطح ملی، یک نظام قضایی مستقل و قدرتمند و ساز و کارهای اجرایی مؤثر ضروری است. در غیر این صورت تلافی‌جویی در برابر اعراب سنی ساکن واحدهای فدرال شیعی یا کردی شیوع خواهد یافت، پاکسازی‌های قومی و کوچ‌های اجباری ادامه خواهد یافت و اقلیت‌های پراکنده کوچک‌تر مانند اقوام مسیحی، ترکمن و یزیدی از سوی حکومت‌های ایالتی با تبعیض مواجه خواهند شد. اکنون هیچ نظام قضایی وجود ندارد که توانایی حل و فصل و رسیدگی به هزاران دعوا در رابطه با بی‌عدالتی کوچ اجباری و مصادره اموال در گذشته را داشته باشد و از شهروندان در برابر رفتارهای مشابه در واحدهای فدرال نوبنیاد محافظت کند. به تعبیر فرید زکریا،(۵۳) هیچ تضمینی وجود ندارد که این نظام قضایی بتواند از انتخابات در برابر چرخش دموکراسی‌ها و تبدیل آنها به دموکراسی‌های غیر آزاد صیانت کند.

زمان‌بندی و پشتیبانی بیرونی

این مسأله مهم دموکراسی غیر آزاد پرسش‌هایی را در مورد زمان‌بندی اجرای دموکراسی و پشتیبانی بیرونی از آن برمی‌انگیزد: انتخابات کی باید برگزار شود و مناسب‌ترین نهادهای بیرونی برای پشتیبانی از گذار دموکراتیک کدامند؟ از آنجا

[1] . Political manipulation

که بازیگران گوناگون ممکن است گستره‌های زمانی متفاوتی برای عملیات مشروع در عراق در اختیار داشته باشند، این دو پرسش به هم پیوسته و مرتبط‌اند.

کارشناسان دموکراتیزاسیون در این مورد هم آوا هستند که جوامع تازه دموکراتیک پیش از همه به جای شتاب برای برگزاری انتخابات، نیازمند یک نهاد عهده‌دار اعمال انحصاری خشونت، حکومت قانون، تفکیک قوا و یک نظام حزبی کارآمد هستند.(۵۴) نهادهای متناظر با کارویژه‌های فوق مانند یک نیروی پلیس سالم، یک دادگستری مستقل که قادر به اجرای احکام خود باشد، یک نهاد قانونگذار که مشروعیت و تخصص کافی برای تدوین قوانین جدید در مواقع ضروری داشته باشد و احزاب سیاسی با ساختارهای عضویت ثابت و برنامه‌های مشخص، ممکن است برای عملکرد خوب و برپایه یک روند ثابت، نیازمند زمان باشند. شهروندان نیز برای تعدیل و اصلاح رفتار خود منطبق با شرایط جدید برای از بین بردن ترس و هراس فراگیر رژیم‌های تمامیت خواه و توسعه نگرش خود نسبت به آینده سیاسی مطلوب به زمان نیاز دارند. قانون اساسی مصوب پارلمان و انتخاب یک دولت به جای اینکه نخستین گام در فرآیند دموکراسی‌سازی باشد، ممکن است بعداً و به گونه‌ای مؤثر در آخرین گام دنبال شود.

در مورد عراق دموکراتیزاسیون فوری ممکن است قابلیت‌های جذب و دفع تعارض در یک نظام سیاسی را که ـ از زمان تأسیس در دهه ۱۹۳۰ ـ با زور و سرکوب نگهداری شده است، به سرعت کاهش دهد. به لحاظ نظری، باید برای تشکیل احزاب و نهادهای جامعه مدنی که با برنامه‌های مذهبی ـ قومی موجود پیوند نداشته باشند، داده شود. برخی از این نهادها شاید برپایه تجربیات و یادمان‌های گذشته بازسازی شوند.

حزب کمونیست که رهبران آن از تبعید در سوریه بازگشته‌اند باید به بازسازی یک پایه قدرت فراملی ترغیب شوند و بازتاب‌های باقی مانده از جنگ سرد را فراموش کنند، دقیقاً همانطور که نیروهای اشغال‌گر ممکن است

واکنش‌های خود در دوران جنگ سرد را کنار گذاشته باشند. بعضی‌ها نیز باید اجازه یابند بار دیگر تحت لوای رهبری جدید سازماندهی شوند و گذار به یک حزب محافظه‌کار نوین که پان‌عربیسم، رهنامه تأسیس آن است را تجربه کنند ـ به جز قشر پیشرو حزب بعث که در گذشته دست آنها به نقض فاحش سیستماتیک حقوق بشر آلوده است. این افراد باید از ایفای هرگونه نقش سیاسی کنار گذاشته شده و محاکمه شوند. همچنین نباید از ملی‌گرایان عراقی هراسی به دل راه دهیم، حتی اگر این ملی‌گرایان آنگونه که دولت آمریکا می‌خواهد هوادار غرب یا آمریکا نباشند. سایر سازمان‌ها، مانند گروه‌های کسب و کار، اتحادیه‌های تجاری و سایر بازیگران جامعه مدنی باید ترغیب شوند که خودشان را از قیمومت دولت عراق رها سازند و شالوده‌های سازمانی خود را بنا کنند. این روند شاید سال‌ها به طول انجامد و شاید بار دیگر نیازمند تشویق و پشتیبانی بیرونی از سوی حرفه‌ای‌ترین نهادها در این عرصه مانند بنیادهای سیاسی آلمانی باشد.

در یک چشم‌انداز سیاسی کاملاً قومی مانند عراق، استقرار احزاب و سازمان‌های فراقومی زمان‌بر است. تجربه بوسنی به روشنی گواه آن است که تا زمانی که یک جامعه هنوز با آسیب‌های روحی ناشی از جنگ قومی دست و پنجه نرم می‌کند، احزاب غیر قومی، حتی با پشتیبانی سنگین مالی و لجستیکی خارجی، ممکن است با دشواری‌های فراوان در کسب آراء مواجه باشند. پشتیبانی از چنین احزاب و سازمان‌هایی یک اقدام میان مدت به شمار رفته و کوششی ارزشمند است. زیرا اگر کامیاب باشد این سازمان‌ها بخشی از انسجام سیاسی را که جوامع قومی شدیداً نیازمند آن هستند، تأمین خواهند کرد.

بدلیل چنین رهیافتی، یعنی فرآیند آرام دموکراتیزاسیون، رویکرد سریع و از بالا به پایین مورد نظر دولت بوش است. گرچه از منظر کسانی که با جنگ مخالف بوده‌اند از جمله دولت فرانسه جدول زمانی فعلی در بازگرداندن حاکمیت به مردم عراق بسیار کند است. با توجه به اینکه تداوم اشغال عراق از سوی آمریکایی‌ها

مشکلات جدی‌تر از جنگ، یعنی مشکلات مشروعیتی خواهد آفرید ـ و با توجه به اینکه حاکمیت، یک دکترین مقدس و لازم‌الاحترام در نظم جهانی دولت ـ ملت‌هاست و استعمارگری، دیگر یک گزینه مشروع سیاسی به شمار نمی‌رود ـ فشار بین‌المللی برای برگزاری انتخابات قابل درک است.

برای مدیریت یک انتقال سریع قدرت به یک دولت عراقی هوادار آمریکا اما منتخب مردم، در نخستین ماه‌های اشغال عراق همه نیروهای دشمن آمریکا و دشمن دموکراسی به سبک غرب از مرکزیت سیاسی جدید کنار گذاشته شدند. تبعیدیان هوادار آمریکا در مناصب قدرت به کار گمارده شدند، به این امید که آنها اعتماد مردم را جلب کرده و بعداً رأی کافی برای بیرون راندن نیروهای ضد آمریکایی از عرصه سیاسی به دست آورند. این رویکرد از جهت واکنش ضد دموکراتیک خطرات فراوانی به همراه دارد و دربارهٔ توانمندی ارتش و پول برای اعطای مشروعیت به نیروهای هوادار آمریکا، بیش از اندازه خوش‌بین و مطمئن است.

اما رویکرد مورد نظر در اینجا شاید مستلزم مداخله نیرومند بیرونی از جانب سازمان ملل به جای ایالات متحده باشد. برای اطمینان یافتن از اینکه بازندگان انتخابات به رأی مردم گردن می‌نهند و آن را می‌پذیرند، نظام انتخاباتی پیشنهادی نیازمند نظارت مستقل و فشار بیرونی است. شاید فدرالیسم مالی بهتر عمل کند به‌ویژه تا زمانی که اعتماد به نهادهای حکومتی هنوز یک کالای کمیاب است. البته اگر توزیع درآمدهای نفتی تحت نظارت یک کارگزار بیرونی باشد. برپایی یک رژیم کامل حقوق اقلیت‌ها و اصلاح قضایی، وظایفی هستند که شاید مستلزم حضور کارشناسان حقوقی از سراسر جهان و حتی مداخله برخی قضات بیرونی باشد. تشکیل سازمان‌های جامعه مدنی و احزاب فراقومی باید از بیرون ترغیب شوند. سازمان‌های بین‌المللی ـ مسلماً از نگاه عراقی‌ها ـ برای نظارت بر فرآیند درازمدت دگرگونی نهادی، مشروع‌تر از یک ارتش اشغالگر و سیمای غیر نظامی

آن است. هر چقدر نظارت بر فرآیند گذار سیاسی به این بازیگران و نهادها واگذار شود، شانس رسیدن به دموکراسی در عراق بهتر خواهد بود. شاید مطلوب باشد که دولت آمریکا نمی‌تواند همزمان عراق را دموکراتیزه و کنترل کند و مجبور خواهد شد دربارهٔ خواسته‌های واقعی‌اش از حضور در عراق تصمیم بگیرد.

یادداشت‌ها

1. Larry Diamond, *Can Iraq become a democracy?* 2003. Available from www.stanford.edu/~ldiamond/papers/Iraq 040403. pdf.

۲. شواهد فراملی دربارهٔ کوتاهی مسلمین در زمینه مردمسالاری در مقاله زیر از سوی استیون فیش ارائه می‌شود که در عین حال عوامل تاریخی را مورد توجه قرار نمی‌دهد.

Steven Fish, 'Islam and authoritarianism', *World Politics,* vol. 55, no.1 ,2002, pp.4-37.

یکی از پرشمار تبیین‌های راجع به سازگاری دکترین دینی اسلامی و کثرت‌گرایی مردم‌سالار عبارت است از:

Abdulaziz Sachedina, The Islamic Roots of Democratic Pluralism (Oxford: Oxford University Press, 2001).

برای آگاهی از آخرین منبع دربارهٔ بحث راجع به اسلام و دموکراسی نگاه کنید به:

Larry Diamond, Marc F. Plattner, and Daniel Brumberg (eds.) Islam and Democracy in the Middle East.(Baltimore: John Hopkins University Press, 2003),

۳. برای نمونه،دربارهٔ پیشینه و برنامه‌های سیاسی گروههای مختلف روحانیون شیعه منبع زیر را ببینید.

Christopher de Bellaigue, 'The Shiites under occupation', The New York Review of Books, vol. 50, no. 12, 2003, pp. 24-26.

۴. این مطلب در پژوهش تاریخی زیر به خوبی بیان شده است.

Jack Snyder, From Voting to Violence. Democratization and Nationalist Violence (New York: Norton, 2000); by cross-country statistical analysis - see Ted R. Gurr, 'Peoples against the State: Ethnopolitical conflict in the changing world system', International Studies Quarterly, vol. 38, 1994, pp. 347-377, and Demet Yalcin Mousseau, 'Democratizing with ethnic divisions: A source of conflict?' Journal of Peace Research, vol. 38, no. 5, 2001;

همچنین در مورد پژوهش‌های تطبیقی نیز این مطلب نشان داده می‌شود،

Donald Rothchild, 'Ethnic bargaining and state breakdown in Africa', Nationalism and Ethnic Politics, vol. 1, no.1, 1995, pp.54-72

5. Philip G. Roeder, Soviet federalism and ethnic mobilization, World Politics, Vol. 43, 1991.

بر پایهٔ گزارش فوق احتمال گسترش خشونت قومی در رژیم های خودکامه ۱۵٪ اما در دموکراسی‌ها تنها ۱٪ است (ص ۲۱) اسمیت در مقاله زیر بر اساس داده‌های گوناگون نشان می‌دهد که گرایش به خشونت قومی در رژیم‌هایی که آزادیهای مدنی را به پاس می‌دارند پایین‌تر است.

Zeric Kay Smith, 'The impact of political liberalisation and democratisation on ethnic conflict in Africa: An empirical test of common assumptions', *Journal of Modern African Studies,* vol. 38, no. 1,2000, pp. 21-39, at p. 21

پیش‌تر داده‌های گر نشان داد که میزان افزایش مردم سالاری با شیوه‌های صلح‌آمیز حل فصل منازعات قومی مرتبط است در این زمینه نگاه کنید به:

Ted R. Gurr, 'Why minorities rebel: A global analysis of communal mobilization and conflict since 1945', *International Political Science Review,* vol. 14, no. 2, 1993, pp. 161-201, at pp. 183ff.

علاوه بر این در نظامهای با ثبات دموکراتیک به نظر می‌رسد میزان اعتراض مسالمت‌آمیز شدیدتر باشد. با این حال، شواهدی که تدرابرت‌گر ارائه می‌کند بسیاری از دموکراسی‌های غربی را نیز دربرمی‌گیرد که به دلیل ثروت و منابع فراوان بهتر میتوانند از طریق توزیع و تمرکززدایی به حل و فصل کشمکش بپردازند. و دموکراسی سازی در جنوب بین سالهای ۱۹۷۵ و ۱۹۸۶ اگر نمونه‌ها را جداگانه مطالعه کنیم سبب تشدید کشمکش‌ها شده است و با بازگشت مجدد نظام‌های سیاسی اقتدارگرا پایان یافته است.

6. Adam Przeworksi, Michael E. Alvarez, Jose Antonio Cheibub, and Fernando Limongi, eds. Democracy and Development: Political Institutions and Well-Being in the World, 1950-1990 (Cambridge: Cambridge University Press, 2000).

7. Zeric Kay Smith, 'The impact of political liberalisation and democratisation on ethnic conflict in Africa: An empirical test of common assumptions', Journal of Modern African Studies, vol. 38, no. 1,2000, p. 35.

8. The Following draws on Andreas Wimmer, Nationalist Exclusion and Ethnic Conflict, shadows of Modernity (Cambridge: Cambridge University press, 2002).

۹. دی.جی. موریسون و اچ.م. استیونسون و والتر ال باروز روابط بین کثرت‌گرایی فرهنگی و بی‌ثباتی سیاسی را در ۳۳ کشور آفریقایی مورد مطالعه قرار دادند. نتایج حاصل از دو پژوهش انجام شده کاملاً مغایر با یکدیگر بودند. هر دو پژوهش فوق در مقاله زیر مورد بررسی قرار گرفته است:

Nelson Kasfir, Explaining ethnic Political Participation, World Politics, vol. 31, 1979, p. 386.

مقاله زیر نیز نزاع‌های مدنی را با نمایه‌های همگونی نسبی مذهبی، قومی، نژادی و زبانی در ۹۰ کشور را با هم ترکیب کرده است. نویسنده این مقاله هیچ الگوی روشنی از رابطه بین این دو متغیر پیدا نکرد.

Kenneth McRae, Conflict and Compromise in Multilingual Societies: Switzerland (Waterloo: Wilfried Laurier University press, 1983)

این بحث اخیراً در مقاله زیر دوباره زنده شده است نویسنده این مقاله می‌کوشد بر پایه داده‌های تازه یک همبستگی خطی بین تجانس و تعارض قومی بیابد.

T. Vanhanen. Domestic ethnic Conflict and ethnic nepotism: A Comparative analysis Journal of Peace Research, vol. 36, no 55-73, 1999.

اما رابرت بیتس در مقاله زیر به یک رابطه منحنی خطی برای کشورهای آفریقای دست می‌یابد.

Robert Bates (ed)., Ethnicity, Capital Formation, and Conflict, Working paper No. 27 (Harvard: Center for International Development, Harvard University, 1999).

همین نتیجه‌گیری برای نویسندگان مقالات زیر نیز صادق است:

Paul Collier and Anke Hoeffler (eds), 'Greed and Grievance in Civil War' (Washington: World Bank Development Research Group, 2000); Indra de Soysa, and Angelika Wagner (eds), 'Global market, local mayhem? Foreign investment, trade openness, state capacity, and civil War, 1989-2000' (Bonn, 2003); Tanja Ellingsen, 'Colorful community or ethnic withces' brew? Multiethnicity and domestic conflict during and after the

cold war', *Journal of Conflict Resolution,* vol. 44, no. 2, 2000; and Demet YaIcin Mousseau, 'Democratizing with ethnic divisions: A source of conflict?', *Journal of Peace Research,* vol. 38. no. 5, pp. 547-567.

فیرسون و لایتین در مقاله خود با به کارگیری مجموعه داده‌های بهبود یافتهٔ کیفی و تحلیل آنها، در می‌یابند که اگر متغیر سطوح توسعه اقتصادی را کنترل کنیم هیچ رابطه معناداری بین تجانس و تعارض قومی وجود ندارد.

James D. Fearon and David D. Laitin, 'Ethnicity, insurgency, and civil war', *American Political Science Review,* vol. 97, no. 1,2003,

باربارا هارف در مقاله زیر درمی‌یابد هیچ رابطه‌ای بین گوناگونی قومی و احتمال پاکسازی قومی و قتل عام سیاسی وجود ندارد.

Barbara Harff, 'No lessons learned from the Holocaust? Assessing the risks of genocide and political mass murder since 1955', American Political Science Review, vol. 97, no. 1,2003, pp. 57-73

10. Wimmer, Nationalist Exclusion and Ethnic Conflict. Shadows of Modernity, Chapters 3 and 4.

۱۱. برای مطالعه بیشتر در باره این موضوع به همان منبع مراجعه کنید.

۱۲. این آمارها در مقاله زیر بازگو می‌شوند:

Kanan Makiya, Republic of Fear, The Politics of Modern Iraq (Berkeley: University of California Press, 1998), p.215.

13. Ibid

14. Reeva Simon, Iraq Between the Two World Wars: The Implementation of Nationalist Ideology (New York: Columbia University Press, 1986), p. 81.

15. Sami Zubaida, Community Class and Minorities in Iraqi Politics in Robert Fernea and Wm. Roger Louis (ed), The Iraqi Revolution of 1958: The old Social Classes revisited (London: I.B. Tauris, 1991), pp. 197-210.

16. Simon, Iraq Between the Two World Wars: The Implementation of Nationalist Ideology, pp. 55ff.

17. Hanna Batatu the Old Social Classes and Revolutionary Movements of Iraq: A Study of Iraq's Old Landed and Commercial

Classes, and of its Communists Ba`athists and Free Officers (Princeton: Princeton University Press, 1978), pp. 176 – 186.

18. Cited in Makiya, Republic of Fear, the Politics of Modern Iraq, p. 215.

19. Ferhad Ibrahim, Die kurdische Nationalbewegung im Irak. Eine Fallstudie zur Problematik ethnischer Konflikte in der Dritten Welt (Berlin: Klaus Schwarz Verlag, 1983), p. 40.

20. Batatu, The Old Social Classes and Revolutionary Movements of Iraq: A Study of Iraq's Old Landed and Commercial Classes, nd of its Communists. Ba`athists and Free Officers, p. 1080.

۲۱. بهترین منابع انگلیسی برای این دو رویداد عبارتند از:

Ibid, p. 844, 996, 1008, 1046; Makiya Makiya, Republic of Fear. The Politics of Modern Iraq; and Liora Lukitz, Iraq, and Liora Lukitz, Iraq, The Search for National Identity (London: Frank Cass, 1995), pp. 141ff.

22. Sami Zubaida, "Community class and Minorities in Iraqi Politics".

۲۳. در مورد سرنگونی بکر به اتهام برتری بخشیدن کردها و سایر غیرعرب‌ها در ارتش بر ملی‌گرایان عرب نگاه کنید به:

Simon, Iraq Between the Two World Wars: The Implementation of Nationalist Ideology, p. 134.

24. Ibrahim, Die Kurdische Nationalbewegung im riak, Eine Fallstudie zur Problematik ethnicscher Konflikte in der Dritten Welt, p. 40.

25. The following draws on Yitzhak Nakash, the Shiis of Iraq (Princeton: Princeton University Press, 1994).

۲۶. سهم آنها از قدرت از ۱۸٪ در دوران قیمومت به ۳۵٪ در دوران پادشاهی افزایش یافت.

بنگرید به مقاله زیر:

Batatu Batatu, The Old Social Classes and Revolutionary Movements of Iraq: A Study of Iraq's Old Landed and Commercial Classes, and of its Communists Baathists and Free Officers, pp. 1080.

27. Faleh A. Jabar, The Iraqi army and anti-army: Some reflections on the role of the military Adelphi Paper 354 (London: IISS: 2003). Pp. 115-129.

28. Andreas Wimmer, 'Stamme fur den Staat. Tribale Politik und die kurdische Nationalbewegung im Irak', Kolner Zeitschrift filr Soziologie und Sozialpsychologie, vol. 47, no. 1, 1995, pp. 95-113.

۲۹. واژه الانفال (غنائم جنگ) نام خود را از هشتمین سوره قرآن می‌گیرد که در این سوره ایمان رزمندگان تقویت می‌شود، مجاهدت‌های آنها یادآوری می‌شود و مجاهدان ترغیب می‌شوند که نسبت به کافران آشتی‌ناپذیر باشند.

۳۰. برای آگاهی از گزارش‌های دیدبان خاورمیانه دربارهٔ عملیات انفال بنگرید به

http://www.hrw.org/reports/1993/iraqanfal/

31. Amatzia Baram, Neo – tribalism in Iraq, International Journal of Middle East Studies, Vol. 29, 1997, pp. 1-31 and Judith Yaphe, Tribalism in Iraq, the old and the new Middle East Policy, vol, 7, no. 3, 2000, pp. 51-58.

اخیراً این موضوع در مقاله زیر به تفصیل بررسی شده است.

Faleh Abdul Jabar and Hosham Dawod (eds) Tribes and Power, Nationalism and Ethnicity in the Middle East (London: Saqi, 2003). See in Particular, Faleh A. Jabar Sheikhs and ideologues: Deconstruction and Reconstruction of tribes under Patrimonial totalitarianism in Iraq, 1968-1998; Hosham Dawood the state-ization of the tribe and the tribalization of the State: the Case of Iraq; and Keiko Sakai, Tribalization as a tool of State Control in Iraq: observations on the army, the Cabinets and the national assembly,

۳۲. پرزوورسکی و دستیاران وی بر پایه مطالعه ۱۳۵ کشور دریافتند که اگر یک کشور را بر اساس تنوع قومی و مذهبی به ایالت‌های فدرال تقسیم کنیم دموکراسی‌ها بی‌ثبات‌ترند بنگرید به:

Przeworksi, Alvarez, Cheibub, and Limongi (eds), Democracy and Development: Political Institutions and Well-Being in the World, 1950-1990), p. 125.

33. Donald Horowitz, Ethnic Groups in Conflict (Berkeley: University of California Press, 1985), pp. 342 – 349; see also Alvin Rabushka, and Kenneth Shepsle Politics in plural Societies: A Theory of Democratic Instability (New York: Charles E. Merrill, 1972).

اما پال برس معتقد است که نظام‌های حزبی کثرت‌گرا با پیشینهٔ رقابت حزبی ضرورتاً حتی به هنگام انشعاب زودرس یا دیرهنگام گروههای قومی اکثریت به چندحزب رقیب که ائتلاف‌ها را گریزناپذیر می‌سازد تنش‌ها را افزایش نمی‌دهد، به گونه‌ای که در نهایت ائتلاف‌های

حزبی غیرقومی ظهور می‌کنند. در حالی که این گفتار ممکن است در مورد هند درست باشد زیرا گوناگونی گروهها و زیرگروهها بسیار زیاد است و یک حزب نیرومند ملی غیرقومی می‌تواند به مثابه عامل همبستگی سیاسی عمل کند، همچون نمونه‌هایی که کرافورد یانگ در مقاله زیر بدانها اشاره می‌کند،

Paul Brass, Ethnicity and Nationalism: Theory and Comparison (New Delhi: Sage, 1991), Chapter 9, Crawfordk Young, the Politics of Cultural Pluralism (Madison: University of Wisconsin Press, 1976), pp. 308 – 326.

تجربیات سایر کشورها مانند سری‌لانکا، رواندا یا نیجریه با زبان متفاوتی با ما سخن می‌گویند. اما بی‌تردید کشورهای کوچک نظیر ترینددیداد و توباگو یافت می‌شوند که نظام حزبی کثرت‌گرا و کاملاً قومی به ظهور مواضع افراطی به رغم فقدان یک رژیم جماعتی، منجر نمی‌شود. مقالات زیر را نیز ببینید:

Hans van Amersfoort, and Herman van der Wusten, Democratic Stability and ethnic Parties Ethnic and Racial Studies, vol. 4, no. 4, 1981, pp. 476-485.

34. Brendan O'Leary, Multi-national federalism, federacy, power-sharing and the Kurds of Iraq, paper presented to the conference Multi nationalism power sharing and the Kurds in a New Iraq George Washington University, 2003.

۳۵. آرنت لیپهارت در مقاله زیر هر دو مفهوم توصیفی و هنجاری را به عنوان الگویی برای حل و فصل کشمکش‌ها در جوامع قومی ـ به کار می‌برد.

Arend Lijphart, Democracy in Plural Societies: A Comparative Exploration (New Haven: Yale University Press, 1977).

مجادلات گسترده‌ای دربارهٔ استفاده از این دو مفهوم درگرفته است در این زمینه رجوع کنید به نقدهای پال بریس در مقاله زیر:

Paul Brass, Ethnicity and Nationalism: Theory and Comparison. Chapter 9; Rene Lemarchand, Burundi, Ethnocide as Discourse and Practice (Cambridge: Cambridge University Press, 1994), chapter 9.

خلاصه‌ای از مباحث قومی‌تر در این زمینه در مقاله زیر آمده است:

Ian Lustick, Stability in deeply divided societies: Consociationalism Versus control World Politics, vol. 31, no. 3, 1979, pp. 325-344.

آخرین مرور مباحث فوق را رودی ارائه کرده است:

Rudy B.Andeweg, Consociational democracy Annual Review of Political Science , vol. 3. 2000, pp. 509-536.

36. O'Leary, Multi-national federalism federacy power-sharing and the Kurds of Iraq.

37. Andeweg Consociational democracy.

38. Adele Jinadu, Federalism, the consociational state, and ethnic conflict in Nigeria, publius: the journal of federalism, vol. 15, 1995, pp. 71-100; Donald rothchild, Hegemonial exchange: an alternative model for managing conflict in Middle Africa in Dennis Thompson and Dov Ronen (ed) Ethnicity, Politics and Development (Boulder: Lynne Rienner 1986); Eric A. Nordlinger Conflict Regulation in Divided Societies (Cambridge: Center for International Affairs of Harvard University, 1972), chapter 4; see discussion in Andeweg Consociational democracy, p. 523.

39. Pierre L. van den Berghe, the Ethnic phenomenon (New York: Elsevier, 1991).

40. Mark Simpson the experience of nation – building: Some lessons for south Africa Journal of southern African Studies, vol. 20, no 3, 1994, pp. 463 – 474.

41. See Brendan O'Leary, The limits of Coercive consociationalism in Northern Ireland in Political studies vol. 37, 1989, pp. 56t2-588; British- Irish agreement New left Review vol. 233, 1999, pp. 66 – 96.

42. Adeed Dawisha, and Karen Dawisah How to build a democratic Iraq, Foreign Affairs vol. 82, no 3, 2003, pp. 36-50.

۴۳. ما در حال حاضر نمی‌دانیم عراقی‌ها چه تصوری از تغییر رژیم و اشغال‌گری آمریکاییان در ذهن دارند. اگر ما از بررسی‌هایی که در شماری از کشورهای عربی دربارهٔ مشروعیت جنگ و نقش آمریکا در منطقه انجام شده است نتیجه‌گیری کنیم درمی‌یابیم که عراقی‌ها هوادار آمریکا هستند.

44. Andrew Ellis, "The Politics of electoral systems in transition" in Andreas Wimmer, Donald Horowitz, Richard Goldston, Ulrike Joras and Conrad Schetter (ed), Facing Ethnic Conflicts Towards a New Realism (Boulder: Rowman & Littlefield, 2003); Ben Reilly and Andrew for divided societies in peter Harris and Ben Reilly (eds), Democracy and DeepRooted Conflict: Options for Negotiators

(Stockholm: International Institute for Democracy and Electoral Assistance, 1998), pp. 191-204.

۴۵. برای مرور درونمایی از مباحث فوق منبع زیر را ببنید.

Hurst Hannum, "Territorial autonomy, Permanent solution or step toward secession?" In Wimmer et al., Facing Ethnic Conflict. Toward a New Realism.

۴۶. برای آگاهی از شواهد تجربی در این زمینه رجوع کنید به:

Michael Hechter, Containing nationalist violence in Andreas Wimmer et al., Facing Ethnic Conflicts, Toward a New Realsim.

۴۷. برای آگاهی از یک تحلیل دربارهٔ علل فراوانی فروپاشی نظام‌های فدرال قومی بنگرید به.

John McGarry, and Brendan O'Leary, federalism conflict - regulation and ethnic power sharing.

این مقاله در نشست سالیانه انجمن علوم سیاسی آمریکا در فیلادلفیا در سال ۲۰۰۳ عرضه شد.

48. Walter Kalin, Decentralized governance in fragmented societies: solution or cause of new evils? In Andreas Wimmer et al, Facing Ethnic Conflicts, Toward a New Realism.

49. Andreas Wimmer, and Nina Glick Schiller, Mythological nationalism and the study of migration, Archinves Europeennes de Sociologie, vol. 53, no 2, 2003, pp. 217-240.

50. O'Leary, Multi-national federalism, federacy, power- sharing and the Kurds of Iraq.

۵۱. تمرکززدایی مالی امروزه به عنوان شیوهٔ نزدیکتر کردن حکومت به شهروندان و تسهیل دسترسی آنها به کالاهای عمومی تلقی می‌شود. تأثیرات آن بر توسعه اقتصادی مختلط است، همچنانکه رودن در مقاله زیر نشان داده است:

Jonathan Rodden, "Beyond the Fiction of federalism: Macroeconomic Management in Multitiered systems", World politics, vol. 54, no. 4, 2002, pp. 494-531.

در مورد عراق بحث اصلی در مورد فدرالیسم مالی بیشتر سیاسی است تا اقتصادی.

۵۲. ایندرا سویسا فراوانی منابع را عامل حاکمیت بدو جنگ داخلی می‌داند.

Indra de Soysa, The resource curse: Are civil Wars driven by rapacity or paucity? In Mats Berdal and David Malone (ed) Economic Agendas in Civil Wars (Boulder: Lynne Rienner, 2000).

از دیدگاه ریچارد اوتی نویسنده مقاله وفور منابع و توسعه اقتصادی (آکسفورد: دانشگاه آکسفورد، ۲۰۰۱)، وفور منابع این بار نیز در اصل از طریق سوء مدیریت، چشم‌اندازهای رشد اقتصادی پایدار را کاهش می‌دهد.

53. Fareed Zakaria, The rise of illiberal democracy, Foreign Affairs vol. 76, no. 6, 1997, pp. 22 – 43.

54. Donald Rothchild, Liberalism democracy and conflict management: the African experience, in Andreas Wimmer et al., Facing Ethnic Conflicts. Toward a New Realism; and Zakaria, The rise of illiberal Democracy.

آیا فدرالیسم به سامان سیاسی در عراق می‌انجامد؟*

داون برنکاتی

طبق اظهارات یک مقام ارشد نظامی ایالات متحده این کشور ۹ ماه برای برنامه‌ریزی جنگ در عراق صرف کرد و تنها ۲۸ روز برای برنامه‌ریزی صلح اختصاص داد. به هر حال، اگر قرار باشد که از دستاوردهای نظامی جنگ حفاظت شود و در عراق مردم‌سالاری با ثباتی ایجاد گردد، بایستی زمان بیشتری برای صلح گذاشته شود. تشکیل حکومتی که در برگیرنده گروه‌های مختلف قومی و مذهبی عراق که در رژیم صدام حسین تحت فشارهای سیاسی و نظامی قرار داشتند، مهم‌ترین عامل حفظ این صلح است. به نظر می‌رسد در غیاب سیستم منحصر به‌فردی که بدین منظور طراحی شده باشد، درگیری‌های خشونت بار و تقاضاهای استقلال‌طلبی این کشور را فرا گیرد. اگر به طور دقیق برای نقش گروه‌ها و تقسیمات قومی و مذهبی برنامه‌ریزی صورت نگیرد، "هر دولت دموکراتیکی که در عراق به وجود آید به یقین ثابت خواهد کرد که در حفظ نظم و قانون نسبت به دیکتاتوری وحشیانه سلف خود، ناتوان‌تر است.

فدرالیسم تنها راه‌حل ممکن برای ممانعت از منازعه قومی و جدایی‌طلبی و همچنین تشکیل یک دموکراسی با ثبات در عراق ارائه می‌دهد چرا که با تقسیم قدرت بین دو سطح دولت، نقش پررنگ‌تری به گروه‌ها برای کنترل امور سیاسی،

---

* این مقاله ترجمه اثر ذیل است که توسط عبدالرضا همدانی به فارسی برگردانده شده است. نویسنده مقاله پژوهشگر میهمان در مرکز مطالعات سیاست دموکراتیک در دانشگاه پرینستون می‌باشد.

Dawn Brancati, Can Federalism Stabilize Iraq? The Washington Quarterly, Vol. 27, No 2, Spring 2004, pp.7-21.

اجتماعی و اقتصادی‌شان اعطا می‌کند به‌گونه‌ای که آنان احساس می‌کنند کمتر استثمار می‌شوند و در عین حال امنیت بیشتری دارند. با این حال، هر نوع سیستم فدرالی نیز نمی‌تواند منجر به این امر شود. سیستم جدید فدرالی دولت باید از شهر کرکوک که دارای ذخایر عظیم و لوله‌های نفت است و در شمال عراق تحت کنترل کردها قرار دارد در جهت تأمین ثبات و تحکیم دموکراسی در عراق حفاظت نماید تا این اطمینان حاصل گردد که کردها از عراق جدا نخواهند شد.

ایالات متحده نیز به سهم خود باید نقش فعالانه‌تری در توجیه رهبران عراق برای پذیرش دولتی مبتنی بر نظام فدرالی با خطوطی که ترسیم شد، بر عهده گیرد. چنین نظامی نه تنها به ایالات متحده کمک می‌کند که در عراق دموکراسی ایجاد کند بلکه مانع از ظهور دولتی با تسلط شیعیان در این کشور می‌شود. بدون این شکل از فدرالیسم، احتمال دارد عراقی آکنده از منازعات داخلی و تحت تسلط یکی از گروه‌های مذهبی یا قومی پدید آید و تلاش‌های ایالات متحده برای شکل‌گیری دموکراسی در عراق و همچنین خاورمیانه بزرگ را از بین ببرد.

تقسیم خطها در عراق

طبق تعریف، هدف دموکراسی فراهم کردن نهادهایی برای نمایندگی و حمایت از حقوق همه افراد جامعه است. ایجاد و نگهداری چنین سیستمی در عراق بدون منازعه قومی، به هیچ وجه کار آسانی نیست. براساس اظهارات ریچارد هالبروک[1] سفیر سابق ایالات متحده در سازمان ملل متحد و رئیس مذاکره کنندگان موافقتنامه دیتون در سال ۱۹۹۵، «حکومت بر این کشور با دموکراسی بسیار دشوار خواهد بود زیرا یک دموکراسی واقعی، به رهبری شیعیان، سنی‌ها و کردها که مناصب حساسی را در اختیار دارند می‌انجامد. این مسأله بدتر از بوسنی خواهد بود زیرا تعصب‌ها عمیق‌تر است ضمن آنکه جنگ بوسنی ادامه نخواهد

---

[1]. Richard Holbrooke
[2]. Identity-based parties.

یافت، اما جنگ میان سنی‌ها، شیعیان و کردها، اگر که ما آنجا نباشیم، هر روز به آسانی رخ خواهد داد».(۱)

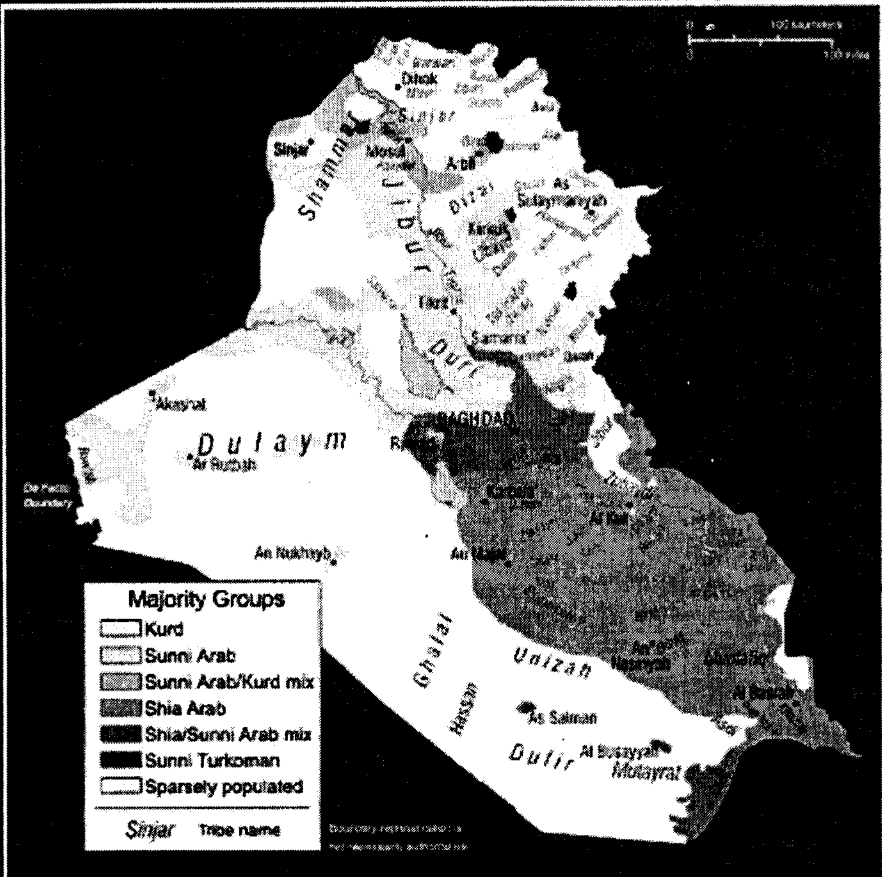
به ویژه، تشکیل یک دولت دموکراتیک در عراق ریسک قدرت‌یابی احزاب مبتنی بر هویت[1] را افزایش می‌دهد. همان‌گونه که اسامی آنها نشان می‌دهد، این گروه‌ها تنها یک طایفه، زبان یا گروه مذهبی را در کشور نمایندگی می‌کنند و ممکن است حقوق دیگر گروه‌ها را نادیده انگارند. سه گروه بزرگ هویت‌گرا با تاریخ طولانی ستیز و نزاع با یکدیگر در عراق وجود دارند. این گروه‌ها براساس ویژگی‌های قومی و مذهبی تقسیم شده‌اند. عرب‌ها که بزرگ‌ترین گروه قومی عراق هستند حدود ۷۵ درصد از جمعیت عراق را تشکیل می‌دهند و عمدتاً در قسمت‌های مرکزی و جنوبی کشور زندگی می‌کنند. کردها حدود ۲۰ درصد از جمعیت را تشکیل می‌دهند و در شمال کشور زندگی می‌کنند. اکثریت اعراب مسلمان هستند اگرچه متعلق به دو مذهب از دین اسلام می‌باشند. ۵۵ تا ۶۵ درصد از عراقی‌ها مسلمانان شیعه و ۳۰ تا ۴۰ درصد از آنها مسلمانان سنی می‌باشند.

نگرش این دو مذهب به رهبری مسلمانان، آنها را از یکدیگر متمایز می‌سازد. شیعیان معتقد به دکترین امامت هستند که براساس آن رهبران یک جامعه اسلامی می‌بایستی از نسل حضرت محمد(ص) باشند و در نتیجه علی بن ابی‌طالب(ع) داماد پیامبر، می‌بایستی رهبر تاریخی جامعه مسلمین باشد. در مقابل، سنی‌ها معتقدند که مسلمانان می‌بایستی رهبران خویش را براساس شهرت و نسب خویش برگزینند و از علی بن ابی‌طالب حمایت نمی‌کنند. اگرچه تفاوت‌های بسیاری میان این دو مذهب وجود دارد اما ریشه اصلی اختلاف آنها در همین نکته نهفته است.

---

1 . Indentity-based parties

Map I: Ethno-Linguistic Groups in Iraq



Source: *Iraq: A Country Profile* (Washington, D.C.: Central Intelligence Agency 2003), www.lib.utexas.edu/maps/middle_east_and_asia/iraq_ethno_2003.jpg.

نقشه شماره ۱: گروه‌های قومی ـ مذهبی در عراق

کردها دومین گروه بزرگ قومی در عراق هستند و عمدتاً در قسمت‌های شمالی کشور زندگی کنند. در عراق خطوط قومی و مذهبی یکدیگر را قطع

می‌کنند زیرا هم اعراب و هم کردها مسلمان هستند. بسیاری از کردها سنی هستند اگرچه بعضی از آنها مذهب یزیدی دارند که ترکیبی است از عناصر مسیحیت، اسلام و یهودیت. در انتهای نقشه قومی عراق ترکمان‌ها و آشوری‌ها با کمتر از ۵ درصد از جمعیت کشور قرار دارند.

به طور تاریخی روابط میان اعراب و کردها بزرگ‌ترین منبع تنش در عراق را ایجاد کرده است. حکومت عراق نه تنها به طور مداوم کردها را از مناصب قدرت محروم کرده بلکه تلاش نموده تا آنها را در کشور جذب نماید. دولت صدام به عنوان بخشی از برنامه «عربی‌سازی» تلاش کرد تا غیر اعراب را از طریق ممانعت از سخن گفتن به زبان مادری خویش در مجامع عمومی، ممانعت از تحصیل به زبان خود و همچنین با اعمال فشار بر آنها جهت انتخاب نام‌های عربی و معرفی خویش به عنوان عرب در ادارات دولتی، جذب و ادغام کند.

رژیم صدام این روش‌ها را با اعمال قدرت نظامی ترکیب کرده بود. این رژیم مخصوصاً تلاش کرد تا قدرت کردها در شمال را با تبعید آنها از منطقه از بین ببرد و متعاقب آن هزاران روستای کردی را ویران ساخت و صدها هزار کرد را به قتل رساند. بیش از یکصد هزار کرد فقط در عملیات دهشتناک انفال در سال ۱۹۹۸ که در آن دولت عراق از سلاح شیمیایی علیه آنها استفاده کرد، کشته شدند.(۲)

اگرچه بدون شک تنش‌های قومی قوی‌تر بوده اما تنش‌های مذهبی نیز حتی پس از جنگ ایران و عراق زمانی که شیعیان عراق از دولت سنی خود علیه دولت شیعی ایران حمایت می‌کردند، تشدید شده است. با اینکه شیعیان بزرگ‌ترین گروه مذهبی عراق هستند، سنی‌ها به طور سنتی قدرت بیشتری در دست داشته‌اند. حتی قبل از آنکه صدام به قدرت برسد، سنی‌ها در کشور مورد توجه بیشتری قرار داشته و اغلب پست‌های حزب بعث و همچنین بالاترین مقامات در نیروهای امنیتی در اختیار آنها بوده است، صدام در طول ۲۴ سال قدرت خود

به‌طور عمد سنی‌ها را ترجیح داد و مانع از آن شد که شیعیان مناسک مذهبی خود را به جای آورند و روحانیون شیعه را به بهانه آنکه تهدیدی علیه قدرت او هستند، دستگیر یا تبعید می‌کرد و یا به قتل می‌رساند.

به دنبال جنگ خلیج فارس در سال ۱۹۹۱، شیعیان جنوب که گاهی به عنوان «اعراب کثیف» شناخته می‌شدند، تلاش کردند تا رژیم صدام را سرنگون سازند. ارتش با هدف سرکوب آنان، هزاران شیعه و همچنین هزاران کرد را که به طور جداگانه علیه رژیم دست به شورش زده بودند، به قتل رساند. متعاقباً دولت از بنیاد سکولاری خود فاصله گرفت و کوشش کرد که مذهب را ملی کند، حتی ایستگاه رادیویی «اسلام سنی» را در عراق تأسیس کرد که موجب افزایش تنش میان دو مذهب شیعه و سنی شد. زمانی که یک روحانی شیعه برجسته در سال ۱۹۹۹ توسط رژیم اعدام شد، شیعیان بار دیگر و این بار در بصره قیام کردند. دولت هزاران شیعه را دستگیر و شکنجه کرد و بسیاری را به قتل رساند ـ تعداد دقیق کشته شدگان هنوز نامشخص است زیرا قبرهای دسته جمعی این قیام اخیراً کشف شده است.(۳)

به رغم وجود چندین گروه مختلف قومی و مذهبی در عراق و همچنین وجود سابقه تاریخی منازعه میان این گروه‌ها، هنوز هم این امکان وجود دارد که دموکراسی باثباتی در عراق پدید آید. هر آنچه که محرک اولیه‌شان باشد، این گروه‌ها حمایت خویش از فدرالیسم را نشان داده‌اند و این واقعیت که شکاف‌های دینی و قومی در عراق همدیگر را قطع می‌کنند، عملاً می‌تواند به تعدیل رفتارها کمک نماید. یک ساختار سیاسی فدرال مناسب می‌تواند به توسعه احزاب سیاسی در طول خطوط مذهبی و قومی کمک نماید.

زمینه مشترک

کشورهایی با قومیت‌های گوناگون نظیر بلژیک، کانادا، هندوستان، اسپانیا و سوئیس همگی به وسیله فدرالیسم، دموکراسی‌های با ثباتی را بنا نهاده‌اند. تنش

میان گروه‌های قومی و مذهبی مختلف عراق نه قوی‌تر و نه بیشتر از تنش‌هایی است که در یک برهه زمانی در هندوستان، اسپانیا و سوئیس در بسیاری از مواقع منجر به خشونت شده است. به علاوه در یک چارچوب سیاسی صحیح، شکاف‌های متقاطع عراق ممکن است منجر به آن شود که مردم با میانه‌روی بیشتری رفتار کنند. این شکاف‌ها ممکن است پایه‌ای برای احزاب فراهم آورند تا گروه‌ها را در خطوط قومی و مذهبی بسیج کرده و سیاست را بر مسائلی متمرکز کنند که ماهیتاً قومی و یا مذهبی نیستند و در نتیجه ممکن است تنش‌ها را کاهش دهند. همچنین ممکن است به ترویج سیاست‌های میانه‌روانه بیشتری در مسائل قومی و مذهبی بیانجامد. در هر حال، اینکه عراق قادر به تشکیل یک دموکراسی با ثبات باشد، بستگی به طراحی سیستم فدرالیسم آن دارد.

کردها جدی‌ترین طرفداران حامی فدرالیسم در عراق هستند. اگرچه برخی از آنها از جمله کسانی که فدرالیسم را قبول دارند خواهان استقلال هستند، اکثر آنها عمل‌گرا بوده و معتقدند که استقلال عراق تا وقتی که ترکیه در برابر آن مقاومت می‌کند، امکان‌پذیر نیست. ترکیه با استقلال کردها مخالف است و از این بیم دارد که این مسأله ممکن است جرقه جنبش مشابهی را در میان کردها در ترکیه برافروزد. بنابراین فدرالیسم دومین انتخاب برتر کردهاست زیرا امکان تصمیم‌گیری در رابطه با بسیاری از مسائل سیاسی و اجتماعی که بر زندگی آنها اثر می‌گذارد فراهم می‌کند. فدرالیسم همچنین آنها را قادر می‌سازد تا از هویتشان دفاع کنند.

دو حزب بزرگ کردی عراق «حزب دموکراتیک کردستان» و «اتحاد میهنی کردستان» فدرالیسم را پذیرفته‌اند. طبق اظهارات مسعود بارزانی رئیس حزب دموکراتیک کردستان، فدرالیسم «عراق را متحد و مشکلات قدیمی و پیچیده آن را حل و فصل خواهد نمود» و همچنین «اتحاد ملی و همبستگی عراق را تقویت خواهد کرد."(۴) جلال طالبانی، مؤسس و دبیر کل اتحاد میهنی کردستان نیز

مدعی است که فدرالیسم «از اتحاد عراق حمایت خواهد کرد و اجرای تمامی حقوق مشروع و مطالبات مردم عراق را تضمین خواهد کرد».(۵)

به نظر می‌رسد که فدرالیسم تنها سیستم منتخب کردها نباشد. در واقع تمامی رهبران عراق که مخالف رژیم سابق بودند، حمایت خویش را از فدرالیسم در عراق ابراز کرده‌اند. اپوزیسیون عراق نخستین بار در دسامبر ۲۰۰۲ در کنفرانس رهبران اپوزیسیون شامل کردها، سنی‌ها و شیعیان که در لندن برگزار شد، حمایت خود را از فدرالیسم اعلام کرد. اعضای کنفرانس توافق کردند که «اگر ساختار آینده دولت عراق فدرال نباشد این کشور دموکراتیک نخواهد شد.» (۶) آنها معتقدند فدرالیسم برای دموکراسی ضروری است زیرا از اراده اقلیت در برابر اراده اکثریت حمایت می‌کند.

نیروهای ائتلافی نیز حمایت خود از فدرالیسم را به رهبران عراق ابراز کرده‌اند و به کردها اجازه داده‌اند که در عراق جدید منطقه نیمه خودمختاری متعلق به خود داشته باشند، در عین حالی که با استقلال آن منطقه مخالفت کرده‌اند. این در حالی است که ایالات متحده نه طرحی واقعی برای فدرالیسم در عراق در نظر گرفته است و نه در ارتباط با مسائل بحث‌انگیزتری که در رابطه با فدرالیسم وجود دارد، گامی موثر برداشته است. هنوز مشخص نیست که آیا دولت‌های محلی باید قدرت وسیعی داشته باشند یا اینکه با توجه به خطوط قومی و مذهبی تشکیل شوند. (البته کمیته روابط خارجی سنا در این زمینه بحث‌هایی انجام داده است). در همین زمینه، دولت ایالات متحده نتوانسته در مورد اینکه آیا کردها می‌بایستی کنترل کرکوک را بر عهده گیرند گامی بردارد و به شکل واضح‌تری تأکید نموده است که ملت عراق خود باید تصمیم بگیرد که چه نظام و یا حکومتی را می‌پذیرد. شاید این نوع موضع‌گیری و یا عدم موضع‌گیری ایالات متحده به عنوان تمایل به اجازه دادن به عراقی‌ها برای تصمیم در مورد اینکه چگونه بر کشورشان حکومت کنند، تعبیر شود.

مخالفت آشکاری با فدرالیسم هم در داخل عراق و هم در منطقه خاورمیانه وجود دارد. برای مثال، ترکیه از این بیم دارد که یک نظام حکومتی فدرال در عراق که به کردها این حق را بدهد تا دولت محلی خود را در درون عراق داشته باشند و منابع نفتی کرکوک را کنترل کنند، موجب آن شود که کردهای عراقی در صدد تشکیل دولت مستقلی برآیند و به دنبال آن کردهای ساکن در ترکیه را نیز به این اقدام ترغیب نماید. عبدالله گل، وزیر امور خارجه ترکیه تهدید کرده است که ترکیه با مداخله نظامی مانع از آن شود که کرکوک به پایتخت منطقه کردستانی عراق تبدیل گردد.(۷) در ماه مارس سال گذشته وقتی که نیروهای کرد وارد شهرهای موصل و کرکوک شدند، ترکیه نیروهایی را به شمال عراق فرستاد تا بنا به گفته عبدالله گل «تمامیت ارضی عراق را تضمین کنند».(۸)

گروه‌های اقلیت عراقی در قسمت شمالی کشور نیز در مورد ایجاد فدرالیسم در عراق با احتیاط برخورد می‌کنند و این جدای از ترس آنها از سلطه کردها در این منطقه است که به هر حال علیه آنان تبعیض روا خواهند داشت. دولت منطقه‌ای کردستان[1] (که پس از جنگ خلیج فارس در منطقه پرواز ممنوع شمال عراق و با ائتلاف دو حزب اصلی کردستان و ائتلافی از مسیحیان و آشوریان تحت حمایت ایالات متحده تأسیس گردید) متعهد شده بود که به حقوق همه مردم احترام بگذارد. با این حال، برخی از گروه‌های اقلیت نظیر ترکمن و آشوریان بیم دارند که دولت منطقه‌ای کردستان از طریق حمایت از هویت‌های کردی و تصویب قوانینی که غیر کردها را از استفاده از زبان و اجرای مناسک مذهبی‌شان ممنوع سازد و یا مانع از به دست آوردن حق اشتغال مناسب شود، به حقوق اقلیت‌ها آسیب رساند. صنعان احمد آقا، رئیس جبهه ترکمان عراق هشدار داده است «اگر گروهی بخواهد تا خود را بر دیگری برتری دهد... به جنگ داخلی منتهی خواهد شد. اگر تقسیمی ایجاد شود، جنگ قومی به وقوع خواهد پیوست».(۹)

---

[1] . Kurdistan Regional Government (KRG)

عموماً گروه‌های اقلیت با وجود برخوردهای احتیاط‌آمیزشان، مخالفت با دولت فدرال در عراق را عبث می‌دانند و معتقدند که پارلمان باید نوعی از فدرالیسم را برگزیند. بنا به اظهارات آقا، «شهروندان باید هر آنچه را که توسط پارلمان آینده به تصویب برسد، بپذیرند. اگر لایحه‌ای ۹۹ درصد آراء را کسب کند اما اقلیتی در پارلمان عقیده متفاوتی داشته باشند... آنهایی که عقیده‌ای مشابه اقلیت دارند باید نظر اکثریت را بپذیرند».(۱۰)

ایالات متحده باید فعالانه فدرالیسم را در عراق ترویج نماید هر چند نگرانی‌های جدی در رابطه با تحمیل نوع خاصی از دولت به جای اجازه دادن به عراقی‌ها جهت انتخاب دولت جدید به وسیله خودشان وجود دارد. کوتاهی در اجرای چنین کاری مانع از آن خواهد شد که ایالات متحده به هدف خود در ایجاد دولتی با ثبات و دموکراتیک در عراق دست یابد و شاید عراق را به تهدید بزرگ‌تری علیه امنیت ایالات متحده نسبت به قبل از جنگ تبدیل نماید. اگرچه سرانجام شکل دولتی که مورد قبول قرار می‌گیرد منوط به تصمیم‌گیری ملت عراق خواهد بود، اما مقامات ایالات متحده باید به شورای حکومتی عراق توصیه کنند تا فدرالیسم را بپذیرند و باید به ترکیه اطمینان دهند که ایالات متحده از استقلال کردها حمایت نمی‌کند و اگر کردها تصمیم به جدایی (از عراق) گرفتند از محرک‌های سیاسی و اقتصادی برای ممانعت از آن استفاده خواهد کرد. با اطمینان‌دهی مجدد به ترکیه که کردها جدا نخواهند شد، ایالات متحده می‌تواند سیستم فدرالی حکومت در عراق را امکان پذیر سازد.

افزایش تعداد تلفات نیروهای آمریکایی پس از اعلان پایان جنگ توسط جورج بوش در ماه می ۲۰۰۳، بازگرداندن هرچه سریع‌تر عراق به مردم این کشور را ضروری ساخته است. با این حال، خروج فوری نیروهای آمریکایی از عراق نیز اشتباهی بزرگ خواهد بود. تا زمان تشکیل یک سیستم فدرالی جدید دولت در

عراق و انجام بیش از یک انتخابات دموکراتیک بدون خشونت، ایالات متحده نمی‌تواند حاکمیت و اقتدار در عراق را به مردم این کشور انتقال دهد.

تقویت نقاط مثبت، حذف نقاط منفی

مؤثرترین نوع فدرالیسم جهت تضمین یک دموکراسی مستقر و با دوام در عراق می‌بایستی به روش‌های زیر توسعه داده شود.

تقسیم قدرت‌های سیاسی و مالی

مهم‌ترین نکته این است که فدرالیسم باید در عراق بسط داده شود تا تضمین گردد که دولت‌های محلی قدرت سیاسی و مالی قابل ملاحظه‌ای دارند. این یک ترکیب ضروری جهت تضمین حمایت دولتی برای گروه‌های گوناگون قومی و مذهبی و ممانعت از نزاع‌های قومی و جدایی‌طلبی می‌باشد. فدرالیسم در کشورهایی مثل اندونزی، مالزی و نیجریه شکست خورده است، زیرا به طور خلاصه این کشورها به اندازه کافی به سمت تضمین خودمختاری محلی حرکت نکردند. اگر دولت‌های محلی در تئوری، قدرت مشخصی داشته باشند اما در عمل این قدرت انکار شود و یا اینکه فقط قدرت کمی به آنها داده شود، به طور حتم فدرالیسم شکست خواهد خورد.

دولت‌های محلی عراق حداقل باید سیاست‌های مربوط به زبان و آموزش را کنترل کنند تا شیعیان و کردها بتوانند از هویت خویش که در گذشته توسط دولت عراق پایمال شده بود، دفاع کنند. همچنین دولت‌های محلی می‌توانند براساس تقاضاهای گروه‌های مختلف خواهان خودمختاری که هنوز این تقاضاها مشخص نیست، دیگر مسائل اجتماعی، اقتصادی و سیاسی نظیر بهداشت، بیکاری و تجارت فرامنطقه‌ای را کنترل کنند. به هر حال دولت فدرال می‌بایستی کنترل خود را بر مسائلی که ممکن است تمامی کشور را تحت تأثیر قرار دهد نظیر دفاع،

روابط خارجی، پول، شهروندی و ساختارهای زیر بنایی، حفظ نماید. گروه‌های منفرد قومی و مذهبی در عراق نیز باید در یک نیروی نظامی ملی، با حضور عادلانه تمامی گروه‌ها جمع شوند. اجازه دادن به هر منطقه برای اینکه ارتش خود را داشته باشد احتمال جدایی‌طلبی و نزاع‌های قومی را افزایش می‌دهد.

تحت این سیستم فدرالی جدید، دولت‌های محلی عراق می‌بایستی قدرت مالی قابل ملاحظه‌ای داشته باشند تا به آنها اجازه دهد در زمینه سیاست‌های اقتصادی که نیازهای ویژه منطقه‌شان را مورد لحاظ قرار می‌دهد، قانون وضع کنند و درآمد خود را در جهت پیگیری آن سیاست‌ها افزایش دهند. بدون منبع مستقل درآمد، دولت‌های محلی جهت تأمین نیازهای مالی، به دولت مرکزی وابسته باقی خواهند ماند. این امر نه تنها خودمختاری سیاسی آنها را تحت تأثیر قرار خواهد داد بلکه مانع از آن خواهد شد که سیاست‌هایی را که اتخاذ کرده‌اند، به انجام رسانند.

با توجه به اینکه بیشترین درآمد عراق از فروش نفت حاصل می‌شود، همه کشور باید در این درآمد سهیم باشند. اگر اینچنین نباشد، تفاوت عظیمی در ثروت در سطح کشور پدید خواهد آمد. در هر صورت، مناطق نفت خیز می‌بایستی سهم بیشتری از درآمدهای نفتی عراق داشته باشند زیرا در درجه اول بیشتر این درآمد را آنها تولید می‌کنند و متحمل ضررهای عینی بسیاری در تولید نفت می‌شوند که از جمله می‌توان به نابودی محیط زیست آن منطقه اشاره کرد. عدم تخصیص سهم بیشتر به مناطق نفت خیز به خاطر نفتشان می‌تواند مانند نابرابری ثروت به بروز خشم در آینده منجر شود. اگرچه ممکن است فاصله مناسبی بین دو نقطه افراط و تفریط کنترل منطقه‌ای و توزیع منصفانه ملی وجود داشته باشد، اما بعضی از فرمول‌هایی که راه میانه را برمی‌گزینند می‌بایستی در سطح دولت ملی توسعه داده شوند.

چنین سیاستی با تقاضاهای کردها سازگاری دارد. کردها می‌خواهند که تمامی مناطق کشور با عنایت به تعداد جمعیت، سهمی از کلیه درآمدهای عراق از جمله درآمد نفت دریافت نمایند. به هر حال شاید طرح کردها به حدی نرسد که در طولانی مدت مانع از جدایی‌طلبی آنها از عراق گردد. اگر کردها نتوانند سهم بیشتری از درآمد نفتی عراق نسبت به آنچه که تعداد جمعیتشان اجازه می‌دهد، دریافت کنند و متوجه شوند که پول کافی جهت هزینه در سیاست‌های جدید و پروژه‌هایی که طراحی کرده‌اند ندارند، ممکن است در آینده تصمیم به جدایی از کشور بگیرند.

شرایط در نیجریه نیز با منابع نفتی فراوان، مشکلات بالقوه‌ای را که تقسیم درآمد نفتی می‌تواند در یک عراق فدرال به وجود آورد، نشان می‌دهد. مناطق نفت خیز در نیجریه با توجه به اینکه متحمل هزینه‌های گوناگون اقتصادی و زیست محیطی در تولید نفت شده‌اند خواهان سهم بیشتری از درآمد نفت می‌باشند. این تقاضاها به خشونت گرایید و حتی گروه‌های چریکی لوله‌های نفتی را تخریب می‌کردند تا توجه دولت ملی را جلب نمایند. در پاسخ، دولت نیجریه وعده داد تا به مناطق نفت خیز حداقل ۱۳ درصد بیش از مناطق غیر نفتی، درآمد نفت را اختصاص دهد. متأسفانه در نیجریه هیچ بازرسی در مورد چگونگی خرج شدن درآمدهای نفتی وجود ندارد. بنابراین رقابت شدید و اغلب خشونت‌بار جهت کنترل این درآمدها در منطقه نفت‌خیز دلتا و همچنین جهت کنترل سوختگیری غیر قانونی نفت در منطقه، به وقوع پیوسته است.

اشاره به این نکته ضروری است که دیدگاه ترکیه در مورد اینکه چه مقدار قدرت باید به دولت‌های محلی عراق اختصاص داده شود حول ترس این کشور از تلاش‌های کردها برای جدایی‌طلبی متمرکز می‌باشد. به رغم آنکه کردها حمایت خویش را در باقی ماندن در عراق ابراز داشته‌اند، ترکیه از این بیم دارد که اعطای قدرت سیاسی و مالی زیاد به دولت‌های محلی در عراق تمایل کردها به استقلال

را تقویت خواهد کرد. به هر حال، اگر کردها احساس کنند که خودمختاری سیاسی و مالی کافی به آنها داده نشده است، این احتمال وجود دارد که درگیری ایجاد شود. وقتی که عراق در ۱۹۷۰ موافقت کرد تا به کردها مقداری خودمختاری واگذار نماید، کردها با آن طرح مخالفت کردند زیرا به دولت محلی آنها قدرت سیاسی کافی داده نشده بود و کرکوک نیز جزء منطقه آنها قرار نداشت. وقتی که دولت تلاش کرد تا سیاست خود را بر مخالفت کردها تحمیل نماید، جنگ شدیدی میان دولت و کردها پدید آمد.

مرزهای منطقه‌ای در طول خطوط قومی و مذهبی، نه از میان آن

اگرچه باید اقدامات احتیاط‌آمیز اضافی اتخاذ شود تا مانع از تسلط احزاب هویت‌گرا بر دولت شوند، مرزهای دولت‌های محلی در عراق نیز می‌بایستی در طول خطوط قومی و یا مذهبی ترسیم شود تا سه گروه بزرگ این کشور کنترل واضحی بر امور سیاسی، اجتماعی و اقتصادی خود داشته باشند. ترسیم مرزهای منطقه‌ای در طول خطوط قومی و مذهبی به جای ترسیم خطوط از میان آنها سه دولت مجزا در عراق پدید خواهد آورد که در آن کردها، شیعیان و سنی‌ها هر کدام دارای اکثریت خواهند بود. کردها، مخصوصاً حامی ترسیم مرزهای منطقه‌ای بدین شکل می‌باشند زیرا تأسیس یک نظام حکومتی فدرال که در طول خطوط مذهبی تقسیم شده باشد، اکثر جمعیت کردی عراق را در مناطق جداگانه‌ای تقسیم خواهد کرد. سنی‌ها نیز از چنین سناریویی بهره می‌برند زیرا نسبت به شیعیان در اقلیت قرار دارند و ممکن است در یک سیستم متمرکز دولتی که گروه‌های بزرگ‌تر در کشور بیشترین قدرت را خواهند داشت، نماینده‌ای نداشته باشند.

بسیاری از دانشمندان بیم دارند که ترسیم مرزهای منطقه‌ای عراق در طول خطوط قومی یا مذهبی احتمال درگیری‌های قومی و جدایی‌طلبی را به خاطر

تقویت هویت‌های قومی و مذهبی در کشور افزایش خواهد داد. آنها به مواردی از شکست فدراسیون‌ها نظیر اتحاد جماهیر شوروی سابق، چکسلواکی و یوگوسلاوی به عنوان مثال‌هایی که نتیجه ترسیم مرزها در طول خطوط قومی و مذهبی در عراق می‌تواند باشد، اشاره می‌کنند. با این حال، ترسیم مرزهای منطقه‌ای در طول این خطوط به تنهایی نمی‌تواند درگیری‌های قومی یا جدایی‌طلبی را اشاعه دهد. برای مثال مرزهای منطقه‌ای که در طول این خطوط در بلژیک و سوئیس و همچنین دیگر کشورها ترسیم شده‌اند چنین بد اقبالی را تجربه نکرده‌اند. در مقابل، منازعات قومی و جدایی‌طلبی تنها زمانی تبدیل به یک تهدید واقعی می‌شوند که احزاب هویت‌گرا بر دولت‌های محلی و ملی استیلا یابند، همچنان که در مورد چکسلواکی و یوگوسلاوی بدین نحو بود، و قادر باشند هویت‌های قومی و مذهبی را تقویت کنند و از زبان فتنه‌آمیزی استفاده نمایند تا بحران‌ها را در میان گروه‌ها افزایش دهند و تمامی مسائل حتی آنهایی را که فقط اندکی با قومیت یا مذهب ارتباط دارند نظیر ساختارهای زیربنایی و محیط زیست و همچنین خودمختاری از دولت فدرال را تبدیل به مسأله‌ای قومی و مذهبی کنند.

ممنوع کردن یکباره احزاب هویت‌گرا، بهترین راه برای رها ساختن عراق از احزاب هویت‌گرا نیست، ضمن آنکه چنین تلاشی ممکن است تمامی نظام دموکراتیک را به خطر اندازد. در عوض، برای ممانعت مؤثر از ظهور احزاب هویت‌گرا، طراحان نظام فدرالی جدید می‌بایستی باقی‌مانده نظام سیاسی عراق را به گونه‌ای بسازند که موجب تشویق احزاب برای گسترش حمایت اساسی آنها [از این نظام] شود. برای مثال، پذیرش قانون انتخابات بین منطقه‌ای چنین امری را به دلیل نیاز احزاب به رقابت در شمار مشخصی از مناطق و کسب درصد مشخصی از آراء این مناطق جهت انتخاب شدن در دولت فدرال، محقق خواهد ساخت. روسیه، اندونزی و نیجریه چنین قوانین انتخابات بین‌منطقه‌ای را داشته‌اند و مانع از شکل‌گیری احزاب هویت‌گرا شده‌اند. همچنین عراق ممکن است سیستم

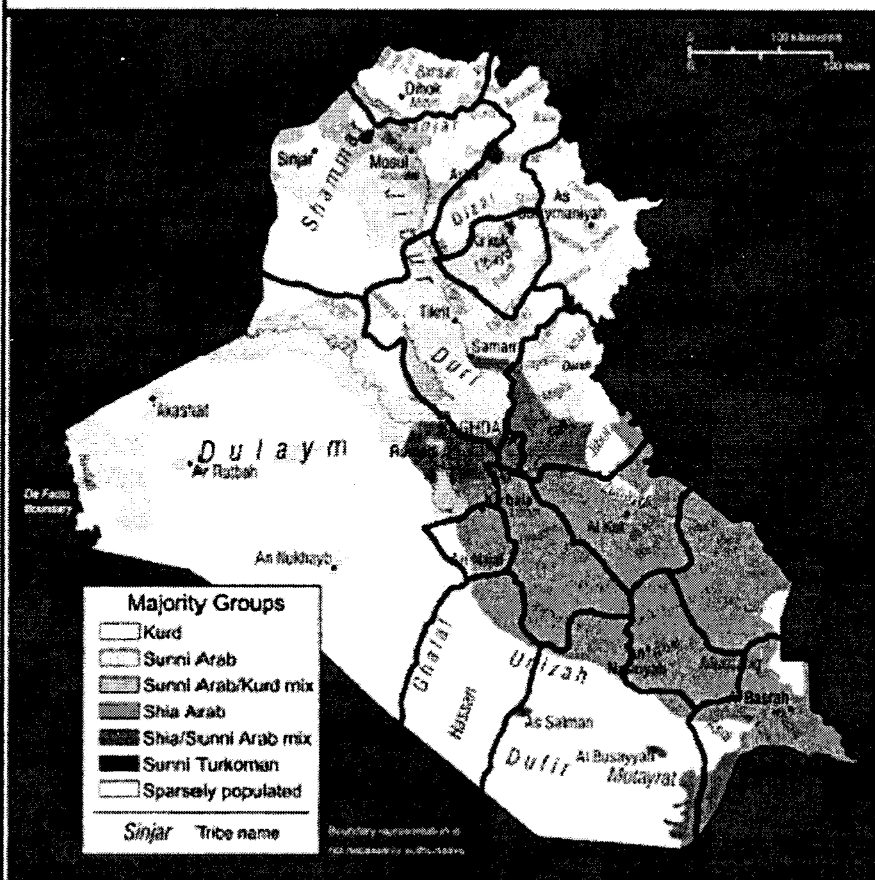
ریاست جمهوری را برای دولت بپذیرد، گامی که در حال حاضر توسط کردها و کنگره ملی عراق حمایت می‌شود. سیستم ریاست جمهوری، کمتر مطلوب احزاب منطقه‌ای است زیرا انتخاب مستقیم رؤسای جمهور نسبت به نخست وزیرانی که توسط یک پارلمان برگزیده می‌شوند، به حمایت بین منطقه‌ای بیشتری نیاز دارد. چنین ترکیبی حتی زمانی که هر کدام از مناطق در اصل شامل یکی از گروه‌های قومی یا مذهبی باشند به ممانعت از شکل‌گیری احزاب هویت‌گرا در یک دولت ملی کمک می‌کند. در یک سیستم ریاست جمهوری اگر احزاب مقدار مشخصی از حمایت را در بیش از یک منطقه کشور نداشته باشند باید بیش از یک گروه قومی و مذهبی را نمایندگی کنند.

به هر حال، ترسیم مرزهای عراق در طول خطوط قومی و مذهبی ممکن است با ایجاد اقلیت‌های منطقه‌ای درون دولت‌های محلی، درگیری‌های قومی را ترویج نماید. همان‌گونه که نقشه شماره یک نشان می‌دهد، ایجاد مناطق کاملاً یکسان در عراق غیر ممکن است زیرا گروه‌های مختلف قومی و مذهبی در بعضی از مناطق کشور در یکدیگر آمیخته شده‌اند. اسکان مجدد این گروه‌ها در مناطق متفاوت نیز درگیری‌های قومی یا جدایی‌طلبی را تشویق خواهد کرد، همانطور که پس از جنگ جهانی دوم تقسیم بندی هندوستان موجب این امر شد. با تصویب قوانینی که نسبت به اقلیت‌های منطقه‌ای تبعیض قایل می‌شود یا آنها را نادیده می‌گیرد، احزاب در دولت‌های محلی هندوستان نظیر آسام، ناگالند و میزورام[1] درگیری‌های قومی ایجاد کرده‌اند و به وسیله این گروهها خواسته‌های تجزیه‌طلبانه دولت‌های محلی را تحریک کرده‌اند.

---

[1]. Assam, Nag aland, Mizoram

Map 2: Ethno-Linguistic Groups in Iraq's 18 Administrative Districts



Source: *Iraq: A Country Profile* (Washington, D.C.: Central Intelligence Agency, 2003), www.lib.utexas.edu/maps/middle_east_and_asia/iraq_ethno_2003.jpg. Note: The ethnographic and administrative maps of Iraq are transposed on one another.

نقشه شماره ۲: گروه های قومی ـ مذهبی در ۱۸ استان عراق

همچنین در نیجریه، احزاب هویت‌گرا تلاش کرده‌اند تا شریعت و قوانین اسلامی را گسترش دهند که در نتیجه منجر به درگیری میان مسلمانان و ایگبوس‌های مسیحی[1] در شمال کشور شده است. برای ممانعت از وقوع چنین مسأله‌ای در عراق، دولت ملی باید هرگونه قانونی را که موجب تبعیض علیه گروه‌های دیگر در دولت‌های محلی شود، ممنوع سازد و اجازه دهد تا مسائل و مشکلات مربوط به تبعیض جهت بررسی مجدد به دادگاه قانون اساسی تقدیم شود.

بهترین جایگزین برای ترسیم مرزها در طول خطوط قومی و مذهبی، ترسیم مرزهای دولت محلی از میان خطوط قومی و مذهبی با امید به تضعیف هویت‌های قومی و مذهبی عراق می‌باشد.(۱۱) حتی برخی‌ها پیشنهاد استفاده از ۱۸ استان کشور به عنوان مرزهای این دولت‌های محلی جدید را داده‌اند. بسیاری از اعراب حامی فدرالیسم، از این طرح حمایت می‌کنند. کنگره ملی عراق نیز از تقسیم عراق به چند منطقه حمایت می‌کند، اما نه از مرزهای استانی کنونی که اکثریت شیعه را به شکل درستی نشان نمی‌دهد.

بزرگترین امتیاز ترسیم مرزهای عراق در طول خطوط قومی و مذهبی در این نکته است که در آن احتمال جلوگیری از تسلط احزاب هویت‌گرا بیشتر است. وقتی مرزهای منطقه‌ای در طول خطوط قومی و مذهبی ترسیم شوند، دیگر قوانین کشور نظیر قانون انتخابات بین منطقه‌ای و نظام ریاستی دولت می‌توانند از استیلای احزاب هویت‌گرا بر دولت جلوگیری نمایند. به هر حال، با ترسیم مرزهای منطقه‌ای از میان خطوط قومی و مذهبی، احزاب هویت‌گرا می‌توانند به وجود آیند، زیرا می‌توانند در سراسر کشور رقابت کنند و تنها نمایندگی یک گروه قومی یا مذهبی را داشته باشند. در چنین طرحی تنها راه جلوگیری از تسلط احزاب هویت‌گرا بر دولت، ممنوعیت آشکار آنها یا ملزم کردن احزاب به داشتن

---

[1]. Christian Igbos

سهمیه‌های قومی یا مذهبی مشخصی است که نه تنها هر دو این مکانیسم‌ها غیر دموکراتیک می‌باشد بلکه احتمالاً با مخالفت جدی احزاب نیز مواجه خواهد شد.

چنین شرایطی در هندوستان وجود دارد جایی که حزب بهاراتیا جاناتا در سراسر هندوستان رقابت می‌کند اما تنها از سوی هندوهای این کشور حمایت می‌شود. سیاست‌های طرفدارانه حزب بهاراتیا جاناتا از هندوها که شامل از بین بردن مسجد مسلمانان در «آیودی‌ها»[1] و تقاضا برای یک کد مدنی مشترک که امتیازهای ویژه مسلمانان را حذف می‌سازد، موجب بروز درگیری‌های آشکاری میان هندوها و مسلمانان شده است. ترسیم خطوط منطقه‌ای از میان خطوط قومی و مذهبی ممکن است به طور یکسان منجر به تشکیل احزاب هویت‌گرایی شود که مسلمانان سنی، شیعیان و کردها را در کشور نمایندگی می‌کنند و سیاست‌هایی را ترویج دهند که به نفع گروه خودشان و به ضرر گروه‌های دیگر باشد. از سویی دیگر، مرزهای منطقه‌ای که در طول خطوط قومی و مذهبی ترسیم شوند، در ارتباط با مکانیسم‌هایی نظیر قوانین انتخابات بین منطقه‌ای یا نظام ریاستی می‌توانند از چنین تبعات ویران کننده‌ای اجتناب ورزند.

کرکوک

در پایان، برای از بین بردن هر گونه احتمال درگیری‌های قومی و جدایی‌طلبی در عراق، کرکوک باید جزیی از منطقه تحت کنترل کردها که ایجاد شده، باشد. کردها ادعای بر حقی نسبت به این شهر دارند. کردها تقریباً اکثریت مطلق جمعیت کرکوک را در اختیار دارند و اگر رژیم صدام حسین به عنوان بخشی از برنامه «عربی‌سازی» خود آنها را از این شهر تبعید نمی‌کرد و اعراب را جایگزین آنها نمی‌ساخت، جمعیتشان از این هم می‌توانست بیشتر باشد. به علاوه، رهبران کرد قول داده‌اند که به حقوق اقلیت‌ها در این شهر احترام بگذارند که در

---

[1] .Ayodyha

نتیجه می‌بایستی از بیم و هراس اقلیت‌ها در منطقه بکاهد. بنا به اظهارات طالبانی، رهبر اتحاد میهنی کردستان: «ما شهر کرکوک را به عنوان شهر برادری و چند ملیتی در نظر می‌گیریم زیرا کرکوک شهر کردها، ترکمان‌ها، اعراب و کلدو - آشوری‌هاست. این شهر باید سمبل برادری مردم و شهروندی واقعی عراق مبتنی بر برابری باشد».(۱۲)

علاوه بر این، کردها احتمالاً هیچ توافقی که براساس آن کرکوک بخشی از منطقه تحت کنترل کردها نباشد را نمی‌پذیرند، همان‌گونه که آنها کرکوک را در قانون اساسی منطقه کردستان عراق، که توسط دولت محلی کردستان پس از جنگ خلیج[فارس] پذیرفته شد و این دولت از آن پس بر این منطقه حکومت کرد، گنجاندند. شدت وابستگی کردها به این شهر در مخالفتشان با موافقتنامه خودمختاری سال ۱۹۷۰ که به وسیله دولت عراق پیشنهاد شد نیز به چشم می‌خورد زیرا در این موافقتنامه هم کرکوک در منطقه آنها گنجانده نشده بود. اگر کنترل شهر کرکوک به کردها اعطا نشود، ممکن است که آنها نه تنها با هر موافقتنامه‌ای که ارائه گردد مخالفت ورزند بلکه شاید تلاش کنند تا از کشور جدا شده و کرکوک را نیز به خود ملحق سازند.

ترکیه با ترس از اینکه کنترل کرکوک، کردها را از قدرت مالی بهره‌مند خواهد کرد تا دولت مستقلی را اعلام کنند، نیت خود را بر حمله به عراق در صورتی که کردها کنترل این شهر را در اختیار بگیرند، نشان داده است. حفظ کرکوک در اراضی کردی مستلزم این اطمینان‌دهی به ترکیه است که کردها از عراق جدا نخواهند شد. در کوتاه مدت، شاید ایالات متحده براساس حضور نظامی خود در عراق و مخالفت با استقلال کردها، چنین تضمینی را به ترکیه بدهد. شیوه دیگر اطمینان‌دهی به ترکیه در مورد اینکه کردها در کوتاه مدت یا بلند مدت از عراق جدا نخواهند شد، جلوگیری از کنترل کردها بر تمامی درآمدهای نفتی است که از کرکوک به دست می‌آید. بدین ترتیب قدرت مالی آشکار کردها

از بین می‌رود و احتمال اعلام یک دولت مستقل را کاهش می‌دهد. همان‌گونه که قبلاً بحث شد، چنین ترتیبی با موافقت کردها همراه خواهد بود زیرا آنها تنها خواستار سهمی از درآمدهای نفتی متناسب با تعداد جمعیت کردهای ساکن در کرکوک هستند.

نه هر نظام فدرالی

تبعات بالقوه شکست در طراحی صحیح فدرالیسم و تشکیل یک دموکراسی مستقر در عراق، به ماورای مرزهای عراق گسترش خواهد یافت. جنگ داخلی در عراق ممکن است به کشورهای همسایه نظیر ترکیه و ایران کشیده شود و حتی موجب بی‌ثباتی در خاورمیانه گردد. حتی ممکن است موجب کاهش سرمایه‌گذاری خارجی در منطقه شود، افراط‌گرایان اسلامی را تقویت کند و تنش‌های میان فلسطینیان و اسرائیلی‌ها را وخیم‌تر سازد. جنگ داخلی در عراق ممکن است حتی به شکل کلی‌تر از حمایت از مفهوم فدرالیسم بکاهد، و این برای شماری از کشورهایی که فدرالیسم را مد نظر دارند مانند افغانستان و سریلانکا مهم خواهد بود. در نهایت، شکست در طراحی و اجرای نوعی فدرالیسم که بتواند دموکراسی مستقری را در عراق به وجود آورد ممکن است از هر گونه حمایت بین‌المللی برای اقدامات دیگر ایالات متحده در منطقه از جمله مذاکرات صلح اعراب ـ اسرائیل بکاهد. بنابراین دولت فدرال عراق باید به دقت طراحی شود تا به دولت‌های محلی خودمختاری وسیع سیاسی و مالی دهد، کرکوک را در منطقه کردی ایجاد شده، قرار دهد و نفوذ احزاب سیاسی هویت‌گرا را محدود سازد. ثبات کوتاه مدت و دراز مدت عراق و خاورمیانه بزرگ به این امر بستگی دارد.

یادداشت‌ها

1. Holbrooke Says U.S. Must Prepare for Long Stay in Iraq, Calls on Bush to Make Major Effort to Repair Ties with France," *Council of Foreign Relations*, April 18, 2003,
www.cfr.org/publication.php?id=5871 (accessed January 4, 2004) (interview by Bernard Gwertzman).

2. Human Rights Watch, *Iraq's Crime of Genocide: The Anfal Campaign Against the Kurds* (New Haven: Yale University Press, 1995).

3. Andrew Clennell, "Mass Grave Found Near Kirkuk, Claims Kurdish TV Station," *Independent* (London), April 18, 2003.

4. "Kurdish Leader Barzani Believes Federalism Is the Answer," *BBC Worldwide Monitoring*, December 1, 2002.

5. "Iraqi Kurdish PUK Paper Praises President Bush's 'Endorsement' of Federalism," *BBC Monitoring International Reports*, March 8, 2003.

6. Conference of the Iraqi Opposition, *Final Report on the Transition to Democracy in Iraq*, November 2002,
www.wadinet.de/news/dokus/transition_to_democracy.pdf
(accessed January 2, 2003 amended by the members of the Democratic Principles Workshop).

7. Suna Erdem and Roland Watson, "U.S. Assures Turks that Kurds Will Withdraw," *Times* (London), April 11, 2003.

8. Mike Blanchfield, "Turks Enter Northern Iraq," *Gazette*, March 22, 2003.

9. Stefan Smith, "Iraqi Turkoman Leader Warns Kurdish Ambitions Could Spark Civil War," Agence France Presse, February 14, 2003.

10. "Turkoman Leader Reaffirms Commitment to Iraqi Territorial Unity," *BBC Worldwide Monitoring*, February 12, 2003.

11. "Guiding Principles for U.S. Post-Conflict Policy in Iraq," 2003, www3.cfr.org/pdf/Post-War_Iraq.pdf (accessed January 4, 2004) (report of an Independent Working Group Cosponsored by the Council on Foreign Relations and the James A. Baker III Institute for Public Policy of Rice University); Adeed Dawisha and Karen Lee

Dawisha, "How to Build a Democratic Iraq," *Foreign Affairs* (May/June 2003): 36– 50.

12. "Iraqi Kurdish PUK Leader Calls for Multi-Ethnic Administration for Kirkuk," *BBC Worldwide Monitoring*, April 14, 2003.

ایجاد عراقی دمکراتیک: چالش‌ها و فرصت‌ها*

دانیل بایمن

اکنون که رژیم صدام توسط آمریکا و متحدینش سقوط کرده است، مسئله دشوار حکومت آینده عراق در پیش روست. گرچه دولت بوش، مقامات سازمان‌های غیر دولتی و عراقی‌های در تبعید با اقدامات موقتی برای حکومت عراق موافق نیستند، اما یک اجماع تعجب برانگیزی در مورد نوع احتمالی حکومت عراق وجود دارد: تقریبا همه احزاب معتقدند عراق باید یک حکومت دمکراتیک و فدرال داشته باشد.(۱) جرج دبلیو بوش اظهار داشت که "همه عراقی‌ها باید در حکومت جدید حقی داشته باشندو باید حقوق همه شهروندان حفظ شود."(۲) زلمای خلیل زاد که نماینده ویژه رئیس جمهور وسفیر غیر رسمی برای عراقی‌های آزاد بود، برای عراق بعد از صدام "یک حکومت دمکراتیک و مبتنی بر نمایندگی فراگیر" را مطرح کرد.(۳)

در واقع دیدگاه دولت بوش در مورد دمکراسی فراتر از عراق وسعت می‌یابد، ریچارد پرل که استراتژیستی متنفذ و برخوردار از روابطی تنگاتنگ با دولت است، احتمال می‌دهد که "جایگزینی صدام با یک رژیم عراقی مناسب راه را برای

---

* این مقاله ترجمه اثر ذیل است که توسط سکینه ببری و عبدالرضا همدانی به فارسی برگردانده شده است. نویسنده مقاله استادیار برنامه مطالعات امنیتی در دانشگاه جرج تاون و پژوهشگر ارشد مطالعات سیاست خاورمیانه در مؤسسه Brookings می‌باشد.

Daniel Byman, Constructing a Democratic Iraq: Challenges and Opportunities, International Security, vol. 28, no. 1 (Summer 2003), pp. 47-78.

منطقه‌ای با ثبات‌تر و صلح آمیزتر، باز کند." جیمز ووسلی[1] رئیس سابق اطلاعات مرکزی هم معتقد است "تغییر رژیم صدام می‌تواند یک فرصت طلایی برای ایجاد تغییر در جهان عرب باشد."(۴)

اما هنوز تردیدهای فراوانی وجود دارد. آلینا رومانوسکی[2]، یک مقام غیر نظامی در دولت آمریکا که درامور خاورمیانه فعالیت می‌کند، معتقد است "عراق به عنوان یک کشور در جهان از یک بستر ناامیدکننده برای رشد دموکراسی برخوردار است.(۵) کریس ساندر[3]، که متخصص خاورمیانه است، می‌نویسد:"در عراق مردمی که بتوانند دموکراسی را تحویل بگیرند وجود ندارد. "(۶) این افراد بد بین، بر این باورند که عراق شکاف‌ها و گسست‌های زیادی دارد و شرایط لازم مانند جامعه مدنی مستحکم برای شکوفایی دموکراسی، را دارا نیست.

با وجود این مخاطرات، وسوسه تعقیب دموکراسی به طور قابل توجهی یک باردیگر درعراق سر بر آورده است. اگر عراق به نحو مطلوبی دموکراتیک گردد، امکان صلح با همسایگان و اجتناب از سرکوب داخلی، بیشتر می‌شود. مردم عراق بعد از یک دهه تحریم و جنگ‌های پی در پی، از یک دیکتاتوری وحشیانه رها شدند.(۷) بهترین استدلال برای عراق دمکراتیک، این است که دیگر جایگزین‌ها به مراتب بدتر هستند. اگر عراق یک حکومت با ثبات و مناسب به دست نیاورد ممکن است سرکوب گسترده، جنگ داخلی، موج گسترده پناهندگان و مصیبت‌های دیگری بوجود آید.(۸)

یک عراق دموکراتیک شاید ایده آل باشد اما آیا امکان پذیر است؟ این موضوع به بعضی مسائل بسیار اساسی در علم سیاست مربوط می‌شود(۹) از قبیل شرایط ضروری برقراری دمکراسی، تأثیر اختلافات عمیق در بین گروه‌ها(۱۰) و

---

1. James Woosely
2. Alina Romanowski
3. Chris Sander

دخالت خارجیان در تحمیل نظم سیاسی که افراد بومی، قادر به ایجاد آن نیستند.(۱۱)

این مقاله بر امکان تحقق یک حکومت دموکراتیک در عراق بعد از صدام، متمرکز است و برای افزایش فرصت‌هایی که تکثرگرایی در آن ریشه می‌دواند، راه‌هایی را پیشنهاد می‌کند. همچنین به دنبال پاسخ دادن به سوالات زیر است:در جوامع "چند پاره" مانند عراق چه مسائلی برای ایجاد دموکراسی ضروری است؟ چه خطراتی ممکن است در طول دوران گذار عراق به دموکراسی رخ دهد؟ چه معضلات خاصی در عراق وجود دارد که از این پس موضو ع را پیچیده می‌سازد؟ آمریکا و دیگر قدرت‌های مداخله‌گر چگونه می‌توانند (و باید) بر ایجاد دموکراسی تأثیر بگذارند؟ این نگرانی‌ها ـ علی رغم مصلحت سیاسی فوری ـ در اصل به مسائل علوم اجتماعی مربوط می‌شود و این علم می‌تواند به این مسائل کمک قابل توجهی کند.

این مقاله در بردارنده این موضوع می‌باشد که درصورت عدم دریافت کمک گسترده از طرف آمریکا و قدرت‌های دیگربه عراق، مشکلات متعددی رخ خواهد داد که استقرار دمکراسی را دشوار می‌سازد. چا لش‌هایی که ممکن است رخ دهد عبارت است از ایجاد حکومت ضعیف که حامل تهدیدهای امنیتی با شد، نبود یک هویت مشترک که گروه‌های مختلف عراقی را به یکدیگر پیوند دهد، احتمال مداخله ایران و ترکیه، ظهور نخبگان جنگ طلب که به دنبال حادثه جویی در خارج و برانگیختن تنش در داخل هستند، رهبری سیاسی با سازماندهی ضعیف و عدم وجود سابقه دموکراسی.

با این همه نقطه روشنی در این تاریکی وجود دارد. اکثر موانع پیش روی دموکراسی در عراق بعد از صدام، مستقیم یا غیر مستقیم به امنیت و این مساله بستگی دارد که آیا چنانچه آمریکا و قدرت‌های اشغالگر برای مدت‌های طولانی نیروهای قابل توجهی درعراق مستقر کنند، می‌توانند امنیت را فراهم سازند؟

قدرت‌های خارجی قادرند در فرونشاندن اغتشاشات داخلی و بازداشتن قدرت‌های همسایه از ماجراجویی، کمک کنند. قدرت‌های مداخله‌گر درصورتیکه قصد تداوم حضور نظامی خود در آن کشور راداشته باشند، می‌توانند بر نخبگان عراقی تأثیر گذاشته و آنها را کمتر به طرف جنگ طلبی بکشانند.(۱۲) بنابراین دمکراسی سازی عراق امکان پذیر است گرچه تاوقتی که قدرت‌های مداخله‌گر قصد دارند در آنجا حضور داشته باشند، تحقق آن مشکل است.

برای طرح این مباحث، این مقاله تئوری علوم اجتماعی را برای مشخص کردن آنچه یک عراق دموکراتیک شده در پیش رو دارد، مورد بررسی قرار می‌دهد. در بخش اول به طور کلی مزایای بالقوه دموکراسی مرور می‌شود. نظام‌های مبتنی بر اکثریت در جوامع چند پاره چون عراق در بخش دوم توضیح داده می‌شود. بخش سوم راه حل‌های مشترکی را برای مشکلات حکومت اکثریت ـ درجه بالایی از فدرالیسم ـ مطرح کرده و به ضعف‌های آن اشاره می‌کند. بخش چهارم نیز دسته‌ای دیگر از مشکلات نظام‌های درحال گذار به دموکراسی را مطرح می‌کند. بخش پنجم دامنه مسائل مربوط به جوامع "چند پاره"، فدرالیسم و دموکراسی انتقالی که در مورد عراق هم به کار می‌رود را تشخیص داده و مشکلات متعددی را که روند دموکراسی سازی در عراق را پیچیده کرده، مورد شناسایی قرار می‌دهد. در قسمت زیرعواملی که آمریکا و قدرت‌های اشغالگر دیگر قادرند برآن تأثیر بگذارند، بررسی می‌شود و یکی از این عوامل که باقی خواهد ماند، مورد توجه قرار می‌گیرد. از آنجا که نقش قدرتمند و پایدار آمریکا در موفقیت روند دموکراسی سازی در عراق ضروری است، این مقاله با بحث درباره مقتضیاتی که تعهدی پایدار برای آمریکا ایجاد می‌کند، به پایان می‌رسد.

محاسن دموکراسی

اولویتی که بوش وسایر سیاستگزاران آمریکایی بر ایجاد دمکراسی (نسبت به سایر اشکال حکومتی) قائلند، حداقل تا زمانیکه دموکراسی می‌تواند با موفقیت پا

برجا بماند، موجه است.(۱۳) اگردشمنی متقابل جوامع قومی عراقی و منافع گروه‌های رقیب حقی در حکومت ایجاد کند، شاید آنها بتوانند به طور مسالمت‌آمیزتری به جای توسل به جنگ، از طریق نظام سیاسی اختلافاتشان را حل کنند. بسیاری از کبکی‌ها، کاتالان‌ها و اسکاتلندی‌ها(از بین سایرین) به دنبال دولت‌های متعلق به خودشان، یعنی دریافت سهمی بزرگتر از منابع قدرت، خودمختاری بیشتر و تضمین این مساله که مجالی برای رشد فرهنگ‌های متمایز وجود خواهد داشت، هستند. از بسیاری جهات خواسته‌های آنها نشان دهنده تمایلات مسلمانان شیعه و کردهای عراقی است. ولی به طور کلی خشونت گروه‌های قومی در دمکراسی‌های غربی بسیار نادر است، درعوض غالباً در این کشورها طبع ستیزه جویانه مباحث سیاسی وجوددارد. به همین خاطر بسیاری از محققین درمورد توانایی بالقوه دموکراسی‌ها برای حفظ صلح در میان گروه‌های قومی مختلف، خوشبین هستند. سامی سموها و تئودور هانف[1] هنگامی که می‌گویند "لیبرال دموکراسی به بهای کنار گذاشتن کمونیسم، تقویت مدنیت، ارزش‌ها، نهادها و هویت‌های مشترک برتر، را سبب می‌گردد"، نماینده این طرز تفکر هستند. لیبرال دموکراسی، ناسیونالیسم را با شهروندی و دولتی مبتنی بر جامعه مدنی، یکسان فرض می‌کند. درآن تمامی شهروندان بدون در نظر گرفتن خاستگاه‌های قومی و ملی خود، اتباع برابر در نظر گرفته می‌شوند.(۱۴)

وقتی نظام‌های دمکراتیک به نحو مطلوبی نهادینه شوند، به اعضای گروه‌های قومی فرصت انتخاب نخبه سیاسی، موفقیت اقتصادی و دستیابی به جایگاه‌های اجتماعی، داده می‌شود. مشارکت سیاسی، خشونت قومی را که ناشی از تمایل به کسب جایگاه اجتماعی است ـ منبع اصلی بحران قومی ـ کاهش می‌دهد. افراد و گروه‌ها برای کسب حمایت رسمی و توجه به نهادهای همگانی مثل زبان و

---

[1]. Sammy Smooha and Thedore Hanf

روزهای تعطیل، با رای دادن به نامزدهای هم فکر و امتناع از حمایت میهن پرستان افراطی، می‌توانند از نظام انتخاباتی استفاده کنند.(۱۵)

دمکراسی بویژه قادر است در برآورده کردن خواست‌های نخبگان، که یکی از منابع بالقوه بحران هستند، موثر باشد.(۱۶) وقتی مردم به جای اسلحه با استفاده از صندوق‌های رای، قدرت کسب می‌کنند، رهبران منتخب نیز بجای این که از طریق جنگ به دنبال کسب قدرت باشند، از راه‌های مسالمت‌آمیز استفاده می‌کنند. علاوه براین نظام‌های مشارکتی پست‌ها و جایگاه‌هایی را برای نخبگان محلی فراهم می‌کنند.

اگر نظام انتخاباتی به درستی طراحی شود می‌تواند به میانه روی قومی میدان داده، فتنه افروزی را کنار گزارده و آن را منزوی کرده و از قدرت دور کند.(۱۷) با همکاری مقاماتی که از جوامع رقیب انتخاب شده‌اند، می‌تواند به بقای ائتلاف‌های انتخاباتی کمک کند، قوانین بحث انگیز تصویب ویا از حقوق گروه، حفاظت نماید. همکاری ثمر بخش که در جای خود به روابط آینده کمک می‌کند، نشان می‌دهد که گروه‌ها می‌توانند با هم کار کنند و با یکدیگر منافع مشترکی داشته باشند.(۱۸)

بهترین مزیت دموکراسی برای ایالات متحده این است که منطقه صلح آمیزتری در خلیج فارس ایجاد کند. از سی سال پیش که بریتانیا خلیج فارس را ترک کرد، این منطقه دچار جنگ و انقلاب بوده است. دموکراسی‌ها به ندرت با یکدیگر وارد جنگ می‌شوند، بنابراین احتمال استقرار صلح در آینده‌ای دمکراتیک وجود دارد.(۱۹) این مساله حائز اهمیت است که در حالیکه دولت‌های خلیج(فارس) صرف نظر از حرکت‌هایی که برای توزیع قدرت در آنها صورت گرفته، در اصل دیکتاتوری موروثی می‌باشند؛ دمکراسی ایرانی نیز در بهترین شرایط، یک دمکراسی مشروط است.(۲۰) پس این موضوع که دمکراسی‌ها به ندرت با هم وارد جنگ می‌شوند، شاید در حال حاضر با مسائل امروز

خلیج(فارس) ارتباط کمی داشته باشد، گرچه استقرار دمکراسی در عراق می‌تواند اولین گام مثبت به سوی صلحی گسترده و در سطح منطقه باشد.

مخاطرات دمکراسی در جوامع "چند پاره"

هرچند دمکراسی امتیازات تئوریک فراوانی دارد، اما بسیاری از جوامعی را که در راستای خطوط زبانی، قومی و نژادی مجزایی هستند، دربر نمی‌گیرد. بزرگترین مشکل این است که گروه بزرگتر و پر جمعیت‌تر، از انتخابات و دیگر شکل‌های مشروع دمکراتیک برای تضمین تسلط خود ـ استبداد اکثریت ـ استفاده می‌کند. لیبرال دمکراسی برای اجتناب از چنین استبدادی به تغییر مستمر اکثریت‌ها، اتکاء می‌کند. ائتلاف‌های گوناگون افراد که موقتاً بر اساس اهداف سیاسی مشترک، منافع اقتصادی، نگرانی‌های اجتماعی و سایر عوامل شکل گرفته یا از بین می‌روند، این مساله را که بالاخره همه صداها شنیده شده یا امکان شنیده شدن پیدا می‌کنند، تضمین می‌کند. حکومت اکثریت زمانی عملی می‌شود که اکثریت، از انتخاباتی به انتخابات دیگر، تغییر کند. این همان چیزی است که در ایالات متحده و دیگر دمکراسی‌های غربی وجود دارد. در جوامع "چند پاره" علی رغم اینکه صندوق‌های رای گیری طبق مقررات وجود دارند و اکثریتی هم هست اما تغییر، کمتر رخ می‌دهد. بزرگترین گروه قومی ممکن است هرگز قدرت را از دست ندهد چرا که اعضای یک گروه قومی اغلب مانند صندوق رای عمل می‌کنند(تصمیم می‌گیرند). لیبرال دمکراسی در چنین شرایطی منجر به نتایج غیر لیبرال می‌گردد.(۲۱)

این مساله حتی پیش از آغازش در دوران مدرن، دمکراسی را دچار مشکل کرده بود. جیمز مدیسون در ۱۷۸۷ به درستی می‌نویسد "نارضایتی‌هایی که در همه جا از سوی خواص و عوام، یعنی افراد با فضیلت و متفکر و افرادی که دارای اعتقاد شخصی و عمومی و آزادی فردی و جمعی هستند، شنیده می‌شود مبنی بر

این است که حکومت‌های ما بسیار بی ثبات هستند و منافع عمومی در کشمکش‌های احزاب رقیب، نادیده گرفته می‌شود و قوانینی که معمولاً تصویب می‌شود نه بر اساس حکومت عدالت و حقوق اقلیت بلکه مبتنی بر نیروی برتر، ذینفع و غالب اکثریت، است. (۲۲) از نظر مدیسون چاره این مشکل ایجاد هویت‌های متعارض وگسترش رای دهندگان به طوریکه یک منفعت عمومی واحد به سختی بتواند افراد را از سایر مسائل محروم کند، می‌باشد. ولی هنوز در جوامع "چند پاره" هویت‌ها با تعریفی که ما ارائه دادیم، حضور ندارند. در اصل هویت‌ها در اثر بحران‌ها و فجایع گذشته مقاوم‌تر شده‌اند. افراد عمدتا از یک جنبه مانند قومیت مورد شناسایی قرار می‌گیرند که این امر باعث می‌شود سایر هویت‌ها مثل طبقه یا منافع محدود سیاسی به سختی بتوانند ائتلاف‌های سیاسی بوجود آورند که فراتر از گروه‌ها باشند.(۲۳)

انتخابات دمکراتیک این فرآیند را تشدید می‌کند. همانطور که دونالد هارویتز[1] می‌نویسد "با جلب توجه رای دهندگان به مسائل قومی، با طرح خواسته‌های قومی به دولت و تاکید بر عناصر میهن پرستی قومی در هر گروه، احزابی که با آشکار کردن اختلافات قومی، ظاهر می‌شوند، به تعمیق و گسترش آنها کمک می‌کنند.(۲۴) جک اسنایدر[2] هم تاکید می‌کند که خطای مشترک خارجیان این است که قبل از ایجاد نهادها و ارزش‌هایی که برای عملی شدن دمکراسی ضروری است، به حمایت از انتخابات می‌پردازند.(۲۵)

عجیب نیست که اغلب اقلیت‌ها با دمکراسی سازی به مبارزه می‌پردازند چراکه آنها از این بیم دارند که حکومت اکثریت موجب شود تا یک اکثریت منتخب دائمی که هرگز به اقلیت اجازه نمی‌دهد در تصمیم گیری حقی داشته باشند، همواره در راس قدرت باقی بماند. در گرجستان، یکی از جمهوری‌های سابق شوروی، دمکراسی سازی به خاطر ترس اقلیت از استبداد اکثریت جنگ به

1. Donald Harowitz
2. Jack Snyder

بار آورد. اقلیت آبخاز بیم داشت که فرهنگ متمایزش توسط اکثریت گرجی برخوردار از قدرت انحصاری، مورد تجاوز قرار گیرد. از این رو هنگامی که ناسیونالیست‌های گرجی برای پیروزی در انتخابات تبعیض ایجاد کردند، اقلیت، مقاومت خشونت آمیز را انتخاب کرد. تجربه‌های سریلانکا و ایرلند شمالی درس‌های مشابهی را به ما می‌آموزد.

در سریلانکا اکثریت سینهاله به بهای اینکه اقلیت تامیلی شورش خونین ببرها را بوجود آوردند، به مدت طولانی قدرت را در انحصار داشتند. در ایرلند شمالی اکثریت معترض، به قیمت کنار گذاشتن اقلیت کاتولیک از ۱۹۲۲ تا۱۹۶۹، قدرت را در دست داشتند و ناسیونالیسم خشونت بار کاتولیک را پروراندند.(۲۶) همه این کشورها با توجه به انتخاباتی که برگزار شد "دمکراتیک" بودند اما کوته فکری برخی گروه‌ها سبب واگذاری قدرت شد.

عراق نیز به دلیل وجود احتمال استبداد اکثریت در معرض خطر است. مردم شیعه عراق که بیش از ۶۰ در صد کل جمعیت را تشکیل می‌دهند با ایجاد دگرگونی در محرومیت همیشگی خود از قدرت، از انتخابات آزاد استفاده کرده و تبدیل به یکی از قدرت‌های مسلط می‌گردند. رهبران مخالف شیعه همواره از دموکراسی می‌گویند اما از آنجا که آنها خواستار کنترل مطلق شیعیان بر عراق هستند، این مساله چندان واضح نیست.(۲۷) این امکان وجود دارد که اعراب سنی و حتی کردهای عراقی به خاطر ترس از سلطه شیعیان، با نظام مبتنی بر حکومت اکثریت مخالفت کنند.

انتظارات و خطرات یک گزینه فدرال

عراقی‌ها و سیاست گزاران آمریکایی مایلند از مخاطرات دمکراسی در جوامع "چند پاره" آگاه شوند. برای کاهش این خطرات تاکنون تقریبا همه برنامه‌های ایالات متحده برای حکومت احتمالی عراق معرفی و ازآنها حمایت شده است. همچنین بر عدم تمرکز، مشارکت همه گروه‌های عراقی در تصمیم گیری و

تعهدات الزام آور به حقوق اجتماعات محلی تاکید شده است.(۲۸) رهبران مخالف عراقی که در دوران تبعید نیز فعالیت داشتند از فرم فدرال دمکراسی که در آن به واحدهای سیاسی در سطوح پایینی حکومت مرکزی، قدرت قابل توجهی داده شود، حمایت می‌کنند.(۲۹) بسیاری از کردهای عراقی و اعراب داخل عراق از شکل فدرال دمکراسی برای جایگزینی رژیم صدام، سخن به میان می‌آورند.(۳۰) حتی شیعیان عراقی که از نظام مبتنی بر حکومت اکثریت سود می‌برند، از یک ساختار فدرال دفاع می‌کنند که به شیعیان اجازه می‌دهد اماکن مقدس خود را اداره کنند، متون مقدسشان را چاپ کنند، اعیاد شیعه را جشن بگیرند و به طور آزادانه به احکام مذهبی شان عمل کنند.(۳۱)

از لحاظ نظری، فدرالیسم و دیگر ترتیباتی که حقوق اقلیت را تضمین می‌کند با دادن قدرت بیشتر به گروه‌های اقلیت و رهبرانشان با توجه به پیوستگی‌های بنیادینی چون تعلیم و تربیت، وضع مالیات‌ها، حقوق و نظم، انگیزه‌های درگیری را کاهش می‌دهد.(۳۲) رهبران گروهی در حکومت محلی موقعیت مهمی بدست می‌آورند و در نتیجه میل آنها به کسب قدرت ونفوذ ارضا می‌شود.(۳۳) در سطوح ملی همه گروه‌های بانفوذ دارای حق هستند و معمولاً گروه‌های کوچکترحضوری به فراخور حال خود دارند.(۳۴) علاوه براین تعهدات پایدار به حقوق اقلیت از نظر مذهبی و زبانی می‌تواند یکی از بزرگترین عوامل درگیری قومی را ـ اکثریتی که خواسته‌اش را بر دیگر گروه‌ها تحمیل می‌کند ـ از بین ببرد.(۳۵)

با این حال فدرالیسم علاج این مشکل نیست. حتی اگر بسیاری از عراقی‌ها به آن راضی باشند ناگزیر بعضی رهبران و اجتماعات بزرگتر ممکن است موافق آن نباشند. نارضایتی‌ها می‌تواند این موارد را در بر بگیرد: کم بودن سمت‌های دولتی برای برخی از گروه‌های خاص، سطح پایینی از خود مختاری، عدم کنترل بر ثروت محلی نفت و سایر موارد.

چنین نارضایتی‌هایی می‌تواند در بسیاری جوامع یافت شود اما به طور خاص برای نگرانی از نظام‌های فدرال مطرح می‌شود. یک سیستم فدرال که حکومت مرکزی بسیار ضعیفی دارد، همواره با مشکلاتی چون مسائل امنیت جمعی یا سرکوب نخبگان جنگ طلب روبروست. فدرالیسم ذاتا گروه‌های محلی را به ضرر حکومت ملی تقویت می‌کند. وقتی گروه‌های محلی کنترل حکومت محلی را به دست می‌گیرند از منافع خاص خودشان بهره مند می‌شوند و صرف نظر از این، از نهادهایی نیز برخوردار می‌گردند، در چنین شرایطی آنها قادر به سازماندهی بهتری هستند ـ عامل اصلی که توانایی آنها را برای مقاومت در برابر حکومت مرکزی تعیین می‌کند، گسترش درگیری است.(۳۶) دمکراسی فدرال بویژه زمانی ضعیف عمل می‌کند که قدرت‌های خارجی، کشوری را تهدید کنند. نظام فدرال ارتش قوی نخواهد داشت که این، تهدیدی برای گروه‌های محلی می‌باشد.(۳۷)

تجربه لبنان آموزنده است. در ۱۹۴۳ نخبگان لبنان برای نگارش میثاق به اصطلاح ملی، با مقامات مستعمره فرانسه همکاری کردند و قدرت را میان گروه‌های عمده لبنانی تقسیم کردند.(۳۸) بر اساس حکومت میثاق ملی کشور، ارتش لبنان نباید و نمی‌تواند بر کشور کنترل داشته باشد از آنجاییکه رهبران مسیحی از کاربرد ارتشی قوی برای سلطه بر کشور توسط مسلمانان (که به سرعت به اکثریت لبنانی تبدیل می‌شوند) بیم داشتند، ارتش را تضعیف کردند. وقتی برای اولین بار فلسطینی‌ها بعد از اخراج از اردن گروه گروه وارد لبنان شدند، رهبران لبنان از ترس ایجاد قطب بندی، نتوانستند با فرستادن ارتش به جنوب موافقت کنند.(۳۹) چون دولت هیچ جای امیدواری نسبت به توقف فلسطینی‌ها باقی نگذاشت، مارونی‌ها و شیعیان اوضاع را به نفع خود در دست گرفتند.(۴۰) حملات دائمی اسرائیل، دولت مرکزی را ضعیف‌تر کرد و اعتبار آن را نزد گروه‌های لبنانی به عنوان حافظ نظم، کم کرد.(۴۱) دولت قادر به بازداشتن رهبران گروه‌ها از سازماندهی نیروی شبه نظامی و حتی گسترش پیام‌های خصمانه، نبود. سطح

بالای خودمختاری گروهی تصدیق کننده مسائل پیش پا افتاده‌تری است که مانع از آن می‌شود که دولت، رهبران گروه‌ها را از سازماندهی یا انتشار پیامشان باز دارد.

نظام‌های مبتنی بر توزیع قدرت که به گروه‌های محلی اجازه می‌دهند مدارس و نهادهای مذهبی خود را داشته باشند، با بزرگ جلوه دادن اهمیت هویت‌های گروهی، ایجاد پیوندهای متقاطع[۱] یا هویت‌های مشترک را سخت‌تر می‌کنند.(۴۲) جک اسنایدر و رابرت جرویس[۲] اشاره می‌کنند که توزیع قدرت می‌تواند گروه‌های رقیب را تحریک کرده و باعث می‌شود در بستر خطوط قومی بسیج سیاسی صورت گیرد.(۴۳) در توافقات سیاسی لبنان که قدرت میان گروه‌های اجتماعی تقسیم شده، و از همین ضعف آسیب دیده است، حس لبنانی بودن تضعیف گشته و هویت قومی رجحان یافته است. همانطور که آگوستوس ریچارد نورتون[۳] می‌گوید در لبنان فعلی "شانس زندگی هر کس بستگی به این اتفاق دارد که از یک مسلمان سنی، ارتدوکس یونانی، مسیحی مارونی یا مسلمان شیعه متولد شده باشد یا متعلق به یکی از ۱۵ فرقه مذهبی شناخته شده‌ای باشد که جامعه لبنان را تشکیل می‌دهد."(۴۴)

با این همه احتمال وقوع تجزیه طلبی بیش از فدرالیسم است. رشد هویت‌های محلی احساس وحدت ملی را کاهش داده و پیوند میان مناطق ومرکز را کم می‌کند. بعلاوه چون دولت ضعیف است، گروه‌ها مسلح شدن را آسان‌تر می‌دانند.(۴۵)

یک سیستم فدرال اگر بجای منطقه گرایی، مبتنی بر قومیت باشد، امکان دارد بی ثباتی ایجاد کند. نیجریه بعد ازاستقلال در ۱۹۶۰، به جای یک منطقه، سه حکومت محلی داشت که هر کدام توسط یکی از گروه‌های ایبوها، هاوسا

---

1. Cross-cutting
2. Robert Jervis
3. Augustus Richard Norton

ویوروبا[1]، اداره می‌شد. هر گروه، از قدرت حاکم خود بر نهادهای منطقه‌ای، جهت رقابت برای دستیابی به حکومت مرکزی استفاده می‌کرد. این مساله منجر به حضور نمایندگان کمتری از اقلیت‌های دیگر شد و در نتیجه جنگ ۱۹۷۰-۱۹۶۷ بیافرا رخ داد. تشکیلات بعدی، گروه‌های اصلی را به ۱۹ ایالت تقسیم کرد و به این ترتیب باعث افزایش رقابت گروه‌های قومی و اتحاد بین گروه‌ها شد. در نتیجه بلوک‌های متخاصم از هر دوطرف شکل نگرفت.(۴۶) به هر حال کردها در عراق، فدرالیسم را به عنوان ابزاری برای تضمین حقوق جمعی خود می‌دانند و می‌خواهند که مناطق کرد نشین تحت اداره کردها قرار گیرد.(۴۷)

هنگامی که سیستمی به طور مشخص مبتنی بر قومیت باشد مناقشاتی که بر سر مرزها رخ می‌دهد، ممکن است بر درگیری داخلی تأثیر بگذارد. از لحاظ نظری گفتن اینکه گروه‌های محلی باید درجه بالایی از حق خودمختاری داشته باشند، بسیار ساده است. اما گروه از کجا باید شروع کند؟ مثلاً در شمال شرقی هند مناقشات بر سر خطوط مرزی به کشمکش‌های قومی و خشونت‌های دوره‌ای منجر شد.(۴۸) چنین مشکلاتی بویژه در جوامع "چند پاره" به شدت وجود دارد، جوامعی که در آنها درگیری‌های گذشته یا مهاجرت‌های اجباری منجر به واگذاری سرزمینی شده، که همه گروه‌ها به قبول آن گردن نمی‌نهند.

خطرات دوران گذار

مشکلات بالقوه عراق در فرآیند دمکراسی سازی، فراتر از فدرالیسم است. دمکراسی سازی می‌تواند صلح اجتماعی را تقویت کند اما در طول دوره تلاش برای انتقال به دموکراسی غالباً امکان آشوب، درگیری و هر جنگ تمام عیاری وجود دارد. ادوارد منسفیلد[2] وجک اسنایدر بین دولت‌های"دموکراسی شده" و

---

[1]. Ibo, Hausa, Yoruba

[2]. Edward Mansfield

جنگ‌های بین المللی، یک رابطه نگران کننده‌ای یافته‌اند. آنها مدعی شدند که دولت‌های "دمکراسی شده" تقریبا دو برابر دموکراسی‌های با ثبات یا دیکتاتوری‌ها، ممکن است در گیر جنگ شوند.(۴۹) این رابطه، هشداری است به کسانی که نسبت به استقرار دمکراسی، که منطقه‌ای صلح آمیزتر ایجاد می‌کند، اشتیاق نشان می‌دهند.

علاوه بر این، خطر بزرگ درگیری بین المللی، اندیشمندان علوم اجتماعی را بر آن داشت که میان انتقال به دمکراسی و بی ثباتی ارتباط زیادی بیابند.(۵۰) بروز درگیری‌های متعدد اخیر در آذربایجان، ارمنستان، گرجستان، پاکستان و تاجیکستان ناشی از اقدام برای دمکراسی‌سازی در جوامع "چند پاره" قومی می‌باشد. بنابراین ممکن است انتقال از دولتی موقت به یک دمکراسی واقعی، مستعد بی ثباتی زیادی باشد.

یکی از علل اینکه دمکراسی سازی باعث ایجاد درگیری می‌شود این است که نخبگان، مخصوصاً هنگامیکه نهادهای دمکراتیک ضعیف باشند، می‌توانند به راحتی از آزادی‌های دمکراتیک به نفع خود استفاده کنند.(۵۱) مدیسون اظهار داشت که "همانطور که هوا باعث ایجاد آتش می‌شود، آزادی نیز باعث ایجاد تمایز می‌گردد، نیازی که بدون آن تفاوت‌ها از بین می‌رود."(۵۲) میهن پرستان افراطی اگر از محدودیت‌های مستبدانه رها شوند، تقریباً در هر کشوری از رسانه‌ها و حق آزادانه تشکیل انجمن برخوردار شده واز این فرصت‌ها برای بسیج پیروان خود استفاده می‌کنند. علاوه بر این شرایط لازم برای رقابت نخبگان ـ فضای سیاسی برای بیان نظرات و بسیج طرفداران ـ با دمکراسی سازی تقویت می‌گردد.(۵۳)

رهبران گروه‌ها غالبا با استقرار نظام دمکراتیک مخالفت می‌کنند. از آنجا که مشارکت گسترده‌تر می‌تواند بر قبول مشروعیت نظام دلالت کند، تندروهای هر گروه اغلب با انتخابات و همکاری با سایر گروه‌ها مخالفند. در ایرلند شمالی ارتش موقت جمهوریخواه ایرلند، مدتهاست با مشارکت در انتخابات مخالفت کرده و آن

را مساوی با تسلیم شدن می‌داند.(۵۴) وقتی رادیکال‌ها انتخابات راتحریم کردند، آنهاییکه در انتخابات شرکت کردند، این خطر را به جان خریدند که برچسب خائن بودن را بپذیرند.

در یک جامعه "چند پاره"، از دست دادن قدرت خطرات زیادی را بوجود می‌آورد. بازندگان در انتخابات ممکن است سر انجام بمیرند، نه اینکه به راحتی از مقامشان عزل گردند. ترس از استبداد اکثریت یا مجازات رفتارهای نادرست گذشته، نخبگان حاکم را بر آن می‌دارد تا در انتخابات وقفه ایجاد کرده یا از آن جلوگیری کنند. جامعه بین المللی در ۱۹۹۳ و ۱۹۹۴ بر کثرت گرایی بیشتری در روآندا اصرار ورزید و تهدیدی را که از طرف نخبگان میهن پرست افراطی هوتو[1] بر آن کشور حاکم بود، رفع کرد. این نخبگان به جای اینکه نظام بازتری را بپذیرند، کابوس تهدید توتسی[2] رامطرح کردند که اوضاع را برای نسل کشی بعدی فراهم میکرد.(۵۵)

دمکراسی سازی احتمال بروز جدایی طلبی را نیز بالا می‌برد. یوگسلاوی سابق شاید دردناک‌ترین نمونه‌ای باشد که نشان می‌دهد چگونه افزایش توزیع قدرت می‌تواند به طور متناوب جدایی طلبی و درگیری بوجود آورد. به همین ترتیب تجربه چچن نشان دهنده این خطر است که گروه‌های بسیار تندرو برای پیش بردن جدایی طلبی از آزادی‌های دمکراتیک به نفع خود استفاده خواهند کرد. هرگاه فرصتی برای تشکیل جلسه و گفتگوی آزادانه داده شده، رهبران چچن هر گونه رابطه بامسکو را رد کرده‌اند ـ موضعی که سبب سرکوب ده‌ها و صدها چچنی توسط روس‌ها شده و روس‌ها نیز بر اثر آن کشته شده‌اند.(۵۶)

گروه‌ها بویژه درطول مدت تغییرات دموکراتیک، نگران امنیت خود هستند. شکل گیری نهادها مستلزم همکاری متقابل و عدم تجاوز می‌باشد(۵۷) اما برای اینکه این تصورات به واقعیت بپیوندد به زمان و صلح نیاز است. صرف نظر از

---

[1]. Hutu
[2]. Tutsi

شروطی که ضروری است یا صرف نظر از تقاضای احزاب برای صلح، انجام توافقی که دمکراسی را دربر بگیرد، مشکل است، چرا که مبارزان نسبت به از دست دادن امنیت خود بیم دارند.(۵۸) آزادی‌هایی مانند حق تشکیل اجتماعات و اظهار نظر آزادانه که در ذات دمکراسی واقعی وجود دارد، به بسیج قومی کمک کرده و سبب تهدیدات امنیتی می‌گردد. بنابراین حتی هنگامیکه نهادهای دمکراتیک برای حفظ صلح ایجاد می‌شوند به دلیل وجود خطرات امنیتی، غالباً استمرار پیدا نمی‌کنند. مثلاً اتحاد ملی برای استقلال کامل آنگولا، بعد از آنکه توافقات لوزاکو را امضا کرد، چون از انتقام‌جویی جنبش مردمی برای آزادی آنگولا و کسب قدرت توسط آنها، تا اندازه‌ای هراس داشت، کنار گزازدن سلاح را نپذیرفت.

مشابه این قضیه، در لبنان به رغم وجود مصالحه‌ای دمکراتیک جهت پایان دادن به جنگ داخلی، تا ۱۹۹۰ یعنی زمانیکه سوریه برای تضمین امنیت (و تأمین قدرت خود) وارد لبنان شد، صلح به این کشور بازنگشت. قبل از آن حتی یک گروه کوچک نظامی توانسته بود چندین آتش بس را نقض کند.(۵۹)

به دلیل این مسائل، دمکراسی سازی غالبا درطول حرکتش با ناکامی‌هایی مواجه می‌شود. عدم اعتماد اقلیت، نارضایتی اکثریت و سو استفاده نخبگان از آزادی، همگی باعث ایجاد تنش قومی و اغلب درگیری قومی شده است. درگیری بویژه هنگامی رخ می‌دهد که حکومتی ضعیف باشد- مساله مشترکی که در طی هر تحول سیاسی رخ می‌دهد - و در این حالت دولت نمی‌تواند مانع اقدام وطن پرستان افراطی شده، افراطیون را سرکوب کرده و تضمین کند که چانه‌زنی‌های سیاسی را حفظ می‌نماید.(۶۰) بنابراین زمانی که تنش زیاد است، چون دمکراسی نمی‌تواند تحقق یابد، دمکراسی سازی در بیشتر موارد غیر عملی است.

وجود درجه‌ای از امنیت به نظام‌های توزیع قدرت کمک می‌کند تا درمرحله اول گسترش یابند. میثاق ملی در لبنان در ۱۹۴۳، یعنی زمانیکه فرانسه با حفظ نظم و امنیت تضمین کننده امنیت گروه‌ها شد و همکاری در حال افزایش بود،

مورد تحریف قرار گرفت ـ صلح قبل از اینکه از بین برود، ۳۰ سال دوام یافت. تقریباً ۵۰ سال بعد، در ۱۹۹۱ پس از آنکه سوریه همه مخالفت‌ها را شدیداً سرکوب و حکومتی مطابق قرارداد طائف تحمیل کرد، دوباره قدرت مشترک محدودی به وجود آمد.(۶۱)

چالش‌های پیش روی عراق

مسائلی وجود دارند که هر جامعه به شدت "چند پاره‌ای" را که از طریق نظام فدرال، دمکراتیک شده است، آشفته می‌سازد. مشکلات خاص عراق این وضعیت را پیچیده کرده است.(به جدول شماره ۱ توجه کنید)

خطرات امنیتی ناشی از حکومتی ضعیف

یک عراق دموکراتیک یا فدرال خطر هرج ومرج و جنگ سالاری را به وجود می‌آورد. اگر بتوان از عبارت صلح برای توضیح رژیمی استفاده کرد که صدها هزارنفر از شهروندان را به قتل رسانده و بسیاری را هم تبعید کرده است، می‌توان گفت نیروی نظامی در طول حکومت صدام صلح را در عراق حفظ کرد. صدام نیروهای امنیتیش را با حفظ درجات متفاوت از قدرت ـ قبیله‌ای، قومی و فردی ـ در گروه‌های کوچکتر سازماندهی کرده بود.(۶۲) حال که سرپو ش برداشته شده، دیگ عراقی ممکن است به جوش آید و با عث خشونت گردد.(۶۳)

به دلیل وجود عامل بالقوه درگیری، تهدیدات امنیتی در عراق امروز، در سطح بالایی وجود دارد. ستم‌ها و قساوت‌های گذشته سنی‌ها علیه کردها و شیعیان (همچنین درگیری‌های شناخته شده سابق، که قبایل رقیب عراقی یعنی ترکمن‌ها و سایر گروه‌ها، را در بر می‌گرفت) زمینه‌ای را برای تهدیدات امنیتی در میان گروه‌های متنوع عراقی بوجود آورد.(۶۴) در جنگ ۱۹۹۱ خلیج فارس که

تقریباً رژیم عراق سرنگون شده بود، انتقام جویی‌های زیادی سر بر آورد که منجر به خشونت گسترده گردید.

مسئله تضمین امنیت بسیار حادتر از اقدامات معین نیروهای اشغالگر برای حفظ عدالت است. گروه سنی‌های عراقی، بخصوص قبایل و خانواده‌هایی که بانیروهای امنیتی عراق ارتباط داشته‌اند، همچنین گروه‌هایی که بیش از همه با آمریکا دشمنی داشته و بیشترین سو استفاده را از حقوق بشر کرده‌اند، برای تأمین امنیت بیشترین توانایی را دارند.(۶۵) صدام درواقع این اطمینان را بوجود آورده بود که نخبگان عراقی از رژیم وی حمایت می‌کنند و یا اینکه حداقل در شرارت‌های رژیم او هم دست هستند.(۶۶) پیش از این دولتمردان آمریکایی تردید داشتندکه مقامات ارشد حزب بعث را برای بازسازی عراق به حساب بیاورند. بنابراین تصمیم به برکناری نخبگان عراقی سابق - (یا بعث زدایی از کشور) - احتمالاً منجر به خلا امنیتی می‌شود.

جدول ۱. خطوط اصلی چالش‌های عراقی دموکراتیک

چا لش‌ها	مشکلات نظام‌های فدرال در جوامع چند پاره	مشکلات نظام‌های انتقالی	مشکلاتی که قبلاً در عراق بود
تهدیدات امنیتی ناشی از حکومتی ضعیف	×	×	
فقدان هویتی یکپارچه	×		×
منازعات مرزی داخلی	×		×
آسیب پذیری نظام نسبت به دخالت خارجی	×		×
نخبگان طرفدار ماجراجویی نظامی		×	×

نخبگانی که تنش‌های گروهی را بر می‌انگیزند تا قدرت را کسب کنند یا از آن کناره گیری کنند		×	×
نخبگانی که از کناره گیری از قدرت می‌ترسند و از دموکراسی سازی امتناع می‌ورزند	×	×	×
فقدان یک سنت دموکراتیک			×
عدم وجود یک اقلیت دموکراتیک سازمان یافته مخالف			×

به این ترتیب همچنان مشکلات امنیتی، مردم عراق را نسبت به توصیه‌های عوامفریبانه، آسیب پذیر می‌سازد. عدم حمایت عراقی‌ها و سابقه آن کشور نه تنها دلیل خوبی برای ترس آنها از یکدیگر است بلکه ترس آنها از مداخله دولت‌های همسایه را نیز در بر می‌گیرد.

فقدان هویتی یکپارچه

عراق از لحاظ مذهبی و قومی، ملتی متنوع است که در بهترین شرایط هم احساس وحدت ملی اندکی دارد. با اینکه اکثریت عراقی‌ها عرب هستند، تقریباً ۲۰ درصد از جمعیت آن کرد، ۵ در صد ترکمن، آشوری و از دیگر گروه‌های اقلیت می‌باشند. جمعیت عراق را عمدتا مسلمانان تشکیل می‌دهند که شامل(۶۵-۶۰درصد) شیعیان و (۳۲ درصد) سنی‌ها می‌باشد. (۶۷) شیعیان بر جنوب عراق مسلط هستند و کردها در شمال زندگی می‌کنند. مناطق مختلف زیادی بخصوص دراطراف بغداد وجود دارد که میلیون‌ها شیعه وسنی در آنجا زندگی می‌کنند.

عراقی‌ها علی رغم اینکه به عنوان یک تمدن، دارای تاریخی طولانی هستند ـ و زمانی جزء طبقه متوسط محسوب می‌شدند ـ به عنوان یک ملت از هویت قوی برخوردار نیستند: استعمارگران بریتانیایی عراق مدرن را بنا نهادند و در حکومت استعماری، هرگز هویتی مستحکم بوجود نیامد. شاه فیصل، اولین حاکم

عراق، در ۱۹۳۳ اظهار تاسف کرد و گفت "از عراقی‌ها چیزی باقی نمانده جز توده‌ای غیر واقعی از انسان‌ها، افرادی که از هر نوع ایده وطن پرستانه محرومند، لبریزند از سنت‌ها و پوچی‌های مذهبی و به هیچ پیوند مشترکی تعلق ندارند، گوش به شیطان سپرده‌اند، مستعد هرج و مرج هستند و پیوسته آماده‌اند تا در برابر هر حکومتی در هر کجا قیام کنند."(۶۸)

اظهار تاسف فیصل درباره عراقی‌ها در حال حاضر نیز صادق است. هویت "عراقی" نسبت به نسل‌های گذشته ضعیفتر شده است. سیاست‌های "تفرقه بیانداز وحکومت کن" صدام، باعث شده عراقی‌ها به نظر دیگران توجه کنند و بنابراین از خود نظری نداشته باشند. گروه‌های کرد و عرب عراقی گذشته تلخ‌تری دارند. کردها نسل کشی و قتل عام را تحمل کرده‌اند. رهبری عرب سنی‌های عراق با کشتار، تبعید و سرکوب وحشیانه اعضای گروه‌های شیعه عراق، به روابط تلخ میان آنها دامن زد.(۶۹) رژیم عراق علاوه بر اینکه رفتار وحشیانه‌ای با کردها و شیعیان عراق داشت حتی زمانی که به قبیله‌ها نقشی واگذار می‌کرد، تعمدا آنها را مورد آزار و اذیت قرار می‌داد.(۷۰) شیعیان عراق به آرامی در حال گسترش هویت یکپارچه خود، هستند.(۷۱) در یک دهه گذشته درمنطقه شمال تحت حفاظت ایالات متحده، کردهای عراقی از خومختاری واقعی و هویت گروهی متمایز مستحکمی، برخوردار شدند.(۷۲)

نه شیعیان ونه کردها جبهه واحدی بوجود نیاوردند و هویت‌های قومی، بیشتر به واحدهای قومی و فرقه‌ای تقسیم شد. جنگ طلبان کرد حتی وقتی که بغداد آنها را مستقیماً تهدید می‌کرد، علیه هم مبارزه می‌کردند. گروه‌های کرد چنانچه منافع فوری خود را در پیش می‌گرفتند، با وجود قتل عام گذشته، در همکاری با ایران و رژیم عراق تردید نمی‌کردند. بعضی از قبایل شیعه با رژیم همکاری نزدیک داشتند. صدام از هویت‌های قبیله‌ای و خانوادگی قدرتمند در میان سنی‌ها سوء استفاده کرده بود تا بر سر قدرت با قی بماند.(۷۳)

ممکن است در میان مردم عراق گرایش به بزرگنمایی خطاها و جود داشته باشد. برای مثال قبایل درسیاست عراق به خاطر اینکه صدام با دادن اختیاراتی تعمدا آنها را در مقابل هم قرار داده بود، یک نیرو(عامل تفرقه افکن) به شمار می‌آمدند. به هر حال اکثریت عراقی‌ها پیوستگی‌های قومی را حداقل در ظاهر حفظ کرده‌اند و در صورتی که کشور دچار بی نظمی شود و شکل خاصی از امنیت که قبایل حافظ آن هستند، وجود نداشته باشد، بعید نیست که از قوانین شیخ قبیله پیروی کنند. بسیاری از قبایل نیز با در بر گرفتن گروه‌های قومی و فرقه‌های مذهبی، نوعی تکثرگرایی را بوجود می‌آورند. بسیاری از کردهای جوانتر در ابتدا با جنبش نا سیونالیست کردی، نشان دادند که با قبایل همراهی نمی‌کنند.(۷۴)

وجود چندین هویت رقیب، دو معضل مربوط به هم را مطرح می‌سازد: اول اینکه تعیین هویتی که نتیجه تقسیم قدرت باشد، مشکل است. (۷۵) دوم، وجود هویت‌های چندگانه به نخبگان رقیب این امکان را می‌دهدکه از هویت‌هایی سوء استفاده کنند که از نظر سیاسی آنقدر قوی نیستند تا بتوانند اصول سازمان یافته حکومت جدید را، تضعیف کنند. یک نظام فدرال مبتنی بر تقسیمات قومی یا مذهبی می‌تواند بحران هویت را وخیم‌تر سازد. رژیم جدید با تاکید بر قومیت، مذهب، قبیله و یا هر مشخصه دیگر، هویت "عراقی" را کم ارزش نمود. اشخاص برای متمایز شدن در طول خطوط ملی یک عامل بازدارنده محسوب می‌شوند و عوامل مشترک ملت سازی مانند تعلیم و تربیت، زبان و تاریخ مشترک نمی‌تواند مورد استفاده قرار گیرد.(۷۶)

مناقشات مرزی داخلی

مناقشات ناشی از مرزهای مشترک داخل عراق خطرات امنیتی را بیشتر می‌کند. بخش‌های متعددی از عراق که روزگاری توسط یک گروه اداره می‌شدند،

امروزه جمعیت مختلطی دارند یا توسط گروه دیگری کنترل می‌شوند. مثلاً کردها ادعا می‌کنند که شهر کرکوک پایتخت آنها محسوب می‌شود. شهری که قبلاً تحت نظر کردها بود اما رژیم صدام، اعراب زیادی را برای اسکان به آنجا فرستاد.(۷۷)

باری پوزن،[1] مناطق محصور قومی را به عنوان عامل اصلی وابستگی‌های امنیتی قومی و همچنین به عنوان یک مساله معرفی می‌کند.(۷۸) مناطق متداخل در میان اکثریت گروه‌های عراقی، در حالیکه سایر گروه‌ها سرزمین‌های رقیب را بخاطر نگرانی از امنیتشان پاکسازی میکنند، می‌تواند منجر به اتخاذ سیاست‌های انضمام طلبانه شود. بعلاوه امکان زیاد مداخله خارجی نگرانی از این قلمروهای محصور گروهی را تشدید می‌کند.

آسیب پذیری رژیم نسبت به مداخله خارجی

حکومت جدید ممکن است در مقابل همسایگان عراق، آسیب پذیر باشد، همسایگانی که سابقه مداخله و سوء استفاده از هر وضعیتی برای حفظ منافع خود را دارند. ترکیه احتمالاً برای اطمینان از تضعیف کردها، و اینکه کردهای عراق از شورشیان کرد در ترکیه حمایت نخواهند کرد، مداخله می‌کند.(۷۹) آنکارا در گذشته برای مبارزه با قیام کردها هزاران نیرو به عراق فرستاده بود. ایران نیز ممکن است از چریک‌هایش در داخل جامعه شیعه عراق دفاع کرده یا با تأمین نیروی نظامی آنها از مخالفان عراقی که در ایران به سر می‌برند، حمایت کند یا مخفیانه با رهبران شیعه عراقی همکاری کند.(۸۰) ایران از مجلس اعلای انقلاب اسلامی عراق پشتیبانی می‌کند و هزاران تبعیدی عراقی را تعلیم داده و مسلح نموده است. (شاید ایران از حضور نظامی آمریکا و غرب در مرزهایش واحتمال

---

[1]. Barry R. Posen

تشکیل رژیم طرفدار غرب در بغداد، بر انگیخته شود.) حتی عربستان سعودی و اردن هم از گروه یا رهبرخاصی برای افزایش نفوذ خود، حمایت می‌کنند.(۸۱)

آگاهی از دخالت خارجی، حتی اگر واقعیت ساده‌تر از آن چیزی باشد که ما فکرمی کنیم، مشکلاتی را به بار می‌آورد. گروه‌های مختلف ممکن است در واکنش یا حمایت از هر مداخله‌ای، حتی وقتی بسیار کم باشد، سازماندهی شوند.

نخبگان طرفدار ماجراجویی نظامی

تجاوز عراق به همسایگانش از دوران رژیم صدام شروع نشده و امروز که حکومتش سقوط کرده ممکن است پایان نپذیرفته باشد. عراق در ۱۹۶۱ به کویت حمله کرد و فقط توسط یک نیروی خارجی (بریتانیا) از آن جلوگیری شد.(۸۲) دشمنی با کویت به طور گسترده در بعضی دوره‌ها نمایان شد. اشتیاق مداوم سنی‌های عرا ق به پان عربیسم، حاکی از آن است که تلاش‌های ضد اسراییلی نیز به طور وسیع مورد حمایت قرار می‌گیرد. درصورتیکه ایران و ترکیه نیروهای خودرا به عراق بفرستند یا از شورشیان حمایت کنند، دشمنی‌ها علیه این دو کشور آغاز می‌شود. بنابراین رهبران آتی عراق کسانی هستند که به دنبال کسب پشتیبانی از طریق جنگی انحرافی(یا بحران) علیه کویت یا کمک به فلسطینی‌های تند رو، هستند و ممکن است در این راه حمایت‌هایی کسب کنند.(۸۳)

نخبگانی که برای دستیابی به قدرت یا کناره گیری از آن تنش‌های گروهی را بر می‌انگیزند

خطر بزرگترآن است که رهبران میهن پرست افراطی، برای تحریک دشمنی همسایگان خود، از آزادی‌های نوظهورشان سوء استفاده کنند ـ مسئله‌ای که تفرقه در عراق و حکومت فدرال ضعیف، میتواند آن را تشدید کند. گروه‌های کرد

همواره باهم در جنگ بوده‌اند حتی وقتی که با رژیم بغداد درگیر بوده یا تحت حمایت آمریکا بودند. نخبگانی که بر طبل جنگ می‌کوبند به دنبال کسب قدرت در آن منطقه هستند. بعضی‌های سابق به دنبال ایجاد حسن نیت جدیدی هستند و ممکن است به طرف میهن پرستی افراطی کشیده شوند.

بعضی گروه‌ها مخصوصاً کردها، می‌توانند از ضعف دولت جهت فشار برای جدایی طلبی استفاده کنند.(۸۴) بعد از جنگ ۱۹۹۱ خلیج(فارس)، کردهای عراقی از جدایی ۱۲ ساله‌ای از دولت عراق برخوردار شدند. در حالیکه رهبران کرد ادعا می‌کنند فقط به دنبال خودمختاری هستند، همسایگان عراق و بسیاری از عراقی‌ها معتقدند این فقط گام اول از جدایی‌طلبی است. با اینکه بسیاری از عرب‌های عراقی با خودمختاری زیاد کردها موافقند، کردها به هر وعده‌ای با سوءظن می‌نگرند، همانطور که تضمین‌های پیشین بغداد نیز به سرعت کان لم یکن می‌شد.(۸۵) عجیب آنکه اگر ساختارحکومت بعد از صدام، کنترل شمال عراق را به بغداد بدهد ناسیونالیت‌های کرد وضع بدتری خواهند داشت(۸۶) واین مسئله ممکن است جنگ تازه‌ای را در میان کردها(رهبرانی که به دنبال تضمین کنترل مستمر خود هستند) ویا بین کردها و بغداد (رژیم جدیدی که به دنبال استفاده از اقتدار خود در مناطق تحت اداره کردها، می‌باشد) به راه بیاندازد.

در چنین شرایطی رهبران ناراضی کرد بر جدایی طلبی تأکید می‌کنند و اختلافات و دشمنی‌های گذشته نسبت به کنترل از سوی بغداد، دوباره رخ می‌دهد. حداقل، رهبران کرد به دنبال بازپس گیری سرزمین‌های ازدست رفته، خواهند بود. رژیم صدام هزاران کرد را از مناطق استراتژیک بیرون انداخته و صدها روستا را باخاک یکسان کرد. بعضی از کردها فرار کرده و بعضی کشته شدند. رژیم "عربی کردن" را تشویق می‌کرد: امتیازات مالی به عرب‌هایی که در مناطق سنی کردنشین ساکن بودند، اعطا شد. رهبران محلی کرد تاکنون از اعراب

خواسته‌اند این مناطق را ترک کنند و یا سختی حمله به این مناطق را تحمل نمایند.(۸۷)

نخبگانی که نسبت به از دست دادن قدرت بیم دارند و از دمکراسی سازی امتناع می‌ورزند

نخبگان عراقی که تحت حکومت صدام رشد کردند ممکن است به طور خشونت باری با دمکراسی سازی که تقریباً منجر به از دست دادن قدرت آنها می‌شود، مخالفت کنند. سیاست بعث زدایی در اصل مطلوب است اما خطرناک می‌باشد: نزدیکان صدام بر سرویس‌های امنیتی و نظامی تسلط داشتند و از این رو پاکسازی مخالفان یا کشتن تعدادی از طرفداران بسیار نزدیک او، این مساله را تغییر نخواهد داد. با توجه به موارد مطرح شده، بسیاری از این رهبران متهم به همکاری در جنایات صدام شده و حق دارند که از انتقام‌جویی بترسند. صدام همچنین در ترس سنی‌ها در از دست دادن قدرت نقش داشت و تأکید می‌کرد که اگر این قدرت از دست برود، جوامع دیگر با خون وخونریزی از خود دفاع می‌کنند. لفاظی صدام بی‌دلیل نبود. کشتار وحشیانه بسیاری از اعضای حزب بعث در شورش‌های ۱۹۹۱ جنوب عراق، پیامی بود برای نخبگان سنی و سایر مقامات بعثی که درصورت ازدست دادن قدرت به طور کامل، دوباره دچار این وضعیت شوند. تنش‌های قومی و قبیله‌ای ممکن است حاد شوند حتی رهبرانی که دستشان به اندکی خون آغشته شده است، دلیلی برای ترس از امنیتشان دارند.

فقدان سنت دمکراتیک

محققان میان سابقه دمکراسی درگذشته واستقرار موفق آن در آینده رابطه نزدیکی یافته‌اند. (۸۸) گرچه هر یک از دمکراسی‌های موفق از یک جهت نوعی حکومت استبدادی یا مستعمره بوده‌اند، برخوردار بودن از تجربه توزیع قدرت، این

احتمال را بوجود می‌آورد که کوشش مستمر به سرانجام خواهد رسید. تغییرات دمکراتیک اخیر در آمریکای لاتین و اروپای شرقی نشان داد که چگونه مردم پی می‌برند که دمکراسی برای توسعه آنها قابلیت بیشتری دارد.

متأسفانه عراق دردوران گذشته اش دربهترین شرایط هم، مجلس ضعیفی داشته است، مجلسی که جانشین حکومت‌های پادشاهی خودکامه مبتنی بر عوام زدگی و قدرت نظامی، بود.(۸۹) عراق از سنت توزیع قدرت در سطح ملی هم برخوردار نبوده است.(۹۰) حکومت صدام که درتاریخ جدید عراق به مراتب فجایع بیشتری را بوجود آورده است، احتمال دارد که به خاطرات اندک تقسیم قدرت درگذشته نیز لطمه وارد کرده باشد. قدرت عمدتا در دست "دولت درسایه "ی خانواده، قبیله وخاندان بوده است.(۹۱) عراق جامعه مدنی ندارد و از نهادهای مستحکم اندکی برای استقرار دمکراسی برخوردار است.

فقدان اقلیت دمکراتیک سازمان یافته

گروه‌های مخالف عراقی فقط در ابراز انزجار از صدام با هم متحدند. کشمکش‌های دائمی آنها نشان می‌دهد که علیرغم برکناری صدام، آنها توانایی کمی در وحدت عراق دارند. عراق یک کارلوس دوگولا، نلسون ماندلا و حتی کورازن آکینو کم دارد که توانستند به عنوان سمبل وحدت، به حکومت دمکراتیک جدید خدمت کنند. گرچه کنگره ملی عراق به عنوان یک گروه پشتیبان، جناح‌های مختلف خارجی را متحد می‌کند اما در داخل عراق از قدرت کمی برخوردار است. بسیاری از گروه‌های اصلی عراقی علی رغم تملق واشنگتن، اقدامات خودرا با کنگره ملی عراق هماهنگ نکرده و در جلسات آن شرکت نمی‌کنند. آنتونی کوردزمن[1] می‌نویسد "اپوزیسیون خارج از عراق تقریباً متفرق، ضعیف و بی اهمیت می‌باشند مانند روس‌های سفید در دهه ۱۹۲۰".(۹۲) گروه

---

[1] . Anthony Cordsman

بحران بین المللی بعد از آنکه گفتگوها درعراق را هدایت کرد، به این نتیجه رسید که اپوزیسیون خارج از احترام و یا حمایت اندکی در درون عراق برخوردار است.(۹۳) عدم وجود اقلیتی قدرتمند، استقرار حکومت جدید را به مراتب سخت‌تر خواهد کرد.(۹۴)

خوش بینی

به یک عراق دمکراتیک فقط با نگاه منفی نباید نگریست. آمارهای متنوعی که محققان به آن می‌نگرند، نشانه‌های احتمالی ازموفقیت دمکراسی را نشان می‌دهد و حاکی از آن است که عراق نسبتاً مجموعه مناسبی از عناصر ایجاد تحول را، داراست.(۹۵) جدول شماره ۲ نشان می‌دهد عراق در مقولات مهمی چون درآمد سرانه، با سوادی (نرخ باسوادی) و شهرنشینی، با سایر کشورهای بزرگی که با موفقیت انتقال از حکومت دیکتاتوری به دمکراسی را انجام داده(یا انجام می‌دهند) مانند بنگلادش، بولیوی و کنیا، قابل مقایسه است.

علاوه بر این عراق ممکن است نسبت به سایر دمکراسی‌های نوپا از مزایای اقتصادی برخوردار باشد. آدام پرزورسکی[1] متذکر می‌شود که نهادهای دمکراتیک جدید غالباً زمانی مطرح می‌شوند که بحران‌های اقتصادی، معضلات زیادی را برای حفظ آنها بوجود بیاورند.(۹۶) چنانچه ثروت نفت عراق گسترش یابد ممکن است در دهه آینده از شکوفایی اقتصادی بهره مند گردد.(۹۷) اما با وجود افزایش عظیم ثروت نفت عراق، اگر از بدهی‌هایش چشم پوشی نشده وبا اصلاح اقتصادی وسیع موافقت نگردد، آن کشور قادر به پیشرفت اقتصادی نخواهد بود.

به هر صورت بخش کردنشین شمال عراق که پیش از این موفقیت قابل توجهی را کسب کرده بود، امید به بازگشت آرامش به این کشور را نوید می‌دهد. مناطق کردنشین از مبارزات قومی و فرقه‌ای، همسایگان متخاصم، نابسامانی

---

[1]. Adam Przeworski

اقتصادی و سایر مشکلاتی که امکان اختلال دردموکراسی را بوجود می‌آورند، بسیار آسیب دیده‌اند. با این حال توزیع قدرت همچنان صورت می‌گیرد. انتخابات در سطوح محلی به صورت آزاد و رقابتی بوده است، وشاهد آزادی قابل توجه مطبوعات، آزادی‌های مدنی اساسی تضمین شده و بوروکراسی‌هایی هستیم که به منافع عمومی علاقمند و به شکل تعجب آوری پاسخگو هستند.

برهام صالح[1] یکی از نخست وزیران منطقه‌ای کرد، می‌نویسد "اگر دمکراسی بتواند در کردستان عراق که به لحاظ سنتی کوچکترین بخش توسعه یافته عراق ازنظر سیاسی است، گسترش یابد، چشم انداز روشنی برای تجدید قوای عراق بوجود می‌آید."(۹۸)

جدول شماره ۲: شاخص‌های سیاسی ـ اجتماعی مربوط به دموکراسی کشورهای منتخب

کشور	عوامل مثبت					عوامل منفی	
	سرانه تولید ناخالص داخلی بر اساس برابری قدرت خرید (دلار آمریکا)	آموزش پایه (درصد باسوادی جمعیت بالای ۱۵ سال)				نابرابری اقتصادی (شاخص جینی)	درصد شهرنشینی
		جمع کل	مرد	زن	درصد اختلاف بین مرد و زن		
بنگلادش	۱۷۵۰	۵۶	۶۳	۴۹	-۱۴	۶/۳۳	۲۲
بولیوی	۲۶۰۰	۱/۸۳	۵/۹۰	۷۶	-۱۴/۵	۵۸/۹	۶۰
تیمور شرقی	۵۰۰	۴۸	-	-	-	۳۸	۱۴
مصر	۳۷۰۰	۴/۵۱	۶۳/۶	۳۸/۸	-۲۴/۸	۲۸/۹	۴۴
هند	۲۵۰۰	۵۲	۶۵/۵	۳۷/۷	-۲۷/۸	۳۷/۸	۲۷

[1] . Barham Salih

اندونزی	۳۰۰۰	۸/۸۳	۸۹/۶	۷۸	-۱۱/۶	۳۱/۷	۳۶
عراق	۲۵۰۰	۵۸	۷۰/۷	۴۵	-۲۵/۷	-	۷۵
اردن	۴۲۰۰	۶/۸۶	۹۳/۴	۷۹/۴	-۱۴	۳۶/۴	۷۱
کنیا	۱۰۰۰	۱/۷۸	۸۶/۳	۷۰	-۱۶/۳	۴۴/۵	۲۹
مونوگلیا	۱۷۷۰	۸/۹۷	۹۸	۹۷/۵	-۰/۵	۳۳/۲	۶۱
نیجریه	۸۴۰	۱/۵۷	۶۷/۳	۴۷/۳	-۲۰	۵۰/۶	۴۰
پاناما	۵۹۰۰	۸/۹۰	۹۱/۴	۹۰/۲	-۱/۲	۴۸/۵	۵۵
پرو	۴۸۰۰	۳/۸۸	۹۴/۵	۸۳	-۱۱/۵	۴۶/۲	۷۱
فیلیپین	۴۰۰۰	۶/۹۴	۹۵	۹۴/۳	-۰/۷	۴۶/۲	۵۴
رومانی	۶۸۰۰	۹۷	۹۸	۹۵	-۳	۳۰/۵	۵۵
سنگال	۱۵۸۰	۱/۳۹	۵۱/۱	۲۸/۹	-۲۲/۲	۴۱/۳	۴۴
ترکیه	۶۷۰۰	۸۵	۹۴	۷۷	-۱۷	۴۱/۵	۶۹

SOURCES: For East Timor urban population. see World Bank. "East Timor at a Glance", April 29. 2002, http://Inweb18.worldbank.org/eap/eap.nsf/ Attachments/ indicators/$File/ETataglance.pdf; for urban populations of other countries. see United Nations InfoNation.

http:// www.cyberschoolbus.un.org/infonation/index.asp; and for all other figures. see CIA World Factbook. 2002. http://www.cia.govfciaf publications/ factbook/ index.html.

عراق نسبت به تمامی کشورهای عربی به لحاظ فیزیکی و اجتماعی وضعیت بهتری دارد. عراق همانند ثروت نفت، استعداد کشاورزی قابل توجهی دارد.(۹۹) قبل از جنگ خلیج(فارس)، عراق از تحصیلکرده‌ترین، سکولارترین و پیشرفته‌ترین مردم نسبت به دیگر کشورهای عربی، برخوردار بود. طبقات عمده متخصص عراقی، طی دهه‌ها توسط بوروکرات‌ها و تکنسین‌های کارآمد، بغداد را تجهیز کرده بودند.(۱۰۰)

بالاخره همانطورکه در پایین توضیح داده می‌شود عراق دارای این مزیت است که نظام فدرالیش توسط سازمان ملل و متحدانش مورد حمایت قرار می‌گیرد. خوشبختانه با کمک سازمان ملل و دیگر سازمان‌های بین المللی که در شرایط مشابه در دیگر نقاط جهان موثر بوده‌اند، این امر امکان تحقق دارد.

حوزه نفوذ خارجی

مسائل بالا در خلا مطرح نخواهد شد. باسرنگونی رژیم صدام به وسیله نیروی نظامی، آمریکا و متحدینش توانستند برچالش‌های گوناگون ناشی از تثبیت دموکراسی، تأثیر قابل توجهی بگذارند. جدول شماره ۳ این چالش‌ها را مرور کرده و آن دسته‌ای راکه قدرت‌های خارجی بر آنها تأثیر می‌گذارند، مطرح می‌کند. چنین معضلاتی همواره رخ می‌دهد اما چنانچه آمریکا و سایر قدرت‌های مداخله‌گر گام‌های زیر را بردانند، بعضی از آنها کاهش میبابد.

گام اول: حفظ امنیت داخلی

آمریکا می‌تواند بعد از سقوط صدام در محیط امنیتی عراق تأثیر عمده‌ای بگذارد. درنتیجه تهدیدهای امنیتی ناشی از حکومت ضعیف جبران می‌شود. این امر درکاهش توانایی نخبگان در ایجاد تنش، تأثیر ثانوی دارد. نیروهای خارجی می‌توانند امنیت داخلی را فراهم آورده و تهدیدهای امنیتی قومی را کاهش دهند. بررسی باربارا والتر[1] نشان داده است که قدرت خارجی معتبر می‌تواند به تضمین امنیت کمک کند تا از جنگ داخلی که منجر به فروپاشی می‌گردد جلوگیری شود. اگر نیروهای نظامی در واکنش به حوادث کوچک به سرعت استقرار یابند، تهدیدات امنیتی هرگز گسترش نمی‌یابد و تجزیه طلبی تحت فشار قرار گرفته و کاهش می‌یابد.(۱۰۱)

برای تضمین امنیت، حضور نظامی مداوم و گسترده آمریکا و متحدانش ضروری است. حفظ صدهزار نیروی نظامی درجه بالا که دستور حمله نیز دارند، می‌تواند نگرانی‌های امنیتی بسیاری از گروه‌های عراقی را فرونشاند.(۱۰۲) حضور گسترده نیروی نظامی می‌تواند به جوامع کرد و شیعه عراقی این اطمینان مجدد را بدهد که اختناق اعراب سنی عراق، پایان یافته است. این مسأله نیز مهم است

---

[1] . Barbara Walter

که حضور نظامی آمریکا می‌تواند سنی‌های عراق را مطمئن سازد که پایان سلطه آنها، باعث ایجاد ظلم و ستم برآنها نخواهد بود و انگیزه‌های آنها جهت برهم زدن انتخابات را کاهش خواهد داد.

حضور این نیروها باید سال‌ها به طول انجامد: اگر تاریخ معینی برای خروج آمریکا تعیین شود، شورشیان جنگ طلب حقیقتا تا آن زمان منتظر خواهند ماند. علاوه بر این قدرت‌های خارجی منتظر خواهند ماند تا نیروهای آمریکایی خارج شوند، آنگاه دخالت کنند.(۱۰۳)

گام دوم: بازداشتن همسایگان از دخالت

بازداشتن ایران و سایر همسایگان عراق، امر بسیار روشنی است. تهران از حضور گسترده آمریکا در عراق بسیار نگران است و یک رژیم طرفدار ایران (حداقل غیر متخاصم) در بغداد را ترجیح می‌دهد. با وجود این حداقل بعد از فوت آیت الله خمینی در ۱۹۸۹، تهران به صورت معقول عمل کرده است و از اعمال تحریک آمیز که ممکن است ناشی از اقدام نظامی آمریکا باشد، خودداری کرده است. پس از جنگ خلیج(فارس) در ۱۹۹۱، ایران تعداد زیادی شورشی را که تعلیم داده بود، به عراق نفرستاد، چه رسد به اینکه نیروهای ایرانی فرستاده باشد. حضور نیروهای نظامی آمریکا، بازدارندگی زیادی ایجاد کرده است. ارتش ایران در موقعیت ضعیفی قرار دارد و در هدایت عملیاتی بامقیاس بالا در عراق بامشکل مواجه است.(۱۰۴)

جدول شماره ۳: تأثیر نیروهای مداخله‌گر بر چالش‌های دموکراسی سازی عراق

چالش‌ها	مشکلات نظام‌های فدرال در جوامع چند پاره	مشکلات رژیم‌های انتقالی	مشکلات سابق عراق
خطرات امنیتی ناشی از حکومت ضعیف	×	×	
فقدان هویت یکپارچه	×		×
مناقشات مرزی داخلی	×		×
آسیب پذیری رژیم نسبت به دخالت خارجی	×		×
نخبگان طرفدار ماجراجویی نظامی		×	×
نخبگانی که تنش‌های گروهی را بر می‌انگیزند تا قدرت را بدست آورند یا آن را از دست بدهند	×	×	×
نخبگانی که از کناره گیری از قدرت می‌ترسند و از دموکراسی سازی امتناع می‌کنند		×	
نبود سنت دموکراتیک			×
فقدان اقلیت دموکراتیک سازمان یافته			×

*یادداشت: در قسمت‌های پررنگ، آمریکا و دیگر نیروهای مداخله‌گر بیشترین درجه نفوذ را دارند و در قسمت‌های *ایتالیک* نفوذ آنها متوسط است و در سایر موارد یا تأثیری ندارند یا بسیار کم است.

امکان دخالت ترکیه بیشتر است. اما دراینجا وضعیت آمریکا بسیار پیچیده است. آمریکا ازلحاظ اقتصادی و منافع مشترک در منطقه، بر ترکیه نفوذ دارد.(۱۰۵) آمریکا از این نفوذ برای فشار بر کردها ودیگران استفاده می‌کند تا با توجه به نگرانی‌های آنکارا، احتمال مداخله ترکها را کاهش دهد. بعلاوه واشنگتن می‌تواند از تمایل ترکیه برای مداخله، جهت اطمینان از اینکه کردها بر تجزیه طلبی پافشاری نخواهند کرد، به نفع خود استفاده کند. آمریکا می‌تواند این مسئله

را مطرح کند که اگر کردها بر جدایی اصرار ورزند، از آنها حمایت نخواهد کرد، به این ترتیب آمریکا از تمایل آنها به خود اتکایی، می‌کاهد.

گام سوم: نخبگان متنفذ

سومین نوع چالشی که نیروهای مداخله‌گر می‌توانند بر آن تأثیر بگذارند ـ گرچه کم اهمیت‌تر از امنیت محیطی است ـ حول نخبگان می‌گردد. نیروهای خارجی علاوه بر ایجاد حساسیت عمومی نسبت به میهن پرستان افراطی ولفاظی خشن، با تأمین امنیت می‌توانند اقدامات رهبرانی که دشمنی را علیه دیگر گروه‌های داخلی و یا بیگانگان بر می‌انگیزند، خنثی سازند و انسجام اپوزیسیون عراقی را بیشتر کنند.

نیروهای اشغالگر می‌توانند به حل "مشکل تعهد" که اغلب موجب بروز و تداوم درگیری می‌شود، کمک کرده و تضمین کنند که چانه زنی‌های سیاسی، محترم شناخته می‌شوند.(۱۰۶) این بسیار واضح است که نیروهای اشغالگر به رهبری آمریکا می‌توانند از اختلال در انتخابات و لغو آن جلوگیری کنند. آمریکا می‌تواند مانع از دسترسی نخبگان به سرویس‌های امنیتی برای تحریم انتخابات شود و در صورت نیاز قادر است از نیروی نظامی برای کنار گذاشتن بازندگان قدرت استفاده کند. توقف جنگ طلبی و میهن پرستی افراطی بسیار چالش برانگیز است، اما هنوز فضای زیادی برای تأثیرگذاری وجود دارد. ایالات متحده با تضمین امنیت داخلی و ممانعت از تجاوز خارجی می‌تواند امکان سوء استفاده رهبران از کسب قدرت را، بسیار مشکل سازد. آمریکا و سایر نیروهای مداخله‌گر می‌توانند به عنوان نیروی پلیس عمل کنند و فتنه انگیزان مروج خشونت را دستگیر نمایند. بعلاوه آمریکا می‌تواند صلاحیت نخبگان جنگ طلب را برای رسیدن به هر پستی رد کند، درنتیجه فضای سیاسی را محدود کرده و تنها به نظرات میانه رو اهمیت دهد.(۱۰۷) این پیشنهادات نشان می‌دهد که ایجاد

دموکراسی درعراق اشغال شده، به آمریکا و سایر نیروهای اشغالگر که هم با مسائل جدی سیاسی و هم با کشمکش‌های محلی زیادی درگیرند، نیاز دارد. خطاها اجتناب ناپذیرند.

بالاخره اینکه ایالات متحده می‌تواند به شکل موثرتری به سازماندهی سیاستمداران عراقی کمک کند. تشکیل یک دولت موقت با اندکی اتحاد حتی در جوامع شکننده‌ای نظیر افغانستان، همانطورکه تجربه اخیر نشان داد، امکان پذیر است. درواقع کنگره ملی عراق به خاطر فشار و حمایت ایالات متحده شکل گرفت.(۱۰۸) اشغالگری کنونی ایالات متحده، اهرم‌های چانه زنی آمریکا را بسیار افزایش خواهد داد. آشکار ساختن این مسئله برای تمامی گروه‌ها که واشنگتن در عراق مانند یک دلال سیاسی عمل خواهد کرد، می‌تواند انگیزه‌ای قوی برای افزایش همکاری‌ها باشد.

محدودیت‌های نفوذ خارجی

قدرت‌های خارجی نمی‌توانند برهمه چالش‌هایی که پیش روی عراق است، تأثیر بگذارند. گرچه قدرت‌های خارجی قادرند با بزرگنمایی هویت‌های رقیب، آن را بدتر جلوه دهند، بحران هویت عراق مسئله‌ای فراتراز محدوده دخالت خارجی است. حتی تدابیر طولانی مدتی چون تشکیل نظام آموزشی که موجب توسعه تاریخ "عراقی" می‌شود، ممکن است با طرح نظام فدرالی که بر هویت‌های محلی تاکید دارد، به درگیری منجر شود. آمریکا به سادگی نمی‌تواند باتوجه به بافت حاکم درعراق، سابقه دمکراسی ایجادکند. آداب دمکراتیک پیش از آنکه از آموزش مجدد کسب شود، از مراوده بدست خواهد آمد. این مسائل نیز احتمال دارد برای بهبود درازمدت دمکراسی در عراق، چالش‌های جدی را مطرح کند.

آیا آمریکا و متحدینش می‌توانند تا آخر ادامه دهند؟

من تا اینجا استدلال کرده‌ام که نیروهای مداخله‌گر می‌توانند در عراق صلح را برقرار کرده و پیش از وقت معین، یک دمکراسی قابل دوام ایجاد کنند. با وجود این قابلیت، پیشرفت با تمایل به آن یکی نیست. نیروهای مداخله‌گر باتقاضاهای زیادی مواجهند که بر خواسته همگانی شان، مبنی بر تداوم اشغال تا قبل از زمان معین، صدمه خواهد زد. پیش از این نیز مقامات عالی دولت، مکرراً خروج نیروهای ائتلاف را از عراق اعلام کرده بودند.(۱۰۹) باوجود این، لحن فعلی نشان دهنده تعهد نامعینی است که مقامات عالی دولت برای اینکه اشغال به طول انجامد، آن را صریح بیان نکرده‌اند.

همانطور که اشاره شد میزان نیروهایی که امنیت را برقرار می‌کنند، تقریباً ۱۰۰۰۰۰ نفر می‌باشد. این نیروها بعد از چند سال کمتر می‌شوند، اما برای بازداشتن همسایگان متخاصم و نگرانی‌های مداوم امنیتی، هنوز به نیروهای قابل توجهی نیاز است. رهبران ارتش آمریکا از ماموریت بلندمدت در بالکان، سینا و جاهای دیگر ابراز نارضایتی کرده‌اند و ممکن است اعلام کنند که در صورت مطرح شدن چنین بحث‌های مشابهی برای کمک به صلح در عراق، نیاز به ده‌ها سال اشغال می‌باشد. ناتو برای ۸ سال در بوسنی و ۴ سال در کوزوو، نیروهایی را مستقرکرده است: گرچه میزان حضور در هر دو منطقه پایین بوده اما قابل توجه است و هنوز هیچ نقطه پایانی به چشم نمی‌خورد.

استقرار طولانی مدت، ضریب عملیات نیروهای درگیر را مخصوصاً نیروهای نظامی که فشار اشغال را تحمل می‌کنند، افزایش خواهد داد. اگر عملیات نظامی بلنددامنه علیه کره شمالی یا سایر دشمنان صورت پذیرد، سرعت حرکت ممکن است طاقت فرسا باشد. نیروهای عملیات ویژه، امورداخلی و سایر واحدها که برای ارتباط با مردم و نیروی نظامی محلی طراحی شده‌اند، مسئولیت سنگینی خواهند داشت. چنین تصویری به کلی مایوس کننده نیست. نیاز به نیروی هوایی آمریکا،

که بر اداره مناطق پرواز ممنوع تاکید می‌کند، به طور قابل توجهی کاهش خواهد یافت. نیاز به نیروی دریایی آمریکا نیز محدود خواهد شد.

نیروهای اشغالگر احتمالاً مجروحانی خواهند داشت. القاعده بر این نظر است که حمله آمریکا به عراق شکل جدیدی از امپریالیسم است. گرچه دستگیری‌های اخیر پیشرفت در مبارزه علیه القاعده رانشان می‌دهد، اما القاعده همواره یک تهدید دائمی محسوب می‌شود. جاسوسان القاعده ممکن است در عراق نفوذ کرده و حملات راهدایت کنند و ازمیان عراقی‌هایی که از اشغال سرخورده و خشمگین شده‌اند، سربازگیری کنند.

اگر عراقی‌ها از این موضوع استقبال کنند یا حداقل با آن کنار بیایند، نیروهای اشغالگر که پشتیبانی نظامی را بهتر فراهم می‌کنند، از افراد بومی موافق، حمایت خواهندکرد ـ و این راه حلی است برای تحقق عملیات ضد چریکی.(۱۱۰) اما حتی در بهترین شرایط هم، بعضی از نیروهای غربی در عراق کشته خواهند شد. با مرور زمان این مسئله حمایت مردم آمریکا از اشغالگری را کاهش خواهد داد و مردم خاورمیانه و نه لزوماً عراق، حتی در بهترین وضعیت، به انگیزه آمریکا برای دمکراسی سازی در عراق با دیده تردید خواهند نگریست.(۱۱۱)

اگر تروریسم ضد آمریکایی درعراق مشکلی بوجود آورد حتی اگر اراده ایالات متحده را سست نگرداند، می‌تواند در کارآیی نیروهای اشغالگر وقفه ایجاد کند. فشار اقدامات حمایتی تحمیلی از قبیل بازرسی خانه‌ها و اماکن مختلف یا بازرسی پی در پی از وسایل نقلیه عراقی در ایست‌های بازرسی، این تصور که آمریکا یک قدر ت اشغالگر است و نه شریکی که به دنبال آزادی و دمکراسی در عراق باشد، را تقویت می‌کند. واکنش آمریکا به تروریسم می‌تواند عراقی‌ها را نسبت به مخالفت با حضور آمریکا، بی تفاوت یا حساس نماید.

مشکلات مالی نیز قابل ملاحظه است. بعد از مدت‌ها مازاد بودجه، آمریکا دوباره وارد مرحله کسری بودجه شد.(۱۱۲) برآورد هزینه اشغال در بسیاری موارد

متفاوت بوده است. این هزینه‌ها به قدرت و میزان عملیات، درجه همکاری‌های نیروهای متحد و سایر عواملی که اندازه‌گیری آنها مشکل است، بستگی دارد. با وجود این دفتر بودجه کنگره میزان هزینه‌های اشغال را بعد از جنگ، از یک میلیارد تا چهار میلیارد دلار در ماه تخمین می‌زند. برآوردهای متعدد دیگری آن را بیش از یکصد میلیارد دلار دانسته است.(۱۱۳)

سخن پایانی

برای جلوگیری از خدشه دارشدن پیروزی نظامی، آمریکا و متحدانش باید این اطمینان را بدهند که طرح‌های سیاسی آنها برای آینده عراق، بسیار جدی است. این مسئله مستلزم آموزش افکار عمومی آمریکایی و افزایش آگاهی میان رهبران سیاسی است تا بدانند اشغال طولانی یک ضرورت است. رهبران باید بروشنی استدلال کنند که هزینه‌های مالی ممکن است افزایش یابد: بزرگنمایی مسئله قربانیان زمانیکه لایحه دیرتر ازموقع معین تصویب می‌شود، می‌تواند به یک خروج ناگهانی شتاب بخشد.

شکست دمکراسی عراق می‌تواند کابوسی برای عراقی‌ها، منطقه و آمریکا ایجاد کند. جنگ داخلی، سیل عظیم آوارگان، حتی از سر گرفتن مبارزه در درون دولت، می‌تواند منطقه را به حالت بی‌ثبات سابق باز گرداند. اگر آمریکا و متحدینش نخواهند مسئولیت بار سنگین اشغال را به دوش بگیرند، هزینه‌های استراتژیک بلندمدت، سنگین خواهد بود.

یادداشت‌ها

۱. دولت بوش در ابتدا در نظر دارد درباره عراق، برای مقامات نظامی و غیر نظامی آمریکا، با مشورت عراقی‌ها و نه تحت هدایت مستقیم آنها، تصمیم مهمی بگیرد. در طول مدت دولت موقت، فرمانده نظامی ایالات متحده همراه یک رئیس غیر نظامی با هم کار می‌کنند. سازمان‌های غیر دولتی مانند "گروه بحران بین المللی"از چنین رویکردی انتقاد کرده و نقش بیشتر سازمان ملل را دردولت موقت مطرح کردند. بیشتر عراقی‌ها اقتداری راکه تقریبا بلافاصله از آنها دریغ شده است، مطالبه می‌کنند. برای مطالعه بهتر این گزینه‌ها نگاه کنید به

Rajiv Chndrasekaran, U. S to Appoint Concil in Iraq, Washing post, june2, 2003, p A1; International Crisis Group, War in Iraq: Political Challenges after the Conflict, March 25, 2003, pp21-32; Charles Recknagel, Iraq:Exiled Opposition Democracy Key Post-Hossein Role, http://www.rferl.org/nca/feature/2003/02/2702231734 01.asp

Bush Oks Interim Authority for Post-Saddam Iraq, *New York Times,* March 15, 2003, p. A1; David E. Sanger, White House Approves a Plan to Administer a Postwar Iraq, *New York Times,* March 15, 2003, p. A11; Center for Strategic And International Studies, A Wiser Peace: An Action Strategy for a Post - Conflict Iraq, Washington, D. C., January 2003, pp 18-20

۲. جرج بوش پیش از این در موسسه اینترپرایز آمریکا به آن اشاره کرد:

February 27, 2003, http //www. foreignpolicy. org

۳. زلمای خلیل زاد در سخنرانی تحت عنوان "آینده سیاست در عراق "به آن اشاره کرد:

Washington Instute for Near East Policy, Washington, D. C., October 5, 2002, http://www.Wadinet.de

۴. به نقل از:

James Fallows, The Fifty -first State? The Inevitable Aftermath of Victory in Iraq, *Attlantic Monthly,* November2002, pp 53-64

نقل قول از پرل در صفحه ۱۵ و نقل قول از ووسلی در صفحه ۶۴.

۵. به نقل از:

Barbara Slavin, Iraq a Hrash Climate to Try to Grow Democray, *USA Today.* November 12, 2002, p. A 20

۶. به نقل از:

Follows, The Fifthy -first State? P. 64

۷. برای بررسی دقیق درمورد دیکتاتوری عراق نگاه کنید به:

Kanan Makiya, *Republic of Fear: The Politics of Modern Iraq (*Berkeley: University of California Press, 1998*)*

برای مطالعه دقیق تأثیر تحریمات بنگرید به:

Amatzia Barm, The Effects of Iraqi Sanctions:Statistical Pitfalls and Responsibility, *Middle East Journal,* Vol. 54, No. 2(Spring2000). pp194-223 .

برای مطالعه خط مشی‌های حقوق بشری دولت ایالات متحده مراجعه کنید به:

http// usinfo. state. gov/regional/nea/iraq/humanrights. Htm .

۸. برای اطلاع از نظر من درباره اینکه چرا ایالات متحده باید از دمکراسی در عراق حمایت کند و توضیح مفصل در باره نوع حکومتی که باید از آن حمایت کرد، نگاه کنید به:

Daniel L. Byman and Kenneth M. Pollack, Democracy in Iraq?*Washington Quarterly.* Vol. 26, No. 3(summer2003), pp 119-139

۹. برای نمونه نگاه کنید به:

Robert J. Barro, Determinants of Democracy, *Journal of Political Economy.* Vol. 107, No. 6, pt. 2(December1999), pp 158-183; Adam Przeworski, *Sustainable Democracy (*New York:Cambridg University Press, 1995); Robert Putnam, *Making Democracy Work: Civic Traditions in Modern Italy (*Princton, N. J.: Princton University Press, 1993); Samuel P. Huntington, *The Third Wave: Demoratization in the late Twentieth Century (*Norman:University of Oklahama Press, 1991); Seymour Martin Lipset, Kyong - Ryung Seong and John Chrles Torres, A Comparative Analysis of the Social Requisites of Democracy, *International Social Journal,* No. 45(May 1993) . pp. 155-175.

۱۰. متون زیادی در باره آثار سیاسی اختلافات فرقه‌ای وجود دارد. موارد مهم شامل اینهاست:

Robert Bates , Modernization, Ethnic Competition, and the Rationality of Politics in Contemporary Africa, in Donald Rothchild and Victor Olorunsola, eds, State versus Ethnic Claims African Policy Dilemmas (Boulder, Colo.: Westview, 1985) pp 457-484; Donald l. Horowitz, *Ethnic Groups in Conflict* (Berkeley: University of California Press, 1985); Chaim Kaufmann, Possible and Impossible

Solutoins to Ethnic Civil Wars, *International Security,* Vol, 20. No. 4(Spring 1996) pp. 136-175; John Mueller, The Banality of Ethnic War, *International Security,* Vol. 25, No. 1 (summer2000) pp. 42-70; Barbara F. Walter and Jack Snyder, eds., *Civil War, Insecurity and Intervention (*New York:Columbia University Press, 1999)

۱۱.برای بررسی مسائل مربوط به "مداخله" نگاه کنید به:

Barbara F. Walter, The Critical Barrior to Civil War Settlement, *International Organization,* Vol. 51, No. 3(Summer 1997), pp. 335-364; Michael E. brown, ed., *The Internationa Dimensions of Ethnic Conflit (*Cambridge, Mass.: MIT Press, 1996)

۱۲.برای توصیف وظایفی که نیروهای نظامی اشغالگر در عراق با آن مواجه خواهند شد نگاه کنید به:

Daniel Byman, Bulding the New Iraq: The Role of Internening Forces, *Survival,* Vol. 45, No. 2(Summer2003), PP. 1-16

۱۳. اثری کلاسیک در باره دمکراسی و محدوددیت‌هایش:

Robert Dahl, *Democrcy and Its Critics*, (New Haven, Conn:Yale University Press, 1989); Daniel Byman, *Keeping the Peace: Lasting Solutions to Ethnic Conflict (*Baltimore, Md.: Johns Hopkins University Press, 2002،) pp. 125-153;

14. Sammy Smooha and Theodore Hanf, The Diverse Modes of Conflict Regulation in Deeply Divided Societies, *International Journal of Comparative Socialogy.* Vol. 33, Nos. 1-2(January1992) . p. 33 .

15. Horowitz, *Ethnic Groups in Conflict,* pp. 167-176 and Myron Weiner, *Sons of the Soil(*Princeton, N. J.: Princeton University Press, 1978) pp. 7-10

۱۶. مایکل براون می‌نویسد"نیروهایی که در سطح نخبه قراردارند، نزدیکترین عامل درگیری‌های داخلی هستند". نگاه کنید:

The Causes and Regional Dimensions fo Internal Conflict, in Brown, *The International Dimensions of Ethnic Conflict,* p. 583 .

۱۷. برای توضیح بهتر این جریانات نگاه کنید به:

Horowitz, *Ethnic Groups in Conflict,* pp. 395-440

Donald L. Horwitz, Making Modederation Pay, in Joseph V. Montville, ed., *Conflict and Peacemaking in Multiethnic Societies* (New York: Lexington, 1991) pp. 451-476; Richard Stubbs, Malaysia: Avoiding Ethnic Strife in Deeply Divided Societies, in ibid., p 287 .

این نویسندگان از الگوی مالزی کمک گرفتند چراکه مالزی با موفقیت بر تنش میان مالزیایی‌های نژاد چینی و نژاد هندی، چیره شد. مالزی از الگوی تلفیقی متکی بر انگیزه‌های انتخاباتی برای ایجاد زمینه‌های همکاری بهره برد.

۱۸. مشارکت تحت شرایط غیر عادی هم می‌تواند اهداف گروه‌های مسلط را بر آورده کند. زمانی که یک گروهی، دولتی را تحت کنترل خود در می‌آورد، ـ یا در صورتی که وضعیت ممتازش در معرض تهدید با شد، به راحتی می‌تواند دولت را مهار کند ـ خواسته هژمونیک اصلی برآورده شده است. بنابر این وقتی یک نظام دمکراتیک کنترل گروهی را بر تصمیم گیری فراهم می‌کند، آن گروه می‌تواند کشمکش ناشی از روابط سلطه گرانه را کاهش دهد. در چنین شرایطی دولتی که کمتر دموکراتیک است می‌تواند در حفظ صلح بیش از نظامی که عادل است، کار آمد با شد. دراین صورت به هیچ گروهی اجازه داده نمیشود که آزادانه به قدرت سیاسی دست پیدا کند.

۱۹.بحث درباره صلح دمکراتیک در این مقاله بیان شده است:

Michael Doyle, Liberalism and World Poitics, *American Political Science Review,* Vol. 80. No. 4(September 1986), pp 1151-1169 .

همچنین نگاه کنید به

Bruce Russett, *Grasping the Democratic Peace: Principles for Post -Cold War World* (Princton, N. J.: Princton University Press, 1993)

۲۰. دردهه آخر بحرین، ایران، کویت و قطر پیشرفت‌های قابل توجهی در تقسیم قدرت کسب کرده‌اند. بقیه دولت‌ها که شامل عربستان سعودی هم می‌شود، در این راه گام‌های کوتاهی برداشته‌اند:

Rex Brynen, Bahgat Korany, and Paul Nobl, Introduction: Theoretical Perspectives on Arab Liberalization and Democratization, in Bryne, Korany and Noble, eds., *Political Liberalization and Democratization in the Arab World,* Vol. 1:*Theoretical Perspectives* (Boulder, Colo.: Lynne Rienner, 1995) pp. 3-28.

همچنین نگاه کنید به

Geneive Abdo, Iran s Generation of Outsiders, *Washington Quarterly,* Vol. 24, No. 4(Autumn2001) pp163-171

۲۱. برای مطالعه بیشتر این مفهوم نگاه کنید به:

Fareed Zakaria, The Rise of Illiberal Democracies, *Foreign Affairs*, Vol. 76, No. 6(November/ December 1997), pp. 22043

Marina Ottaway, *Democracy Challenged: The Rise of Semiauthoritarianism* (Washingyon, D. C.: Carnegie Endowment for International Peace, 2003)

22. James Madison, The Same Subject Continued: The Union as a Safeguard against Domestic Fanction and Insurrection, November 23, 1787, *The Federalist Papers*, as found on

http://memory. loc. gov/const/fed/fed_10. html .

۲۳. نگاه کنید به

Kaufmann, Possible and Impossible Solutions to Ethnic Civil Wars, p. 137 and Stephen Van Evera, Hypotheses on Nationalism and War, *International Security,* Vol. 18, No. 4(Spring1994), pp. 23-36 .

24. Horowitz, *Ethnic Groups in Conflict,* p 291

25. Jack L. Snyder, *From Voting to Violence:Democratization and National Conflict*(New York: WW. Norton, 2000), pp, 316-320

26. Patrick Brogan, *The Fighting Never Stopped: A Compregensive Guide to World Conflicts since 1945 (*New York: Vintage, 1990), pp. 227-234

۲۷. بعضی گروه‌های شیعه بخوبی ضرورت حفظ حقوق اقلیت را به عنوان بخشی از دموکراسی درک می‌کنند برای بررسی دوباره وضع گروه‌های شیعه نگاه کنید به:

http://www. al-bab. com/arab/docs/iraq/shia02a. htm .

International Crisis Group, War in Iraq: Political Challengs after the Conflict, p. 24 .

28. A Federal System Whit Leaders Chosen by the People, Reuters, April16, 2003

Dawisha and Karen Dawisha, How to Build a Democratic Iraq, *Foreign Affairs,* Vol. 82, No. 3 (May/June2003) pp. 37-39

Center for Strategic and International Studies, A Wiser Peace, p. 20.

Khalilzad, The Future of Iraq Policy.

گروه کاری شورای روابط خارجی، نظام فدرالی را معرفی کرد که برروی قومیت به عنوان چهارچوبی برای آینده عراق، تاکید ندارد، نگاه کنید به:

Council on Foreign Policy Relations, Guiding Principles for U. S. Post-Conflict Policy in Iraq, New York: Council on Foreign Relations, 20030, P. 3 .

گرچه توصیه شورا صریحا تقسیم قدرت بر اساس قومیت یا فرقه را رد می‌کند، در عوض طرحی مطابق یک نظام فدرال مطرح می‌کند که در آن حوزه، مبتنی بر سازمان سیاسی است.

29. Vicki Siverman, Scholar Says Iraq Council Be A Force for Democracy, in the Middle East, October 8, 2002،

http: //usinfo. state. gov/regional/nea/iraq/text/1008 kanan. htm

کنان ماکیا یکی از روشنفکران پیشرو عراقی معتقد است که این شکل فدرال می‌تواند مبتنی بر قومیت یا سرزمین باشد. وزارت خارجه ایالات متحده طرح‌هایی را بررسی کرده که از هیجده استان عراق به عنوان پایه‌های نظام فدرال بهره میبرد:

Charles Recknagel, Iraq: Opposition Groups Want a Federal State But Have Yet to Agree on From, Radio Free Europe/ Radio Liberty, November5, 2002, http://www. rferl. org .

اپوزیسیون عراقی مورد حمایت ایالات متحده، برای آینده عراق حکومتی را مطرح کرده‌اند که نمایندگی کامل همه گروه‌ها و جوامع را درمیان مردم داشته باشد و شامل سنی‌ها، شیعیان، کردها، مسیحیان و سایر اقلیت‌ها باشد. مراجعه کنید به اظهارات مجمع ملی عراق در:
http:// www. inc. org. uk/English/inc/ inc. htm

۳۰. مراجعه کنید به:

International Crisis Group, War in Iraq: Political Challenges after the Conflict, p. 23 and Michael Rubin, What Do Iraqis Think About life after Hussein? *New York Times*, August11, 2002, p. A 15 .

برهام صالح، نخست وزیر منطقه کردنشین اتحادیه میهنی کردستان، از راه حل فدرال حمایت کرده است. مصاحبه با صالح در:

NewsHour with Jim Lehrer, March 12, 2003

برای بررسی نظرات کردها درباره فدرالیسم و خودمختاری، نگاه کنید به:

International Crisis Group, War in Iraq, Ibid

31. Recknagel, Iraq:Opposition Groups Want a Federal State

۳۲. فدرالیسم از لحاظ سنتی بعنوان نظامی سیاسی تعریف می‌شود که هر سطح آن یک یا بیش از یک قلمرو حکومت عالی دارد. نگاه کنید به

Steve L. Solnik, Federalism and State - building, in Andrew Reynolds, ed. *The Architecture of Democracy: Constitutional Design, Conflict Management, and Democracy (*New York: Oxford University Press, 2002, p. 174.

برای مطالعه دوباره فدرالیسم نگاه کنید به:

William H. Riker, *Federalism: Origin, Operation, Significance* (Boston: Little, Brown, 1964)

James Tully, *Strange Multiplicity: Constituionalism in the Age of Diversity* (Cambridge: Cambridge University Press, 1995)

نظام‌های فدرال شباهت‌هایی با دموکراسی‌های به اصطلاح مشارکتی دارند. آرند لیچ فارت چهار خصوصیت مطرح را برای دموکراسی مشارکتی، مشخص میکند: ائتلافی بزرگ از رهبری سیاسی همه اجزا عمده جامعه، حق مخالفت متقابل که نیاز به توافق میان رهبران دارد، نمایندگی نسبی گروه‌های عمده در اجزا تصمیم گیری و خدمات داخلی و خودمختاری زیر ملی درجه بالا. در واقع نظام مشارکتی، یک حکومت مرکزی ضعیف است.

Lijphart , *Democracies: Patterns of Majoritarian and Consensus Government in Twenty - One Countries* (New York, Conn.: Yale University Press, 1994) pp. 22-29 and Arend Lijphart, Majority Rule in Theory and Prantice: The Tenacity of a Flawed Paradigm, *International Social Science Journal,* No. 129(August1991) pp. 484-493.

استرالیا، بلژیک، نتردام، آفریقای جنوبی و سوییس همه از نمونه‌های موفق نظام‌های مشارکتی هستند. ناکامی‌های مشارکت گرایی شامل قبرس(از ۱۹۶۰ تا ۱۹۶۳ که منجر به جنگ داخلی شد)، لبنان و نیجریه می‌باشد، که منجر به حکومت نظامیان شد.

33. Horowitz, *Ethnic Groups in Conflict*, p. 622

34. John McCarry and Brendan Oleary, International: The Macro - Regulations of Ethnic Conflict, in McCarry and Oleary, eds., *The Politics of Ethnic Conflict Riguation*(New York: Routledge, 1993), p. 33 .

35. Byman, Keeping the Peace, pp. 20-34 .

بیشتر مسائلی که درمیان گروه‌های سطح ملی تصمیم گیری می‌شود، با درجه‌ای از فدرالیسم، درمیان گروه‌های سطح محلی هم وجود دارد، بنابراین درگیری درون قومی را کاهش میدهد. نگاه کنید به:

Horowitz, *Ethnic Groups in Conflict*, pp. 618-619 .

36. Byman, *Keeping the Peace*, P. 39

۳۷. بنگرید به:

Abrham Ashkenasi, Socio- Ethnic Conflict and Paramilitary Organization in the Near East, in Peter H. Merkl, ed., *Political Violence and Terror: Motifs and Motivations*(Berkeley:University of California Press, 1986), p. 314

۳۸. توافقی که تضمین کرد رئیس جمهور یک مسیحی مارونی باشد، نخست وزیر او یک مسلمان سنی، سخنگوی پارلمان یک مسلمان شیعه و معاون او یک مسیحی ارتدوکس یونانی باشد و از هفتادوهفت کرسی مجلس، چهل و دو کرسی مختص مسیحیان باشد. بنابراین مسیحیان بخصوص مارونی‌ها، از نقشی برجسته برای خود اطمینان حاصل کردند. از سی وپنج کرسی مسلمانان، سنی‌ها شانزده کرسی دریافت کردند، شیعیان چهارده کرسی و دروزی‌ها پنج کرسی.

39. Robert Fiske, Pity the Nation: Lebanon at War (London: Andrew Deutsh, 1990) p. 26 .

۴۰. روابط امنیتی، گرچه عامل اصلی نبودند، اما نقش عمده‌ای در برانگیختن جنگ داخلی لبنان بازی کردند. حضور همه احزاب مسلح و مجهز فلسطینی، تهدید امنیتی جدیدی ایجاد می‌کند که رسیدن به توافق را مشکل می‌سازدو در زمان معین، سیاست لبنان ر ا به دوقطب مخالف تبدیل می‌کند. مارونی‌ها، بویژه فلسطینی‌ها را بعنوان بیگانگان و متجاوزان در نظر می‌گیرند و آنها نگران این مساله هستند که فلسطینی‌های مسلح از مسلمانان لبنان حمایت کرده و مسیحیان را از قدرتشان محروم کنند. حکومت لبنان از این مساله آگاه بوده است. به نقل از:

Don Brynen, *Sanctuary and Survival: The PLO in Lebanon* (Boulder, Colo.: Westview, 199) p. 29.

مسئله فلسطین بعد از سپتامبر سیاه در ۱۹۷۰ حادتر شد، زمانی که سازمان آزادیبخش فلسطین پایه‌های اصلی خود را از اردن به لبنان انتقال داد. نگاه کنید به:

Itamar Rabinovich, *The War for Lebanon, 1970-1985* (Ithaca, N. Y.: Cornell University Press, 1985)

۴۱. قبل از ۱۹۶۷ حضور فلسطینی‌ها در لبنان بالغ بر ۱۸۰۰۰۰نفر بود تا ۱۹۶۹ این تعداد به ۲۳۵۰۰۰ نفر رسیدو در ۱۹۸۲ رشد سریعی داشته و به ۳۷۵۰۰۰ نفر رسید. بین سال‌های۱۹۶۹ و ۱۹۷۴ تجاوزات اسرائیلی‌ها به سرزمین لبنان در هر روز به طور متوسط ۱. ۴ درگیری بوده است. در ۱۹۷۴ اسرائیل غالبا در گشت‌زنی‌هایش در لبنان اردوگاه‌های سازمان آزادیبخش فلسطین را بمب گذازی می‌کرد درحالیکه حکومت لبنان فاقد قدرت کافی برای متوقف کردن این بمب گذاری‌ها بود. نگاه کنید به:

Brynen, *Sanctuary and Survival*, pp. 61-67

Dilip Hiro, *lebanon:Fire and Embers (*New York:St. Martin s 1992), p. 18 .

۴۲. برای مطالعه نظرات مختلف درباره ملت سازی مراجعه کنید به:

Liah Greenfeld, *Ntionalism (*Cambridge, Mass:Harvard University Press, 1992); Charles Tilly, ed., *The Formation of National States in Western Europe*(Princeton, N. J., Princeton University Press, 1975).

Anthony Smith, *The Ethnic Origin of Nations (*Oxford:Blackwell, 1986).

43. Jack L. Snyder and Robert Jervis, *Civil Wars and the Security Dilemma*, in Walter and Snyder, Civil War, Insecurity, and Intervention, p, 19.

44. Augustus Richard Norton, Lebanon s Malaise, *Survival,* Vol. 42, No. 2 (Winter2000-2001), p. 35 .

۴۵. نظام‌های فدرالی که انگیزه‌های رهبران تجزیه طلب را مطرح می‌کنند، امکان بقای بیشتری دارند:

Horowitz, *Ethnic Groups in Conflict*, p. 628 .

46. Horowitz, Ethnic Conflict Mavagement for Policymakers, pp. 122-124 .

47. International Crisis Group, War in Iraq ;What s Next for the Kurds? Middle East Report, March 19, 2003, p. 15 .

48. James Manor, Making Federalism Work, *Journal of Democracy,* Vol. 9, No. 3(July 1998), pp. 21-35 .

49. Edward D. Mansfield and Jack Snyder, Democratization and the Dangers of War, *Internaional Security*, Vol. 20, No. 1 (Summer1995) p. 5.

برای انتقاد از این دیدگاه مراجعه کنید به:

Michael D. Ward and Kristian S. Gleditsch, Democratizihg for Peace, *American Political Science Review,* Vol. 92, No. 1(March 1998), pp. 51-61 .

برای مشاهده یک اثر کلی درمورد تثبیت دمکراسی نگاه کنید به:

Juan J. Linz and Alfred Stepan, *Problems of Democratic Transitions and Consolidation* (Baltimore, Md.: John Hopkins University Press, 1996); Larry Diamond, Marc Plattner, Yun -Han Chu, and Hung-Mao Tien, eds, *Consolidating the Third Wave Democracies (*Baltimore, Md.: John Hopkins University Press, 1997)

50. Daniel C. Esty, Jack A. Goldstone, Ted Robert Gurr, Barbara Harff, Marc Levy, Geoffrey D. Dabelko, Pamela T. Surko and Alan N. Unger, *State Failure Task Force Report, Phase Findings (*McLean, Va.: Science Applications International Corporation, 1998), pp.19-22 .

۵۱. نگاه کنید به:

James D. Fearon, Domestic Political Audiences and the Escalation of International Disputes, *American Political Science Review*, Vol. 88, No. 4 (Sepetmber 1994), pp. 577-592 .

52. Madison, The Same Subject Continued.

53. Snyder, *From Voting to Violence.*

54. Ed Moloney, *A Secret History of the IRA* (New York: W. W. Norton, 2002), p. 197.

55. Alan Kuperman, The Other Lesson of Rwanda:Mediators Sometimes Do More Damage Than Good, *SAIS Review* Vol. 16, No. 1 (Winter-Spring 1996), pp. 221-240 and Philip Gourevitch, *We Wish to Inform You That Tomorrow We Will Be Killed with Our Families: Stories from Rwanda* (New York:Farrar, Straus and Giroux, 1998), pp. 82-83 .

۵۶. نگاه کنید به:

V. P. Gagnon Jr., Ethnic Nationalism and International Conflict: The Case of Serbia, *International Security*, Vol. 4, No. 2

(Winter1994/95), pp. 130-166 and Stuart Kaufman, The Irresistible Force and the Imperceptible Object: The Yugoslav Breakup and Western Policy *Security Studies*, Vol. 4, No. 2 (Winter1994-1995), PP. 281-329.

تجربه چکسلواکی از جهتی روشنتر نشان داد چگونه یک نظام دمکراتیک می‌تواند براحتی راه را برای تجزیه طلبی باز کند.

57. Snyder and Jervis, Civil War and the Security Dilema, P. 19 .

58. Walter, The Critical Barrier to Civil War Settlement,

James D. Fearon, Commitment Problems and the Spread of Ethnic Conflict, in David A. Lake and Donald Rthschild, eds, The International Spread of Ethnic Conflict: Fear, Diffusion, and Escalation (Princeton, N. J. Princeton University Press, 1998), pp. 107-126 .

۵۹. نگاه کنید به:

Stephen John Sedman, Spoiler Problems in Peace Processes, International Security. Vol. 22, No. 2 (Fall 1997), pp. 5-53 .

۶۰. در اصل همانطور که جیمز فرون خلاصه‌ای از آن را مطرح کرد، این یک "مشکل تعهد" است. او معتقد است، حتی اگر حزب سومی بتواند توافقی را تضمین کند، ممکن است گروه‌های قومی در آینده از آن سوء استفاده کنند.

Fearon, Commitment Problems and the Spread of Ethnic Conflict,

۶۱. پیمان طائف، مبنایی برای تجدید نظر در حکومت مبتنی بر میثاق ملی لبنان، بوجود آورد. با اینکه قدرت به طور قابل توجهی دوباره میان جوامع لبنان تقسیم شده بود، ساختار جدید از بسیاری جهات تابع فرد کهنسالی بود. در اصل سوریه با استفاده از نیروها و سرویس‌های ضد جاسوسی خود برای تحمیل نظم و جلوگیری از ناآرامی، به مثابه یک لوایاتان وحشی عمل کرده است. گرچه مبارزه طلبی نخبگان در طول خطوط قومی سرکوب شده است، این مسئله تا حد زیادی ناشی از تضمین مجازات بخشی از رهبران به جای هر حسن نیتی، می‌باشد.

Norton, Lebanon s Malasia, p. 45 .

۶۲. برای بررسی دوباره چگونگی بر سر قدرت ماندن صدام حسین نگاه کنیدبه:

Amatzia Baram, *Bulding toward Crisis:Saddam Husayn's Strategy for Survival (*Washington, D. C.: Washington Instute for Near East Policy, 1998).

Regis Matlak, Inside Saddam s Grip, *National Security Studies Quarterly*, Vol. 5, No. 2.

برای مطالعه دیدگاه دقیقی نسبت به کیفیت رژیم صدام و سایر رژیم‌های خاورمیانه که جلوی کودتاهای نظامی را گرفتند، نگاه کنید به:

James T. Quinlivan, Coup - proofing: Its Practice and Consequences in the Middle East, *International Security*, Vol. 24, No. 2 (Fall1999), pp. 131-165 .

63. Phebe Marr, Iraq specialist, testimony before the Senate Foreign Relations Committee. August 1, 2002 .

64. Phebe Marr, *The Modern History of Iraq* (Boulder, Colo.: Westview, 1985) and Hanna Batatu, *The Old Social Classes and the Revolutionary Movements of Iraq* (Princton University Press, 1978)

۶۵. برای بررسی مجدد امنیت در عراق و سازمان ضد جاسوسی دوران صدام، نگاه کنید به:

Ibrahim al -Marashi, Iraq s Security and Intelligence Network: A Guide and Analysis, *Middle East Reviewe of International Affairs*, Vol. 6, No. 3 (September2002), pp. 1-13 and Matlak, Inside Saddam s Grip.

66. Marr, testimony before the Senate Foreign Relation Committee .

67. *CIA World Factbook*, 2002, http://www.cia.gov/cia/publications/factbook/geos/iz.html#People

۶۸. به نقل از:

Batatu, *The Old Social Classes and the Revolutionary Movements of Iraq*, p. 25 .

69. Yitzhak Nakash, *The Shiis of Iraq* (Princton, N. J.: Princton University Press, 1994)

70. Marr, testimony before the Senate Foreign Relations Committee .

رژیم صدام لیستی از روسای قبایل تهیه کرد و بر طبق آن کمک‌ها و هدایایی میان آنها تقسیم کرد تنها اقوامی که جزو لیست بودند، از طرف رژیم صدام پشتیبانی می‌شدند.

International Crisis Group, War in Iraq:Political Challenges after the Conflict, P. 6, n. 22 .

71. Nakash, *The Shiis of Iraq*

72. David Lawrence, Iraq Kurds Enjoy a De Facto State, *Christian Science Monitor,* May 3, 2000, p. 6

همچنین بنگرید به:

Francis J. Ricciardone, American Diplomats Perspectives on Kurds in the Global Arena remarks made at Averican University, Washington, D. C, April17, 2000 .

برای شرح مختصری در باره کردهای شمال عراق نگاه کنید به:

David McDonwall, *A Modern History of the Kurds* (New York:I. B. Tauris, 4996) .

73. Baram, Bulding toward Crises, pp. 3-32 .

74. International Crisis Group, War in Iraq: Whats Next for the Kurds? p. 12 .

۷۵. دیوید دی لیتن نشان داده است که انتخابهویت انگلیسی برای حاکمان استعماری، هویت‌های ضعیف گذشته را تقویت کرد واز جهتی دیگر به طور چشمگیری به نظر می‌رسد، هویت‌های تغییر ناپذیری را، جایگزین آن کرد.

Laitin, Hegemony and Religious Conflict, in Peter B. Evans, Dietric Rueschemeyer, and Theda Skocpol, eds, *Bringing the State Back In* (New York: Cambridge University Press, 1985), pp. 285-316 .

۷۶. برای پی بردن به اهمیت آموزش به عنوان ابزاری برای ملت سازی، نگاه کنید به:

Eugen Weber, *Peasants into Frenchmen: The Modernization of Rural France* (Stanford, Calif.: Stanford University Press, 1976) and Benedict Anderson, *Imagined Commuities: Reflections on the Origin and Spread of Nationalism* (London:Verso, 1991)

77. Recknagel, Iraq: Opposition Groups Want a Federal State .

78. Barry R. Posen, The Security Dilemma and Ethnic Conflict, Survival, Vol. 35, No. 1 (Spring1993) . p. 32 .

برای مطالعه متون بیشتر درباره معمای امنیت، نگاه کنید به

James D. Fearon, Rationalist Explanations for War, *International Organization,* Vol. 49, No. 3 (Summer1995), pp. 379-444. and Badredine Arfi, Ethnic Fear:The Social Construction of Insecurity, *Security Studies*, Vol. 8, No. 1 (Autumn1998), pp. 151-203.

فیرون معتقد است گروه‌های اقلیتی که"آشیانه‌ای" هستند ـ گروه‌هایی که اقلیت‌های محلی هستند اما یک اکثریت خویشاوندی دارندکه به طور فراگیریا از جاهای دیگر به آنها کمک می‌شود ـ در معرض خطر بیشتری هستند.

Fearon, Commitment Problems and the Spread of Ethnic Conflict.

۷۹. ترکیه اظهار کرده است که احتمال دارد برای پشتیبانی از اقلیت ترکمن که تحت کنترل کردها هستند، به مداخله نظامی دست بزند. ایران هم با تلاش‌های کردها برای دستیابی به خودمختاری بیشتر از طریق فدرالیسم در عراق، مخالف است.

Recknagel, Iraq: Opposition Groups Want a Federal State .

80. Daniel Williams, Turkety Negotiates Role in War, *Washington Post,* October 22, 2002, p. 22 .

۸۱. برای بحث درمورد استفاده ایران از "کارت شیعه " نگاه کنید به

Graham Fuller, *The Center of the Universe: The Geopolitics of Iran* (Boulder, Colo.: Westview, 1991)

82. Marr, *The Modern History of Iraq*, pp. 180-181 .

۸۳. نظریه تفسیر کلاسیک از جنگ گمراه کننده را می‌توان در این کتاب یافت:

Jack Levy, Domestic Politics and War, *Journal of Interdisciplinary History,* Vol. 18, No. 4(Spring 1988), pp. 653-673 .

۸۴. معمولاً کردها خواسته خود را درباره دولتی متعلق به خود بیان می‌کنند اما متوجه هستند که از لحاظ سیاسی این ممکن نیست. برای بررسی دوباره نظرات کردها پیرامون تجزیه طلبی، نگاه کنید به:

International Crisis Group, War in Iraq: Poitical Challenges after the Conflict, pp. 10-12 .

85. Ibid., p. 16 .

86. Oliver Roy, senior researcher, Centre National de La Recherche Scientifique, Post -Saddam Iraq., American Enterprise Instute, Washington, D. C., n. d .

در بین دوجنگ خلیج(فارس)، گروه‌های کرد، درآمد قاچاق نفت و سایر کالاها را از طریق ترکیه ـ که درطول نیمه دهه ۱۹۹۰، منبع مبارزه بود ـ در میان خود تقسیم کردند. پایان رژیم صدام نیاز به قاچاق و تغییرات موازنه قدرت محلی را ازمیان برداشت.

87. David Rohde, If War Hits, Kurds See Way to Grab Old Lands, New York Times, March 14, 2003, P A 13 .

88. Huntington, *The Third Wave*, pp. 270-271 .

۸۹. داویشا و داویشا با این نکته موافق نیستند و معتقدند تجربه عراق قبل از ۱۹۵۸ در برگیرنده احزاب مخالف فعال و مطبوعات نسبتاً مستقل بود.

Dawisha and Dawisha, How to Build a Democratic Iraq, p. 37 .

۹۰. من مایلم از کریس وال فرانت تشکر کنم بخاطر اینکه باعث شد توجه من به سوی اهمیت سطح ملی جلب شود. در بهترین شرایط، قدرت محلی در عراق، مبتنی بر اکثریت محدود یا قبیله بوده است. درباره مورد دوم، سیاست قبیله‌ای، اغلب مفهوم مشورت را القا می‌کند، اما با این حال با نهادهای دمکراتیک مدرن بسیار متفاوت است.

91. International Crisis Group, War in Iraq: Political Challenges after the Conflict, p. 4 .

۹۲. به نقل از:

Fallows, The Fifty -first State ?p. 60 .

93. International Crisis Group, Voices from Iraqi Street, December 4, 2002, p. 9 .

۹۴. برای انتقاد از اپوزیسیون عراقی، نگاه کنید به:

Daniel Byman, Kenneth Pollack, and Gideon Rose, The Rollback Fantast, *Foreign Affairs*, Vol. 78, No. 1(January /February 1999), pp. 24-41 .

۹۵. نگاه کنید به:

Barro, Determinants of Democracy, pp. 158-183 .

96. Przeworski, *Sustainable Democracy*, p. 109 .

۹۷. تولید نفت عراق قبل از جنگ حدود ۲. ۵ میلیون بشکه در روز بود. این تولید میتوانست با سرمایه گذاری کافی بر روی تاسیسات زیربنایی نفت عراق، به بیش از ۶ میلیون بشکه در روز برسد. نگاه کنید به:

http:// www. eia. doe. gov/emeu/cabs/iraq. html

۹۸. نگاه کنید به:

Slavin, Iraq a Harsh Climate to Try to Grow Democracy, Pa 20 .

۹۹. به هر حال، ثروت نفت، پویایی اقتصادی فراهم می‌کند که به دولت ورای جامعه، این اختیار رامیدهد تا مانع دمکراسی شود.

Michael Ross, Does Oil Hinder Democracy *?Word Politics*, Vol. 53, No. 3(April 2001), p. 356 .

برای داشتن برداشتی کلی از تأثیر ثروت نفت بر اقتصادهای خاورمیانه، نگاه کنید به:

Kiren Aziz Chaudhry, *The Price of Wealth: Economies and Institutions in the Middle East (*Ithaca, N. Y.: Cornell University Press, 1997).

۱۰۰. هرچند طبقه متوسط عراقی از لحاظ اقتصادی طی دوازده سال اخیر نابود شدند اما هنوز یک نیروی اجتماعی و فرهنگی محسوب می‌شوند. باوجود این، طبقه متوسط عراق عمدتا مخلوق دولت می‌با شد، این طبقه از لحاظ سنتی به کارمندان شهری وابسته بوده و بقیه آنها حقوقی از دولت دریافت می‌کنند:

International Crisis Group, War in Iraq: Political Challenges after the Conflict, p. 9.

بنابر این شایددر مواردی که طبقه متوسط عراقی می‌تواند فرصت‌های دمکراسی را افزایش دهد، مبالغه شده باشد. برای بحث درباره چگونگی افزایش نقش طبقه متوسط بعنوان نیرویی برای دمکراسی نگاه کنید به:

Dawisha and Dawisha, How to Build a Democratic Iraq, pp. 47- 49 .

101. Walter, The Critical Barrier to Civil War Settlement, pp. 339-340 .

۱۰۲. میزان این نیروها حتی بعد از مرحله تثبیت بعد از جنگ، ممکن است به بالای ۱۰۰۰۰۰ نفر برسد و در ابتدا هیچ جایگزینی برای نیروهای تعلیم دیده درجه یک ناتو وجود نخواهد داشت. بااین حال برآوردهایی که از سطوح نیروها در سال‌های گذشته، انجام پذیرفته، متفاوت است، نیازبه خفظ نظم نشان می‌دهد که ممکن است کل نیروها برای چندین سال به بیش از ۵۰۰۰۰ نفر برسندو بیشتر نیروها احتمالاً ازافراد آمریکایی تشکیل خواهد شد. از شاخص "قاعده عملی" * که یک سرباز در برابر ۵۰۰ نفر از مردم عادی است، استفاده کنید. این مساله نیازمند ۴۸۰۰۰ نیروی پاسدار صلح میباشد. باوجود این ناتو در ابتدا ۶۰۰۰۰ نیرو به بوسنی فرستاد تا قراردادهای صلح دیتون را به اجرا درآورند، حتی اگر این تعداد تقریبا یک

پنجم میزان نیروهای عراقی باشند و بوسنی بسیار کوچکتر از عراق باشد، مسئله به یک اندازه مهم است. نگاه کنید به:

James T. Quinlivan, Force Requirements for Stability Operations, *Parameters*, Vol. 24, No, 4 (Winter1995-1996) PP. 59-69 .

اسکات فیل خبر از ۷۵۰۰۰ نیرو میدهد که نیروهای ائتلاف رادربر نمیگیرد. نگاه کنید به:

Feil, testimony before the Senate Foreign Relations Committee, August 1, 2002 .

نیروهای ایالات متحده در کویت و ترکیه مستقر شدند و توانستند کمبودهای نیروهای آمریکایی را درعراق جبران کنند که این خود تاحدودی جای پای آنها را کم می‌کند. بعلاوه به مراتب نیاز کمتری برای استقرار نیروها در منطقه شمال کردنشین وجود دارد که پیش از این حکومتی کارآمد و مستقل از رژیم فعلی داشت. به هر حال بعضی نیروها ناگزیر از پلیس حوزه‌های کردنشین خواهند بود تا از شکل گیری این تصور که کردها روابط ویژه‌ای با نیروهای مداخله‌گر دارند، جلوگیری شود.

103. Gideon Rose, The Exit Strategy Delusion, *Foreign Affairs*, Vol. 77, No. 1 (January - February 1998), pp. 56-67 .

104. Daniel Byman, Sharam Chubin, Anousharavan Ehteshami, and Jerrold Green, *Iran s Security Polict in a Post Revolutionary Era* (Santa Monica, Calif.: RAND, 2001)

Anthony H. Cordesman, *Iran s Military Foces in Transition: Conventional Threats and Weapons of Mass Destruction*(Westport, Conn.: Praegger, 1999), ppl405-416 .

۱۰۵. نگاه کنید به:

Zalmay Khalilzad, Ian O. Lesser, and F. Stephen Larrabee, *The Future of Western-Turkish Relations: Toward a Strategic Plan* (Santa Monica, Calif.: RAND, 2000)

106. Fearon, Commitment Problems and the Spread of Ethnic Conflict,

۱۰۷. در اصل ایالات متحده از الگوی "مهار" برای حفظ آرامش قومی استفاده میکند. نگاه کنید به:

Ian Luistick, Stability in Deeply Divided Societies: Consociationalism versus Control, *World Politics*, Vol. 31, No. 3(April 1979), pp. 324-344 .

108. Judith Miller, U. S. Faulted over Efforts to Unite Iraqi Dissidents, *New York Times*, October 3, 2002, p. A 16 .

109. Jonathan Weisman and Mike Allen, Officials Argue for Fast U. S. Exit from Iraq. *Washington Post*, April 21, 2003, p. A 1 .

۱۱۰. برای مشاهده اثر قابل توجه جدیدی در این مورد نگاه کنید به:

James D. Fearon and David D. Laitin, Ethnicity, Insurgency, and Civil War, *American Political Science Review,* Vol. 97, No. 1 (February 2003) pp. 79-90 .

111. Marina Ottaway Promoting Democracy in the Middle East: The Problem of U. S. Credibility, Working Paper No. 5 (Washington, D. C.: Carnegie Endowment for International Peace, March 2003)

112. Congressional Budget Office, *An Analysis of the President s Budgetary Propsals for Fiscal Year2004*, Congress of the United States, March 2003

http:// www. cbo. gov/showdoc. cfm?index#4129& sequence=0

113. Congressional Budget Office, Estimated Costs of a Potential Conflict with Iraq, September 2002

http://www. cbo. gov/showdoc. cfm?index =3822&sequence=0

خواستهٔ کردها برای تشکیل دولت و آینده عراق*

هادی الیس(۱)

آیندهٔ عراق برای دومین بار در تاریخ، موضوعی بین‌المللی شده است. مورد اول پس از فروپاشی امپراتوری عثمانی بود، یعنی زمانی که اکثر مردم (ملل) بومی خاورمیانه که توسط قوای انگلیس در طول جنگ جهانی اول از سلطه و فرمانروایی ترک‌ها آزاد شده بودند، به درجه‌ای از استقلال دست یافتند. با این وجود، وقتی که مرزهای سلطنت جدید عراق، جمهوری سوریه و جمهوری ترکیه ساخته شدند،(۲) کردها سهمی در آن آزادی نداشتند. امروزه و به دلیل رخدادهای سال‌های اخیر، منطقهٔ کرد عراق به طور مؤثری در حال خودگردانی[1] است و آیندهٔ عراق در زمان نگارش (این مقاله) بی‌نهایت نامعلوم است. در واقع، تا کنون امکان تجزیه نهایی آن در محافل سیاسی و آکادمیک مورد بحث و مناظره قرار گرفته است.(۳)

پس از جنگ جهانی اول توافقنامه بین‌المللی در مورد آیندهٔ ملت‌هایی که در اسارت امپراتوری عثمانی بوده‌اند، کردها را در میان چهار کشور مختلف تقسیم کرد. کردها چهارمین ملت بزرگ در خاورمیانه با جمعیتی متجاوز از ۳۰ میلیون

---

* این مقاله ترجمه اثر ذیل است که توسط دکتر امیر محمد حاجی یوسفی و معصومه انتظام به فارسی برگردانده شده است. نویسنده مقاله یک تبعه کرد است که در ایالات متحده زندگی می‌کند. این مقاله تحت تأثیر رویدادهای جاری در عراق نوشته شده است و اطلاعات آن تا دهم ژوئن ۲۰۰۴ به روز می‌باشد.

Hadi Elis, The Kurdish Demand for Statehood and the Future of Iraq, *The Journal of Social, Political, and Economic Studies;* Summer 2004; Vol.29, No.2; pp. 191 209-.

1 . self-governing

نفر هستند که فرهنگ متمایزشان آنها را از ترک‌ها، ایرانیان، عراقی‌ها و سوری‌ها که آنها را محاصره کرده‌اند جدا می‌کند. آنها قلمرویی را اشغال می‌کنند که از نظر قومی، همگن است و به لحاظ تاریخی و جغرافیایی، کردستان ـ سرزمین کردها ـ نامیده شده است. به رغم این هویت متمایز، در آن زمان از اعطای خودمختاری به آنها صرف نظر شد که هنوز از پیامدهای آن رنج می‌برند.

اگرچه کردها در ترکیه، ایران و سوریه هنوز تحت سلطهٔ گروه‌های اکثریت هستند اما جایگاه آنها در عراق در فرآیند دگرگونی تدریجی قرار دارد، چرا که میزان بیشتری از استقلال و عدم وابستگی را کسب کرده‌اند. منطقهٔ کرد که از نظر جغرافیایی متمایز است و قبلاً از شش استان حکومتی عراق تشکیل می‌شد، از سال ۱۹۹۲ تحت حکومت دولت دوفاکتو کرد بوده است.

تاریخ عراق یکی از بهترین نمونه‌های یک «دولت شکست خورده» را عرضه می‌دارد. ساخت کشور عراق به ظاهر توجیهی جغرافیایی داشته اما ملاحظات قومی و ملی را نادیده گرفته است. همانطور که دیوید کورن[1] نوشت: «زمانی که انگلستان، سرزمین‌های کرد ولایت موصل عثمانی قبلی را در کشور عراق ـ که آنها بعد از جنگ جهانی اول برافراشته بودند ـ ضمیمه کرد، چیزی را ساخت که مطمئناً باید به عنوان یکی از بزرگترین اشتباهات تاریخ به شمار آید.»(۴) او در تأیید این گفته، متذکر می‌شود که «شورش‌های کردی در دهه‌های ۲۰، ۴۰، ۶۰، ۷۰ و ۸۰ میلادی ثبات سیاسی کشور عراق را تضعیف کرد و موجب صرف هزینه‌های زیادی شد. سرکوب‌گری دولت ددمنش عراق که در دهه‌های ۷۰ و ۸۰ به کشتار جمعی منتهی شد، مصائب فراوانی برای کردها به ارمغان آورد. یک ایالت کردی دوفاکتو (عملی و غیر قانونی) از تابستان ۱۹۹۰ در آنجا که هنوز به طور رسمی عراق شمالی نامیده می‌شود وجود داشته و به عنوان شاهدی بر عدم

---

1. David Corn

پذیرش این تصمیم توسط کردهاست که آنها را ضمیمهٔ کشور تازه تأسیس شدهٔ عراق کنند. تصمیمی که ۷ دههٔ پیش اما نه توسط کردها، گرفته شد.(۵)

۱. زمینهٔ تاریخی

کردها ملتی باستانی، از تبار مادها که درتاریخ مشهورند می‌باشند. آنها به زبان هندو ـ اروپائی صحبت می‌کنند که با زبان عربی و دیگر زبان‌های سامی تفاوت زیادی دارد. زادگاه کردها به وسعت ۲۳۰ هزار مایل مربع، تقریباً ۲/۵ برابر بریتانیای کبیر است. کردستان اساساً از مناطق کوهستانی زاگرس مرکزی و شمالی، دو سوم بخش شرقی کوه‌های تاروس[1] و پانتوس[2] و نیمهٔ شمالی رشته کوه‌های آمانوس[3] تشکیل می‌شود. همزیستی بین کردها و کوه‌ها آنقدر قوی بوده که آنها همزاد هم شده‌اند. خانهٔ کردها در جایی به پایان می‌رسد که کوه‌ها پایان می‌گیرند، یا بنا به ضرب‌المثل معروف کردی «کردها هیچ دوستی ندارند به جز کوهستان».

اگرچه سکنهٔ این منطقه زمانی قدرتمند و با نفوذ بودند اما تحت سلطهٔ آشوریان درآمدند و امروزه تقویم کردی سال جاری را تا ۲۱ مارس، به صورت ۲۶۱۶ می‌شمارد. سال جدید کردی به زبان کردی نوروز نامیده شود که با سال ۲۶۱۷ آغاز می‌شود. نوروز به زبان انگلیسی یعنی روز نو و منشأ آن افسانهٔ کاوه است که واقعهٔ مربوط به رسیدن کردها به آزادی از دست امپراتوری آشوریان را در ۶۱۲ سال قبل از میلاد یادآوری می‌کند. در قرون بعد، کردها ابتدا تحت کنترل ایرانیان و سپس ترک‌ها درآمدند و سرزمین‌های تاریخی کردستان در سال ۱۵۱۴ بین امپراتوری عثمانی و امپراتوری ایران تقسیم شد و به عنوان کردستان عثمانی (ملحق شدن جمعیت‌های کرد به آنچه که امروزه ترکیه، سوریه و عراق

---

1. Taurus
2. Pontus
3. Amanus

نامیده می‌شود) و کردستان ایران درآمد و آن همان ولایت موصل عثمانی پیشین بود که انگلستان در سال ۱۹۱۸ ضمیمهٔ عراق کرد.

گرچه کردها اسلام را از طریق همسایگانشان پذیرفتند، اما هرگز جذب جمعیت‌های عرب، ترک یا ایرانی مجاور آنها نشدند و هویت‌شان را تا به امروز حفظ کرده‌اند. در واقع، آنها دوره‌های طولانی خودمختاری را تا زمانی که عملاً در پی شورش‌هایی تحت کنترل امپراتوری عثمانی درآمدند، تجربه کردند. این شورش‌ها در امیرنشین کردی بدیر خان بیگ[1] در ۱۸۴۷ و در بتیلس[2] در ۱۸۴۹ توسط ترک‌ها سرکوب شد. یک شورش کردی دیگر نیز در سال ۱۸۷۸ تحت رهبری شیخ عبیدالله توسط عثمانی‌ها در سال ۱۸۸۱ سرکوب شد.

اقدامات و تلاش‌های تازه‌ای برای تثبیت نهضت ملی کرد در ۱۹۰۸ تا ۱۹۱۰ به عمل آمد و بعد از آنکه انگلستان ترک‌ها را از بین‌النهرین بیرون راند، کردها به رهبری شیخ محمود در سال ۱۹۱۸ سندی را به انگلستان تقدیم کردند که به امضای چهل رئیس قومی رسیده بود و تقاضای به رسمیت شناختن کردها را به عنوان ملتی مجزا بر طبق وعده‌های داده شده توسط انگلستان در رابطه با ملل گوناگونی که تحت ظلم و ستم عثمانی‌ها بوده‌اند، داشت.

اما به جای اعطای استقلال یا حتی خودمختاری به کردها، مرزهای جدیدی که توسط معاهدهٔ بین‌المللی بعد از جنگ جهانی اول برپا شده بودند، سرزمین باستانی کردها را در میان چهار کشور جداگانه تقسیم کردند: ترکیه، ایران، عراق و سوریه (با جمعیت بسیار کوچک‌تر کرد) که دو مورد دوم به ترتیب تحت حکومت انگلستان و فرانسه قرار گرفتند. کردهای مأیوس در عراق شورشی را علیه دولت عراقی تحت رهبری انگلستان از سال ۱۹۱۹ تا ۱۹۳۰ رهبری کردند، یعنی زمانی

---

1. Bedir-Khan Beg
2. Bitlis

که معاهدهٔ انگلستان ـ عراق، کنترل دوفاکتو و دوژور عراق را به دولت اکثریت عرب واگذار کرد.

ملت کرد که در میان کشورهای عمده‌ای تقسیم شده بودند که دولت آنها تلاش می‌کردند تا کردها را به ایرانی و عرب تبدیل سازند، مقاومت کردند و برای بقای ملت خودشان جنگیدند. در سال‌های نخست، کشمکش تنها حالت منطقه‌ای داشت اما تا دههٔ ۷۰ وضع بد کردها مسأله‌ای شد که توجه بین‌المللی را به خود جلب کرد.

سرزمین تاریخی کردها، امروزه در میان پنج کشور عمده تقسیم شده است. بزرگترین بخش آن در ترکیه (۴۳٪) و باقیماندهٔ آن در ایران (۳۱٪)، عراق (۱۸٪)، سوریه (۶٪) و روسیه (۲٪) ساکن هستند. اگرچه میزان دقیق جمعیت کرد نامشخص است، چون هیچیک از کشورهایی که کردها در آنها زندگی می‌کنند، اجازه نمی‌دهند از آنها به عنوان کردها سرشماری شود اما کردها به ظاهر چهارمین گروه قومی بزرگ بعد از اعراب، ایرانی‌ها و ترک‌ها در خاورمیانه هستند.

هر چند هیچ‌گونه سرشماری رسمی از جمعیت کرد وجود ندارد، اما بسیاری از کارشناسان معتقدند که تعداد آنها پیرامون ۳۵ تا ۴۰ میلیون نفر است. توزیع جمعیت کردها که مورد توافق است عبارت است از: ترکیه (۵۲٪) حدود ۲۲ میلیون نفر، ایران (۲۴٪) حدود ۱۰ میلیون نفر، عراق (۱۸٪) حدود ۶ میلیون نفر، سوریه (۶٪) حدود ۲ میلیون نفر و تقریباً ۲ میلیون نفر در سایر کشورهای خاورمیانه، روسیه و آسیای مرکزی.(۶) به علاوه، پناهندگان جدیدتر کرد و به شکل مهاجر در اروپا، استرالیا، آمریکای شمالی در حال حاضر به بالغ بر ۲ میلیون نفر می‌رسند.

تا سال ۱۹۲۶، مقاومت مسلحانهٔ کرد علیه اقدام انگلستان که سرزمین کرد را به کشور تازه تشکیل شدهٔ عراق ضمیمه کرد، تحت رهبری شیخ محمود برزنجی بود. اگرچه او در مبارزهٔ خود ناموفق بود اما از نظر خیلی‌ها پدر ناسیونالیسم کرد

در عراق در نظر گرفته می‌شود. سر آرنولد ویلسون[1] که در آن دوره مأمور سیاسی انگلستان در بغداد بود اظهار می‌دارد: «در کردستان جنوبی از هر پنج نفر، چهار نفر از طرح‌های شیخ محمود برای کردستان مستقل حمایت می‌کنند» (۷) و در سال ۱۹۳۲ زمانی که انگلستان، عراق را یک کشور آزاد اعلام کرد و از عضویت آن در جامعه ملل حمایت کرد، این حرکت بدون حمایت مردم کرد انجام شد، که در دولت ـ ملت‌های جدید و ساختگی ضمیمه شده بودند.

در دوره‌های مختلف، انگلستان و عراق بیاناتی صادر کردند که به شکل فرضی حقوق کردها را به رسمیت می‌شناختند. در دسامبر ۱۹۲۲ اعلامیهٔ مشترک انگلیسی ـ عراقی به شورای جامعه ملل، حق کردها را نسبت به میزانی از خودمختاری (استقلال داخلی) در عراق به رسمیت شناخت: «دولت اعلی حضرت بریتانیا و دولت عراق حق کردهای ساکن در درون مرزهای عراق را نسبت به راه‌اندازی حکومت کرد در درون آن مرزها به رسمیت می‌شناسند و امید است که عناصر مختلف کرد در اسرع وقت در بین خود به توافق برسند، یعنی در باب شکل دولت آینده‌شان و مرزهایی که آنها امیدوارند این دولت در درون آنها گسترش یابد. آنها (عناصر کرد) نمایندگان مسئول را جهت بحث در مورد روابط اقتصادی و سیاسی‌شان با دولت اعلیحضرت بریتانیا و دولت عراق، به بغداد اعزام خواهند کرد.» (۸) ظاهراً این بیانیه با وعده‌هایی که قبلاً انگلستان به فیصل پادشاه هاشمی داده بود، تناقض داشت. فیصل به عنوان شاه عراق منصوب شده بود اما سر پرسی سایکس[2] نمایندهٔ عالیرتبه، به طور خصوصی فیصل را مطمئن ساخت که این اعلامیه به هیچ طریقی به معنای تجزیهٔ کردستان از عراق، از نظر اقتصادی و سیاسی نیست.(۹)

---

[1]. Sir Arnold T. Wilson
[2]. Sir Percy Cox

از سال ۱۹۳۲ تا ۱۹۴۶، ملا مصطفی بارزانی، بانی و رهبر حزب دموکراتیک کردستان[1]، مبارزهٔ مسلحانهٔ کردها را علیه دولت عراق ادامه داد و از سوی اتحاد جماهیر شوروی که مایل به استفاده از کردها برای مخالفت با نفوذ قدرت‌های غرب در خاورمیانهٔ نفت‌خیز بود، حمایت می‌شد. به خصوص که استان نفت خیز موصل بخشی از سرزمین تاریخی کردها بود. با این وجود، در اثر حمایت ایالات متحده و انگلستان از دولت بغداد (با همکاری دولت ایران که جمهوری موقت کردهای مهاباد را شکست داد) بارزانی مجبور به فرار از عراق و پناهنده شدن به روسیه شد که تا اواخر ۱۹۵۸ در آنجا ماند.

در سال ۱۹۵۸ مصطفی بارزانی به عراق بازگشت، یعنی زمانی که ژنرال عبدالکریم قاسم رهبر کودتای «افسران آزاد» قدرت را به دست آورد و پادشاهی عربی هاشمیان را که توسط انگلستان برپا شده بود برانداخت و جمهوری مارکسیستی عراق را اعلام کرد. دولت جدید به طور همزمان، کردستان را یکی از دو دولت عراق اعلام نمود. بین سال‌های ۱۹۵۸ و ۱۹۶۳، مصطفی بارزانی به مذاکره با آن دولت پرداخت و جویای راه‌حلی برای مسأله کردها بود. با این حال وقتی عبدالکریم قاسم توسط بعثی‌های عرب سرنگون و عبدالسلام عارف به عنوان رئیس جمهور جدید عراق منصوب شد، این مذاکرات به پایان رسید.

دولت جدید بعث عرب با حمایت سنی‌ها در سال‌های ۱۹۶۵، ۱۹۶۶، و ۱۹۶۹ یک سری حملات عمده علیه کردها را رهبری کرد و سعی داشت بارزانی را وادار به تسلیم در برابر حکومت بعثی نماید. امروزه موضع جهان عرب در انکار حقوق قومی و ارضی کردها کاملاً مشهود است.

تنها دوره‌ای که کردها موفق به کسب توافق با دولت اکثریت عرب بغداد شدند، یازدهم مارس ۱۹۷۰ بود یعنی زمانی که قول خودمختاری کردستان را گرفتند. با این وجود، دولت هرگز به آن عمل نکرد. بلکه دولت بعدی عراق برای

---

[1]. the Kurdistan Democratic Party (KDP)

به دست آوردن زمان، اقدام به واگذاری تاکتیکی زمین و امتیازات کرد و کُردها را از برخورداری از هرگونه مزیت سیاسی و نظامی که به واسطهٔ شورش مسلحانه به دست آورده بودند، بازداشت. همانطور که پیتر اسلاگلیت[1] نوشت: «تقریباً بلافاصله پس از چاپ مانیفست، بدقولی دولت آشکار شد. تعداد زیادی از خانوارها به زور از خانه‌هایشان بیرون رانده شدند تا توازن قومی مناطقی خاص به ویژه منطقه نفت‌خیز کرکوک که رهبری کردها مصر بود بخشی از منطقهٔ کرد باشد، تغییر کند. دولت می‌خواست کرکوک را برای خود نگه دارد.(۱۰)

بعداً، در ۲۹ سپتامبر ۱۹۷۱ کمتر از یکسال پس از امضای توافقنامهٔ مربوط به خودمختاری کردها، مصطفی بارزانی از ترور جان سالم به در برد.(۱۱) برای بارزانی و حزب دموکراتیک کردستان مشخص شد که حزب «بعث» قصد احترام گذاشتن به توافقنامهٔ آنها جهت اعطای خودمختاری به کردها را ندارد. در واقع، زمانی که در همان سال نسخهٔ بازبینی شدهٔ آن قانون ارائه شد، کمتر از نیمی از سرزمین مورد بحث کردها به آنها اعطا شد ولی هیچ نامی از ترتیبات مشترک برای درآمد حاصل از فروش نفت برده نشده بود.

صدام حسین در سال ۱۹۷۳ البکر رئیس جمهور بعثی عراق را وادار به استعفا کرد و خودش رئیس جمهور عراق شد. دوباره جنگ از سر گرفته شد و این بار ایالات متحده، ایران و اسراییل به خاطر روابط نزدیک عراق با روسیه، از کردها حمایت کردند. آنها حمایت از مصطفی بارزانی و کردها را تا زمانی ادامه دادند که محمدرضا پهلوی شاه ایران، توافقنامه‌ای را با صدام حسین به امضا رساند و عراق در سال ۱۹۷۵ حق ایرانیان را نسبت به استفاده از آبراه اروندرود پذیرفت.

بدون حمایت ایران، ایالات متحده یا اسرائیل قوای کرد به طور وحشیانه‌ای درهم شکسته شدند. روابط ایالات متحده با کردها به طور جدی آسیب دید و این رخداد ثابت کرد که زمینه اصلی برای عدم اعتماد بعدی کردها به ایالات متحده

---

[1] . Peter Sluglett

بوده است. بعد از فروپاشی مقاومت کردها بارزانی به ایران گریخت، سپس به ایالات متحده مهاجرت کرد و در سال ۱۹۷۹ در تبعید درگذشت.(۱۲)

در سال ۱۹۷۶ جلال طالبانی، سیاستمدار و فرمانده مشهور چریک‌های کرد، اتحادیهٔ میهنی کردستان[1] را تشکیل داد، یعنی یکی از دو حزب سیاسی اصلی در کردستان عراق امروزی. مبارزهٔ کردها برای خودمختاری زمانی از سرگرفته شد که اتحادیهٔ میهنی کردستان و حزب دموکراتیک کردستان در سال ۱۹۷۹ به کردستان بازگشتند. در همان سال، انقلاب در ایران موجب سرنگونی محمدرضا پهلوی شد و توسط صدام حسین به منزلهٔ فرصتی شناخته شد که به توافقنامهٔ ۱۹۷۵ الجزایر راجع به استفاده از آبراه اروندرود خاتمه داده و به ایران اعلام جنگ کند. در طول جنگ ایران و عراق، ایالات متحده پشتیبان و تأمین کنندهٔ اصلی تسلیحات عراق بود. البته آمریکا در اجرای آن به فکر منافع استراتژیک بود: خواهان پیشگیری از گسترش انقلاب اسلامی به خاورمیانه بود و از همه مهمتر آمریکا در نظر داشت از عربستان سعودی و امیرنشین‌های خلیج [فارس] حفاظت کند.(۱۳)

در سال ۱۹۸۷، ارتش عراق که نگران تلاش کردها جهت بهره‌مندی از این درگیری و به دست آوردن خودمختاری بود، مبارزات ننگین انفال[2] را آغاز کرد و از ۱۶ تا ۲۲ مارس ۱۹۸۸ از سلاح‌های شیمیایی علیه قوای کرد، شهروندان و همین‌طور ارتش ایران استفاده کرد.(۱۴) حمله به شهر حلبچه خطرناک‌ترین آنها بود که حدود پنج هزار نفر کشته و ده هزار نفر قربانی زنده و مبتلا به زجر و درد را باقی گذاشت.

با این وجود در اوت ۱۹۹۰، عراق اشتباه تاریخی حمله به کویت را مرتکب شد و اقداماتی صورت گرفت که منجر به سقوط صدام و فروپاشی کشور عراق شد.

---

1 . the Patriotic Union of Kurdistan (PUK)
2 . ANFAL

در طول آزادسازی کویت، کردها و شیعیان پنداشتند در صورتی که علیه صدام حسین قیام کنند آمریکا به آنها کمک خواهد کرد اما وقتی جنگجویان کرد اقدام به این کار نمودند، هلیکوپترهای عراقی هزاران نفر از شهروندان کرد را قتل عام کردند و حدوداً میلیون‌ها نفر کردهای بی‌دفاع به مرزهای ترکیه و ایران گریختند. این واقعه یکی از بزرگترین حرکات پناهندگی در قرن بیستم را آفرید. حدود یک میلیون و دویست هزار نفر در مرز ترکیه و عراق در کمپ‌ها مستقر شدند و یک میلیون و هفتصد هزار نفر در مرز عراق و ایران اسکان داده شدند.

۲. مداخلهٔ انسان دوستانهٔ ۱۹۹۱ در کردستان عراق و آغاز مرحله فروپاشی حکومت صدام (۱۵)

قطعنامهٔ ۶۸۸ شورای امنیت سازمان ملل در خصوص مداخلهٔ انسان دوستانه در بحران پناهندگی کردها بود اما به طور ویژه هیچ اقدام نظامی جهت کمک به کردها را مجاز نشمرد. در آوریل ۱۹۹۱، نیروهای نظامی از ۱۱ کشور عملیات تأمین رفاه را تحقق بخشیدند که برای ارائه کمک انسانی و امنیت به پناهندگان کرد در کمپ‌های موجود در امتداد مرز عراق و ترکیه در نظر گرفته شده بودند. ده‌ها سازمان بشر دوستانه بین‌المللی به این اقدام پیوستند تا به واسطه تأمین خدمات پزشکی، غذا، آب سالم و وسائط نقلیه پناهندگان را به میهن خود بازگردانند.

انتخابات ۱۹۹۲ کردها و تشکیل یک دولت محلّی (۱۶)

در اکتبر ۱۹۹۱، دولت عراق از اداره منطقه کردها عقب نشینی کرد. از آن زمان به بعد، دو نیروی اصلی در منطقهٔ کردنشین را حزب دموکرات کردستان و اتحادیه میهنی کردستان تشکیل دادند. از این دو حزب سیاسی، حزب دموکرات کردستان بزرگتر است و دارای ۱۰ هزار مرد کاملاً مسلح و چهل هزار نفر نیرو

است که می‌توانند با اشاره‌ای مختصر بسیج شوند. این حزب در شهر صلاح‌الدین دفتر مرکزی دارد و اخیراً تحت رهبری مسعود بارزانی پسر مصطفی بارزانی است. اتحادیه میهنی کردستان که در سال ۱۹۷۶ در سوریه تشکیل شده بود یعنی زمانی که جلال طالبانی همکاری نزدیکی با مصطفی بارزانی داشت، از حزب دموکرات کردستان جدا شد.

اولین انتخابات محلّی در اواسط سال ۱۹۹۲ برگزار شد و منجر به تشکیل اولین دولت عراقی کرد و پارلمان کرد شد. در چهارم اکتبر ۱۹۹۲، مجمع ملی کردستان عراق اولین بیانیه‌اش را مطرح کرد: تصمیمی اجماعی برای برپایی یک نظام فدرالیست به عنوان مبنایی جهت هرگونه رابطهٔ بیشتر با دولت عراق.(۱۷) از آن به بعد، کردستان عراق از خودمختاری دو فاکتو برخوردار گردیده و به عنوان یک کشور (ایالت) دوفاکتو عمل کرده است. با این وجود، مخالفان نهضت کرد در تشریک مساعی موفقیت‌آمیز مردم کرد در حفظ حکومت دو فاکتوی خود در طول دههٔ گذشته ایجاد اختلال کردند، حمله‌ای انتحاری به یک همایش ملی را به راه انداخته و چند رهبر برجستهٔ کرد از جمله نمایندهٔ (قائم مقام) نخست وزیر و دبیر کل حزب دموکرات کردستان یعنی سامی عبدالرحمن را به قتل رساندند.

۳. موضوع خودگرانی ملی[1] و به رسمیت شناختن دو فاکتوی دولت کرد

همانطور که اسکات پگ[2] نگاشته: «دولت دو فاکتور دولتی است که در آن رهبری سازمان یافته سیاسی از طریق توانایی داخلی به قدرت رسیده، از حمایت عمومی بهره‌مند است و از ظرفیت لازم برای ارایه خدمات به شهروندان خود در سرزمینی مشخص که بر آن تسلط دارد، برخوردار است. حکومت دوفاکتو خود را قادر به وارد شدن در روابط با سایر کشورها در نظر می‌گیرد و خواهان استقلال

---

1. National Self-determination
2. Scott Pegg

قانونی و به رسمیت شناخته شدن بین‌المللی به عنوان یک دولت دارای حاکمیت است.» (۱۸)

از آوریل ۱۹۹۱، دولت دوفاکتوی کردستان(۱۹) در حال اجرای امور خود بوده است. دانشگاه‌ها باز شده‌اند، مجوزهای ایستگاه‌های رادیو و تلویزیون تنظیم شده‌اند، انتخابات شهری و پارلمانی برگزار شده‌اند، پلیس و نیروهای امنیتی به وجود آمده‌اند، یک بانک مرکزی تأسیس شده، پرچم ملی ساخته شده، سرود ملی تصنیف شده و پایتخت نیز برپا گردیده است. دولت دوفاکتوی کردستان حکومتی به نام حکومت منطقه‌ای کردی[1] و کابینه‌ای متشکل از نخست وزیر، وزرای آموزش و پرورش، مالیه و غیره دارد. به علاوه، دارای وب سایت[2] می‌باشد که اطلاعات مبسوطی را در مورد موفقیتهایشان در اختیار می‌گذارد.

شرایط لازم شکل‌گیری دولت مطابق بند ۱ کنوانسیون مونته‌ویدئو[3] در مورد حقوق و وظایف دولتها (مصوب در مونته‌ویدئو، ۲۶ دسامبر۱۹۳۳) عبارتند از:

الف) جمعیت پایدار ب) قلمرو مشخص ج) حکومت د) توانایی برقراری روابط با سایر کشورها (حکومت منطقه‌ای کردستان دارای دفاتر نمایندگی در ایالات متحدهٔ آمریکا، انگلستان، آلمان، فرانسه و کشورهای اسکاندیناوی و دفاتر تماس در سازمان ملل متحد و اتحادیهٔ اروپا است).(۲۰)

کردهای عراقی در این کشور با نسل‌کشی[4] و اخراج مواجه بوده‌اند. کل موارد فوق، ادعای خودمختاری را توجیه می‌کنند.(۲۱) مردم کرد با قومیت، فرهنگ، زبان، تمدن و تاریخ متمایز می‌توانند هر معیار اخلاقی را که برای توجیه خودمختاری و تشکیل دولت لازم باشد برآورده و ارضا سازند.(۲۲)

---

[1]. the Kurdish Regional Government (KRG)
[2]. www.krg.org
[3]. Montevideo Convention
[4]. genocide

فدرالیسم و دولت‌های چند فرهنگی، ایده‌هایی مثبت تلقی می‌شوند. با این حال، تاریخ کردهای تقسیم شده بین ترکیه، ایران، عراق و سوریه پر از ظلم و ستم، نسل‌کشی و تبعیض نهادینه[1] بوده است. در نتیجه، برقراری دولت ـ ملت کرد آرزوی قلبی اکثر کردهاست، فضایی که در آن، تمام کردها آزاد از تبعیض و ظلم و ستم باشند و بتوانند امور ملی خود را تعیین کنند.

ایجاد کشور ملی کرد شامل تمام بخش‌های تجزیه شدهٔ جمعیت کرد، می‌تواند تأثیر مثبتی بر روی ثبات منطقه‌ای داشته باشد، چرا که دیگر مسألهٔ کردها به عنوان یک منبع بی‌ثباتی و ناامنی حل می‌شود. این کشور ملی نوین در شرایط اقتصادی و به لطف میدان‌های نفتی واقع در قلمرو تاریخی کردنشین در اطراف موصل که حالا عراق شمالی نامیده می‌شود، قابل دوام خواهد بود. همانطور که قباد طالبانی پسر جلال طالبانی رهبر کردها، اخیراً گفت: «اگر ایده دولت ـ ملت کرد محقق نشود کردها در مورد ایجاد یک اتحادیه داوطلبانه با عربهای عراق توافق دارند به این شرط که نظام حکومتی عراق فدرال و دمکراتیک بوده و به ما اجازه بدهد که کنترل محلی را که بیش از یک دهه است داریم داشته باشیم».

کردها در مذاکرات فعلی‌شان راجع به آیندهٔ عراق درخواست کردند که: «اگر قرار باشد آنها به عنوان بخشی از عراق در نظر گرفته شوند باید به آنها اجازه داده شود به شکل اساسی میزانی از خودمختاری را که اخیراً داشته‌اند حفظ کنند و حق عدم پذیرش اجرای قانون‌های تصویب شده در بغداد را در داخل قلمرو کرد، در صورتی که برای آنان غیرقابل قبول باشد، داشته باشند. آنان هم‌چنین خواهان حق حفظ و نگهداری نیروی شبه نظامی خود بودند که جدیداً تعدادشان به حدود ۶۰ هزار نفر می‌رسد؛ و خواستند که اسکان عمدی اعراب در قلمرو کردها که توسط دولت‌های عرب قبلی انجام می‌شد، باید لغو شود. همانطور که خواهیم دید،

---

[1] . institutional discrimination

بعضی از این خواسته‌ها زمانی که توافق موقتی و مشروط در ۲۸ فوریهٔ ۲۰۰۴ حاصل شد، به کردها اعطاء شد.

۴. موضع عرب‌های عراقی دربارهٔ آیندهٔ عراق و خودمختاری کردها

الف ـ موضع شیعیان(۲۳)

اگرچه در بیانیهٔ شیعیان چندین اشاره به موضوع کردها و فدرالیسم در عراق وجود دارد اما موضع شیعیان این است که ساختار متحد و یکپارچهٔ عراق حفظ شود. شیعیان، طرفدار ایجاد واحدهای اداری به عنوان جایگزینی برای تقسیم و تجزیه هستند و به عنوان عرب با ادعای کردها در مورد تشکیل دولت و حتی خودمختاری کلی در حکومت فدرالی عراق مخالف بوده‌اند. از نظر هر شاهد منصف و عادلی بدیهی است که عربهای عراق می‌خواهند کنترل بر میادین نفتی را که در قلمرو تاریخی کردها قرار دارند، حفظ نمایند.

ب ـ موضع اهل تسنن

حزب بعث و اعراب سنی که پرقدرت‌ترین گروه در زمان امپراتوری عثمانی بودند، تحت لوای سلطنت عراق و بعد از آنکه حزب بعث کنترل کامل دولت عراق را کسب کرد، قدرت مطلقه را در دست گرفتند. با این وجود، امروزه، آنها در عراق تحت اشغال امریکا، یک گروه سرخورده و ناراضی هستند ولی شدیداً مخالف خودمختاری کردها می‌باشند.

ج ـ حزب کمونیست عراق (۲۴)

حزب کمونیست عراق[1] از منطقهٔ کردستان فدرال و از تمرکززدایی عراق حمایت می‌کند. مطابق نظر حزب کمونیست عراق، مشکل ملی کردها ویژگی

---

1 . The Iraqi Communist Party (ICP)

خاص خود را دارد و با اعطای اقتدار اداری کاملاً محلی نمی‌تواند حل شود. این یک مسأله ملی است که باید به طور تمام عیار به آن پرداخت. حزب کمونیست عراق به خودمختاری کردها به عنوان «حق فدرال» اشاره می‌کند و می‌گوید باید آن را بر مبنای مشخص سیاسی و ملی اشاعه داد.

۵. مواضع منطقه‌ای و بین‌المللی در مورد آیندهٔ عراق و حل مسأله کردها

الف ـ موضع ترکیه(۲۵)

وحشت اولیهٔ دولت ترکیه آن است که جنگ در عراق شرایط لازم برای کردهای عراقی جهت اعلام خودمختاری را به وجود خواهد آورد. آنها معتقدند که این امر کردهای ساکن در آن بخش از کردستان را که در داخل مرزهای کنونی ترکیه قرار دارند، جهت مبارزه‌ای سخت‌تر برای استقلال‌شان برمی‌انگیزاند. آنها از احتمال اینکه چنین حرکت مستقلی بتواند منجر به شکل‌گیری کردستان بزرگتری بشود وحشت دارند، زیرا قلمرویی را در بر می‌گیرد که بخش‌های وسیعی از آن در حال حاضر تحت تصرف ترکیه، ایران، سوریه و حتی آمریکاست.(۲۶) بنابراین، به منظور تداوم کنترل آن قلمرو (قلمرو کرد) در درون مرز ترکیه این دولت خواهان مهار هر حرکت ناسیونالیستی کردها در عراق شمالی(۲۷) و در ترکیه است.

سیاست‌های ترکیه نسبت به حرکت ناسیونالیستی کردها در نتیجهٔ جنگ خلیج [فارس] روشن شد:

۱. اعمال نفوذ بر حزب دموکراتیک کردستان و اتحادیهٔ میهنی کردستان در عراق شمالی.

۲. وادار کردن حزب دموکراتیک کردستان و اتحادیهٔ میهنی کردستان برای خاتمه دادن به حمایت از سازمان‌های ناسیونالیست کرد خواهان خودمختاری در ترکیه.

۳. جدایی جمعیت کرد و گروه‌های ناسیونالیست کرد در ترکیه از گروه‌های کرد در عراق، تا آنجا که امکان دارد، حتی در صورت امکان ایجاد سرزمینی بدون جمعیت بین ترکیه و عراق از طریق نابودی و تخلیه روستاهای کرد در نزدیکی مرز عراق به شکلی که دولت عراق در دهه ۱۹۸۰ در مرزهای خود با ترکیه و ایران انجام داد.(۲۸)

۴. به کارگیری نیروی نظامی لازم برای نابودی حرکت ناسیونالیست کردها در ترکیه.(۲۹)

ترکیه در خلال بحران اخیر عراق به دفعات بیان کرده به منظور جلوگیری از تحقق استقلال کردها، حتی حملهٔ نظامی به کردستان عراق را مد نظر قرار خواهد داد. با این وجود، این امر فقط پیچیدگی این مسأله بغرنج را افزایش خواهد داد. با اطمینان می‌توان گفت در صورتی که چنین حمله و تهاجمی صورت گیرد:

۱. جامعه بین‌الملل، سازمان ملل، اتحادیه اروپا و کشورهای خاورمیانه به ترکیه اجازهٔ ضمیمه کردن کردستان عراق را نخواهند داد.

۲. ترکیه در هر دو قسمت کردستان وارد جنگ و درگیری درازمدت خواهد شد.

۳. امکان دارد سیاست و اقتصاد داخلی ترکیه به طور مهلکی آسیب ببینند.

۴. موقعیت منطقه‌ای ترکیه صدمه خواهد دید.

۵. روابط ترکیه ـ اتحادیهٔ اروپا به طور جدی خدشه‌دار خواهد شد.

گفتگوهای صلح که احتمالاً پیامد چنین رخدادی خواهد بود، بازبینی بین‌المللی دربارهٔ مصائب و رنج‌های کردهای عراق را ارتقا می‌بخشد و ممکن است تا حدی ادعای آنها را در رابطه با تشکیل دولت تقویت کند.

ب ـ موضع ایران

ایران نیز که بخشی اساسی از زادگاه سنتی کردها را در بر می‌گیرد نگرانی‌هایی مشابه ترکیه دارد و از آن می‌ترسد که برپایی یک استان خودمختار کرد در عراق، کردهایی را که در بخش‌هایی از سرزمین باستانی کردها و در مرزهای امروز ایران قرار دارند، به جستجوی همان آزادی تشویق کند. همچنین، ایران از دیدن آمریکا در مرزهای خود نگران است. ارتش آمریکا هم اکنون در شرق ایران یعنی در افغانستان مستقر است و ایران احساس می‌کند قوای آمریکایی در حال محاصره کردن آن می‌باشند. بنابراین، دولت ایران عمیقاً نگران است که دولت خود مختار کرد در عراق شمالی مایل به عرضه پایگاه‌هایی به ارتش آمریکا باشد.

ج ـ موضع سوریه

موضع سوریه نیز مشابه موضع ایران است. سوریه نیز مشکل کردها را دارد اما به طرز متفاوتی واکنش نشان داده و به جای اقدام به همسان‌سازی کردها، تعداد زیادی از آنها را از تابعیت محروم کرده است. عقیده بر آن است که حدود نیم میلیون کرد در سوریه فاقد ملیت هستند. از کشورهای مختلفی که بخش‌هایی از کردستان تقسیم شده را اشغال کرده‌اند، فقط سوریه این شیوهٔ عمل را پذیرفته است.(۳۰)

د ـ موضع اتحادیهٔ اروپا

اتحادیهٔ اروپا خود را نسبت به استقلال و تمامیت ارضی عراق متعهد دانسته اما به نظر می‌رسد فدرالیسم را به عنوان راه حلی مناسب و عملی برای حل مشکل کردهای عراق در نظر می‌گیرد.(۳۱)

ه ـ موضع ایالات متحده

آمریکا نیز نسبت به استقلال و تمامیت ارضی مرزهای فعلی عراق متعهد است اما ادعای کردها را در مورد خودمختاری محلی پذیرفته است. البته فقط در صورتی که کردها این خودمختاری را در آنجا که هنوز عراق شمالی نامیده می‌شود، داشته باشند. اما نگرانی‌های ترکیه و عربستان سعودی در محافل تصمیم‌گیری واشنگتن مهم خواهند بود. دلیل اصلی تداوم حضور آمریکا در عراق پس از براندازی صدام حسین، از نابودی سلاح‌های کشتار جمعی به تغییر رژیم و در حال حاضر به دموکراتیزاسیون تغییر یافته است. بازسازی کشور عراق، موانع بنیادین زیادی دارد که از میان آنها، رویکرد شیعیان و درخواست‌های دولت ترک عوامل مهمی هستند. موفقیت سیاست خارجی تعیین شدهٔ آمریکا برای خاورمیانه ـ پیشرفت دموکراسی و ثبات در همه‌جا از افغانستان گرفته تا سودان ـ با توانایی آمریکا جهت رسیدن به تصورش از عراق صلح‌آمیز در حیطهٔ مرزهای فعلی، پیوستگی نزدیکی دارد. به علاوه، مقاومت مسلحانه توسط فراکسیون‌های شیعه و سنی، اسلام‌گرایان رادیکال و بعثی‌ها عامل مهمی خواهد بود که استحکام اهداف آمریکا در کل این منطقه را تحت تأثیر قرار خواهد داد.(۳۲)

و ـ موضع سازمان ملل متحد

سازمان ملل نیز در برابر استقلال و تمامیت اراضی عراق تعهد دارد اما موضعی قدیمی نسبت به مسألهٔ کردها دارد ـ یعنی سکوت. سازمان ملل هرگز خود را به طور جدی در مسأله کردستان عراق یا کردها به طور عام، درگیر نکرده است.(۳۳) در حالی که سازمان ملل درگیر کمک بشر دوستانه است: تأمین غذا، وسایل و لوازم پزشکی و آموزش، اما در حال حاضر از برپایی یک دولت موقت در عراق پشتیبانی می‌کند یعنی مسأله انتخابات عراق. کردها از اینکه جدیدترین

بیانیهٔ حمایت سازمان ملل از دولت موقت در عراق کاملاً اشاره به خودمختاری کردها را نادیده گرفته، بی‌نهایت مأیوس و ناامید هستند.

نتیجه‌گیری

به دنبال جنگ خلیج [فارس] در سال ۱۹۹۱، فدرالیسم برای اولین بار به طور جدی به عنوان راه‌حلی برای مشکل کردها در عراق، مطرح شده است. در چهارم اکتبر ۱۹۹۲، پارلمان دولت دوفاکتوی کرد در عراق شمالی، کردستان عراق را یک ایالت در عراق فدرال اعلام کرد.(۳۴) این اقدامی یکسویه بود که جامعهٔ بین‌الملل و سازمان ملل متحد نسبت به آن سکوت کردند. با این وجود، با گذشت زمان، رسمیت آن در میان کارشناسان و مقامات رسمی سراسر جهان در حال افزایش بوده است.

عقیدهٔ نویسنده آن است که کردها از نظر اخلاقی شایستهٔ حق تعیین سرنوشت و حتی حق جدایی می‌باشند.(۳۵) براساس رویه موجود، موضع قانونی کردها مستحکم است هر چند موانعی عملی وجود دارد.(۳۶) با توجه به تعداد کردها، درک قوی از هویت کردی و پیوند با قلمرو زادگاهی خاص در طول دوره‌ای حداقل ۲۶۰۰ ساله و با توجه به تجربهٔ دائمی کردها از اجحاف و تبعیض در درون کشورهایی که بر این منطقه حکومت کرده‌اند، تمام توجیهات اخلاقی برای ادعای حق تعیین سرنوشت موجود می‌باشند.(۳۷)

قلمرو کشور کرد و متعلقات آن (قلمرو هوایی و دریایی)، به همراه دولت آن و جمعیت داخل مرزهایش نمودهای اجتماعی و فیزیکی نوع اولیهٔ یک هویت و شخصیت قانونی بین‌المللی هستند.(۳۸) کردهای ساکن عراق نشان داده‌اند که می‌توانند حتی تحت شرایط سخت و آزاردهنده، به صورت یک دولت مستقل و غیر وابسته(۳۹) عمل کنند. اشغال مؤثر و کارآمد قلمرو کردها توسط یک حکومت کرد، مالکیت آنان را تصدیق می‌کند و حق خودمختاری و استقلال را به آن قلمرو ارزانی می‌دارد.(۴۰) در مارس ۲۰۰۴، توافقی در مورد قانون اساسی

موقت حاصل شده که حق حفظ نیروی شبه‌نظامی کردها و میزانی از خودمختاری را به کردها اعطا کرده است. اما این توافق موقتی، ادعای کردها برای در اختیار گرفتن سرزمین‌های باستانی که توسط صدام حسین ضمیمه شده بودند را دربرنمی‌گرفت. قول بررسی بیشتر ادعاهای حل نشدهٔ کردها در زمانی که یک قانون اساسی رسمی تدوین شود، به دنبال برگزاری انتخابات سراسری عراق، داده شده است.

موضع کردها توسط قطعنامهٔ نهم ژوئن ۲۰۰۴ سازمان ملل متحد در باب آیندهٔ عراق تضعیف شده است. اگرچه این قطعنامه قول درجه‌ای از کنترل بر منابع طبیعی و روند سیاسی را به کردها داد، اما در آن هیچ اشاره‌ای به قانون اساسی موقت که خودمختاری کردها را تضمین می‌کرد، نشده بود. درست چند روز قبل از انتصاب دولت موقت عراق که در آن یک عرب سنی متصدی ریاست جمهوری خواهد شد و مقام نخست‌وزیری توسط یک عرب شیعه که مشهور به مخالفت با خودمختاری کردهاست، به دست گرفته خواهد شد (قرار است در پایان قدرت را در دست بگیرد)؛ آیت‌الله علی حسینی سیستانی عالم بزرگ شیعیان، علناً عهد کرد که برای از بین بردن تمام ضمانت‌های خودمختاری کردها در قانون اساسی موقت عراق تلاش کند.

بسیاری در عراق معتقدند هدف سیستانی این است که امام خمینی عراق شود که احتمالاً با همکاری محتاطانهٔ ایرانیان خواهد بود. در نتیجه، رهبران دو حزب سیاسی و اصلی کردها یعنی مسعود بارزانی و جلال طالبانی، نامهٔ اول ژوئن را برای رئیس جمهور بوش ارسال کردند و خاطرنشان ساختند: «عراق کشوری دارای دو ملیت اصلی است، اعراب و کردها... مردم کردستان دیگر تابعیت درجه دوم در عراق را نخواهند پذیرفت... اگر قانون اساسی موقت به کار گرفته نشود یا اگر ملغی و متوقف شود، دولت کردستان هیچ انتخاب دیگری نخواهد داشت به جز اینکه به مشارکت خود در دولت مرکزی و نهادهای آن خاتمه دهد، انتخابات

را تحریم کند و ورود اعضای دولت مرکزی به داخل کردستان را ممنوع نماید».(۴۱)

قبل از اینکه این مقاله منتشر شود، رخدادها بیشتر پیش خواهند رفت. زمان چاپ مقاله (۱۲ ژوئن ۲۰۰۴) شرایط بی‌نهایت در حال تغییر است اما با توجه به میزان ظلم و تبعیض علیه کردها در ترکیه، ایران، سوریه و همین‌طور در عراق قبل از تهاجم آمریکا، کردها امیدوارند که جامعهٔ بین‌الملل از درخواست آنها برای رسیدن به جایگاه خودگردانی مستقل در عراق و نهایتاً در هر یک از این کشورها، حمایت نماید.(۴۲)

یادداشت‌ها

۱. نویسنده مقاله یک تبعه کرد است که در ایالات متحده زندگی می‌کند. بدون شک رخدادها، قبل از آنکه این مقاله به چاپ برسد (۱۰ ژوئن ۲۰۰۴) از آن سبقت خواهند گرفت. اما اصول سرنوشت سازی را که دربرمی‌گیرد و بینشی را که به صورت رویکرد و گرایش تبعه‌های کرد جویای استقلال آشکار می‌سازد، در خدمت روشنگری وقایع موجود در عراق خواهند بود و مهم نیست که چه پیشرفت های بیشتری در کوتاه مدت رخ دهد.

2. David A. Corn: "The Men who put the Kurds into Iraq: Percy Cox and Arnold T. Wilson", Kurdistan Times, Bi-Annual political journal, no 3, Dec. 1993, page 88 to 109.

3. James M. Prince: "A Kurdish State in Iraq", Current History, January 1993; Peter W. Galbraith, "Kurdistan and a Federal Iraq: How the Kurds Created Facts on the Ground", accessed at www.Kurdmedia.com/ in November 20, 2003; Shlomo Avineri: "Three Iraqs, not one" Oct. 23, 2003, at www.kurdistanobserve.com ; Munther AI Fadhal, "The Federalism and the Future of Iraq", paper presented to conference on Iraqi-Kurdistan at University of Southern Denmark, 30th Nov. - Dec 1st 2002, Odense, Denmark. Accessed at www.minshawi.com/the-Federalism-and-the-future-of-Iraq.htm

Brendan O'Leary: "Multi-national Federalism, Federacy, Power-sharing & The Kurds of Iraq", paper presented to the conference: "Multi-nationalism, Power-sharing and the Kurds in a New Iraq", Cafritz Foundation Conference Center, George Washington University, September 12, 2003; John C. Hulsman, and James Phillips, "Post-war Political Settlement in Iraq", Journal of South Asian and Middle Eastern Studies, Vol.: XXVI, No 2, Winter 2003; Sophia I. Wanche: "The Kurds in a post-Saddam Iraq", accessed over the Internet at www.krg.org ; Anthony H. Cordesman: "The Kurdish Issue and the Coming War: Issues for War and Reconstruction" www.csis.orglburke/mb/iraq_kurdishrcconstruction.pdf ; Report by International Crisis Group, No 10, Amman/Brussels, 19 March 2003: "War in Iraq: What's Next For The Kurds", accessed at www.reliefweb.int ; Mohammed Sabir: "The Future of the Kurds in Post-war Iraq", 14 June 2003, accessed at www.epic-usa.org

4. David A. Korn, "The Men Who Put the Kurds into Iraq: Percy Cox and Arnold T. Wilson", in Kurdistan Times No 3, 1993, pages 88- to 109. Kurdistan Times, a biannual political journal published in USA, Fairfax, Virginia, by Mustafa AI- Karadaghi, Director of Kurdish Human Rights Watch.

5. ibid.

6. Kurdish Studies- an international journal, Vol. 5, No I &2, Spring-Fall 1992, published semi annually by Kurdish Library in New York. Kurdish Heritage Foundation, 345 Park Place, Brooklyn 11238, New York, USA.

7. Mehrdad R. Izady, The Kurds: A Concise Handbook, Taylor and Francis, 1992, USA, page 64.

8. David McDowall: A Modem History of the Kurds, I.B. Tauris, UK, 1996, page 169

9. ibid

10. "Peter Sluglett: "The Kurds", chapter 9, in Saddam's Iraq, Revolution or Reaction, published by Committee Against Repression and for Democratic Rights in Iraq, Zed Books, London, 1989, page 196.

11. Mehrdad R. Izady: The Kurds: A Concise Handbook Taylor and Francis, 1992, USA ibid, page 68.

12. David A. Corn, "The Last Years of Mustafa Barzani", Middle East Quarterly, June 1994, Vol. 1, No.2. Page 13- 27.

13. http://www.casLorg.uk/info/usdocs/usiraq80s90s.html, U.S. Diplomatic and Commercial Relationships with Iraq, 1980 - 2 August 1990 accessed at December 2003.

14. Physicians for Human Rights: "Winds of Death: Iraq's Use of Poison Gas against its Kurdish Population", Report of a Medical Mission to Turkish Kurdistan by PHR accessed at: www.phrusa.org in September/October 2003

15. Ruth E. Gordon: "Humanitarian Intervention by the United Nations: Iraq, Somalia, and Haiti", Texas International Law Journal, Vol.: 31, No 1, page 43 – 56; Harvard International Review, "Hope Restored: Benefits of Humanitarian Intervention, Interview With Massoud Barzani", Fall 1993, page 18, 19, and 63 ; David Keen, "Short-term interventions and long-term problems: the case of Kurds in Iraq", in the Politics of Humanitarian intervention, Chapter 5, page:

167-186, edited by John Harris, Pinter Publications, 1995, USA; Birthe Hansen, "Operation Desert Storm", Unipolarity and The Middle East, chapter 10, page 149-161. Curzon Press, 2000, UK; Oliver Ramsbotham & Tom Woodhouse: "Introduction: Humanitarian Intervention in Iraq", page 69-85, Humanitarian intervention in Contemporary Conflict, Polity Press & Blackwell, 1996, UK; CPT. Michael E. Harrington, "Operation Provide Comfort: A perspective in International Law", Connecticut Journal of International Law, Vol.: 8" page: 635 – 655; Eugene Cotran, "The Establishment of a Safe Haven for the Kurds in Iraq", in Intemational Legal Issues Arising Under the United Nations Decade of International Law, Ed. By Dr. Najeeb AI-Nauimi, and Richard Meese, published by Martinus Nijhoff Publishers, The Hague, Netherlands, 1995, page: 855- 869.

16. Falaq AI-Din Kakai, MP in Kurdistan National assembly 1994, and "The Kurdish Parliament", in Iraq Since The Gulf War: Prospects For Democracy, Ed. By Fran Hazelton for CARDRI, Zed Books, UK, 1994, page:118- 133.

17. http://www.kurdistan.ws/kurdistan3.html. accessed in September and October, 2003.

18. Scott Pegg: International Society and the De Facto State, Ashgate publishing Ltd, 1998, UK, page 26.

19. Michael M. Gunter: "A de facto state in Northern Iraq", Third World Quarterly, Vol. 14, No 2, 1993; David Aquila Lawrence: "Iraqi Kurds enjoy a de facto state" Christian Science Monitor, Wednesday, May 3, 2000, accessed over the Internet at Sept/Ocl. 2003. http://search.csmonitor.com/durablc/2000/05/03/p6s .htm ; Karl Vick, "Turkey lashes out at Kurdish state proposal" September 28, 2002; Karl Vick, "Turkey lashes out at Kurdish State proposal", reporting froll1 Istanbul, September 28, 2002, "Even though they say, 'We are against founding a Kurdish state,' a de facto state is already on the way to being formed," Prime Minister Bulent Ecevit said on Wednesday, after the draft constitution's approval. "If this becomes official, there will be serious problems." Accessed over the Internet at: www.theage.com.au ; Author not reported, "Iraqi Kurdistan: State within a state within a state", accessed over Internet at http://ccasls.concordia.ca/contents/iraqi.htm Accessed in October

2003; Gerard Chailand: "Paradox of Iraqi Kurdistan", September 200 I, Iraqi Kurdistan Dispatch www.ikurd.info/chailand-e.htm

20. Ian Brownlie, Principles of Public International Law fifth edition, Oxford University Press, 1999, UK, page 70.

21. Gregory J. Ewald: "The Kurds Right To Secede Under International Law: Self-Determination Prevails Over Political Manipulation", Denver Journal of International Law and Policy, Vo!. 22, No.2, 3, page 402.

22. Mehrdad R. Izady, page 197

23. http://www.defenddemocracy.org

24. http://www.iraqcp.org/ Arabic daily Al-Sharq Al-Awsat, 23 June 2003

25. Carol Migdalovitz: "Iraq: The Turkish Factor" CRS Report for Congress, October 31, 2002: www.fcp.state.gov/ ; John B. Alterman: "Not in My Backyard: Iraq's Neighbors' Interests", The Washington Quarterly, Summer 2003 page 149-160; Civilitas Research Ltd.: "Turkey and Iraq Conflict: Responses and Implications", October 2002; www.civilitasrcsearch.com/

Report by International Crisis Group, No 10, Amman/Brussels, 19 March 2003; "War in Iraq: What's Next For The Kurds", accessed at www.reliefweb.int/library/document/2003/icg-irg19mar.pdf

26. Civilitas Research, "Turkey and Iraq Conflict: Responses and Implications", October 2002, page 9.

27. Robert Olson, "The Creation of a Kurdish State in the 1990's'?" Journal of South Asian and Middle Eastern Studies, Vol. XV, No.4, summer 1992, pages 1 to 25. page 22.

28. KHRP (Kurdistan Human Rights Project) and Medico International: "The Destruction of Villages in South-East Turkey", June 1996, Report Summary - By 1996 close to 3000 villages have been evacuated, resulting in 2,5 - 3 million internally displace persons.

29. Robert Olson, ibid, page 23.

30. http://hrw.org/reports/1996/Syria.htm accessed al January 2004. Human Rights Watch Report, October 1996, Vol.8, No 4 (E) .

31. Ken Degerfelt: "Iraq and the Iraqi Kurdish Issue: European Perspectives", www.american.edu/academic.depts/acainst/cgpIWashlong.pdf ,

Advisor to, Directorate General for External Relations European Commission, speech presented in personal capacity.

32. Anthony H. Cordesman, "Iraq and Conflict Termination: The Road to Conflict Termination", revised version, July 28, 2003, accessed over the Internet in Sept. 2003: www.csis.org/

33. Alexis Heraclides, The Self-Determination of Minorities in international Politics, Frank Cass, 1991, Great Britain, page 145.

34. Michael M. Gunter, "Kurdish Future in a Post-Saddam Iraq", Journal of Muslim Minority Affairs, Vol. 23, No, 1, April 2003, page 9 to 23.

35. Gregory J. Ewald, "The Kurds Right to Secede Under International Law: Self-Determination Prevails Over Political Manipulation", Denver Journal of International Law and Policy, Vol.: 22, No 2,3, 1994, pages 375 to 407. This statement is at page 402.

36. Richard Falk: "Problems and Prospects For The Kurdish Self-Determination After The End Of The Gulf And Cold Wars", Michigan Journal of International Law, Vol. 15, No.2, Winter 1994, page 591 to 603. This statement is at page 602 .

37. Richard Falk, page 603.

38. Ian Brownlie, "Territorial Sovereignty, Part III, Chapter VI, 2. Sovereignty and Jurisdiction" page 105, 106, in Principles of Public International Law, fifth edition, Oxford University Press 1999, UK

39. Gregory J. Ewald, supra note 15, page 405

40. Ian Brownlie, page 136, "8. Effective Occupation"

41. Kurdish Leaders Upset with U. N. Resolution," p. A17, The Washington Times, June 10,2004.

42. Gregory J. Ewald, page 405.

پیامدهای منطقه‌ای ناشی از احیای شیعی در عراق*

ولی نصر

با تغییر رژیم در عراق، اقلیت سنی که از زمان کسب استقلال در سال ۱۹۳۲ بر مسند حکومت تکیه زده بودند، از رهبری این کشور محروم شد و به جای آن اکثریت شیعه زمام امور را به دست گرفت. به همین دلیل، رقابت بین شیعه و سنی به تنها عامل تعیین کننده در استقرار صلح و ثبات در عراق پس از صدام تبدیل شده است. مشکلات فرقه‌ای این کشور از پیچیده‌ترین مشکلات است چرا که بازتاب قدرت یافتن گروه‌های شیعی تا فراسوی مرزهای عراق به گستره لبنان تا پاکستان امتداد خواهد یافت. تغییر در موازنه قدرت فرقه‌ای[1] در عراق بیش از ظهور هرگونه دولت میانه‌رو و بالنده‌ای در بغداد، بر سیاست خاورمیانه بزرگ تأثیر فوری و عمیق خواهد داشت. تغییر در موازنه قدرت فرقه‌ای در عراق و درک مردم از سیاست‌های ایالات متحده در عراق، موازنه قدرت طولانی بین شیعه و سنی را شکل خواهد داد که این خود بر سایر موضوعات مهم و اساسی سیاست از لبنان تا پاکستان تأثیر خواهد گذاشت. در حال حاضر منافع ایالات متحده در

---

* این مقاله ترجمه اثر ذیل است که توسط علی پورقلی به فارسی برگردانده شده است. نویسنده مقاله استاد سیاست در خاورمیانه و جنوب آسیا در دپارتمان امور امنیت ملی در مدرسه عالی علوم دریایی در مانتری (Monterey) کالیفرنیاست.

Vali Nasr, Regional Implications of Shi‘a Revival in Iraq, *The Washington Quarterly,* Vol. 27, No.3, (SUMMER 2004), pp. 7–24.

1 . sectarian balance

خاورمیانه بزرگ مستقیماً به خطرات و فرصت‌هایی بستگی دارد که از احیای شیعی در عراق نشأت خواهد گرفت.

رقابت قدرت بین شیعه و سنی نه تنها یک پدیده جدید نیست بلکه محدود به عراق نیز نمی‌باشد. در حقیقت این عامل، شکل دهنده ائتلاف‌ها و تأثیرگذار بر نحوه تعریف و تعقیب منافع از سوی بازیگران مختلف در این منطقه در سه دهه اخیر بوده است. این رقابت که اغلب در تحلیل سیاسی خاورمیانه بزرگ مورد بی‌توجهی قرار گرفته در درک وقایع اخیر در عراق و تأثیر آن بر نحوه شکل‌گیری این منطقه در سال‌های پیش‌رو نقش کلیدی دارد. در طول این مدت فرقه‌گرایی[۱] مستقیماً با توسعه ایدئولوژی اسلامی تقابل‌گرا و فعال‌گرایی سیاسی در بین سنیان در ارتباط بوده است. هویت سنی بخشی از ایدئولوژی و سیاست گروه‌های جهادی مرتبط با گروه القاعده، طالبان، یا وهابی‌های مبارز (این گروه یک نهضت فرقه‌ای مقدس‌مآب است که در قرن هجدهم در عربستان سعودی ظهور یافت) و همچنین شاخه‌های مختلف «سازمان اخوان مسلمین» است (این یک سازمان سنی اسلامی است که در دهه ۱۹۲۰ در مصر و با رشد اسلام سیاسی به ویژه در جهان عرب شکل گرفت.) خشونت ضد شیعی تنها یک دستاویز استراتژیک برای ایجاد بی‌ثباتی در عراق و تضعیف طرح‌های واشنگتن برای آینده عراق که از سوی فعالان القاعده همچون ابومصعب الزرقاوی استفاده می‌شود، نیست بلکه بخشی از ایدئولوژی جنگ‌طلبی سنی[۲] است.

خشونت ضد شیعی که امروزه عراق را به خود مشغول کرده است اولین بار در دهه ۱۹۹۰ در جنوب آسیا و افغانستان توسط گروه‌های مبارز مرتبط با طالبان و القاعده شکل گرفت. در ۹ ماه گذشته، بمب‌گذاری‌های متعدد در اسکندریه، کربلا، نجف و دیگر مناطق شیعی‌نشین در عراق موجب مرگ بسیاری شده است.

---

[1] .Sectarianism

[2] . Sunni militancy

اوایل ماه مارس سال ۲۰۰۴، نزدیک به ۱۴۳ نفر از عزاداران در مقدس‌ترین زیارتگاه شیعیان در کربلا و بغداد طی مراسم عاشورا، که مقدس‌ترین روز سال شیعیان است، کشته شدند. از اوایل دهه ۱۹۹۰ این وقایع با وقایع بمب‌گذاری در مشهد، کراچی، کویته و مزار شریف شباهت بسیاری دارد. به همین دلیل تهدیدات فرقه‌ای کنونی در عراق بیشتر نتیجه یک رقابت جدی و عمیق در منطقه است تا نتیجه مستقیم تحولات اخیر در عراق. به عبارت دیگر، احیای شیعی و افول قدرت سنی در عراق، جنگ‌طلبی سنی را ایجاد نکرده است بلکه این امر فقط به آن نیروی تازه و تهور داده است. امروزه تشدید جنگ‌طلبی سنی در رأس گرایش ضد آمریکایی در عراق قرار دارد و ممکن است این گرایش را به همراه تنش‌های قومی به سراسر منطقه خاورمیانه بزرگ گسترش دهد. در روز عاشورا، یکی از روحانیون وهابی در کویت در وب سایت خود این آیین شیعیان را «بزرگ‌ترین نشانه بت‌پرستی» آنها دانست و شیعیان را به ایجاد یک «محور شرارت با همکاری واشنگتن، تل آویو و شهر مقدس شیعیان نجف» و تلاش برای در اختیار گرفتن نفت خلیج فارس و محروم کردن سنیان از حق خود، متهم کرد.(۱)

منافع و اهداف ایالات متحده در فراسوی عراق یعنی در خاورمیانه بزرگ به طور اجتناب‌ناپذیری به افت و خیز در کشمکش قدرت بین شیعه و سنی بستگی دارد. سیاست‌گذاری ایالات متحده باید با توجه به این دو واقعیت یعنی هم با واکنش در برابر تهدیدات ناشی از مخالفت سنیان با احیای شیعی در عراق و هم با استفاده از فرصت‌هایی که افزایش قدرت شیعی در منطقه به دنبال خواهد داشت، صورت گیرد. اگر سیاست‌گذاران اهمیت بعد فرقه‌ای سیاست منطقه‌ای و میزان تأثیر تحولات عراق بر سراسر منطقه را نادیده انگارند، جز ناکامی نصیب آنها نخواهد شد. تنش‌های فرقه‌ای می‌تواند آینده روابط ایالات متحده با منطقه را

با دشواری مواجه ساخته و اهداف صلح، ثبات و اصلاحات را برای کشورها و مردم خاورمیانه بزرگ نقش روی آب نماید.

میراث شیعی منطقه

از ۱/۳ میلیارد مسلمانی که در جهان هستند، ۱۰ درصد آنها (۱۳۰ میلیون نفر) شیعه هستند که بیشتر آنها (در حدود ۱۲۰ میلیون نفر) در مناطق بین لبنان و پاکستان زندگی می‌کنند. از این میان کشورهای ایران، عراق، بحرین و آذربایجان بیشترین تعداد شیعه را دارند. شمار شیعیان در لبنان از دیگر مذاهب بیشتر است. تعداد کمی از شیعیان نیز در شیخ‌نشین‌های خلیج فارس، عربستان سعودی، پاکستان و افغانستان (و همچنین در کشورهای همسایه؛ همچون هند، تاجیکستان و شرق افریقا) حضور دارند.(۲) در محدوده منطقه‌ای که از پاکستان تا لبنان امتداد دارد، شمار شیعیان با سنیان برابر است و در منطقه خلیج فارس شمار شیعیان بیشتر از سنیان است.

با این وجود، شمار شیعیان تضمین کننده برخورداری آنها از یک دیدگاه سیاسی متناسب با تعداد آنها نیست. سنی‌گرایی بجز در ایران مدت‌هاست که در خاورمیانه بزرگ بسیار با اهمیت بوده است و به ویژه در تعریف فرهنگ سیاسی اعراب نقش تعیین کننده‌ای داشته است. از باتلاِق‌های جنوب عراق تا محله‌های فقیرنشین کراچی، شیعیان همواره تحت ستم بوده‌اند و آنها توسط رژیم‌های حاکم سنی و مذاهب اکثریت، مورد ظلم و حاشیه نشینی واقع می‌شده‌اند. انقلاب ایران در سال ۱۹۷۹ برای اولین بار هویت شیعیان را احیا کرد و توده شیعیان نیز جرأت الگوبرداری از ایران را کرده‌اند. این خود سبب شد تا شیعیان بر حق خود در هر نقطه‌ای از منطقه پافشاری کنند.(۳) انقلاب ایران نه تنها مسیر کسب قدرت را به شیعیان نشان داد بلکه از شیعیان دیگر کشورها نیز برای به دست آوردن حقوق‌شان از نظر مالی، روحی و سازمانی پشتیبانی کرد.

در سراسر دهه ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ شیعیان از نهضت‌های ملی‌گرای سکولار حمایت می‌کردند و پان عربیسم و ایدئولوژی‌های چپ‌گرا را پرکننده شکاف‌های فرقه‌ای تلقی کرده و خود را در زمره خط رایج سیاسی می‌دانستند،(۴) در حالی که در دهه ۱۹۸۰، افراد بسیاری به صفوف جنبش‌های سیاسی شیعیان پیوستند. گروه‌هایی همچون امل در لبنان، حزب اسلامی الدعوه در عراق، حزب وحدت در افغانستان و جنبش شیعه جعفری در پاکستان از سوی تهران حمایت مالی و سیاسی می‌شدند تا آنها بتوانند اهداف خود را دنبال نمایند. به عنوان مثال، شیعیان پاکستان با حمایت تهران توانستند از عمل به قوانین اسلامی تصویب شده در سال ۱۹۷۹ به علت آنکه «قوانین سنی» هستند، سرباز زنند و برای خود استثنا قایل شوند؛ امری که باعث شد تا بسیاری دیگر از مردم پاکستان خود را شیعه معرفی کنند.(۵) آیت‌الله خمینی به طور جدی از خواسته‌های شیعیان پاکستان حمایت می‌کرد و صراحتاً ژنرال ضیاء الحق، رهبر پاکستان را تهدید کرد که اگر رژیم نظامی‌اش با شیعیان بدرفتاری کند، با ایشان همان کاری را خواهد کرد که با شاه کرد.(۶) پس از ناآرامی‌های مداوم بین شیعیان و سنیان در اواخر دهه ۱۹۸۰ در لاکنا[1] در هند، جامعه شیعیان در انتخابات استانی و ملی برای حفظ منافع خاص خود از جامعه مسلمانان جدا شدند و در کنار حزب ملی‌گرای هندو بهاراتیا جاناتا[2] قرار گرفتند.

موضع فرقه‌ای ایران فقط به اقلیت شیعیان در کشورهای دیگر محدود نمی‌شود. [امام] خمینی با صدور فتوایی‌در رابطه با فرقه علوی حاکم در سوریه، که یکی از شاخه‌های تشیع است و به عقیده بسیاری از اهل تسنن و تشیع غیر اسلامی است، اعلام کرد که این فرقه در سایه اسلام قرار دارد. این فتوی در زمانی که رژیم علوی از سوی سازمان اخوان المسلمین تحت فشار قرار داشت، به حافظ

---

[1] . Lucknow

[2] .Bharatiya Janata Party (BJP)

اسد که پایه‌های حکومتش بر جامعه اقلیت فرقه علوی استوار بود، مشروعیت بخشید . قابل توجه اینکه وقتی رژیم حافظ اسد در سال ۱۹۸۲ شورش سازمان اخوان المسلمین در شهر حما را شدیداً سرکوب کرد، تهران هیچ حمایتی از این سازمان نکرد. همکاری‌های ایران ـ دمشق یکی از دستور کارهای توسعه شیعی ایران به شمار می‌آمد. این همکاری‌ها ضد موازنه‌ای[1] و علیه اعراب سنی واقع در منطقه بود که در جنگ ایران و عراق، از عراق حمایت می‌کردند. سوریه در جنگ به لحاظ دیپلماتیک از ایران حمایت کرد و با استقرار نیروهای زیادی در مرز خود با عراق، بغداد را از نظر نظامی تحت فشار قرار داد. این ائتلاف باعث شد که ایران حزب‌الله لبنان را تأسیس کند. ایران در سراسر دهه ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰ در کمک به رویارویی با حضور ایالات متحده در لبنان و گسترش نفوذ ایران بین شیعیان لبنانی از این سازمان حمایت کرد.

به رغم این دستاوردهای اولیه، انقلاب اسلامی ایران تنها توانست تفوق و برتری اهل سنت را در منطقه اندکی با تهدید مواجهه سازد. ایران در تبدیل تشیع به یک نیروی انقلابی ضد آمریکایی و در احیای اسلام سیاسی بیشتر موفق بود تا تبدیل شدن به وسیله‌ای برای قدرت یافتن جوامع شیعی. ایران در تغییر موازنه قدرت بین شیعه و سنی در منطقه ناکام ماند و سرانجام از تلاش در این زمینه دست برداشت. تا پایان دهه ۱۹۸۰، تمام نهضت‌های شیعی مورد حمایت ایران که برای کسب قدرت در خلیج فارس، افغانستان و پاکستان تلاش می‌کردند، به جز حزب‌الله در لبنان راه به جایی نبردند و این در حالی بود که تلاش نظامی ایران برای بر کناری رژیم صدام حسین با شکست همراه بود. از این رو، تفوق و برتری اهل تسنن در منطقه توانسته بود از تهدید و چالش انقلاب ایران در امان باشد.

---

[1] . counterbalance

واکنش سنیان

افزایش آگاهی و هوشیاری[1] اهل تسنن و مواضع فرقه‌ای آنها پس از انقلاب ایران نقش مهمی در مهار تهدید [امام] خمینی در منطقه خاورمیانه بزرگ و فراسوی آن داشت. احیای هویت سنی به عنوان حصار در برابر اسلام‌گرایانی بود که در آن زمان منتسب به شیعیان ایران و یا رژیم‌های حاکمی بودند که از مشروعیت مذهبی برخوردار بودند. از دهه ۱۹۸۰، دولت‌هایی مانند نیجریه، اندونزی و مالزی در انتخاب بین اسلام شیعی و سنی، هویت سنی را برگزیدند و آن را «اسلام واقعی» تلقی کرده و دولت‌هایشان را به عنوان مدافعان آن معرفی کرده‌اند و در مقابل، اسلام شیعی را تاریک‌اندیشی افراطی[2] معرفی کردند. آنها [امام] خمینی را بیشتر در مقام یک شیعه رد می‌کردند تا رهبر اسلامی، و شیعیان را رقبای اسلامی خود تلقی می‌کردند تا از این طریق مانع از توجه به آنها شوند. در سال ۱۹۹۸ دولت ژنرال سانی آباچا[3] در نیجریه، رهبر سازمان اخوان المسلمین شیخ ابراهیم الزاک زاکی را قبل از محاکمه‌اش به دلیل اقدامات ضد دولتی، به شیعه بودن متهم کرده بود. دولت مالزی همواره فعالان اسلامی را به بهانه اینکه شیعه هستند بازداشت می‌کند. دولت مالزی در حالی که در اذهان شهروندان خود از تبدیل‌شدن به سرکوب‌گر فعالان سیاسی اسلامی پرهیز می‌کند، به ظاهر از سنی‌گرایی در برابر اقدامات «اهریمنی ضد سنی» حمایت می‌کند.

علمای اهل تسنن در پاکستان و هند، سخنان صریح و تند [امام] خمینی در دهه ۱۹۸۰ که آل سعود را "فتنه" معرفی می‌کرد، به عنوان حرکتی علیه جامعه مسلمین تلقی می‌کردند. (۷) چالش [امام] خمینی با رژیم سعودی، شورش شیعی علیه حاکمیت سنی تصور می‌شد و یادآور شورش شیعیان علیه خلفای بنی‌امیه و خاندان عباسی در اوایل تاریخ اسلامی بود که در نهایت، تسلط اهل

---

[1]. consciousness
[2]. obscurantist extremism
[3]. Sani Abacha

تسنن بر مراکز مذهبی و قدرت سیاسی در جهان اسلام را به دنبال داشت. سخنان رهبری ایران، باعث حمایت بسیاری از شاه فهد بن عبدالعزیز شد که خودخواهانه خود را به لحاظ تاریخی و مذهبی ملقب به حافظ شهرهای مذهبی مکه و مدینه کرده بود. بدین ترتیب، آل سعود، منتسب به مدافعان سنی‌گرایی و سمبل مقاومت در برابر «غاصبان»[1] شیعه شد. عربستان سعودی قصد داشت نه تنها اقلیت شیعیان کشور خود را مهار کند بلکه از به چالش کشاندن مشروعیت اسلامی آل سعود توسط [امام] خمینی نیز جلوگیری کند. کشمکش بین شیعه و سنی بر سر ماهیت اسلام که همواره در طول تاریخ اسلامی از ظهور اسلام تاکنون وجود داشته است، در اواخر قرن بیستم و با نقش آل سعود از سر گرفته شد؛ نقشی که زمانی خلفای سنی در دمشق و بغداد ایفا می‌کردند.

گروه‌های شیعی در پاکستان، بحرین، کویت، عربستان سعودی و عراق اگر جرأت داشتند که رژیم‌های سنی را تهدید کنند، با واکنشی سریع و خشن روبه‌رو می‌شدند. حاکمان سنی مانند ضیاء الحق در پاکستان و صدام حسین در عراق نه تنها هویت سنی کشور و رژیمشان را مانعی برای انگیزه‌های [امام] خمینی می‌دانستند بلکه استفاده از خشونت‌های فرقه‌ای[2] برای سرکوب گروه‌های شیعی را مجاز می‌شمردند. در این راستا، صدام حسین در سال ۱۹۸۰ با استفاده از اعدام، ترور و کشتار جمعی اقدام به پاکسازی نهادهای دولت، نیروی نظامی و حزب بعث کرد، به طوری که تنها در سال ۱۹۹۱، ۳۰ هزار شیعه عراقی را به قتل رساند.(۸)

در پاکستان، بمب‌گذاری‌ها و ترورهای پی در پی که در نتیجه درگیری‌های شیعی و سنی در سراسر دهه ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰ روی داد، هر دو گروه را به وحشت انداخته بود.(۹) از سال ۱۹۸۹ تاکنون چیزی در حدود ۹۰۰ درگیری خیابانی و شورش فرقه‌ای روی داده است که باعث مرگ بیش از ۲۰۰۰ نفر شده است.

---

1. usurpers
2. sectarian violence

شورشیان در طی پنج روز در شمال غرب پاکستان در سال ۱۹۹۶ با شلیک خمپاره، موشک‌انداز و موشک‌های ضد هواپیما بیش از ۲۰۰ نفر را کشتند. گروه‌های مبارز سنی در بین ماه ژانویه و مه سال ۱۹۹۷،(۱۰) ۷۵ تن از رهبران شیعی را ترور کردند تا از این راه بتوانند به طور سیستماتیک شیعیان را از مسند قدرت خارج کنند.(۱۱) تا قبل از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱، نیروی نظامی پاکستان به عنوان بخشی از سیاست‌های منطقه‌ای خود در افغانستان و کشمیر، به طور فعال از گروه‌های مبارز سنی حمایت می‌کرد. پاکستان حتی پس از حملات ۱۱ سپتامبر به حمایت خود از این گروهها ادامه داد. لیکن با هدف حفاظت از مواضع خود در جنوب افغانستان و کشمیر و پاسخ به خواست بین‌المللی برای پایان بخشیدن به فعالیت‌های جهادی، این فعالیت‌ها به صورت محتاطانه‌تر ادامه یافت. اعظم طریق، رهبر سپاه صحابه پاکستان و یکی از خشن‌ترین نیروهای ضد شیعی این کشور که با طالبان و القاعده نیز ارتباط داشت، تا زمان ترور وی در سال ۲۰۰۳ از برجسته‌ترین هم‌پیمانان اسلامی رئیس جمهور پاکستان پرویز مشرف محسوب می‌شد.

بیشترین تلاش شیعیان برای کسب قدرت در جنوب آسیا در نهایت ناکام ماند. نیروهای فرقه‌ای که از سوی نیروی نظامی پاکستان تأمین مالی می‌شدند و از علمای وهابی عربستان سعودی و هم‌پیمانانشان در افغانستان، هند و پاکستان دستور می‌گرفتند، در سراسر دهه ۱۹۹۰ به بمب‌گذاری در مساجد شیعه و ترور رهبران شیعیان، مقامات دولتی و شخصیت‌های مذهبی در پاکستان اقدام کردند. در آخرین واقعه ماه مارس ۲۰۰۴، ۴۳ تن از شیعیان در کویته طی مراسم عاشورا و ۱۴۳ تن در بغداد و کربلا کشته شدند. گروه طالبان که عقایدشان در حوزه‌های علمیه تحت حمایت عربستان سعودی شکل می‌گرفت، دیدگاه‌های وهابی داشتند. مبارزین سنی آموزش دیده در پاکستان نیز از سیاست مشابهی در افغانستان پیروی می‌کردند که همان قتل عام شیعیان در مزار شریف در سال ۱۹۹۷ و

بامیان در سال ۱۹۹۸ و اخراج هزاران تن به ایران و پاکستان بود. پس از اشغال مزار شریف در سال ۱۹۹۷، طالبان اعلام نمودند که شیعیان مسلمان نیستند و می‌باید مزار شریف را ترک کنند. نیروهای طالبان فرصت انتخاب یکی از سه راه گرویدن به آیین تسنن، مهاجرت به ایران و یا مرگ را به شیعیان می‌دادند، همان طور که سرنوشت ۲۰۰۰ تن از شیعیان بدان انجامید.(۱۲)

عربستان سعودی و وهابیت

خشونت اهل تسنن علیه شیعیان، مستقیماً از سوی عربستان سعودی یا همان وهابیت و شبکه تروری که به ویژه در افغانستان و پاکستان توسعه بخشیده بود، حمایت می‌شد. وهابیت یکی از مکاتب مقدس‌مآب آیین تسنن است که تفسیر ناهنجار و کوته‌بینانه‌ای از اسلام دارد و کسانی که با دیدگاه‌های آنان تعارض داشته باشند به ویژه شیعیان را کافر معرفی می‌کند. با بهره گرفتن از افزایش قیمت نفت از دهه ۱۹۷۰، عربستان سعودی و رهبران مذهبی وهابیت با حمایت از سازمان‌های اسلامی متعدد و فعالیت‌های اسلامی در سراسر جهان اسلام، اقدام به توسعه و صدور دیدگاه‌های خود دربارهٔ اسلام نموده‌اند. عربستان سعودی با حمایت مالی از مقاومت افغان‌ها در برابر اشغال اتحاد شوروی که زیر بنای شکل‌گیری شبکه مبارزان سنی فعال در طالبان، القاعده و گروه‌های جهادی پاکستان شد، نفوذ خود را در جنوب آسیا گسترش داد.

حوزه علمیه دیوبندی سنیان در افغانستان و پاکستان که محل آموزش نیروهای القاعده، طالبان و سربازان گروه‌های مبارز در پاکستان و کشمیر بوده، به مهم‌ترین پایگاه اشاعه دیدگاه‌های ضد شیعی وهابی تبدیل شده است. نیروهای شبه نظامی ضد شیعی در پاکستان همچون سپاه صحابه و لشگر جنگوی، مورد حمایت دیوبندی بوده و با گروه طالبان و سازمان تروریستی همچون جیش محمد (سپاه محمد) و حرکت المجاهدین (نهضت مجاهدین) که در کشمیر فعال بوده و

مسئول اعمال تروریستی همچون قتل خبرنگار مجله وال استریت، دانیل پرل بوده‌اند، ارتباط دارند. اعضای سپاه صحابه و لشگر جنگوی در اردوگاه‌های شبکه القاعده در افغانستان آموزش می‌دیدند. مؤسس لشگر، ریاض بصره، به دوستی نزدیک با اسامه بن لادن مباهات می‌کرد.(۱۳) گفته می‌شود که احمد رمزی یوسف، طراح اصلی حمله اول به مرکز تجارت جهانی در سال ۱۹۹۱، عامل بمب‌گذاری در یکی از مقدس‌ترین اماکن مذهبی شیعیان، در مشهد در سال ۱۹۹۴ بود.(۱۴)

مبارزین سنی در جنوب آسیا نیز همچون پیاده نظام شبکه القاعده که از کشورهای عربی هستند، در همان مراکز در افغانستان آموزش دیده‌اند. پیوندهای سازمانی و ایدئولوژیکی که از سوی وهابیت تبلیغ می‌شود، نیروهای فرقه‌ای را با تروریست‌های عرب سنی پیوند می‌دهد. فرقه‌گرایی ضد شیعی یکی از ابعاد مهم اهداف سیاسی نیروهای طالبان و القاعده می‌باشد که جنگ آنها با غرب آن را کاملاً تحت الشعاع خود قرار داده است. مبارزان سنی پاکستانی، طالبان و القاعده در کنار یکدیگر در افغانستان و به ویژه در تسخیر مزار شریف و بامیان در سال ۱۹۹۷ که قتل عام گسترده شیعیان را به دنبال داشت، به جنگ پرداختند. سپاه صحابه پاکستان بیشترین قتل و غارت را مرتکب شدند و با تسخیر کنسول گری ایران و کشتن ۱۱ دیپلمات ایران خود را در آستانه جنگ با ایران قرار دادند.(۱۵) مبارزین فرقه‌ای سنی مذهب در عراق از منابع ایدئولوژیکی و سازمانی شبکه گسترده مبارزین سنی که در دهه گذشته توسعه پیدا کرده و در جامعه و سیاست خاورمیانه بزرگ ریشه دوانده‌اند، استفاده خواهد کرد که این مسئله قطعاً بر روابط فرقه‌ای در افغانستان و جنوب آسیا که محل شکل‌گیری آن می‌باشد تأثیرگذار خواهد بود.

وهابیت در قرن هجدهم در شبه جزیره عربستان ظهور یافت و امروزه دین غالب در عربستان سعودی و شیخ‌نشین‌های حاشیه خلیج فارس می‌باشد. تنفر و

خصومت آنها با مذهب تشیع به قدمت خود وهابیت است. ارتش وهابیت در سال ۱۸۰۱ به جنوب عراق حمله‌ور شد و حرم مقدس شیعیان کربلا را مورد اهانت قرار داد. علمای وهابی در طول دهه ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰ مکرراً با صدور فتواهایی شیعیان را غیر مسلمان و کافر معرفی نمودند. فعالان سازمان اخوان المسلمین در جهان عرب و علمای حوزه علمیه دیوبندی در هند و پاکستان که ارتباط نزدیکی با گروه‌های وهابی در عربستان سعودی دارند برای توجیه خشونت خود علیه شیعیان، همواره بر عقاید خود پافشاری کرده‌اند. نیروهای طالبان نیز از همین‌گونه عقاید برخوردار هستند و قتل عام شیعیان در مزار شریف در سال ۱۹۹۷ را «انتقام خداوند» می‌دانند.(۱۶)

مخالفت وهابیت با مذهب تشیع با سیاست منطقه‌ای عربستان سعودی مبنی بر مهار ایران که از سال ۱۹۸۰ آغاز شد، همگرایی داشت. ریاض و حاکمان سنی آن چالش [امام] خمینی علیه آل سعود را در دو دهه بعدی تهاجم به مذهب تسنن قلمداد کردند. در این رویارویی فرقه‌ای، سنیان از ریاض حمایت کردند. از این رو، گسترش احساسات ضد شیعی و تقویت هویت سنی در منطقه برای آل سعود ضرورت بسیاری پیدا کرد. ریاض در تمامی مراحل (جنگ ایران و عراق) تا زمان تهاجم عراق به کویت در سال ۱۹۹۰ از رژیم صدام حمایت کرد. حتی پس از آزادسازی کویت، ریاض در ترغیب ایالات متحده به انصراف از قول خود مبنی بر حمایت از قیام شیعیان علیه رژیم صدام در سال ۱۹۹۱ در جنوب عراق و در عوض حمایت از برتری اهل تسنن در بغداد، نقش محوری داشت. عربستان سعودی حتی با حمایت از دولت رفیق حریری، در بازیابی جایگاه اهل تسنن لبنان در مرکز قدرت کمک کرد و حمایت سرسختانه‌اش از تشکیلات سنی در بیروت تاکنون ادامه داشته است.

عربستان سعودی در سایر زمینه‌ها، از طریق همکاری نزدیک با علمای وهابی استراتژی مهار مذهب تشیع را دنبال می‌کرد تا با ایجاد شبکه‌ای از حوزه‌های

علمیه، مساجد، مؤسسات آموزشی، مبلغان، فعالان سیاسی، نویسندگان، خبرنگاران و دانشکده‌های اسلامی که بر هویت سنی تاکید و تبلیغ می‌کردند، این هویت را در راستای عقاید وهابیت و ستیزه جویی علیه اهل تشیع در سراسر خاورمیانه بزرگ گسترش دهند، و مذهب تشیع را از مذهب تسنن باز بشناسانند و مانع از تأثیر ایدئولوژیک ایران در منطقه شوند. یکی از کارشناسان از نحوه سرمایه‌گذاری در مراکز آموزش مبارزان سنی در پاکستان در دهه ۱۹۸۰ اینگونه سخن می‌گوید: «اگر به مکان‌هایی که این مراکز آموزشی ساخته می‌شود نگاه کنید، متوجه می‌شوید که این مراکز به منزله یک دیوار حایل بین ایران و پاکستان می‌باشند».(۱۷)

هدف عربستان سعودی امتداد این دیوار سنی از پاکستان به سمت شمال با گذر از افغانستان و به سمت آسیای میانه است. به همین طریق، عربستان سعودی با سرمایه‌گذاری در مساجد و سازمان‌های مذهبی در آذربایجان در حال تقویت مذهب تسنن در جامعه‌ای است که در گذشته فاقد هویت‌های فرقه‌ای بوده اما هم اکنون در حال رشد است. حمایت رژیم عربستان سعودی از فعال‌گرایی اسلامی در طول دهه ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰، آشکارا دارای رنگ و بوی سنی بود. گسترش و اشاعه اسلام رادیکال در آسیای میانه و منطقه قفقاز در دهه ۱۹۹۰ از سوی ایران نبود بلکه نتیجه سیاست عربستان در مهار ایران بود. این عمل بیشتر از آنکه یک اقدام اسلامی باشد یک اقدام سنی بود. به همین شیوه، این احتمال وجود ندارد که مبارزه‌طلبی اهل تسنن در سراسر منطقه برای ایجاد تغییر در موازنه فرقه‌ای در عراق نفوذ ناپذیر باقی بماند.

سرمایه‌گذاری ریاض در جنگ‌طلبی سنی علیه تشیع در دهه ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰ چندان عامل نگرانی برای غرب به شمار نمی‌آمد، چرا که در طول این دوره، ایران و جنگ‌طلبی شیعی به عنوان خطرناک‌ترین شکل اسلام به عنوان یک تهدید جدی برای منافع غرب تلقی می‌شد. گروگان‌گیری در ایران در سال ۱۹۷۹،

بمب‌گذاری مقر تفنگداران دریایی آمریکا و نیروهای فرانسوی در لبنان در سال ۱۹۸۳، گروگان‌گیری در لبنان در طول دهه ۱۹۸۰، حمایت ایران از نهضت‌های ضد غربی و تروریسم طی دهه ۱۹۸۰ و بخش اعظم دهه ۱۹۹۰، توجه غرب را به سوی ایران و جنگ‌طلبی شیعی جلب کرد. از آن پس، گرایشات ضد آمریکایی، انقلاب، تروریسم، گروگان گیری و بمب‌گذاری انتحاری به شیعیان منتسب گردید. شور سیاسی شیعی که از تهران نشأت می‌گرفت و نوع خشونتی که از آن سر می‌زد، در امتداد باورهای ایمانی و تجلیل از شهادت‌طلبی تلقی می‌شد.

در مجموع، فعالان سیاسی سنی منشأ تهدید کمتری بودند. از دیدگاه غرب، آنها به لحاظ اجتماعی و سیاسی محافظه‌کار بوده و فاقد دکترین مذهبی بودند که شیعیان را برای مبارزه‌طلبی گرد هم می‌آورد. از این رو، در دهه ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰، به طور کلی فعالیت‌های سیاسی سنی و اشاعه آن در افغانستان و آسیای میانه توسط گروه طالبان، برای غرب بیشتر قابل تحمل بود.

جنگ‌طلبی شیعی بعد از فوت [امام] خمینی در سال ۱۹۸۸ نقش خود را به عنوان نیرویی ایدئولوژیک که الهام بخش فعال‌گرایی اسلامی بود، از دست داد. متعاقب جنگ خلیج فارس در ۱۹۹۱ که آمریکا مستقیماً رودرروی یک کشور عربی قرار گرفت و نیروهای نظامی ایالات متحده حضور خود را در منطقه و به ویژه در عربستان سعودی در مجاورت اماکن مذهبی مسلمانان یعنی مکه و مدینه تثبیت کردند، جنگ‌طلبی شیعی جای خود را به جنگ‌طلبی سنی داد. غرب که مصمم به مهار تهدیدهای ناشی از توسعه مذهب تشیع پس از انقلاب اسلامی ایران بود، دیر متوجه تغییر در گرایش اسلامی و قدرت رو به افزایش شبکه مبارزان سنی گردید، اگرچه این شبکه در آغاز، جهت مهار فعال‌گرایی شیعی تأسیس شده بود، اما رفته رفته این انزجار به سمت غرب تغییر جهت داد.

اگرچه حملات ۱۱ سپتامبر سال ۲۰۰۱ و استفاده مکرر از بمب‌گذاری‌های انتحاری توسط عوامل گروه حماس و جهاد اسلامی در اسرائیل، زنگ خطر و

هشداری از سوی جنگ‌طلبی سنی علیه غرب بود و اگرچه این جنگ‌طلبی تا حدودی اگر نه عمدتاً در واکنش به فعال‌گرایی شیعی در پی انقلاب ایران شکل گرفته بود، اما این گرایش در دو دهه اخیر و در حقیقت در سراسر منطقه رو به افزایش بوده است. جنگ‌طلبی سنی در آن زمان برای حفظ موازنه قدرت به نفع اهل تسنن در منطقه شکل گرفته بود، اما سقوط رژیم صدام این موازنه را به طور چشمگیری تغییر داده است. اشغال عراق و احیای فرهنگ شیعی در این کشور پابه‌پای هم پیش رفت. برگزاری مراسم اربعین در کربلا در ماه می سال ۲۰۰۳ توسط دو میلیون شیعه گواه این حقیقت بود که عراق یک کشور شیعه است. برتری روزافزون شیعیان در عراق که در ترکیب اعضای شورای حاکم بر عراق مشهود بوده و بعداً با قدرت وتویی که آیت‌الله سیستانی در اختیار گرفته تثبیت شد، تا حدودی بیانگر این تغییرات عمیق در عراق می‌باشد.

چالش‌های عراق شیعی

از زمان سقوط رژیم صدام توسط ایالات متحده، آیت‌الله العظمی علی سیستانی دائماً برای برگزاری انتخابات که کنترل عراق را برای اولین بار از زمان اشغال عراق توسط امپراتوری سنی عثمانی در سال ۱۵۳۳ در اختیار شیعیان قرار می‌داد، آمریکا را تحت فشار قرار داده بود. اگرچه شیعیان عراق از موضعی واحد برخوردار نیستند، اما سیاست، فرهنگ و ارزش‌های مذهبی شیعیان بیش از نمونه‌های سنی و کردی آن، شکل دهنده آینده عراق خواهند بود.

عراق اولین کشور عربی خواهد بود که آشکارا به یک کشور شیعی تبدیل می‌شود. در میان کشورهای عربی، عراق یکی از مهم‌ترین کشورها و مدعی برخورداری از منصب رهبری کشورهای عربی و داعی تکیه بر تخت پادشاهی عباسی (۱۲۸۵-۷۵۰) است. پادشاهی عباسی، مؤسس و شکل دهنده حکومت سنی و سرکوب‌گر شیعیان بود. بسیاری از شخصیت‌های مهم شیعیان در دوره

عباسی که در بغداد و اطراف آن کشته شدند هم اکنون در اماکن مذهبی عراق مدفون می‌باشند. ساقط کردن سنیان از قدرت و قدرت یافتن شیعیان آن هم تحت لوای ایالات متحده از اهمیت نمادین فوق‌العاده‌ای برخوردار است.

پس از سقوط عباسیان، سرزمینی که هم اکنون عراق فعلی را تشکیل می‌دهد به محل تاخت و تاز مهاجمان و رقبای اسلامی متعددی تبدیل شد و برای مدتی یکی از استان‌های صفویان در ایران بود. در سال ۱۵۳۳، ارتش عثمانی با شکست صفویان، بغداد را تسخیر و سپس حکومت سنی را در این منطقه احیا کرد. تسخیر عراق توسط ارتش عثمانی به یک مسأله فرقه‌ای تبدیل شد چرا که هم عثمانیان و هم صفویان داعی نمایندگی جهان اسلام بودند.(۱۸) از این رو تعقیب و پیگرد مذهبی در پی پیروزی نظامی روی داد. پیروزی عثمانیان برای مدت طولانی قدرت را در اختیار سنیان قرار داد که تا سلطنت شریفیان (۱۹۵۸-۱۹۲۱) و اعراب ملی‌گرا و سپس تا دوره حکومت حزب بعث ادامه داشت. برتری سنیان در این عصر نیز بیانگر تاریخ طولانی سرکوب و مهار نفوذ فرهنگی شیعیان، انکار قدرت سیاسی آنان و در نهایت رد مشروعیت مذهبی شیعیان بود.

تسلط یافتن سیاست شیعی در عراق توسط علمای شیعه به این معناست که احیای شیعی در این کشور، ناگزیر فرهنگ و جایگاه مذهب در این کشور را متحول خواهد کرد که این امر عمیقاً رابطه بین شیعیان و سنیان در عراق و همچنین در منطقه را تحت تأثیر قرار خواهد داد.(۱۹) برای مثال، از این پس احتمالاً قوانین و تعالیم شیعی هستند که میزان نقش اسلام در سیاست را تعیین می‌کنند و بدین شیوه سنیان نیز مجبور خواهند بود که از قوانین شیعی تبعیت کنند. به اجرا در آمدن قوانین اسلامی شیعی در خصوص خانواده، مالیات، ارث و یا تجارت از سوی شیعیان و نه سنیان با استقبال روبرو خواهد شد که این امر نه تنها اختلافات فرقه‌ای را از بین نمی‌برد بلکه آن را تشدید می‌کند.

با نگاه به نحوه توزیع قدرت در شورای حاکم عراق و جامعه شیعیان پیش‌بینی می‌شود که یک آیت‌الله ممکن است منصب ریاست جمهوری این کشور را بر عهده گیرد. در حال حاضر، یکی از مهره‌های اصلی، آیت‌الله عبدالعزیز حکیم، رئیس یکی از سازمان‌های مهم سیاسی شیعیان یعنی مجلس اعلای انقلاب اسلامی در عراق می‌باشد.(۲۰) چشم انداز ریاست جمهوری یک آیت‌الله در عراق، کابوس شکل‌گیری یک دولت جمهوری اسلامی شیعی در عراق، دولتی شبیه دولت ایران و مهم‌تر از آن پیامدهای سوء چنین اقدامی، درگیری‌های فرقه‌ای را به دنبال خواهد داشت. مجلس اعلای انقلاب اسلامی در عراق و سپاه بدر این مجلس که نیرویی بالغ بر ۱۰ هزار مبارز را در اختیار دارد که برای مقابله با رژیم صدام تحت آموزش سپاه پاسداران ایران قرار گرفتند، از دیدگاه سنیان عراق و سنیان کشورهای عرب همسایه با نیروهای شبه نظامی شیعی لبنان همچون «امل و حزب‌الله» شباهت بسیار داشته و به اعتقاد آنان، قدرت یافتن این گروه، چشم انداز خطر جنگ داخلی طاقت فرسایی نظیر آنچه در لبنان روی داد را به همراه خواهد داشت. نمایش قدرت نیروهای شبه نظامی لشکر مهدی به فرماندهی مقتدی صدر بر این نگرانی‌ها افزوده است. بمب‌گذاری که موجب ترور رهبر شیعیان عراق آیت‌الله محمد باقر حکیم و کشته شدن ۱۲۵ تن دیگر از شیعیان در یکی از مقدس‌ترین اماکن مذهبی شیعیان در اواخر ماه اوت سال ۲۰۰۳ شد و بمب‌گذاری‌های مکرر در کربلا و بغداد در ماه مارس سال ۲۰۰۴ نه تنها ضرباتی بر امنیت و ثبات عراق است بلکه مشتعل کننده درگیری‌های فرقه‌ای با پیامدهای وسیع‌تر منطقه‌ای می‌باشد. پیامدهای این رویدادها با ائتلاف تاکتیکی بین شیعیان و سنیان در مخالفت با اشغال ایالات متحده به راحتی مرتفع نخواهد شد. گرچه ممکن است شیعیان و سنیان برای مقابله با اشغال عراق توسط ایالات متحده در کنار هم قرار گیرند، اما اختلافات فرقه‌ای میان آنها پس از پایان اشغال، مجدداً ظهور خواهد یافت.

پیامدهای منطقه‌ای

احیای فرهنگ شیعی در عراق نه تنها بر تحولات سیاسی آینده عراق بلکه بر تحولات فرقه‌ای آینده در خاورمیانه بزرگ نیز پیامدهای گسترده‌ای خواهد داشت و موازنه قدرت را به نفع شیعیان تغییر خواهد داد. مناسبات فرهنگی و مذهبی که جوامع شیعی را از لبنان گرفته تا پاکستان بار دیگر به هم پیوند می‌دهد، دارای اهمیت سیاسی زیادی است. بعد از دو دهه سرکوب به دست رژیم سنی، شیعیان بار دیگر بر احقاق حقوق و جایگاه خود در فضای سیاسی پافشاری می‌کنند. در عربستان سعودی، فعالان سیاسی شیعی که از سال ۱۹۷۹ همواره مورد سرکوب واقع می‌شدند در حال افزایش می‌باشند. علاوه بر آن، سازمان‌هایی همچون حزب‌الله سعودی، تجمع العلماء الحجاز و الحرکه الاصلاحیه هم اکنون خواستار حقوق سیاسی و مذهبی شیعیان از پادشاهی آل سعود می‌باشند.(۲۱)

مناسبات سازمانی و مذهبی بین حوزه‌های علمیه شیعی در ایران و در عراق نشانگر وجود ارتباط در شبکه آیت‌الله‌هاست که نمایندگان، سازمان‌ها و حوزه‌های علمیه‌شان از لاکنا[1] واقع در هندوستان تا زنگبار واقع در تانزانیا و تا دیربورن در میشیگان[2] امتداد یافته است. با باز شدن مرزهای عراق و تغییرات تدریجی در سیاست ایران و با تغییرات وعده داده شده از سوی حرکت‌های شیعی در عراق مبنی بر تلاش در ایجاد ارتباط مستحکم‌تر بین جوامع شیعی و نهادها، میزان ارتباط دو کشور با مرکزیت قم و نجف تقویت خواهد شد. سفر موفقیت‌آمیز رئیس جمهور ایران محمد خاتمی به لبنان پس از سقوط بغداد به منظور تقویت و تأکید بر چنین روابطی طراحی شده بود. حضور تقریباً صد هزار زائر ایرانی در کربلا در اوایل مارس ۲۰۰۳ به مناسبت مراسم عاشورا نیز گواه بر این حقیقت است. یکی از نشانه‌های رشد قدرت شیعی در سراسر منطقه خاورمیانه پس از تغییر رژیم در

---

[1] . Lucknow
[2] . Dearborn, Michigan

عراق، اجلاس علمای سعودی به درخواست شاهزاده عبدالله در تابستان ۲۰۰۳ است که با هدف شناسایی مواضع مشترک بین رهبران وهابی و شیعی در عربستان سعودی ترتیب داده شده بود. در سال‌های آینده، شیعیان با موانع کمتری در رابطه با مرزهای انعطاف‌ناپذیر ملی‌گرایی، ایدئولوژیکی و رژیم‌های مستبد روبرو خواهند شد و بنابراین فرصت آن را خواهند داشت تا بار دیگر بیش از هر زمانی در تاریخ اخیر، به یک قدرت منطقه‌ای تبدیل شوند.

پیامدهای احیای شیعی بر منافع منطقه‌ای ایالات متحده

احیای شیعی در عراق از نظر مبارزین سنی گواه بر مقاصد شوم ایالات متحده نسبت به اسلام پس از حوادث ۱۱ سپتامبر سال ۲۰۰۱ است که توطئه‌ای بزرگ برای تضعیف و نابودی دین به شمار می‌آید. از نظر این مبارزین، واشنگتن، عراق را از دست اسلام «واقعی» خارج کرد و آنرا به ملحدین شیعه بخشید. در میان فرقه‌های عراق این احساس وجود دارد که ایالات متحده در هنگام اشغال عراق، به واکنش جهان عرب و فراسوی آن به ویژه نیروهای مبارز سنی (که به دلیل ترس از کاهش قدرتشان تعداد آنان رو به افزایش است) توجه لازم را معطوف نداشته است.

علاوه بر این، تبلیغات ضد شیعی و ضد آمریکایی فرقه‌گرایان ناشی از دریافت‌های فرقه‌گرایان از سیاست آمریکا در جهان اسلام و در کشورهای عربی است، جایی که تأثیر حضور ایالات متحده در عراق بیشتر احساس می‌شود. یکی از مورخین خاورمیانه به نام مایکل اسکات دوران[1] بر این باور است که علمای سنی در عربستان سعودی در معرفی اعمال و عقاید شیعیان به عنوان بدعت در دین همواره فتوی صادر کرده یا خطبه می‌خوانند، اما هم اکنون نکوهش شیعی را با گرایش ضد آمریکایی گره زده‌اند. اهل تسنن، شیعیان را به عنوان «ستون پنجم

---

[1]. Michael Scott Doran

دشمنان واقعی اسلام می‌شناسند... خطر بدعت‌گذاران شیعی برای منطقه کمتر از خطر یهودیان و مسیحیان نیست».(۲۲) جنگ عراق گواه «پیوند محکم بین آمریکا و بدعت‌گذاران (شیعی)» تلقی شده است.(۲۳) علمای وهابی در عربستان سعودی از قهر و روحیه ضد شیعی نیروهای طالبان در افغانستان و نیروهای مبارز سنی در پاکستان و همچنین از خطرات ناشی از نابود کردن اقلیت شیعی در عربستان سعودی سخن می‌گویند.

احیای شیعی در عراق، منافع ایالات متحده در رابطه با ثبات در عربستان سعودی را نیز به خطر می‌اندازد. از آنجا که ریاض دیگر نمی‌تواند داعی حفظ برتری اهل تسنن در خاورمیانه باشد، شاهد افول در مشروعیت مذهبی خود در عربستان و در سراسر منطقه است. در عوض، شبکه القاعده و نیروهای مقاومت عراق داعیه برتری در خاورمیانه را دارند. عربستان سعودی نمی‌تواند بدون حمایت مستقیم نیروهای سنی در عراق که مخالف نقش ایالات متحده در عراق هستند، به راحتی مدافع حق انحصاری سنیان به عنوان قدرت برتر در منطقه باشد. از آنجایی که احیای شیعی در عراق باعث تغییر موازنه قدرت بین سنیان و شیعیان می‌شود و آتش احقاق حقوق شیعی را مشتعل می‌سازد و در همین حال، سبب افزایش یأس و ناامیدی و رکود در فعالیتهای سنیان می‌شود، ممکن است به تغییر رژیم‌های بیشتری در منطقه منجر گردد.

ایالات متحده باید در برخورد با بعد فرقه‌گرایی اشغال عراق بسیار جانب احتیاط را رعایت کند و از آنجایی که این مسأله تا فراسوی سیاست عراق امتداد دارد باید با تدبیر عمل نماید. امروزه، جنگ‌طلبی سنی و فعال‌گرایی وهابیت و نه شور انقلابی شیعیان، بزرگ‌ترین تهدید برای منافع غرب محسوب می‌شوند. در کشورهایی همچون آذربایجان که هم دارای جمعیت شیعی و هم جمعیت سنی است، این اسلام‌گرایی سنی و نه شیعی است که جوانان را به فعال‌گرایی سیاسی بسیج می‌نماید. امروزه، جنگ‌طلبی سنی نه تنها یک نیروی ایدئولوژیکی رو به

رشد، خشن و ضد شیعی است، بلکه شدیداً ضد آمریکایی نیز محسوب می‌شود. این نیرو از بالی[1] (واقع در اندونزی) گرفته تا بغداد در حال ایجاد شبکه‌هایی از فعالان می‌باشد که خطرناک‌ترین نوع تروریسم است. ماهیت ایدئولوژیکی و سیاسی نیروهای القاعده برگرفته از جنگ‌طلبی سنی است. گذشته از آن، این جنگ‌طلبی به فراسوی شبکه القاعده نیز راه یافته است. از سوی دیگر، فعال‌گرایی انقلابی شیعی اساساً یک نیروی خسته و از کار افتاده محسوب می‌شود.

جنگ‌طلبی سنی از آغاز شکل‌گیری، ضد آمریکایی بوده است و این حرکت با تأسیس شبکه القاعده با خشن‌ترین حالت بر این موضوع پافشاری کرده است. همان‌طور که از تبلیغات علمای وهابی و مبارزانی همچون الزرقاوی مشهود است، جنگ‌طلبی سنی امروزه دو هدف را مورد توجه خود قرار داده است: مقابله با نفوذ ایالات متحده در خاورمیانه بزرگ و اعاده برتری سنیان در منطقه. این اهداف به یکدیگر وابسته است. از آنجایی که ایالات متحده با برکناری دیکتاتوری سنی در عراق، دست یابی به قدرت را برای شیعیان تسهیل کرد، تنها با شکست ایالات متحده در عراق است که می‌توان این دستاورد را از شیعیان در عراق و در منطقه باز پس گرفت.

الزرقاوی در نامه خود اینگونه اشاره می‌کند که شیعه «یک مانع رفع نشدنی، یک مار در کمین، یک رتیل موذی و خبیث، یک دشمن جاسوس، و یک زهر کشنده» است. وی همچنین در ادامه می‌افزاید که «ما در اینجا (عراق) وارد جنگی شده‌ایم که دو سطح دارد. یکی جنگ با دشمن متجاوز و دیگری با کفر است».(۲۴) وی در آخرین نوار صوتی ضبط شده خود، بر انزجار خود از تشیع تأکید می‌کند و به تهدید نیروهای آمریکایی می‌پردازد.(۲۵) بمب‌گذاری‌ها در کربلا، نجف و دیگر شهرهای مذهبی به وضوح بیانگر این مطلب است که جنگ‌طلبی سنی برای مقابله با احیای شیعی و برانگیختن یک جنگ فرقه‌ای

---

[1] . Bali

داخلی در عراق در تلاش برای نقش برآب کردن طرح‌های ایالات متحده در این کشور است. به همین دلیل است که آیت‌الله هاشمی رفسنجانی یکی از رهبران ایران با ادعای مقتدی صدر مبنی بر اتحاد شیعه و سنی در مقابله با اشغال عراق مخالفت می‌کند و قیام المهدی در جنوب عراق را شجاعانه و شورش سنیان در فلوجه را اقدامی تروریستی معرفی می‌کند.(۲۶)

پیامدهای سیاسی: مقابله با فرقه‌گرایی

برحسب ظاهر، جمعیت شیعی در خاورمیانه و جنوب آسیا، به عنوان هم پیمانان ایالات متحده و در تلاش برای مهار جنگ‌طلبی سنی ظاهر خواهند شد. با این وجود، ایالات متحده نمی‌تواند بدون کنار گذاشتن بسیاری از کشورهای عرب به ویژه کشورهای ضد شیعی وهابی در شبه جزیره عربستان و خلیج فارس همچون کویت، قطر و امارات متحده عربی، جایی که ایالات متحده از منافع استراتژیک قابل توجهی برخوردار است، احیای شیعی در عراق را محقق سازد. شیعیان نیز نمی‌خواهند که ایالات متحده را ناجی یا هم پیمان خود بدانند. نیروهای قدرتمند شیعی در عراق امروزی همچون نیروهای مقتدی صدر، در برابر ایالات متحده صف آرایی می‌کنند. روابط تیره واشنگتن با دیگر نیروهای شیعی مهم در منطقه همچون جمهوری اسلامی ایران و حزب‌الله لبنان، چشم انداز روابط شیعه و ایالات متحده را پیچیده‌تر می‌سازد.

کشمکش فرقه‌ای برای قدرت در عراق پایانی ندارد و ایالات متحده نیز با توجه به اتحاد دیرپایش با عربستان سعودی و نقش اخیرش در تسهیل بازیابی قدرت شیعی در عراق، نمی‌تواند از این درگیری به راحتی شانه خالی کند. سیاست‌گذاران در واشنگتن می‌بایست کشمکش فرقه‌ای برای قدرت را بین شیعیان و سنیان جدی بگیرند تا از وقوع جنگ داخلی در عراق و تبدیل جنگ‌طلبی سنی به یک تهدید جدی منطقه‌ای ممانعت به عمل آورند. برای اینکه

سیاست ایالات متحده در عراق و خاورمیانه بزرگ در نهایت قرین موفقیت گردد، باید بر استراتژی که موارد ذیل را در خود جای می‌دهد، بنا نهاده شود:

باید دانست که موازنه قدرت بین شیعه و سنی برای ثبات منطقه و منافع ایالات متحده حیاتی است. کشمکش فرقه‌ای برای قدرت بر آینده صلح و ثبات از جنوب آسیا گرفته تا منطقه شامات ـ منطقه‌ای که آسیای میانه را به منطقه قفقاز تا خلیج فارس متصل می‌کند ـ و بر منافع منطقه‌ای ایالات متحده و همچنین بر تلاش‌های این کشور در جهت توسعه دموکراسی و رشد اقتصادی، تأثیرات بسیار عمیقی بر جای خواهد گذاشت. تغییر موازنه قدرت بین شیعه و سنی نه تنها بر آینده سیاسی عراق بلکه بر کشورهایی همچون لبنان، افغانستان، پاکستان، آذربایجان و عربستان سعودی نیز تعیین‌کننده خواهد بود. تحولات عراق احتمالاً این روند را در سال‌های آتی تشدید خواهد کرد.

سیاست ایالات متحده می‌بایست از ضروریات جنگ علیه تروریسم و ساختار حاضر ائتلاف‌ها فراتر برود تا بیانگر بعد شیعی و سنی سیاست منطقه‌ای باشد. بر این اساس، ایالات متحده می‌بایست برای درک وجود وابستگی متقابل بین روابطش با ایران و لبنان از یک سو و منافعش در عراق، خلیج فارس و جنوب آسیا از سوی دیگر، چارچوب سیاسی جامع‌تری را طراحی نماید و مانع از قدرت رو به رشد منطقه‌ای شیعه گردد. چنین چارچوب سیاسی، به سیاست ایالات متحده در قبال عراق و خاورمیانه بزرگ انسجام خواهد بخشید و ثبات منطقه‌ای را در شرایطی که جنگ عراق موازنه سیاسی دیرپای منطقه را با اختلال مواجه کرده است، تضمین خواهد کرد.

ایالات متحده می‌بایست از رویارویی با شیعیان عراق و مهم‌تر از آن از رویارویی با آیت‌الله سیستانی پرهیز نماید. تقاضای [آیت‌الله] سیستانی برای برگزاری انتخابات آزاد، سنیان را هرچه بیشتر حاشیه‌نشین خواهد کرد و آینده دولت سکولار در عراق را با خطر مواجه خواهد ساخت. اما از سوی دیگر،

کنارگذاردن شیعیان به ویژه برجسته‌ترین و متعادل‌ترین رهبر آنان یعنی آیت‌الله سیستانی خطر بیشتری را به دنبال خواهد داشت. چرا که وی به عنوان پرطرفدارترین روحانی برای حفظ ثبات در جمعیت شیعی عراق و دیگر کشورها در خاورمیانه بزرگ، از نقش مهمی برخوردار است. برای تداوم نفوذ بر شیعیان و مهار مقتدی صدر و گرایش ضد آمریکایی وی و همچنین برای جلوگیری از واکنش شیعیان به تحریک‌های مبارزین سنی (همان طور که بعد از حمله مبارزین سنی به شیعیان در اوایل مارس سال ۲۰۰۴(۲۷) در کویته واقع در پاکستان روی داد) آیت‌الله سیستانی می‌بایست مشروعیت سیاسی خود را داشته باشد. این بدان معنی است که آیت‌الله سیستانی می‌بایست درخواست شیعیان را برای یک قدرت سیاسی بیشتر مطرح نماید و نه اینکه انجام دهنده پیشنهادات و درخواست‌های ایالات متحده باشد.

باید دانست که کشورهای شیعی ایران و عراق در جهت کسب رشد اقتصادی و دموکراسی بیشتر از همسایگان سنی خود گام بر می‌دارند. احتمال دستیابی ایران و عراق به این اهداف بیشتر از همسایگان سنی‌شان (به جز ترکیه) است. از دیکتاتورمآبی در هر یک از این کشورها کاسته شده است که این امر به شکل‌گیری اصول دموکراتیک در عراق و به گذار جامعه مدنی از سیاست ایدئولوژیکی در ایران کمک کرده است. در هیچ یک از این دو کشور، تشیع دیگر آن نوع از سیاست ایدئولوژیکی را ایجاد نمی‌کند که تسنن همواره ایجاد می‌کند.

شیعیان عراق که از سقوط رژیم صدام بهره‌مند شده‌اند و ممکن است وارث یک نظام سیاسی از دولت ایالات متحده باشند، در قبال دموکراسی بیشتر واکنش مثبت از خود نشان می‌دهند تا سنیان که سیاستشان براساس مقابله روزافزون با نظم تحمیلی ایالات متحده در عراق شکل گرفته است. علاوه بر این، بحث‌های جامعی در مورد جایگاه اسلام در جهان مدرن کنونی و رابطه آن با دموکراسی و رشد اقتصادی در بین مسلمانان شیعه (به جز ترکیه) و نه جوامع سنی در حال

انجام است. کشورهای شیعی که ایدئولوژی‌های دیکتاتوری دیگر بر سیاست‌شان غالب نیست (همچون اسلام‌گرایی در ایران و ملی‌گرایی عرب در عراق) احتمالاً اولین کشورهایی خواهند بود که از دموکراسی و الحاق به اقتصاد جهانی استقبال کرده و نقش مهمی را در ایجاد اصلاحات در جهان اسلام ایفا خواهند کرد.

واقعیتی که در ورای ترس سیاست‌گذاران آمریکایی از احیا و برتری شیعی در عراق وجود دارد، درک این حقیقت است که احیای شیعی در عراق و منطقه، بین منافع ایالات متحده و شیعیان زودتر همگرایی ایجاد می‌کند تا بین منافع ایالات متحده و سنیان. سیاست‌گذاران ایالات متحده می‌بایست همزمان با تسلط بیشتر دین و مذهب در منطقه، بر تسریع اصلاحات و تغییرات سازنده در کشورهای شیعی تلاش نمایند. همزمان با رشد و برتری شیعه‌گرایی در عراق و در سراسر خاورمیانه بزرگ جنگ‌طلبی سنی که در رأس آن شبکه القاعده، نیروهای مقاومت عراق، حماس و بازماندگان گروه طالبان قرار دارند، رو به رشد می‌باشند. اگر نهضت مقاومت وهابی در عربستان سعودی در تغییر چشم‌انداز سیاسی این کشور موفق شود، این احتمال وجود دارد که جنگ طلبی سنی به یک نیروی قوی تبدیل شود. جنگ‌طلبی سنی همزمان در جنگ با آمریکا و شیعیان است و تا آنجا که مخالف نظم آمریکایی و تغییراتی است که برتری در حال افزایش شیعیان را به دنبال خواهد داشت، منطقه را درگیر خشونت فرقه‌ای خواهد نمود.

چالش و خطر جنگ‌طلبی سنی از یک سو و تغییرات و اصلاحاتی که در پی ظهور مجدد نفوذ سیاسی شیعی در خاورمیانه بزرگ پدید می‌آید از سوی دیگر، بازنگری و سیاست‌های جدید از سوی ایالات متحده در قبال اسلام و فعال‌گرایی اسلامی را ضروری می‌سازد. ایالات متحده در این دیدگاه جدید می‌بایست به موازنه قدرت در حال تغییر بین شیعه و سنی در خاورمیانه بزرگ و همچنین روابط رو به تکامل بین ایالات متحده، وهابیت و شیعه‌گرایی توجه داشته باشد. سیاست ایالات متحده در دو دهه گذشته به مهار خطر سیاست اسلام‌گرایان بر

رژیم‌های سکولار حاکم در منطقه و اخیراً بر هدف توسعه تکثرگرایی و دموکراسی معطوف بوده است. با این وجود، ضرورت فعلی در مهار جنگ‌طلبی سنی بیش از هر ضرورت دیگر، می‌بایست ایالات متحده را در برقراری تعادلی مناسب بین سیاست‌هایش در عراق و منافع‌اش در منطقه کمک کند.

یادداشت‌ها

1 . *Economist*, March 6, 2004, p. 41.

2. On Shi'ism, see Moojan Momen, *An Introduction to Shi'i Islam* (New Haven: Yale Universit y Press, 1985); Seyyed Hossein Nasr, Hamid Dabashi, and Seyyed Vali Reza Nasr, eds., *Expectation of the Millennium: Shi'ism in History* (Albany, N.Y.: SUNY Press, 1989).

3. Juan R. I. Cole and Nikki R. Keddie, eds., *Shi'ism and Social Protest* (New Haven: Yale University Press, 1986); Martin Kramer, ed., *Shi'ism, Resistance, and Revolution* (Boulder, Colo.: Westview, 1987).

4. Augustus Richard Norton, *Amal and the Shi'a: Struggle for the Soul of Lebanon* (Austin, Tex.: University of Texas Press, 1987).

5. S. V. R. Nasr, "Islam, the State, and the Rise of Sectarian Militancy in Pakistan," in *Pakistan: Nationalism without a Nation?*, ed. Christophe Jaffrelot (London: Zed Books, 2001), pp. 87–90.

6. Former Pakistani foreign minister Agha Shahi, interview with author, Lahore, 1989.

7. See Muhammad Manzur Nu'mani, *Irani Inqilab: Imam Khumayni awr Shi'iyyat* (Iranian Revolution: Imam Khomeini and Shi'ism) (Lahore: Imran Academy, nd).

8. Joyce N. Wiley, *The Islamic Movement of Iraqi Shi'as* (Boulder, Colo.: Lynne Rienner, 1992).

9. S. V. R. Nasr, "The Rise of Sunni Militancy in Pakistan: The Changing Role of Islamism and the Ulama in Society and Politics," *Modern Asian Studies* 34, no. 1 (January 2000): 139–180.

10. Ibid., pp. 141–142.

11. *Economist*, May 10, 1997, p. 34.

12. Ahmed Rashid, *Taliban: Militant Islam, Oil and Fundamentalism in Central Asia* (New Haven: Yale University Press, 2001), pp. 62–64, 74; "Afghanistan: The Massacre in Mazar-i Sharif," *Human Rights Watch Report* 10, no. 7 (November 1998).

13. Nasr, "Rise of Sunni Militancy in Pakistan," pp. 139–180.

14. Mary Ann Weaver, "Children of Jihad," *New Yorker*, June 12, 1995, p. 46.

15. Rashid, *Taliban*, p. 74.

۱۶. برخی از چنین اظهاراتی در سفارت عربستان در واشنگتن دی سی در دسترس عموم قرار دارد.

17. *Herald* (Karachi), September 1992, p. 34.

۱۸. در مورد تاریخ شیعه‌گرایی در عراق بنگرید به

Yitzhak Nakash, *The Shi'is of Iraq* (Princeton: Princeton University Press, 1994).

۱۹. در مورد سیاستهای دولت فعلی شیعه در عراق بنگرید به

Yitzhak Nakash, "The Shi'ites and the Future of Iraq," *Foreign Affairs* 82, no. 4 (July/August 2003): 17–26; Juan Cole, "The United States and Shi'ite Religious Factions in Post-Ba'thist Iraq," *Middle East Journal* 57, no. 4 (Autumn 2003): 543–566.

20. Jon Lee Anderson, "The Candidate," *New Yorker*, February 2, 2004, pp. 51–63.

21. Joshua Teitelbaum, *Holier Than Thou: Saudi Arabia's Islamic Opposition* (Washington, D.C.: Washington Institute for Near East Policy, 2000).

22. Michael Scott Doran, "The Saudi Paradox," *Foreign Affairs* 83, no. 1 (January/February 2004): 46.

23. Ibid., p. 49.

24. Available at www.cpa-iraq.org/transcripts/20040212_full.html (accessed April 21, 2004).

25. "Excerpts: 'Al Qaeda Tape' Threatens Attacks," BBC News, April 6, 2004,
http://news.bbc.co.uk/2/hi/middle_east/3605593.stm
(accessed April 21, 2004).

26. Amir Payvar, "Iran's Rafsanjani Praises Sadr's Shi'ite Uprising," Reuters, April 9, 2004,
www.reuters.com/newsArticle.jhtml?type=topNews&storyID=4794271 (accessed April 21, 2004).

27. *Herald* (Karachi), March 2004, pp. 28–29.

توسعه سیاسی شیعه در عراق: حزب اسلامی الدعوه*

راجر شاناهان

مقدمه

حمله به عراق و عواقب اشغال آن توسط نیروهای نظامی به رهبری آمریکا به اکثریت شیعه عراق فرصت داد تا به لحاظ سیاسی خود را تقویت کنند. بسیاری از بحث‌های مربوط به توسعه سیاسی شیعه بر روی نقش نخبگان مذهبی آن متمرکز شده است و به دیگر گروههای سیاسی شیعه کمتر پرداخته شده است. حزب الدعوه، طولانی‌ترین تاریخ فعالیت سیاسی - اجتماعی سازماندهی شده در عراق را در بین احزاب سیاسی دیگر دارد و تنها حزبی است که رهبری آن را شخصی غیر سکولار به عهده دارد. فشارهایی که این حزب در زمان صدام متحمل شد و فداکاری‌هایی که از خود نشان داد حمایت عموم مردم را برای آن به ارمغان آورده است. اما ماهیت ضربه‌پذیر آن و وجود دیگر گروه‌های سیاسی شیعه مانع از کسب مجدد نفوذ گذشته این حزب در میان شیعیان شده است.

ظهور آگاهی سیاسی قوی در میان شیعیان عراق به دنبال شکست رژیم سنی‌تبار و بعثی صدام حسین در این کشور، توجه همگان را به اهمیت هویت

---

* این مقاله ترجمه اثر ذیل است که توسط سید ناصر میری به فارسی ترجمه شده است. نویسنده مقاله پژوهشگر میهمان در موسسه تحقیقاتی آسیا و پاسفیک در دانشگاه سیدنی استرالیا است و در دپارتمان مطالعات عربی و اسلامی همین دانشگاه تدریس می‌کند.

Rodger Shanahan, Shi`a Political Development In Iraq: The Case Of The Islamic Da`Wa Party, *Third World Quarterly, Vol. 25, No. 5, pp 943–954, 2004.*

اجتماعی در شکل‌گیری توسعه سیاسی کشور جلب نمود. قیام اخیر نیروهای جیش المهدی مقتدی صدر انتظارات بالقوه‌ای در غیر قابل پیش‌بینی عناصر جمعیت شیعی در عراق را نیز نشان داد. از نظر منطقه‌ای، نقش فزاینده سیاسی که شیعیان عراقی پس از ده‌ها سال فشار به دنبال آن هستند نیز بر کشورهای دیگر نظیر کویت، عربستان سعودی و بحرین که جمعیت قابل توجهی از شیعیان را از نظر سیاسی تحت سلطه خود دارند، تأثیرگذار بوده است.

در قضیه عراق اکثر امکانات توسعه سیاسی جامعه شیعه تحت نفوذ علمای مذهبی حوزه نظیر آیت‌الله علی سیستانی، عبدالعزیز حکیم(به دنبال ترور برادرش آیت‌الله محمدباقر حکیم) و مقتدی صدر قرار گرفته است. این علما و علمای دیگری که از شهرت و محبوبیت کمتری برخوردارند ابزارهایی برای نمایندگی عناصر جامعه شیعه هستند و پتانسیل قدرت سیاسی این گروه را به نمایش می‌گذارند. در عمل، از زمان پیروزی انقلاب اسلامی در ایران در سال ۱۹۷۹ مسأله توسعه سیاسی شیعه و جایگاه علما در این جامعه چنین توجه بین‌المللی را به خود جلب نکرده بود.

به هر حال، تمرکز علمای شیعه در ایفای نقش سیاسی، امکان کنار گذاشتن آنها را از رهبری سیاسی جامعه از بین برده است. به بیان بهتر، نمایندگی سیاسی در میان جامعه شیعه در خاورمیانه به طور کلی در یکی از این سه قالب تعریف شده است: رهبری سیاسی روحانی طبق الگویی که در مفهوم ولایت فقیه (حکومت فقیه) آیت‌الله خمینی در ایران است؛ کنترل غیر روحانی سازمان‌های جدایی‌خواه از قبیل جنبش امل نبیه بری در لبنان(۱) و یا مشارکت در احزاب سکولار که سرپرستی تغییرات رادیکال در نظام اقتصادی و سیاسی جامعه را به دست می‌گیرند و اغلب در کنترل گروه‌های چپ‌گرا مانند حزب کمونیست بوده است.(۲) به هر حال، در عراق الگوی حکومت سیاسی دیگری در حال شکل‌گیری است ـ با ترکیبی از علمای مذهبی و غیر مذهبی در یک سازمان سیاسی که

حکومت فن‌سالار(تکنوکرات) را در چارچوب اصول اسلامی حمایت می‌کنند و سردمدار آن حزب الدعوه اسلامی است.

تاریخچه

ریشه‌های پیدایش «حزب الدعوة الاسلامیه»(از این پس به نام الدعوه از آن یاد خواهیم کرد) زیاد شفاف نیست. ابتدای پیدایش الدعوه به زمانی برمی‌گردد که حرکت روشن‌گرانه‌ای برای بیان نوع تفکر شیعیان در به‌دست گرفتن حکومت سیاسی مطابق با اصول اسلام انجام گرفت که بیشتر آن را علما القا کرده بودند. از زمان وقوع شورش‌های ضد بریتانیایی در نجف در سال ۱۹۱۸ تا حرکت اصلاح‌طلبانه «مدرسه» در سال ۱۹۳۰ که به رهبری محمدرضا المظفر(۳) شکل گرفت علما نقش برجسته‌ای را ایفا نمودند. در عرصه منطقه‌ای، پیدایش این حزب حداقل در آغاز آن، پاسخی بود از طرف عده‌ای خاص از علمای شیعه به آنچه که آنها تهدیدی در حال رشد می‌نامیدند که این تهدید از سوی نیروهای سکولار ملی‌گرای عرب و ایدئولوژی چپ‌گراهای سیاسی مطرح شده بود. به گفته عراقی‌ها، ظهور حزب الدعوه در نتیجه آزادی عملی بود که به آنها داده شده بود و همچنین در پی حمایت‌هایی بود که از حزب کمونیست عراق(ICP) به دنبال قیام عبدالکریم قاسم برای کسب قدرت در سال ۱۹۵۸ نصیب آنان شد. بسیاری از علما به خاطر اقدامات سکولاریستی که قاسم اتخاذ کرد و پایه‌های قدرت آنها را تهدید می‌نمود، با وی مخالف بودند. آنها با اصلاحات ارضی قاسم که قدرت سیاسی و اقتصادی زمین‌داران عراقی را که حامیان عمده نظام روحانیت نیز بودند در هم شکست، بسیار مخالفت کردند.(۴)

علما نه تنها از نظر قدرت قانون‌گذاری بلکه از نظر ایدئولوژیک نیز خود را تحت فشار احساس نمودند. احزاب چپ‌گرا که مدافع تغییر وضع موجود بودند برای بسیاری از شیعیان جذابیت داشتند و اهمیت احکام شرعی را به طور

فزاینده‌ای زیر سؤال می‌بردند. شدت احساس خطر علما از تهدید موجود با این واقعیت روشن می‌شد که بین سال‌های ۱۹۱۸ و ۱۹۵۷ تعداد طلبه‌های حوزه(۵) از ۶۰۰۰ نفر به ۲۰۰۰ نفر کاهش یافت.(۶)

نگرانی از رکود جایگاه مذهب در جامعه برای علما انگیزه‌ای شد تا با کمک فضلای دیگر و برخی از مردم برای دعوت به مذهب دست به تبلیغات و دعوت گسترده بزنند (بدین ترتیب انتخاب واژه «دعوت» که معنی آن دعوت به پذیرش اسلام به عنوان ایمان واقعی بود، انجام شد). تاریخ دقیق پیدایش حزب الدعوه روشن نیست. بسیاری از دانشگاهیان آن را مربوط به سال‌های ۱۹۵۸ دانسته‌اند، اگر چه به نظر الجهاد (هفته‌نامه حرکت اسلامی عراق) حزب الدعوه در اکتبر ۱۹۵۷ سازماندهی شد.(۷)

ساختار شکل‌گیری الدعوه نیز خیلی مورد توافق نیست. دوره شکل‌گیری اولیه آن تحت سیطره روحانی جوان و فعالی، از یک خانواده روحانی صاحب شأن، به نام «محمدباقر صدر» بود. او به همراه گروهی از روحانیان جوان هم‌عقیده تصمیم گرفتند برای جبران وضعیت رو به رکود جایگاه دین اسلام در نزد جامعه عراق تلاش کنند و واژه «الدعوه» را انتخاب کردند که ابزاری برای دستیابی به این هدف باشد. برخی ادعاها وجود دارد که این حزب به دنبال دیدارهایی در بیت آیت‌الله صدر به وجود آمد(۸) و این در حالی است که برخی دیگر آن را به عالم دیگری، مهدی حکیم (فرزند بالاترین عالم وقت آیت‌الله محسن حکیم) نسبت می‌دهند که به دنبال آن «صدر» را پیش از آنکه ریاست آن را به عهده گیرد، به این حرکت معرفی کرده بود.(۹) برخی دیگر، پیدایش این حزب را به جماعه العلما (جامعه علما) که خود در سال ۱۹۵۸ شکل گرفت، نسبت می‌دهند.(۱۰) به هر تقدیر، پشتوانه فکری این حزب و معمار اصلی تعیین کننده ساختار آن «صدر» بود. نقش رسمی او اغلب مورد پرسش بوده است و ادعا شده است که هم صدر و هم مهدی الحکیم از به عهده گرفتن هرگونه نقش رسمی در الدعوه تحت

ریاست آیت‌الله محسن حکیم، که از عواقب فعالیت‌های سیاسی رسمی علما در برابر مخالفان از کمونیست‌ها و ملی‌گراهای عرب وحشت داشت، سر باز زده‌اند.(۱۱)

حزب الدعوه تاکنون سه دوره متمایز را در توسعه خود تجربه کرده است: گسترش ابتدایی، تحمل دوران فشار و حرکت به سوی نظامی‌گری و بالاخره فعالیت زیر زمینی و در تبعید. در مرحله گسترش ابتدایی، الدعوه تا سال ۱۹۶۸ موجودیت خود را حفظ کرد و به دنبال قیام سلطه‌جویانه عبدالسلام عارف در سال ۱۹۶۳ نقش بسیار مؤثری را ایفا نمود. این واقعیت که علما تلاش کردند دولت قاسم را بی‌اعتبار کنند و از آسیب‌پذیری آن به واسطه حزب کمونیست عراق حمایت کردند، بدین معنا بود که رژیم عارف پس از آنکه به قدرت رسید به حرکت اسلامی تا حدودی آزادی عمل داده بود. الدعوه سپس کوشید تا دامنه عضویت‌پذیری خود را به خارج از نجف نیز گسترش دهد و به ویژه در جذب افراد تحصیل‌کرده غیر روحانی نیز مؤثر بود. حزب این حرکت خود را به عنوان تغییری اجتماعی ارزیابی می‌کرد(۱۲) و طی آن شیعیان طبقه کارگر را نیز از مدینه الثوره (منطقه فقیرنشین شرق بغداد) جذب نمود. اینها همان گروه‌هایی بودند که جذب حزب کمونیست عراق شده بودند اما به تدریج دریافتند که توانایی این حزب در ایجاد تغییر در اوضاع جامعه زیاد نیست.(۱۳) نکته جالب‌تر، جذب زنان به درون حزب بود که با تلاش‌های خواهر محمدباقر صدر «بنت‌الهدی» که گروه‌های مطالعاتی زنان با ایمان را سازماندهی می‌کرد، صورت پذیرفت.(۱۴)

به قدرت رسیدن بعثی‌ها به سرکردگی احمد حسن البکر در سال ۱۹۶۸ نقطه عطفی در آغاز دوره دوم توسعه حزب الدعوه بود. بعثی‌ها با ماهیت سکولاریستی ایدئولوژی بعثی و تهدید دانستن فعالیت‌های سیاسی شیعیان برای ثبات رژیم خود، سرکوب فعالان سیاسی شیعیان را آغاز کردند. در طی دهه ۱۹۷۰ نشریه شیعیان به نام «رساله الاسلام» بسته شد، تعدادی از موسسه‌های

آموزشی مذهبی تعطیل شدند و قانونی برای تحمیل خدمت سربازی بر جوانان شاغل به تحصیل در حوزه علمیه به تصویب رسید. سپس بعثی‌ها از ۱۹۷۲ به بعد اعضای حزب الدعوه را هدف قرار دادند و آنان را به زندان انداختند. در سال ۱۹۷۳ کسی که به عنوان رهبر حزب الدعوه در شاخه بغداد مطرح شده بود، در زندان کشته شد و سال بعد ۷۵ نفر از اعضای الدعوه دستگیر و در دادگاه انقلابی بعثیان به مرگ محکوم شدند.(۱۵) در سال ۱۹۷۵ حکومت مراسم سالانه این حرکت را در نجف لغو و به کربلا انتقال داد که این کار حکومت را «مردالراس»[1] نامیدند.

اگرچه مخالفت‌های گسترده الدعوه علیه دولت وقت به اقدامات سرکوبگرانه دولت در سال‌های ۱۹۷۰ مربوط می‌شود ولی در واقع به انتفاضه صَفَر در فوریه ۱۹۷۷ برمی‌گردد. به رغم ممانعت دولت از برگزاری مراسم مردالراس، الدعوه این مراسم را در ۱۹۷۷ سازماندهی کرد که مورد حمله پلیس واقع شد و منجر به اعتراض انبوه شیعیان جنوب عراق و دستگیری‌های گسترده نیز گردید.(۱۶) رویکرد نظامی حزب الدعوه در برابر دولتی که در نگاه این حزب روز به روز ضد اسلامی‌تر می‌شد چرخشی بود که در نتیجه انقلاب ۱۹۷۹ در ایران اتفاق افتاد و الگویی از رهبری عالمانه قابل اجرا را ارائه داد. محمدباقر صدر از این حوادث الهام‌هایی گرفت و تلاش کرد تا از این انگیزه‌های به وجود آمده بهره‌برداری نماید. او برای هماهنگ نمودن یک مخالفت هدایت شده متمرکز، ده‌ها نفر از شاگردان خود را به نقاط مختلف عراق روانه کرد و کمیته ویژه‌ای را برای همین منظور تشکیل داد. در این مرحله رویارویی رژیم بعثی با الدعوه بسیار علنی شده بود.(۱۷) تا اواخر ۱۹۷۹ حزب الدعوه جناح نظامی خود را تشکیل داد و بعدها آن را شهید صدر نامید و سپس در ۳۰ مارس ۱۹۸۰ شورای فرماندهی انقلاب، حزب الدعوه را غیر قانونی خواند و برای عضویت در آن نیز مجازات اعدام تعیین کرد. در

---

[1]. marad al-ras

حرکتی تلافی‌جویانه حزب الدعوه در یکم آوریل ۱۹۸۰، اقدام به ترور نافرجام طارِق عزیز یار وفادار صدام حسین نمود. این اقدام هراس رژیم بعثی را برانگیخت و اندکی بعد در ۹ آوریل محمدباقر صدر و خواهرش بنت‌الهدی را به قتل رساند.

اعدام محمدباقر صدر و اعلام غیر قانونی بودن حزب الدعوه در سال ۱۹۸۰ دوره سوم تاریخ این حزب را رقم زد. در این دوره بسیاری از اعضای حزب الدعوه به مکانی امن در نزد هم‌کیشان خود در ایران گریختند. آنها که در عراق باقی ماندند سازمانی زیرزمینی و ساختاری سلولی را برای حفظ بقای خود تشکیل دادند و توان نظامی خود را علیه رژیم بعثی که تا آن موقع تحت رهبری صدام حسین بود، نگه داشتند. عمده‌ترین اقدام، تلاش حزب الدعوه برای اعدام شخص صدام حسین در سال‌های ۱۹۸۲ و ۱۹۸۷ بود و گفته می‌شود که ترور نافرجام فرزند صدام (عدی) در سال ۱۹۹۶ نیز به دست همین حزب انجام شد.

ایدئولوژی سیاسی

دیدگاه‌های ایدئولوژیک حزب عمدتاً مدیون کار فکری محمدباقر صدر است که اغلب آن در اقدامات آموزشی ایشان در دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ انجام شد. نیاز به برپایی حکومت خدا بر روی زمین در قلب تفکرات او و دیگر یاران اندیشمندش قرار دارد. در عقاید شیعه، علما و به ویژه مرجعیت(۱۸) باید نقش جانشینی فقاهت دوازده امام شیعه را برعهده داشته باشند.(۱۹) اینکه چگونه این تئوری حکومتی به اجرا درآید، ماده اصلی تفاوت‌های موجود بین گروه‌های سیاسی شیعه است. در قضیه الدعوه، آیت‌الله صدر چهار اصل واجب حکومتی را در سال ۱۹۷۵ در اثر خود به نام نظام سیاسی اسلامی مطرح کرد:

۱. حکومت مطلقه متعلق به خداوند است؛

۲. حدود اسلامی مبنای قانونگذاری است و قوه مقننه می‌تواند هر قانونی را که مغایر با اسلام نباشد تصویب نماید؛

۳. مردم به عنوان خلفای خدا قوای مقننه و مجریه را در اختیار دارند؛

۴. حاکم شرع که اقتدار مذهبی را به دست دارد نماینده اسلام است. او با تأیید قوای مجریه و مقننه به آنها مشروعیت می‌بخشد.(۲۰)

پیروزی انقلاب اسلامی در ایران و تشکیل حکومت جمهوری اسلامی موجب قوت گرفتن نقش علما در زمینه سیاسی شد. صدر شخصاً از جان و دل علاقمند به اجرای حکومت اسلامی بود و دیدگاه‌های خود را درباره نظام سیاسی در سال ۱۹۷۹ در اثری تحت عنوان «یادداشت‌های مقدماتی درباره قانون اساسی برای جمهوری اسلامی ایران» بیان داشت. دیدگاه‌های او درباره میزان اقتدار ولی فقیه یکی از موضوعاتی است که تعادلی میان شورا و نقش نظارتی علما برقرار می‌کند. صدر با بیانی عمل‌گرایانه گفته است که کنترل سیاسی از طریق مراجعه به آرای عمومی مردم در ریاست قوه مجریه و سپس تأیید آن از سوی مرجعیت برقرار می‌شود و از طریق انتخابات پارلمانی، نمایندگان مجلس مسئولیت تأیید وزرای انتخاب شده توسط رئیس قوه مجریه و تصویب قوانین اجرایی کشور را به عهده می‌گیرند.(۲۱)

گفته‌های صدر درباره مرجعیت به عنوان یک نهاد بسیار مهم و متعاقب آن به قدرت رسیدن [امام] خمینی سیطره مرجعیت واحد را که در رأس همه امور است، نشان داد. این مدل در نوع خود منحصر به فرد بود... صرف‌نظر از این موضوع، به احتمال زیاد الدعوه بسیار نگران نقش اصلی مرجع در امور سیاسی بود و این مفهوم به شدت در داخل حزب مورد مناقشه واقع شد. یکی از نشریات این حزب در ۱۹۸۱، چگونگی ایفای نقش یک مرجع واحد را بیان کرد. این نشریه می‌گوید:

«نمایندگی فقیه در تصمیم‌سازی به معنای تک‌قطبی بودن و عدم استفاده از مشورت افراد با کفایت و خبرگان نخواهد بود... واگذاری قدرت به فقیه ابداً بدین معنا نیست که او مثلاً حاکم مطلق یا رئیس جمهور خواهد بود. او ممکن است هر

کسی را که مردم انتخاب کنند به منصب اجرایی تعیین نماید در حالی که خود در جایگاه ناظر و رهبر باقی بماند. این همگرایی با جمع بین دو مفهوم شورا و ولایت فقیه، اجرایی و عملی خواهد بود.»(۲۲)

توجه الدعوه به مفهوم ولایت فقیه و به ویژه وفاداری اعضای این حزب به رهبر ایران، به تنشی پایدار در درون حزب تبدیل شد و زمینه ساز بسیاری از اختلافات داخلی حزب گردید. سال‌های اول پس از پیروزی انقلاب ایران و محدودیت فعالیت حزب در عراق نشان دهنده اوج نفوذ این تفکر در حزب است. به هر حال از آن پس حزب به سمت نهادینه کردن رهبری حزب به دست اشخاص غیر روحانی و فن سالار با مرجعیت واحد به عنوان بدنه نظارت و رهبری فقاهتی، گرایش یافته است.

بی‌تردید شکل‌گیری مجلس اعلای انقلاب اسلامی عراق شتابی به سوی تغییر نقش فقیه در ذهن اعضای حزب الدعوه بوده است. این شورا به دست محمدباقر حکیم، یکی از اعضای برجسته و عالمی گرانقدر تأسیس شد. حکیم یکی از مدافعان دیدگاه امام خمینی در نظریه ولایت فقیه بود و در همین راستا روابط بسیار نزدیکی با دولت ایران ایجاد کرده بود. در حالی که بسیاری از اعضای الدعوه رهبری حکیم را پذیرفته بودند، برخی دیگر آیت‌الله خمینی را به عنوان مرجع خود نپذیرفته و به دنبال حفظ استقلال خود از کنترل سیاسی و ایدئولوژیک ایران بودند. این دسته، شاخه الدعوه تهران را پایه گذاشتند. اگرچه هم الدعوه و هم مجلس اعلا تاکنون روابط کلی خوبی را برای خود حفظ کرده‌اند، اما گاهی تنش‌هایی در مورد اختلاف بر سر نقش علما در بین آنان رخ داده است.

سازماندهی حزب

از آنجا که همواره سازماندهی حزب مخفیانه صورت می‌گرفته تبیین قاطع این ساختار بسیار دشوار است. مبنای حزب همان بدنه تحت نظارت تصمیمات

فقاهتی و مطمئناً جهت‌گیری عملکرد آن هم مطابق با اصول اسلامی است. هیچ‌چیز نشان نمی‌دهد که این ساختار در زمان حیات صدر به صورت رسمی عمل می‌کرده و ایشان عمدتاً به روش خود امور را اداره می‌کرده است. پس از مرگ صدر یک مجلس فقهی رسمی در سال ۱۹۸۲ تأسیس شد.(۲۳)

قدرتمندترین عنصر حزب الدعوه کنگره‌ای است که هر دو سال یکبار برگزار می‌شود و حزب طی آن رئیس جدید خود را انتخاب می‌نماید. حزب دارای چندین دفتر است که مهم‌ترین دفاتر آن مربوط به امور سیاسی و نظامی می‌شود.(۲۴) مجلس فقهی نقش نظارت بر اجرای نظریه صدر در حکومت اسلامی را به عهده دارد. رهبری سیاسی الدعوه شامل یک شیعه غیر روحانی است که مراقب جدایی نظارت فقاهتی از عملکرد سیاسی است.

میزان اعمال قدرت کنگره به طور کلی و دفتر سیاسی به صورت خاص در برخی موارد مورد آزمایش قرار گرفت. نتایج این رویارویی‌هاست که نشان می‌دهد حزب تا چه اندازه از قالب ایرانی در اداره حکومت برای توسعه آینده خود فاصله گرفته است.(۲۵) برای مثال در سال ۱۹۸۷، سید کاظم الحائری یک عالم برجسته و عضو ویژه الدعوه، با نقش تبعی برای علما در ساختار حزب مخالفت نمود و از شعبه الدعوه در تهران خواست که پیرو رهبر عالی در ایران باشد. این موضوع مقبول نیفتاد و به دنبال آن سید الحائری حزب را ترک گفت.(۲۶) اخیراً نیز حزب اعضای خود را وادار به تجدید عهد با ایران نموده است. در سال ۱۹۹۸ سخنگوی الدعوه تهران محمد مهدی الاصفی بیعت خود را با رهبر ایران آیت‌الله خامنه‌ای در کتاب خود اعلام کرد. چنین اعلام وفاداری از سوی هیچ‌یک از دفاتر سیاسی کنگره اعلام نشد و در نتیجه الاصفی وضعیت عضویت خود در حزب را به حال تعلیق درآورد.(۲۷)

وابستگی‌های بین‌المللی

حزب الدعوه در جوامع شیعی خارج از عراق نیز نافذ و فعال بوده است. علت این امر به خاطر قلع و قمع حزب و اخراج غیر عراقی‌ها از حوزه علمیه بود که یا موجب بازگشت آنان به سرزمینهایشان شد و یا به جستجوی حمایت و یافتن موقعیت‌های امن برآمدند و به همین دلیل نیز دفتر شاخه تهران، دمشق و لندن در پی تخطئه حزب توسط صدام حسین در سال ۱۹۸۰ تأسیس گردید. اعضای لبنانی الدعوه در اوایل دهه ۱۹۷۰ از عراق به کشور خود بازگشتند و از همان ابتدا به جای ایجاد یک شعبه جداگانه برای حزب، شبکه‌ای از هواداران و اعضای حزب را به وجود آوردند. بسیاری از آنان عضو جنبش امل نیز بودند و اعتقاد داشتند که رهبری امام موسی صدر تا حد زیادی تحت تأثیر عقاید پسر عمویش محمدباقر صدر است.

برخی از اعضای الدعوه عراق را ترک گفتند و در دمشق دفتری جدید تأسیس کردند. برخی گروه‌های مخالف عراقی مدتی در کمیته‌ای اجرایی و متحد به فعالیت پرداختند و این کمیته ساختاری بود که بعدها مبنای شکل‌گیری کنگره ملی عراق گردید. جواد الملکی سخنگوی شاخه دمشق حزب الدعوه، اولین گردهمایی ملی گروه‌های مخالف عراقی را در سال ۱۹۹۱ رهبری کرد. رئیس فعلی اداره حزب الدعوه در بغداد، عبدالعنزی در مدت زمان تبعید خود در دفتر دمشق فعالیت می‌نمود.(۲۸) حمایت مردم از الدعوه در کویت نیز نیرومند بود و بسیاری از حامیان مالی حزب در این کشور بودند.(۲۹) حمایت‌های مالی آمریکا و فرانسه از صدام حسین در جنگ علیه ایران، موجب بمب‌گذاری در سفارتخانه‌های هر دو کشور در شهر کویت در سال ۱۹۸۳ توسط حزب الدعوه شد و مقامات کویت از افرادی که در این رابطه دستگیر شدند به عنوان «۱۷ الدعوه‌ای» نام بردند. حزب به زحمت زیاد خود را از این گونه اعمال مبرا می‌نمود و ادعا می‌کرد

که مسئولیت این‌گونه حملات برعهده نمایندگی امنیتی ایران بوده که بر دفتر حزب الدعوه در کویت نیز اشراف دارد.(۳۰)

همه اعضای الدعوه که به ایران گریخته بودند برای ادامه مخالفت خود با صدام حسین در ایران نماندند. تنش میان اعتقاد ایرانیان به حکومت اسلامی و آنچه برخی از اعضای الدعوه بدان معتقد بودند، موجب خروج برخی از اعضای الدعوه از ایران شد تا بتوانند استقلال سیاسی خود را از کشور میزبان حفظ کنند. ابراهیم جعفری یک عضو کنونی شورای حکومتی عراق، در پی فشار بعثیان نسبت به حزب الدعوه در سال ۱۹۸۰ به ایران گریخت. اما برای پایه‌گذاری یک خط فکری خارج از سلطه دیدگاه‌های ایران، در سال ۱۹۸۹ به لندن رفت.

گرایش بسیاری از اعضای الدعوه به اعتقاد به ولایت فقیه [آیت‌الله] خمینی به همراه تمایل حمایت آنان از انقلاب ایران در برابر تهاجم عراق، پیامدهایی را برای الدعوه به دنبال داشت. در لبنان دیدگاه‌های سکولار امل پس از ناپدید شدن امام موسی صدر در لیبی، تهاجم اسرائیل به لبنان در ۱۹۸۲ و شرکت نبیه بری رهبر امل در کمیته نجات ملی در همان سال همگی دست به دست هم دادند تا بسیاری از اعضای لبنانی حزب الدعوه را وادار کنند تا در جستجوی الگوهای سیاسی عمل‌گرایانه‌تری باشند و بازتاب آن این بود که سه نفر از ۹ نفر پایه‌گذاران حزب‌الله در سال ۱۹۸۲ از اعضای حزب الدعوه بودند.(۳۱) علاوه بر این شیخ ابراهیم الامین نماینده امل در ایران، پس از انقلاب (و یکی از اعضای الدعوه در روزگار اقامت او در نجف) به لبنان بازگشت و بسیاری از اعضای الدعوه را به عضویت در حزب الله فراخواند.

الدعوه در عراق پس از صدام

صرف‌نظر از فشارهایی که حزب در گذشته تحمل کرده بود، تهاجم آمریکا به عراق فرصتی را در اختیار الدعوه قرار داد تا دیدگاه خود مبنی بر تشکیل حکومت

اسلامی را که بیش از ۴۰ سال آن را دنبال می‌کرد، به اجرا گذارد. توانایی حزب برای تلاش در باز کردن مسأله موفق بوده است، اگرچه مطمئناً اوضاع مناسبی برای پیشبرد اهداف سیاسی حزب نیز به دست آمده است. فداکاری‌هایی که حزب در طول سال‌های متمادی در برابر رژیم بعثی از خود نشان داد، در نزد عراقی‌ها محترم شمرده شده و نقطه قوتی برای وضعیت داخلی حزب نیز به شمار می‌آید. بدیهی است که برخی اعضای حزب معتقدند توفیقات سیاسی عراق پس از سقوط صدام، حق مسلم حزب است زیرا حزب تحت فشار بعثی‌ها متحمل خسارات فراوانی شده است. این اعتقاد در نهاد رسمی حزب الدعوه نیز انعکاس یافته و در بیانیه اوت ۲۰۰۳ نیز گفته شد که حق تقدم شورای حکومتی و ریاست جمهوری، به دلیل فداکاری‌های انجام شده به حزب اسلامی الدعوه تعلق دارد.(۳۲) حزب الدعوه حضور فعال خود را در داخل عراق حتی پس از ۱۹۸۰ نیز حفظ نمود، اگرچه برای تضمین بقای خود به صورت بسیار مخفی فعالیت می‌کرد و ساختاری سلولی و زیرزمینی برای کار خود برگزیده بود. این روش زیربنای حمایت برای موجودیت حزب و زیر ساخت‌های سازمانی آن را جلب نمود. کوشش‌های حزب برای سامان‌دهی خود در ساختار جدید پس از سقوط صدام، با پذیرش دو نفر از اعضای خود در شورای حکومتی عراق انجام گرفت. این دو نفر ابراهیم جعفری و عبدالزهرا عثمان هستند. غیر روحانی بودن جعفری و عثمان این امکان را فراهم آورد که حزب در اجرای شعار خود مبنی بر حکومتی فن‌سالارانه در دل حکومت اسلامی عمل کند. این قضیه نشان دهنده تمایل پذیرش تعداد بیشتری از شیعیان غیر روحانی در سطوح بالای رهبریت حزب از اوایل دهه ۱۹۸۰ است. علاوه بر تدارک نقش فزاینده برای شیعیان غیر روحانی، الدعوه همواره مراقب معرفی استقلال هوشمندانه حرکت ملی عراق نیز بوده است، به ویژه پس از آنکه آیت‌الله خمینی که منشأ رقابت در ادعای وابستگی اعضای حزب بود، از دنیا رفت. این عدم وابستگی در رفتار حزب در برابر مداخلات آمریکا در عراق نیز پیامدهایی

در بر داشته است. اگرچه حزب با زالمای خلیل‌زاد فرستاده ویژه آمریکا به عراق، ملاقات نمود ولی از پیوستن به هر یک از گروه‌های مخالف تحت حمایت مالی آمریکا نیز سر باز زد. در همین راستا در حالی که حزب واقعیت‌های اشغال عراق توسط آمریکا را اذعان دارد و در شورای حکومتی عراق نیز شرکت می‌کند، اصرار دارد که در اولین فرصت ممکن اقتدار سیاسی به ملت عراق واگذار شود و نیروهای آمریکایی از عراق عقب‌نشینی کنند.

محبوبیتی که الدعوه از آن برخوردار است و می‌تواند به خاطر آن امتیازاتی را برای خود کسب کند، عبارت از مقابله با محدودیت‌هایی است که برای توفیقات سیاسی آینده حزب ایجاد شده است. اولین مورد از این محدودیت‌ها افزایش روزافزون جنبش‌های سیاسی شیعه در عراق است. بر خلاف وضعیتی که در زمان تحریم حزب الدعوه در سال ۱۹۸۰ در عراق اتفاق افتاد، الدعوه گرفتار رقابت با گروه‌های شیعه دیگر در جامعه عراق بر سر کسب اقتدار سیاسی است. به ویژه در این میان مجلس اعلای انقلاب اسلامی عراق و طرفداران صدر قرار دارند. هر دوی این رقیبان مدعی طرفداری از حکومت اسلامی هستند، اگر چه الدعوه در عدم وابستگی به یک مرجع با آنها تفاوت فاحشی دارد. با توجه به اینکه مجلس اعلای انقلاب اسلامی عراق جدا از اعضای در تبعید الدعوه توسعه یافته است و طرفداران صدر از درون خود عراق به سرعت گسترش یافته‌اند، پایگاه حمایتی که الدعوه بتواند طرفداران جدیدی برای خود جذب کند زیاد اطمینان بخش نیست. در حالی که بسیاری از طرفداران حزب از میان جماعت محروم مدینهٔ الثوره بغداد (که بعدها به مدینهٔ الصدام تغییر نام یافته بود) جذب شده بودند، اما اکنون به آن منطقه مدینهٔ الصدر گفته می‌شود و تحت سیطره طرفداران مقتدی صدر قرار دارد.

اقدامات واگرایانه‌ای که اخیراً توسط مقتدی صدر و ارتش المهدی اتخاذ شد پرسش‌هایی را نه تنها برای آمریکاییان بلکه برای گروه‌های دیگر شیعه عراق نیز

مطرح نموده است. اگر چه صدر یک عالم است ولی مرجع نیست و متعاقباً نفوذ او در میان جمعیت شیعه خارجی محدود است؛ اما شجره‌نامه و سخنان تحریک‌آمیز وی از او یک چهرهٔ سیاسی برجسته‌ای ساخته است. بسیاری از شیعیان محروم از مزایای اقتصادی و کسانی که شدیداً مخالف اشغال کشورشان توسط نیروهای بیگانه هستند، طرفدار او شده‌اند. در حالی که چهره‌هایی همچون آیت‌الله سیستانی بزرگ ممکن است قادر به ارائه نظرات تعیین کننده مذهبی باشند که بتواند جمعیت انبوهی از شیعیان را در عراق به حرکت درآورد، اما صدر از لحن بسیار نرمتری برای جلب توجه اقشار محروم جامعه استفاده می‌کند. صدر در عین حالی که به عنوان یک چهره سیاسی که در جستجوی جذب نوگرویدگان به ادعای حکومت تکنوکرات‌ها هستند، اما رقیبی تازه برای الدعوه نیز به شمار می‌رود. در گام‌های اول، پایگاه حمایت صدر در مناطق محرومی بود که قبلاً نقاط نیرومند حمایت از حزب الدعوه بود. این در حالی است که صدر از ابتدا در شورای حکومتی عراق حضور نداشته و از نظر سیاسی نیز به حاشیه رانده شده است. او هم اکنون می‌تواند بسیار بیشتر از مجلس اعلا و حزب الدعوه از نیروهای اشغالگر ادعای استقلال نماید.

واکنش‌های حزب به رفتارهای آشوبگرانه ارتش المهدی بسیار جالب است. بر اساس برخی گزارش‌ها، رهبر الدعوه، ابراهیم جعفری، اصلی‌ترین میانجی در بین اتحاد حکومت موقت عراق و صدر در مناقشات بر سر آینده وی بوده است. این مسأله نشان می‌دهد که حزب مایل است راهی مسالمت‌آمیز برای حل مشکلی که طرفداران صدر گرفتار آن بودند بیابد و بی‌تردید تمایل بسیار دارد که نشان دهد حزب الدعوه تنها کسی است که می‌تواند مشکل‌گشای مسائل جامعه شیعه باشد. زمانی که جعفری رفتارهای آشوبگرانه ارتش المهدی را محکوم می‌کرد و آن را بر هم زننده منافع جامعه می‌دانست، بسیار مقبول واقع شده بود. هم الدعوه و هم آیت‌الله علی سیستانی که هم اکنون روابط کاری بسیار نزدیکی با

یکدیگر دارند به خوبی می‌دانند که سقوط رژیم بعثی فرصت بی‌سابقه‌ای را برای احقاق حق اکثریت شیعه در موقعیت سیاسی این کشور فراهم کرده است. تنها با انتقال فوری و مسالمت‌آمیز قدرت از آمریکاییان است که این امر محقق می‌گردد. بنابراین اینگونه رفتارهای صدر در روند توسعه سیاسی شیعه ابداً قابل قبول نیست. الدعوه برای اجرای طرح‌های سیاسی خود در عراق در مصالحه با مقتدی صدر رنج بسیار کشیده است، بنابراین محکوم نمودن عملیات نظامی صدر و یافتن راهی برای به حاشیه راندن وی و طرفدارانش منافع بسیاری برای الدعوه داشته است.

برای بهره‌برداری سیاستمداران عراقی از اوضاع سیاسی پس از سقوط صدام، حزب الدعوه نیازمند برپایی جبهه‌ای مشترک برای تضمین وحدت نظری است که پیش از این فاقد آن بوده است. بدیهی است که حزب الدعوه حزبی متزلزل است و با توجه به حضور مجدد اعضای آن پس از تحریم‌های ۱۹۸۰ و فشارهای پیاپی از سوی اندیشمندان ایرانی بر روی اعضای الدعوه در تهران، این حزب در معرض خطر انشعاب قرار گرفته است. شاخه‌های حزب در موقعیت‌های متفاوت رفتار جداگانه‌ای را در اموری از قبیل هم فکری و مشورت با گروه‌های مخالف دیگر عراقی اتخاذ کرده‌اند. این عدم استقرار جغرافیایی و متعاقباً فقدان وحدت در داخل حزب هم اکنون که رژیم بعثی از بین رفته است، آشکار می‌شود. در آوریل ۲۰۰۴ یک عالم بسیار محبوب الدعوه به نام محمدباقر النصری که در لندن در حال تبعید به سر می‌برد، به شهر ناصریه مراجعت نمود.(۳۳) بازگشت ابراهیم جعفری از محل تبعید خود در لندن به عراق نیز مشابه همین اتفاق بود. ولی از زمان شهادت محمدباقر صدر تاکنون مرجع واحدی در جهان برای حزب وجود نداشته است. با وجود آنکه النصری عالمی بسیار محترم شمرده می‌شود ولی به عنوان مرجع حزب به شمار نرفته است. همان‌طور که دکتر خدیر جعفر یکی از اعضای دفتر سیاسی حزب اشاره کرد که: «ما رهبری واحد را برای خود

نپذیرفته‌ایم. برخی از ما پیرو صدر هستیم و این در حالیست که برخی دیگر از حکیم و سیستانی پیروی می‌کنند. حوزه یکی است: در حالی که حوزه‌های دیگر نظرات خود را اعلام می‌کنند، هیچ حوزه‌ای نیست که ساکت بماند.(۳۴)

مسأله دیگری که ممکن است به ناآرامی‌هایی نظامی در برابر مقبولیت گسترده حزب منجر شود شکل و شمایل دولتی است که حزب برای عراق طراحی نموده است. بر کسی پوشیده نیست که الدعوه یک دولت مرکزی قوی برای عراق را به یک دولت نیم بند فدرال و منفعل یا برگرفته از مطالبات قومی و قبیله‌ای که برخی طالب آن هستند، ترجیح می‌دهد. این مسأله نشان می‌دهد اگرچه حزب تشخیص داده است که تنوع ساختارهای قومی در عراق مانع از اتخاذ یک مدل حکومتی وارداتی از ایران است، اما به هر حال ضرورت‌ها ایجاب می‌کند که حکومتی منطبق با اصول عقاید اسلامی در این کشور تشکیل شود و تنها یک دولت مقتدر مرکزی از پس این کار بر می‌آید. اکنون اگر حزب امید دستیابی به قدرت شاخصی در آینده در سر داشته باشد، اقلیت‌های قومی و مذهبی متنوع و متعدد عراق چگونه خواهند پذیرفت که این همان مسأله اصلی است که حزب باید پاسخگوی آن باشد؟

یک پرسش زیربنایی که باید پاسخی برای آن یافت در خصوص نوع رفتار حزب در برابر انتخابات مردم‌سالارانه است. در گذشته به ویژه به دنبال اعدام آیت‌الله صدر و تبعید اجباری بسیاری از اعضای حزب به ایران پس از انقلاب، حزب خط فکری ایران را دنبال می‌کرد. در سال ۱۹۸۱ حزب نیازمند آن بود که رهبر مسئول اداره حزب یک فقیه باشد... و اصلاً شخص غیر فقیه در این جایگاه پذیرفته نبود زیرا اکثریت ملت به او رأی می‌دادند.(۳۵) این نشان دهنده خرده‌گیری‌های گروه‌های اسلامی از یکدیگر بود. باور بر این است که تأسیس حکومت ملی براساس قواعد و اصول اسلامی با واگذاری مبنای انتخاب آن به روش مراجعه به آرای عمومی، مستلزم واگذاری اقتدار الهی به اقتدار انسانی است.

با این وجود، حزب از تقلید رفتار مطلق‌گرایان الهام گرفته از ایران به سمت و سوی یک حکومت الهی فاصله گرفته است. ده سال پس از نظریه بالا، عملکرد حزب بسیار پذیرفتنی‌تر شده است و منعکس کننده دیدگاه اصلی حزب مبنی بر پذیرش خواست عموم مردم حتی اگر رژیمی کاملاً غیر اسلامی بخواهند، می‌باشد. اگر مردم اسلام را انتخاب نکنند بدین معناست که آمادگی پذیرش آن را ندارند. اگر اسلام تحمیل شود منجر به دیکتاتوری اسلامی خواهد شد و این رفتار مردم را از اسلام بیزار خواهد کرد.(۳۶)

نتیجه‌گیری

عرصه سیاسی عراق روز به روز توسط گروه‌های شیعه اشغال می‌شود و در میان طرفداران صدر بسیاری معتقد به اتخاذ اقدامات مسلحانه برای پیشبرد مقاصد سیاسی هستند. حزب الدعوه الاسلامیه یعنی دیرپاترین حرکت شیعی عراق که بیشترین سختی‌ها را از سوی بعثی‌ها متحمل شده است در وضعیتی قرار گرفته است که فرصت اتخاذ اقدامات آزادانه‌تری به عنوان شایسته‌ترین گروه برای هدایت حرکت سیاسی در عراق دارد. برپایی دفتر سیاسی حزب به رهبری نیروهای غیر روحانی، چهره عمومی حزب را در نظر مردم این کشور بهبود بخشیده است و روابط خوب حزب با آیت‌الله سیستانی نشان دهنده عنایت مرجعیت به این حزب است.

با وجود این مزایا، توانایی حزب برای پیاده کردن مدل خود از حکومت اسلامی مورد تردید است. به نظر می‌رسد توانایی حزب الدعوه پس از سال‌ها تبعید برای تشکیل یک جبهه متحد به ویژه در موضوع فقاهت هنوز زیر سؤال است. پیدایش مجلس اعلای انقلاب اسلامی عراق و اندکی کم‌رنگ‌تر طرفداران صدر، نشان می‌دهد که هنوز برای احزاب سیاسی جدایی‌طلب رقیبانی وجود دارند که حزب مجبور است برای آنها نیز فکری بکند. نگرانی‌های باقیمانده‌ای هم در

میان اقلیت‌های غیر شیعی وجود دارد (با وجود احزاب شیعی دیگر) که بقای حکومت درازمدت مردم‌سالارانه الدعوه را به چالش می‌کشد. این مسائل مربوط به این باور است که اگر احزاب اسلامی(چه شیعیان و چه اهل سنت) به قدرت برسند، دیگر دولت را به احزاب غیر اسلامی منتخب مردم واگذار نخواهند کرد زیرا این کار منجر به تثبیت حکومت خدا به جای حکومت مردم نخواهد شد. سال‌های آینده نشان خواهند داد که تا چه اندازه این نگرانی‌ها بجاست و حزب الدعوه تا چه اندازه مورد حمایت جامعه خود خواهد بود.

یادداشت‌ها

۱. اگرچه این نکته باید ذکر شود که حزب امل و سلف آن حرکت المحرومین توسط موسی صدر آغاز شده بود.

۲. شیعه برای مدت زمان طولانی به همراه حزب کمونیست لبنان بزرگترین گروه اعتراضی را تأسیس کرد. نگاه کنید به:

Nazih Richani, *Dilemmas of Democracy and Political Parties in Sectarian Societies: the Case of the PSP* of Lebanon 1949–1996, New York: St Martin's Press, 1998, p 160.

این نکته در مصاحبه نگارنده با سعداله مزرعانی معاون دبیر کل حزب کمونیست در ۶ ژوئن تائید شد.

3. Keiko Sakai, 'Modernity and tradition in the Islamic movements in Iraq: continuity and discontinuity in the role of the Ulama', *Arab Studies Quarterly*, 23(1), 2001, p 38.

بسیاری از بنیانگذاران حزب‌الدعوه چون مرتضی العسکری و سید مهدی الحکیم شاگردان المظفر بودند.

4. Joyce Wiley, *The Islamic Movement of Iraqi Shi_as*, Boulder,CO: Lynne Rienner, 1992, p 33.

۵. حوزه به مراکز آموزش حقوق اشاره دارد اما در مفهوم کلی به معنای فقه شیعی نجف است.

6. Fadil Jamali, 'The theological colleges of Najaf", *The Muslim World*, L(1), January 1960, p 15.

7. Wiley, *The Islamic Movement*, p 32.

8. *Ibid*, pp 31–32.

9. TM Aziz, 'The role of Muhammad Baqir as-Sadr in Shi_i political activism in Iraq from 1958 to 1980', *International Journal of Middle Eastern Studies*, 25(2), 1993, p 213.

10. Hanna Batatu, 'Shi_i organisations in Iraq: al-Da_wah al-Islamiyah and al-Mujahidin', in Juan RI Cole & Nikki R Keddie(eds), *Shi_ism and Social Protest*, New Haven, CT: Yale University Press, 1986, p 197.

11. Sakai, 'Modernity and tradition', p 41.

۱۲. یک گزارش خوب دربارهٔ روشهای گزینش دانشجویان دانشگاه در این منبع یافت می‌شود:

Amatzia Baram, 'Two roads to revolutionary Shi_ite fundamentalism in Iraq', in Marty, ME & Appleby, RS(eds), *The Fundamentalism Project*, Vol 4, Chicago, IL: University of Chicago Press, 1991, p 540.

13. Yitzhak Nakash, 'The Shi_is and the future of Iraq', *Special Policy Forum Report Number 719*, Washington Institute for Near East Policy, 4 March 2003, p 1, at http://www.washingtoninstitute.org/watch/Policywatch/policywatch2003/719.htm.

14. Wiley, *The Islamic Movement*, p 38.

15. Aziz, 'The role of Muhammad Baqir as-Sadr', p 212.

16. Chibli Mallat, 'Religious militancy in contemporary Iraq: Muhammad Baqir as-Sadr and the Sunni-Shi_a paradigm', *Third World Quarterly*, 10(2), 1988, p 727.

۱۷. گفته می‌شود در این ماه ۹۶ درصد از اعضای حزب الدعوه به قتل رسیده‌اند.

18. The marja_iyya is theoretically the collective body of the most highly regarded scholarly sources of emulation (maraji). Who they are, and how they are to be appointed are questions that would need to be resolved before it could practically be implemented.

۱۹. برای تحقیق جامعتر در این زمینه مراجعه کنید به:

Chibli Mallat, *The Renewal of Islamic Law: Muhammad Baqer as-Sadr, Najaf and the Shi_i International*, Cambridge: Cambridge University Press, 1993, p 63.

20. Wiley, *The Islamic Movement*, p 126.

21. Mallat, *The Renewal of Islamic Law*, p 73.

22. Abdul-Halim al-Ruhaimi 'The Da_wa Islamic Party: origins, actors and ideology', in Faleh Abdul-Jabar(ed), *Ayatollah, Sufis and Ideologues: State, Religion and Social Movements in Iraq*, London: Saqi Books, 2002, p 158.

23. Sakai, 'Modernity and tradition', p 42.

24. *Ibid.*

25. Juan Cole, 'The United States and Shi_ite religious factions in post-Ba_thist Iraq', *Middle East Journal*, 57(4), 2003, p 553.

26. Ruhaimi, 'The Da_wa Islamic Party', p 159.

27. Sakai, 'Modernity and tradition', p 43.

28. *Chicago Tribune*, 3 June 2003.

29. A William Samii, 'Shia political alternatives in postwar Iraq', *Middle East Policy*, X(2), 2003, p 95. 953.

30. Mahan Abedin, 'Dossier: Hezb al-Da_wah al-Islamiyyah: Islamic Call Party', *Middle East Intelligence Bulletin*, 5(6), 2003, at http://www.meib.org/articles/0306 iraqd.htm.

31. Interview with Shaykh Hassan Nasrallah, *Middle East Insight*, May-August 1996, p 38.

از شش عضو باقی‌مانده سه نفر از امل و سه نفر مستقل بودند.

32. *Al-Da_wa*, 6 August 2003, quoted at http://memri.org/bin/opener.cgi?Page_poqchives&ID_SP55403.

33. *Chicago Tribune*, 15 April 2003.

34. *Dar al-Hayat*, 15 July 2003, at http://english.daralhayat.com/arabnews/07-2003/Article-20030715.

35. Baram, *Two Roads to Revolutionary Shi_ite Fundamentalism*, p 572.

36. *Ibid*, p 574.

عراق: موانع، پیشرفت‌ها و چشم‌اندازها*

عدید داویشا

نظرات طرفداران دموکراسی در مورد دلیل منطقی جنگ آمریکا در عراق هرچه که باشد، باز هم آنها چاره‌ای جز این ندارند که خواستار استقرار رژیمی نسبتاً دموکراتیک در آن کشور باشند. این موضوعی است که بیش از هر چیز دیگر، مورد توجه مردم زجرکشیده عراق و نیز بسیاری از غیر عراقی‌ها قرار گرفته است. زیرا موفقیت یا ناکامی در ایجاد و اداره یک عراق دموکراتیک و قانون‌مدار در گرو این است که پیامدهای چشمگیری برای سرنوشت خاورمیانه و سرزمین‌های ماورای آن داشته باشد.

بعید است که ظرف چند سال آینده، نتیجه تلاش برای پیشبرد دموکراسی‌سازی در عراق مشخص گردد. گرچه روند دموکراسی‌سازی پیش از این نیز با موانع جدی بسیاری روبه‌رو بوده است، اما دشوارترین چالش‌های نهادی از جمله برگزاری انتخابات برای تشکیل دولت منتخب و ارایه پیش‌نویش و تصویب قانون اساسی دایمی جدید، هنوز هم وجود دارد. این مقاله قصد دارد صرفاً تحولات بعد از دستگیری صدام حسین و نیز تغییرات چشمگیر دیگری را که به دنبال آن صورت گرفته است، مورد توجه قرار دهد. با این حال، با توجه به اهمیت

---

* این مقاله ترجمه اثر ذیل است که توسط روح اله طالبی آرانی به فارسی ترجمه شده است. نویسنده مقاله تبعه عراق و استاد علوم سیاسی در دانشگاه میامی در ایالت اوهایو آمریکا است.

Adeed Dawisha, Iraq: Setbacks, Advances, Prospects, *Journal of Democracy;* January 2004; Vol.15, No.1, pp. 5-20.

موضوع عراق به نظر می‌رسد که ارایه تحلیلی در مورد تلاش‌های اولیه برای بنای بنیان‌های دموکراسی در این کشور و اظهار نظر در مورد اینکه آینده چه خواهد شد، به مخاطرات آن می‌ارزد.

مقاله حاضر سه هدف دارد. در ابتدا این اهداف را بیان می‌کنیم. این مقاله در آغاز، موانعِ جدی را که فراروی تلاش‌های آمریکا برای بازسازی عراق و حداقل، تبدیل آن به یک جامعه‌ی نسبتاً دموکراتیک و قانون‌مدار بوده است، تحلیل می‌کند. سپس بسیاری از موفقیت‌ها و دستاوردهایی را که این تلاش‌ها تا زمان نگارش این نوشتار محقق ساخته‌اند، مورد ارزیابی قرار می‌دهد. به عبارت دیگر مقاله حاضر به تحلیل تحولات عراق در دوره هشت ماهه پس از اشغال می‌پردازد، یعنی هشت ماه بعد از آنکه نیروهای مسلح ایالات متحده، بریتانیا و سایر متحدان کوچکتر این کشورها، ظرف سه هفته جنگ پرتحرک و سریع، دیکتاتوری ۳۵ ساله صدام حسین را سرنگون کردند. این مقاله در پایان شرایط ایجاد نهادهای دموکراتیک را بیان می‌کند و دورنمای برقراری دموکراسی پایدار در عراق را مورد تجزیه و تحلیل قرار می‌دهد.

نیروهای ائتلاف با مشکلات جدی در عراق روبه‌رو شده‌اند و از قرار معلوم هرچه به پایان سال نزدیک می‌شویم این مشکلات تشدید می‌گردد. اما اشتباه خواهد بود که این مشکلات را صرفاً ناشی از شکستِ طرح بازسازی یا مخالفتِ عراقی‌ها با طرح‌هایی که نیروهای ائتلاف به رهبری آمریکا و انگلیس برای کشور آنها تدارک دیده‌اند، بدانیم. زیرا این طرز نگرش به نادیده‌گرفتن غیر واقع‌بینانه بسیاری از تحولات مثبتی می‌انجامد که عراقی آزاد، مسالمت‌جو، دموکراتیک و قانون‌مدار را برای آینده این کشور نوید می‌دهد. عراق مسلماً از خطر رهایی نیافته اما ناموفق خواندن تلاش‌های نیروهای ائتلاف بعد از گذشت چند ماه از بازسازی که متعاقب دهه‌ها دیکتاتوری صورت می‌گیرد، بی‌اغراقِ اظهار نظری عجولانه خواهد بود.

اجازه بدهید در راستای تقسیم‌بندی مقاله که در ابتدا ذکر کردیم، به مبحث موانع بازگردیم. این موانع به دو مقوله تقسیم می‌شوند: برخی از این موانع نمایانگر بروز مشکلاتی هستند که لاجرم در شرایط پیچیده عراق در دوره رهایی یافتن از ده‌ها غارتگری، فریب‌کاری و بی‌اعتنایی‌های صدام وجود دارند اما برخی دیگر نیز ثمره ناخوشایند اشتباهات فاحش بوده است. رفع مانع اول و آگاهی از تشخیص و برطرف ساختن مانع دوم، در گرو انعطاف‌پذیری زیاد و ابتکار عمل بالای پُل برمر[1]، دیپلمات کهنه‌کار آمریکایی، و حکومت موقت[2] بوده است که وی در رأس آن است. کالین پاول وزیر خارجه ایالات متحده، در مصاحبه‌ای در سپتامبر سال ۲۰۰۳ گفت: «یک بُعد غیر منتظره اشغال در دوران پس از جنگ این است که کل ساختار ارتش و جامعه مدنی تا چه حد باید به طور کامل فرو بپاشد تا جنگ خاتمه یابد. این موضوع، مسأله بغرنجی را برای رسیدگی فراروی نیروهای آمریکایی برجای می‌نهد». این گفته کالین پاول احساس وجود چالش را تقویت نمود.(۱)

در واقع، مسأله‌ای که پاول از آن سخن می‌گوید، بغرنج بوده است. یک مجموعه ظاهراً بی‌پایان چالش‌ها، حکومت موقت را در بهترین حالت با تعویق و در بدترین حالت با خطر مختل کردن روند بازسازی اقتصادی و سیاسی عراق مواجه ساخته است. این مشکلات ذاتی را به آسانی می‌توان فهرست کرد: ۱) خلا قدرت سیاسی ناشی از سقوط رژیم صدام، ۲) هرج و مرج و گاهی اوقات خشونت‌های برخاسته از مطالبات سیاسی مردمی که به یکباره از چنگال استبداد رهیده‌اند و ۳) زیان و خسارتی که بر اثر سوء استفاده‌های صدام و نیز در نتیجه بیش از یک دهه تحریم‌های بین‌المللی بر زیرساختارهای خدمات اساسی و اقتصاد این کشور وارد آمده بود. اما ریشه مسائل دیگر را می‌توان به اشتباهات فاحشی که

---

1. Paul Bremer
2. the Coalition Provisional Authority (CPA)

حکومت موقت مرتکب شد، نسبت داد. چرا که برخی از خطمشی‌ها و تصمیمات سیاسی این حکومت مخصوصاً در همان روزهای آغازین پس از سقوط بغداد در نهم آوریل ۲۰۰۳، نمایانگر ضعف آمادگی و شناخت ناچیز نیروهای ائتلاف در مورد کشور عراق و نیز عدم حساسیت آنها نسبت به برخی از مسائل فرهنگی و اجتماعی بود.

تردیدی نیست که ناامنی و برخی اوقات هرج و مرج، تا مدت‌ها در برخی از بخش‌های عراق و مخصوصاً در بخش‌هایی از بغداد (که حومه‌های اطراف آن حدود یک پنجم کل جمعیت ۲۵ میلیونی عراق را در خود جای داده است) و در ناحیه‌ی سنی‌نشین این کشور، حکم‌فرما بوده است. این ناحیه که «مثلث سنی‌نشینان»[1] نامیده می‌شود، در واقع یک چهار ضلعی است که گوشه‌های آن عبارتند از: بغداد در جنوب، تکریب زادگاه صدام در شمال، الرمادی در غرب و بعقوبه در شرق. قبایل سنی‌مذهبِ عرب زبان که در این ناحیه اکثریت دارند، بذل و بخشش‌های فراوان و مزایای بسیاری از صدام دریافت کرده و بخش اعظم پرسنل پلیس مخفی و دستگاه ارتش عراق را تأمین می‌کردند. اکثر تلفات نیروهای آمریکایی در این ناحیه به وقوع پیوسته است. فداییان صدام که از سقوط رژیم او بیشترین ضرر را متحمل شده‌اند، تقریباً هر روزه در این ناحیه حملاتی را علیه کاروان‌ها و نفرات آمریکایی انجام می‌دهند. بقایای طرفداران صدام قبل از آنکه از بغداد فرار کنند به خزانه‌ی عراق یورش بردند و آنجا را غارت کردند. آنها توانستند فداییان صدام را از لحاظ تسلیحاتی به خوبی و از نظر مالی حسابی تأمین کنند. این چریک‌ها جنگ‌های کم‌شدتی را به راه انداخته‌اند که مهار آنها برای فرماندهان نظامی ایالات متحده مشکل بوده است، چه رسد به آنکه این فرماندهان بتوانند آنها را از بین ببرند.

---

[1] . Sunni triangle

همچنین به نظر می‌رسد که تعداد زیادی (برخی می‌گویند بیش از ۲۰۰۰ نفر) از اسلام‌گرایان خشونت‌طلب، از سایر کشورهای عربی به مرزهای عراق که پس از صدام نفوذپذیر شده است، رخنه کرده‌اند و وارد عراق شده‌اند تا «کفّار»[1] آمریکایی را هدف حملات خود قرار دهند. برآورد میزان گستردگی و عمق همکاری میان طرفداران صدام و اسلام‌گرایان دشوار است. اما به نظر می‌رسد نوعی همکاری میان آنها وجود دارد. از مشکلات دیگر حکومت موقت، شمار زیادی از محکومان بزهکار هستند ـ برخی تعداد آنها را بالغ بر ۲۸۰۰۰۰ نفر تخمین می‌زنند ـ که صدام در اواخر سال ۲۰۰۲ آنها را از زندان آزاد کرد. بسیاری از این بزهکاران «قاتلان، آدم‌ربایان، سارقان و هرزه‌کاران سنگدل و بیرحمی هستند که در برخی شهرها مخصوصاً در بغداد ایجاد وحشت کرده و جوّی از هرج و مرج را پدید آوردند».

آنچه که بر وخامت اوضاع افزوده دریایی از تسلیحات می‌باشد که دسترسی به آنها آسان و عراق مملو از آنهاست. بنابر گزارش‌ها، در روزهای آغازین پس از سقوط صدام هر کس می‌توانست به ازای پرداخت هر دلار، پنج قبضه نارنجک را در روز روشن از بازار خریداری کند. در اوت همان سال، قیمت سلاح بالا رفته بود و بنابر گزارش‌ها قیمت هر قبضه نارنجک به سه دلار رسیده بود اما گفته می‌شد که قیمت فلّه‌ای نارنجک با نرخ ۲۰ دلار به ازای ده نارنجک قابل دسترسی می‌باشد.(۲) اکثر این جنگ‌افزارها، تسلیحات غارت شده زرادخانه‌های دولت بودند. حکومت موقت برآورد کرده است صدام ۶۰۰ هزار تُن سلاح و مهمات را انبار و احتکار نموده است. نیروهای ائتلاف پس از شش ماه اشغال، توانسته بودند فقط ۷۵ هزار تن ـ یا ۲۵ درصد ـ از این وسایل مرگبار را نابود سازند یا به کنترل خود درآورند.

---

[1] . infidels

همه این عوامل در ایجاد این وضعیت ناپایدار امنیتی دخیل بوده‌اند. این وضعیت به شدت و مستقیماً بر دوش نیروهای آمریکایی و حکومت موقت سنگینی می‌کند و علاوه بر این باعث تحلیل رفتن چشمگیر حسن نیت و حمایت مردمی شده است که در آغاز و فقط بعد از ساقط شدن صدام و رژیم او در بهار گذشته مشهود بود.

البته هرگونه برداشت منصفانه در مورد وخامت اوضاع امنیتی عراق باید بر اساس مشکلات ناشی از خلا قدرت قانونی باشد که به دنبال فروپاشی یکی از جبارترین و خشن‌ترین نظام‌های اقتدارگرای قرن بیستم، زیر آتش سلاح‌های نیروهای خارجی پدید آمده است. عراق پیشتر نیز کودتاهای نظامی را تجربه کرده است. بلافاصله پس از این کودتاها اعمال زور و فشار وجود داشت اما هیچگاه خلا قدرت ادامه نمی‌یافت. جنگی که نیروهای ائتلاف در ۱۹ مارس به راه انداختند، با هدف شکست نیروهای مسلح عراق و سرنگون کردن حزب بعث (دو نهادی که بیش از سه دهه صدام حسین را بر اریکه قدرت نگه داشته بودند)، صورت گرفت. این بدان معنا بود که یک خلا سیاسی عمیقی بر جای خواهد ماند و در عین حال دوران ناامنی و بی‌ثباتی را در پی خواهد داشت که معلوم نیست زمان آن کی به سر می‌آید و این پیامدی نسبتاً اجتناب‌ناپذیر است.

با این حال، مواردی وجود داشت که مقامات نیروهای ائتلاف به نحوی دیگر می‌توانستند این معضل امنیتی را از سر راه بردارند. دو اشتباه بزرگ صورت گرفت: یکی تصمیم به انحلال فوری نیروهای نظامی رسمی عراق و دیگری تصمیم به منع تمامی اعضای حزب بعث از مشارکت در امور دولتی. منظور ما این نیست که به این نهادها اجازه داده شود طبق معمول و مثل سابق به فعالیت بپردازند. به هر حال نیروی سرباز وظیفه ارتش صدام که تعداد آنها تقریباً نیم‌میلیون نفر بود، بی‌خود و بی‌جهت بزرگ شده بود و تکیه‌گاه اصلی حکومت سرکوبگرانه وی محسوب می‌شد. حزب بعث نیز نقش ابزار ارعاب را ایفا می‌کرد.

این حزب به منظور واداشتن تمامی بخش‌های جامعه به قرار گرفتن در خط «پیشوای بزرگ» ایجاد گردید. مقامات ائتلاف به درستی فکر می‌کردند که عراقی‌ها بدون چنین موجودیت‌های غارتگر در میان خود، حال و روز بهتری خواهند داشت.

به نظر می‌رسد مقامات حکومت موقت فراموش کرده‌اند که از خود بپرسند: «رها کردن ده‌ها هزار افسر نظامی در خیابان‌ها بدون وعده پرداخت خسارت مالی، در همان ابتدای کار چه معنایی دارد؟». همین‌طور، منع کردن بلااستثنای تمامی بعثی‌ها از مشارکت در بازسازی، [در واقع] اغلب محروم ساختن همان خیل عظیم متخصصانی است که در هر برنامه بازسازی عراق، خدمات آنها تعیین کننده خواهد بود. رهبران ائتلاف باید پی برده باشند که "رسته‌های حزب بعث، بیشتر از آنکه نیروهای کادری باشند، تعداد زیادی از اعضای اسمی را که متخصص نیز هستند، در خود جای داده‌اند". این افراد تنها بدین علت در دوران صدام به حزب پیوسته بودند که داشتن کارت عضویت در حزب بعث برای آینده شغلی افراد ضروری بود. در مورد حزب بعث و نیروهای مسلح عراق، عاقلانه‌تر این خواهد بود که مقامات حکومت موقت، بازجویی‌های گسترده‌ای را با هدف شناسایی ناقضان حقوق بشر و طرفداران فعال صدام انجام دهند. با این وجود، متأسفانه بدون اینکه خسارتی پرداخت گردد یا برای برخورد با تبهکاران فرصت‌طلب تدبیری اندیشیده شود، انحلال ارتش و ممنوعیت حزب بعث اعلام گردید. بدین ترتیب گروه‌های زیادی از عراقی‌ها که مهارت‌های نظامی و سازمانی داشتند، از همان ابتدا به طرز وحشتناکی از حکومت موقت و مساعی بازسازی گریزان شدند.

این احتمال بیشتر وجود دارد که بعثی‌ها و سربازان سابق ارتش در هدایت حملات هماهنگ بر ضد نیروهای ائتلاف دست داشته باشند. این حملات نه تنها برنامه‌های حکومت موقت ائتلافی برای تأمین امنیت و ثبات در عراق را در سطح وسیعی مختل نموده است، بلکه در برخی مناطق تنش میان عراقی‌ها و نیروهای

ائتلاف را نیز فوق‌العاده تشدید کرده است. موقعیت نامطلوبی که نیروهای آمریکایی خود را در آن دیده‌اند ـ مخصوصاً در بغداد و مناطق سنی‌نشین شمال و غرب این شهر ـ باعث گردیده است آنها بکوشند «قلوب و اذهان» غیر نظامیان را به طرف خود جلب نمایند و در عین حال، همزمان آمادگی کامل و سرعت عملیاتی بالای خود را در برابر حملات روزانه نیروهای به اصطلاح مقاومت، حفظ کنند. وقتی این حملات تداوم می‌یافت سربازان آمریکایی با افزایش جنگ‌افروزی و کم‌اعتنایی به هنجارها و حساسیت‌های فرهنگی عراقی‌ها، واکنش نشان می‌دادند.(۳) هرچه به پایان سال نزدیک می‌شدیم، عملیات‌های نظامی بزرگ آمریکا در شهرهای واقع در «کمربند سنی‌نشین» که با حمایت سنگین هوایی و زمینی صورت می‌گرفت، افزایش می‌یافت و لذا به نظر می‌رسید که در مناطق سنی‌نشین عراق، مردم دیگر نسبت به آمریکا حسن نیت ندارند. مسأله دیگر که سلطه نیروهای ائتلاف را به چالش کشید، آهنگ کند روند بازگشت این کشور به نوعی وضعیت عادی بوده است. بیکاری گسترده در یک اقتصادی که دچار رکود شده است، رویارویی‌های معترضانه و در برخی موارد مرگبار میان عراقی‌های خشمگین و نیروهای ائتلاف یا پلیس عراق را تشدید نموده است. پیشرفت حکومت موقت در زمینه احیای خدمات اساسی تا ماه‌ها بسیار کند بود. برای مثال تأخیر در تولید برق در تابستان سال ۲۰۰۳، عملاً یک دردسرِ بزرگ بود چرا که میلیون‌ها نفر در بغداد و شهرهای دیگر عراق، دمای بالای ۱۳۰ درجه فارنهایت را به سختی تحمل کردند و فعالیت‌های اقتصادی نیز مختل گردید.

بالاخره، حکومت موقت نتوانست از عهده‌ی ارایه طرح‌ها و سیاست‌های خود به مردم عراق برآید. حکومت موقت در واکنش نشان دادن نسبت به ترسی که در میان عراقی‌ها شایع بود (و بی‌وقفه از سوی رسانه‌های جهان عرب ایجاد می‌گردید)، کند عمل می‌کرد. ترس عراقی‌ها از این بود که هدف واقعی ایالات متحده، سلطهٔ یک‌جانبه بر عراق و به سرقت بردن نفت این کشور باشد. مقامات

آمریکایی بر تعهد خود برای ایجاد دموکراسی در عراق تأکید می‌ورزیدند، اما طرح‌های آنها در مورد تعیین یک جدول زمانی مناسب برای تغییر نهادی[1] در عراق و متعاقب آن خروج آمریکایی‌ها از این کشور تا تابستان و پاییز سال ۲۰۰۳، همچنان نامعلوم و مغشوش بود. با این وجود در نیمه‌ی نوامبر، حکومت موقت با تعیین یک جدول زمانی مشخص برای بازگرداندن حاکمیت به عراقی‌ها و برگزاری انتخابات برای تشکیل دولت جدید و دائمی در عراق تا قبل از پایان سال ۲۰۰۵، موافقت نمود. این اقدام بی‌تردید برای از بین بردن نگرانی عراقی‌ها از نیّات آمریکا بسیار کافی خواهد بود.

چرا صحبت از «مقاومت عراقی‌ها» نابجاست

اوضاع عراق نگرانی زیادی را برمی‌انگیزد اما این نگرانی به هیچ‌وجه ناامید کننده و حاد نیست. به نظر می‌رسد بسیاری از صاحب‌نظران شاید به علت توجه بیش از حدی که بر پوشش رسانه‌ای دارند، نمی‌توانند توجه خود را از اوضاع امنیتی به سایر تحولات این کشور ـ که موجبات خوش‌بینی را فراهم می‌آورد ـ تغییر دهند. شاید اولین مورد از تحولات مذکور این باشد که عراقی‌ها در کل، راه صلح را برگزیده‌اند. مایه تأسف است که بسیاری در مطبوعات غرب و جهان عرب، بر عاملان حملات علیه نیروهای ائتلاف، برچسب پر آب و تاب «مقاومت عراقی‌ها» را زده‌اند. چنین مقوله‌بندی، چه عمداً و چه سهواً تطوری از یک پدیده جهانی را به وجود می‌آورد که اکثر عراقی‌ها از آن حمایت می‌کنند. هیچ چیزی دورتر از حقیقت نمی‌تواند باشد.

در حقیقت اکثر حملات به نیروهای ائتلاف در ناحیه‌ای صورت گرفته است که وسعت جغرافیایی آن کم و جمعیت آن اندک می‌باشد. تحلیل من در مورد تلفات آمریکایی‌ها از آغاز اشغال نشان می‌دهد که بیش از چهار ـ پنجم تلفاتی که

---

[1]. institutional challenges

آمریکایی‌ها در اثر اقدامات خصمانه متحمل گردیده‌اند، در نواحی سنی‌نشین بوده است که بخش‌هایی از بغداد و مناطق شمالی و غربی این شهر را دربرمی‌گیرد. اگر به مجموع حملات نگاهی بیاندازیم ـ تقریباً تمامی این حملات روزانه نافرجام می‌مانند که هیچ آسیبی برای نیروهای ائتلاف به بار نمی‌آورند و خبرساز هم نیستند ـ می‌بینیم که بیش از ۷۵ درصد این حملات در شهرهای شمال و غرب بغداد و در جاده‌های منتهی به آنها صورت گرفته است اما کمتر از ۲ درصد این حملات در شهر بصره رخ داده است. بصره شهری در جنوب عراق است که اکثریت جمعیت ۱/۷۵ میلیون نفری آن شیعه هستند.(۴) تمامی این شهرهای سنی‌نشین (تکریت، الرمادی، فلوجه، بعقوبه، بلد، تاجی و دلیمه) مجموعاً کمتر از ۱/۵ میلیون نفر سکنه دارند و به عبارتی حدود ۶ درصد کل جمعیت عراق را در خود جای داده‌اند. سه مورد حمله‌ای که در آن تعداد زیادی از سربازان نیروهای ائتلاف کشته شده‌اند، نه در منطقه‌ی جنوب عراق ـ که کلاً شیعه‌نشین است و بیش از نصف جمعیت عراق در آنجا زندگی می‌کنند ـ بلکه در ناحیه‌ای صورت گرفت که جمعیت بسیار اندکی در آن سکونت دارند و سکنه آن عمدتاً از قبایلی هستند که پُست‌های نهادهای امنیتی رژیم عراق را اشغال کرده بودند. البته سه روز پس از عملیات بمب‌گذاری انتحاری در ۱۲ نوامبر که باعث کشته شدن ۱۹ ایتالیایی عضو نیروهای ائتلاف و ۸ غیر نظامی عراقی در شهر ناصریه گردید، مردم محلی تظاهرات بزرگی را برپا کردند. آنها پلاکارت‌هایی را حمل می‌کردند که شعارهای نوشته شده روی آنها این حمله را به عنوان یک توطئه خارجی برای به هم زدن روابط دوستانه میان سربازان و اهالی شهر محکوم می‌کرد.(۵)

در حقیقت، ممکن است جامعه اهل تسنن عراق در کل از این که می‌بینند وابستگی مذهبی آنها مدام با حملات علیه نیروهای آمریکایی پیوند داده می‌شود، آزرده خاطر و عصبانی شوند. هیچ مدرکی دال بر این که طبقه متوسط اهل تسنن بغداد در خشونت‌های عراق دست دارند و یا حتی از آنها حمایت می‌کنند، وجود

ندارد. در موصل (شهری در شمال عراق) که بیش از یک میلیون نفر عرب اهل تسنن در آن زندگی می‌کنند، بسیار کمتر از منطقه میان شهرهای بغداد و تکریت، به سربازان آمریکایی حمله می‌شود.

در مناطقی که اکثریت غالب سکنه آنها، شیعیان و کردها هستند، به عبارت دیگر مناطقی که حدود چهار ـ پنجم جمعیت عراق را در خود جای داده‌اند و بیش از سه ـ پنجم وسعت سرزمینی این کشور را دربرمی‌گیرند، خشونت بسیار کمتری علیه نیروهای ائتلاف وجود داشته است. کردها متحد آمریکا گردیده‌اند، و تنها اجتماع ساکن عراق هستند که در جنگ با صدام به ائتلاف پیوستند. از آن زمان به بعد، آنها حامیان پر و پا قرص حضور نیروهای ائتلاف بوده‌اند و حتی خواستار تعیین جدول زمانی برای خروج نیروهای ائتلاف نگردیده‌اند.

شیعیان ـ که اکثریت مردم عراق را تشکیل می‌دهند ـ به سهم خود برای پایان اشغال و اعاده‌ی حاکمیت کامل عراق، اشتیاق بیشتری از خود نشان می‌دهند اما اصرا دارند که راه رسیدن به این هدف می‌باید مسالمت‌آمیز باشد. شیعیان به طور کلی حاضر بوده‌اند ایالات متحده را صادِق و درستکار فرض کنند و منتظر مانده‌اند ببینند آیا حکومت موقت به وعده‌های خود مبنی بر برقراری ثبات در عراق عمل می‌کند و آیا عراق را در مسیر توسعه سیاسی و اقتصادی قرار می‌دهد و سپس رها می‌کند یا خیر. رهبران ارشدِ روحانی جامعه شیعیان عراق (که به مراجع اربعه معروفند یعنی علی سیستانی، محمد اسحاِق فیاض، محمد سعید حکیم و بشیر نجفی) همواره در مورد رویارویی با نیروهای ائتلاف مورد مشورت واقع شده‌اند.(۶) سیستانی، شاخص‌ترین روحانی عراق که بیشترین مقلد را هم دارد، فتوایی صادر کرده است که همکاری با نیروهای اشغالگر را جایز می‌داند.(۷) حتی مقتدا الصدر که یک آشوبگر روحانی جوان است، در سخنرانی‌های خود بر ضد نیروهای ائتلاف از خشونت حمایت نکرده است.(۸)

این نرمش و میانه‌روی دو دلیل دارد: نخست اینکه شیعیان ـ که رژیم گذشته آنها را به حاشیه رانده بود، آزار می‌داد و حتی شکنجه می‌کرد ـ احساس می‌کنند به خاطر پایان دادن به استبداد صدام مدیون آمریکا هستند. دوم اینکه شیعیان می‌دانند خروج سریع نیروهای ائتلاف به احتمال قریب به یقین، بازگشت بعثی‌ها به قدرت را به دنبال خواهد داشت. شیعیان که بیش از ۶۰ درصد جمعیت عراق را تشکیل می‌دهند، احساس می‌کنند بیش از همه به نفع خود آنهاست که منتظر بمانند تا اکثریت بودن آنها به وسیله‌ی سرشماری تثبیت گردد (عراق از سال ۱۹۸۷ تاکنون هیچ سرشماری سراسری نداشته است.) بعد از این سرشماری و آغاز رقابت‌های انتخاباتی، شیعیان مشروعیت نهادی و سیاسی خواهد یافت و پس از آن زمان خروج نیروهای بیگانه فرا خواهد رسید.

طبق برخی نظرسنجی‌ها از جمله نظرسنجی‌های مؤسسات گالوپ[1]، زاگبی اینترنشنال[2] و مرکز تحقیقات و مطالعات استراتژیک عراق[3]، اکثریت عراقی‌ها از اقدام بر ضد نیروهای ائتلاف پرهیز می‌کنند. وانگهی وقتی از آنها سؤال می‌شود آیا موافقند که نیروهای ائتلاف یک سال دیگر در عراق بمانند، بیش از ۷۰ درصد سؤال‌شوندگان پاسخ مثبت می‌دهند. این نگرش فاصله چندانی با سیاست‌های حکومت موقت ندارد. زیرا ائتلاف، رویکردی را اتخاذ کرده است که امنیت را به دست خود عراقی‌ها بسپارد و هم‌اکنون این رویکرد با شدت هرچه تمام‌تر دنبال می‌شود. این رویکرد مبتنی بر انتقال مسئولیت نظم عمومی به پلیس محلی می‌باشد که با کمک نیروهای ائتلاف جذب و سازماندهی شده‌اند و آموزش دیده‌اند. از دسامبر سال ۲۰۰۳، بیش از ۱۲۰ هزار پلیس و افسر امنیتی عراقی در بغداد و سایر شهرهای بزرگ این کشور مستقر شدند و بین ماه‌های مه و نوامبر، بیش از ۱۰۰ پلیس و افسر امنیتی عراقی در حین انجام وظیفه جان خود را از

---

1. Gallup
2. Zogby International
3. the Iraqi Center for Research and Strategic Studies

دست دادند. در اثر تعلل‌هایی که در آغاز کار وجود داشته است، این مرحله گذار با موانعی مواجه گردیده و در برخی مواقع نیز دشوار بوده است اما روی هم رفته نوعی تحول مثبت را نشان داده است و عراقی‌ها هم از آن استقبال کرده‌اند. هزاران نفر افسر پلیس جدید در حال آموزش هستند و مقامات ائتلاف هم درصددند ارتشی جدید با حدود ۴۰ هزار نفر نیرو و با قدرت مانوردهی بالا در عراق ایجاد نمایند. همه این اقدامات، باثبات شدن تدریجی اوضاع امنیتی عراق را نوید می‌دهد.

شورای حکومتی و کابینه

مسیری را که حکومت موقت در عرصه سیاسی پیچیده عراق پیموده است، چیزی شبیه حرکت این نهاد به سمت واگذاری مسئولیت‌های امنیتی به عراقی‌ها بوده است. حکومت موقت بعد از بالغ بر سه ماه تأخیر و تعلل که زیان‌بار هم بود، شورای حکومتی عراق[1] را با ۲۵ عضو که قدرت تصمیم‌گیری وسیعی نیز داشتند منصوب نمود. شورای حکومتی بعد از بررسی‌های زیاد یک کابینه ۲۵ نفری از تکنوکرات‌ها و متخصصان برجسته را برای اداره وزارت‌خانه‌های دولت مرکزی تعیین نمود. برمر رئیس حکومت موقت، در مورد تصمیمات شورای حکومتی قدرت وتو دارد اما تا زمان نگارش مقاله حاضر از این حق استفاده نکرده است و به نظر می‌رسد در زمینه انجام اقداماتی که حکومت موقت را در رابطه خصمانه با شورای حکومتی قرار می‌دهد، محتاطانه عمل کرده است و این رویکرد تحسین برانگیز است.

منتقدان شورای حکومتی و کابینه، سه انتقاد عمده دارند: نخستین انتقاد این است که بسیاری از مقامات دولتی و روزنامه‌نگاران سایر کشورهای عربی و نیز برخی از عراقی‌ها مدعی‌اند شورای حکومتی فاقد مشروعیت است زیرا بیگانگان

---

[1]. Iraqi Governing Council (IGC)

اعضای آن را تعیین کرده‌اند. تقاضاهای اعضای شورای حکومتی عراق برای انجام دیدارهای رسمی از پایتخت‌های کشورهای عربی حتی تا مدت زمانی پس از تشکیل این شورا، با استقبال سردی روبرو شد. تعدادی از رهبران عرب در اظهاراتی بسیار مزورانه و با هیاهوهایی که در رسانه‌های دولتی خود به راه انداختند، تأکید کردند "تنها صاحب‌منصبی که به وسیله‌ی انتخابات آزاد، انتخاب شده باشد به عنوان نماینده کشور عراق پذیرفته خواهد شد." اما بیش از یک ماه از تشکیل شورای حکومتی گذشته بود که دبیر کل اتحادیه عرب قول داد "کرسی عراق در این اتحادیه تا زمان تشکیل یک دولت منتخب در این کشور، خالی باقی خواهد ماند."(۹) ناگفته نماند که هیچ‌یک از ۲۲ کشور عضور اتحادیه عرب، کشورهای دموکراتیک نمی‌باشند. ابراهیم الجعفری یکی از اعضای شورای حکومتی، در پاسخ به این اظهارات گفت: «ما در عراق جدید حاضریم [از سایر کشورهای عربی] چیز یاد بگیریم، بنابراین مادامی که نمایندگان دولتی این کشورها از طریق انتخابات دموکراتیک انتخاب شوند، ما هم عیناً مثل آنها عمل کنیم».(۱۰) دیری نپایید که رهبران عرب با سرافکندگی از مواضع خود عقب‌نشینی کردند و پذیرفتند که به عنوان یک "تمهید موقت"[1] و تا زمان تشکیل دولت دایمی، وزیر خارجه عراق کرسی این کشور در اتحادیه عرب را در اختیار داشته باشد. به نظر می‌رسد سایر کشورهای جامعه بین‌المللی نیز حاضرند به عنوان نماینده عراق در صحنه بین‌المللی به شورای حکومتی عراق، شناسایی کارکردی اعطا نمایند.

انتقاد دوم بر ملاحظات قومی و فرقه‌ای تکیه دارد. منتقدین در این راستا معتقدند این ملاحظات بر نحوه گزینش پرسنل شورای حکومتی و کابینه حاکم است. این نهاد ۲۵ نفره شامل ۱۳ شیعه، ۵ عرب سنی، ۵ کرد سنی و دو نفر از اقلیت‌های کوچکتر مثل ترکمن‌ها و کلدانی‌ها می‌باشد. در برخی از محافل عراق

---

[1] . temporary measure

(مخصوصاً در میان سنی‌ها) و در تعدادی از کشورهای عربی، حکومت موقت و شورای حکومتی مورد انتقاد قرار گرفته‌اند چرا که آنها مدعی‌اند این دو نهاد علایق خاص و فرقه‌ای را بر وحدت ملی ترجیح می‌دهند. منتقدان هشدار می‌دهند چنین رویه‌ای امیال تنگ‌نظرانه را تقویت و نهادینه خواهد کرد و چه بسا اختلافات میان گروه‌های عراقی را دامن خواهد زد.

این منتقدان ممکن است در این مورد حرفی برای گفتن داشته باشند. برای مثال همان‌گونه که بعداً خواهیم دید، به طور قطع عاقلانه نیست که سهمیه‌های قومی و فرقه‌ای فعلی در قانون اساسی جدید گنجانده شوند. خاورمیانه به نظام اعتراف محورانه[1] دیگری به سبک لبنان نیاز ندارد چرا که این نوع نظام در درون خود، بذر خشونت و نابسامانی[2] می‌پراکند. اما بعد از دوران ۳۵ ساله سیاست‌های قومی ـ فرقه‌ای تنگ‌نظرانه و کینه‌توزانه[3] صدام، حکومت موقت باید تا آنجا که ممکن است گروه‌های بیشتری را وارد عرصه نماید. از این گذشته بیش از نصف اعضای شورای حکومتی عراق عضو سازمان‌ها و احزاب سکولار هستند. برای مثال، یکی از اعضای شیعه این شورا در واقع دبیر کل حزب کمونیست عراق است! مسلماً نظام انتخاباتی دائمی در عراق باید عاری از ملاحظات قومی و فرقه‌ای باشد. اما در اوایل دوره پس از سقوط صدام، در نظر گرفتن چنین ملاحظاتی به عنوان بخشی از تلاش‌های خاص برای جلب مشارکت همگانی گروه‌های عراقی، امری مطلوب بود.

انتقاد سوم که از اقصی نقاط جهان عرب نیز به گوش می‌رسد، شورای حکومتی عراق و کابینه عراق را به عنوان نهادهای آلت دست و دست نشانده[4] آمریکا مطرود می‌دانند. ساده‌لوحانه است که تصور کنیم حکومت موقت ائتلافی

---

[1] . confessional system
[2] . dislocation
[3] . narrow and virulent ethno sectarian policies
[4] . puppets

به شورای حکومتی و کابینه عراق اجازه دهد تصمیمات مهمی را اتخاذ نمایند که مغایر با اهداف اساسی ایالات متحده باشند، البته آلت دست آمریکا خواندن شورای حکومتی و کابینه عراق، تصویر و توصیف درستی از رابطه موجود این دو نهاد با حکومت موقت نیست. اولاً، همین واقعیت که عراق نه شورای صرفاً مشورتی بلکه شورای حکومتی دارد، برآیند چهره‌های شاخص سیاسی عراق است. این افراد از احزاب متعدد عراقی می‌باشند. آنها موقعیت خود را حفظ کرده‌اند و برمر را مجبور می‌کنند یا نوعی قدرت تصمیم‌گیری به آنها اعطا نماید یا اینکه اصلاً هیچ شورایی در کار نباشد. وانگهی، شورای حکومتی عراق در حالی اعضای کابینه عراق را انتخاب کرد که حکومت موقت انتقالی، دخالت اندکی در آن داشت. برمر سخت کوشیده است در فرآیند سیاسی عراق نقش بیشتری به زنان بدهد. در این راستا وی با تصمیم شورای حکومتی عراق که تنها یک زن را به عنوان عضو کابینه‌ی عراق تعیین کرد، موافق نبود. در اوایل نوامبر سال ۲۰۰۳، شورای حکومتی عراق به اتفاق آرا، علناً مخالفت خود را با توافق‌نامه آمریکا و ترکیه برای اعزام ۱۰ هزار نیروی نظامی ترکیه به عراق که با مذاکره زیاد و به سختی حاصل شده بود، ابراز داشت و حتمی بودن برخوردها میان نیروهای ترکیه و مردم عراق را خاطرنشان ساخت. بعد از این اظهار نظر شورای حکومتی عراق، ایالات متحده و ترکیه از اجرایی‌کردن توافق‌نامه مذکور صرف نظر کردند. بعد از این ماجرا، واشنگتن مورد انتقاد قرار گرفت و برخی محافل چنین وانمود می‌کردند که به علت فلج شدن و اقدامات نابجای شورای حکومتی عراق، این نهاد رو به زوال می‌رود. به خصوص اینکه سازمان ملل متحد از شورای حکومتی عراق خواست تا قبل از پانزدهم دسامبر، برای تهیه‌ی پیش‌نویس قانون اساسی جدید عراق، یک جدول زمانی تنظیم نماید، اما شورای حکومتی عراق اعلام کرد نمی‌تواند این خواسته سازمان ملل را اجابت نماید و در نتیجه به نظر می‌رسید که پل برمر و حکومت موقت، از شورای حکومتی عراق به خاطر این ناتوانی فوق‌العاده

ناامید شده بودند. سرانجام حکومت موقت، موضع شورای حکومتی عراق را پذیرفت و کابینه نیز به سهم خود کارش را دنبال کرده و حکومت موقت هم مداخله مشهودی در امور کابینه نکرده است. برای مثال در اوایل اکتبر، وزارت ارتباطات عراق برای استقرار شبکه تلفن همراه قراردادهای گسترده‌ای با سه شرکت عربی منعقد نمود. این شرکت‌ها به جای فناوری آمریکایی از فناوری اروپایی استفاده می‌کردند. عقد این قرارداد تعجب بسیاری را در جهان عرب و غرب (از جمله اعضای کنگره امریکا) برانگیخت زیرا آنها چنین تصور کرده بودند که حکومت موقت این قراردادها را به نحوی به سمت عرضه‌کنندگان آمریکایی سوِق خواهد داد.

شکل‌گیری جامعه مدنی

شاید نویدبخش‌ترین تحول در عراق، خیزش فعالیت‌ها در سطح خودگردانی محلی[1] و جامعه مدنی بوده است. در حال حاضر اکثر شهرهای کوچک و بزرگ عراق ـ از جمله شهرهای بزرگ بغداد، بصره، موصل و کرکوک ـ شوراهای اداری دارند. اعضای این شوراها از طریق فرایندهای مبتنی بر آرای عمومی ـ که در اغلب موارد مستلزم برگزاری انتخابات است ـ انتخاب شده‌اند. در اکثر موارد این شوراها چه با همکاری نیروهای ائتلاف و چه مستقل از آنها امور شهرهای خود را اداره می‌کنند.(۱۱) نمونه «دموکراسی توده‌ای[2]» اصیل در بغداد، بسیار جالب است. این شهر با وجود آنکه از هرج و مرج گسترده‌ای رنج می‌برد اما باز هم در پاییز سال ۲۰۰۳ توانست ۸۸ شورای محلی را تشکیل دهد. این شوراهای محلی نیز یک شورای ۳۷ نفره را برای کل شهر انتخاب می‌کردند.(۱۲) این شوراها به مرور زمان عملاً نه تنها کارگزاران تأمین ثبات سیاسی بودند، بلکه به عنوان

---

1. local self-government
2. grassroots democracy

عاملان رشد "فرهنگ سیاسی دموکراتیک و همبستگی نهادی در عراق جدید" بسیار به کار آمدند.

بی‌شک سر بر آوردن شوراهای خودگردانی محلی، یکی از حکایت‌های بسیار موفق دوران اشغال بوده است. حتی آن شوراهایی که منتخب نبوده‌اند ـ غیر از چند مورد معدودی که در همان بدو امر با مشورت و کمک افسران نظامی ائتلاف تشکیل شد ـ اعضای آنها از طریق مسالمت‌آمیز و نسبتاً (یا حتی عملاً) اجماعی انتخاب شده‌اند. این شوراها امکان مناظره باز و مشارکت بی‌سابقه شهروندان را فراهم نموده‌اند. به معنای دقیق کلمه، این شوراهای انتصابی علائم برجسته پیشرفت را نشان می‌دهند و امید می‌رود که در نهایت در چارچوب «اصل انتخابات بدون اختلال اساسی» قرار گیرند.

در سطح ملی احزاب سیاسی متعددی به یکباره سر بر آورده‌اند. این احزاب به قدری زیاد هستند که به دست آوردن تعداد دقیق آنها دشوار می‌باشد. حداقل ۲۰ حزب و براساس برخی برآوردها بیش از ۱۰۰ حزب در عراق وجود دارد. این احزاب از لحاظ ایدئولوژیکی، طیف چپ تا راست را در بر می‌گیرند و علایق سکولار و نیز مذهبی را نمایندگی می‌کنند. از لحاظ سازمانی، برخی از احزاب دامنه فعالیت‌شان کشوری است و در بیش از یک شهر دفتر دارند اما احزاب دیگری هم هستند که پایگاه‌های قومی و قبیله‌ای دارند و براساس آن به جلب حمایت مردم می‌پردازند. جالب آنکه بسیاری از این احزاب به ایجاد ائتلاف‌هایی دست زده‌اند و براساس سیاست‌های مشترک یا مطالعات سیاسی که دارند، در هم ادغام شده‌اند. هماهنگی و همکاری احزاب چپ‌گرا در برجسته کردن وضعیت اسف‌بار بیکاران نمونه‌ای از این اتحادها است. نمونه‌ی دیگر ائتلاف "وفد" است که احزاب و گروه‌های مخالف شورای حکومتی عراق در ماه سپتامبر آن را تشکیل داده‌اند. این گروه‌ها فوراً یک کمیته ۳۰ نفره تشکیل دادند تا علت نگرانی‌ها و مخالفت‌های ائتلاف خود با سیاست‌های شورای حکومتی عراق و ایالات متحده را

برای کشورهای عربی و اروپایی تشریح کنند. این ابراز مخالفت به صورت مسالمت‌جویانه و در قالب "قواعد بازی» دموکراتیک، در سطح جامعه‌ی مدنی، بسیاری از سندیکاهای صنفی مهم ـ گروه‌های معتبری که به ترتیب اهمیت نمایندگی روزنامه‌نگاران، پزشکان، مهندسین، حقوق‌دانان، نویسندگان، اساتید دانشگاه، داروسازان و غیره را برعهده دارند ـ رهبران قدیمی را که صدام بر آنها تحمیل کرده بود، برکنار نموده و به جای آنها رهبران جدیدی را برای سندیکای خود انتخاب کردند. این سندیکاهای جدید نه تنها خواهان استقرار یک نظام سیاسی دموکراتیک گردیده‌اند بلکه برای مشارکت فعال در حیات سیاسی بعد از صدام نیز اشتیاق نشان داده‌اند. برای مثال کسانی در کمیته سندیکای پزشکان جای می‌گیرند که در ۱۴ حزب سیاسی جدید عضویت دارند.(۱۳) در برخی موارد، پیمودن این راه جدید دموکراسی چندان هم بدون مشکل نبوده است. اتهامات متقابل ـ که شدیدترین آنها در میان روزنامه‌نگاران رخ داده است ـ بیشتر متوجه اختلافات قابل پیش‌بینی میان تبعیدی‌ها و کسانی است که همچنان از صدام حمایت می‌کردند.(۱۴)

نابسامانی در حرفه روزنامه‌نگاری پدیده‌ای را نشان می‌دهد که شاید بتوان آن را چشمگیرترین تغییر در فرهنگ سیاسی کشور عراق توصیف نمود. عراق دوران صدام تنها ۵ روزنامه داشت و خصیصه بارز تمامی آنها اجرای روبات‌مانندِ اندیشه‌ها و سیاست‌های دولتی بود. اما از اواخر سال ۲۰۰۳، بیش از ۱۵۰ روزنامه و هفته‌نامه در خیابان‌های شهرهای عراق به فروش می‌رسد و همه با اشتیاق آنها را می‌خرند. این روزنامه‌ها و مجلات از هر نوع سازمان و دیدگاهی که بخواهند دفاع می‌کنند، مثلاً حتی برخی به شورای حکومتی عراق و حکومت موقت شدیداً حمله می‌کنند. مسلم است که عراقی‌ها تشنه اخبار تحریف نشده و عقاید و نظرات متنوع می‌باشند.

ایجاد نهادهای دموکراتیک

سر بر آوردن احزاب سیاسی، سندیکاها و روزنامه‌ها حاکی از خیزش نوعی کثرت‌گرایی سیاسی نوپاست که می‌توان دموکراسی را بر روی پایه‌های آن بنا نمود.(۱۵) اما موفقیت تجربه دموکراسی بسته به این است که آیا ترتیبات سیاسی و قانونی می‌تواند با مقتضیات اجتماعی و فرقه‌ای این کشور انطباق یابد؟ شاید داغ‌ترین و بحث‌برانگیزترین موضوع، اختلافات قومی و فرقه‌ای در عراق باشد. بسیاری از افراد این اختلافات را مانع ثبات و دموکراسی می‌دانند اما در درازمدت احتمال دارد علاقه این گروه‌ها به کنترل و نظارت بر قدرت یکدیگر به پیشبرد دموکراسی کمک کند و در مقابل، خاص‌گرایی گروهی[1] را تضعیف نماید. حال سؤال این است که کدام مجموعه ترتیبات نهادی به احتمال قریب به یقین، این امکان را فراهم خواهد کرد.

همان‌گونه که دیده‌ایم، یک روش (روشی که حکومت موقت اتخاذ کرد) این است که پُست‌های تصمیم‌گیری و اجرایی براساس نسبت جمعیتی فرقه‌ها و قومیت‌ها تقسیم شود. این شیوه که بر نحوه گزینش اعضای شورای حکومتی عراق و کابینه حکم‌فرما بود، در انتخابات حوزه‌های محلی و شورای شهرهایی به کار گرفته شد که گروه‌های قومی ناهمگونی[2] در آنها سکونت داشتند. حکومت موقت، تعداد معقولی از نماینده‌گان را برای هر فرقه و قومیتی تعیین می‌نماید و از اعضای آن فرقه و قومیت دعوت می‌کند به نماینده‌گان خود رأی دهند. کاربرد این شیوه برای شهر کرکوک صدق می‌کند چرا که کرسی‌های انتخابی شورای شهر میان کردها، اعراب سنی، ترکمن‌های سنی و آشوریان مسیحی تقسیم شده بود.

صدام تقریباً تمامی قومیت‌ها و فرقه‌های عراق به جز اعراب سنی‌مذهب را به حاشیه رانده و طرد کرده بود. به همین دلیل به نظر می‌رسید حکومت موقت به

---

[1]. communal particularism
[2]. heterogenous

راحتی می‌تواند تا جایی که امکان دارد به فرقه‌ها و قومیت‌های هرچه بیشتری میدان دهد و نمایندگان آنها در تحولات سیاسی عراق، نقش ایفا نمایند. اما نهادینه کردن چنین سیاستی ـ برای مثال گنجاندن آن در قانون اساسی جدید ـ برای آینده عراق زیانبار خواهد بود زیرا این سیاست هویت‌های خاص‌گرایانه[1] را تثبیت کرده و مشروعیت خواهد بخشید و تصورات "انحصار"[2] را به وجود خواهد آورد و این امر لاجرم بر اختلافات میان قومیت‌ها و فرقه‌های گوناگون این کشور دامن خواهد زد. البته تجربهٔ پرطرفدار دموکراسی قومی ـ فرقه‌ای در کرکوک مدتهاست که با شکست مواجه شده است. شهردار کرد این شهر خواستار کوچ صدها هزار کرد به این شهر شده است. این مسأله باعث گردیده معاون شهردار کرکوک که عرب است، خواستار تشکیل یک شورای شهر جدید شود. در این میان، اعضای ترکمن شورا تهدید کرده‌اند که به علت برافراشته شدن پرچم‌های کردستان در شهر، نشست‌های شورای شهر را تحریم خواهند کرد. البته این مسأله باعث بروز درگیری‌های مسلحانه گردیده است. مسیحیان گله کرده‌اند که احساس می‌کنند بدون نماینده هستند، وانگهی روحانیون شیعه عرب نیز وارد کرکوک شده‌اند تا از گروه کوچک شیعه مذهب ترکمن (که در شورا نماینده ندارند) حمایت کنند. همهٔ موارد فوق، به این نتیجه‌گیری می‌انجامد که گزینه بسیار بهتر برای کشور عراق، ایجاد یک نظام فدرال خواهد بود. البته تمرکززدایی در این نظام می‌باید براساس زمین باشد نه براساس قومیت یا فرقه.

ایجاد فدرالیسم سرزمین‌محور،[3] این امکان را برای دولت‌های محلی فراهم می‌نماید تا به جای آنکه مسئولیت اتباع متعلق به یک فرقه یا قومیت خاص را بر عهده گیرند، مسئولیت تمامی شهروندان ساکن در قلمروشان را عهده‌دار شوند. بر این اساس، استقرار یک دولت فدرالی که شامل کردستان در شمال، بخش

---

1. particularistic identities
2. exclusiveness
3. territorially based federalism

سنی‌نشین در مرکز و شیعیان در جنوب باشد، نگرش‌های قومی و فرقه‌ای را تقویت خواهد کرد و طیفی از پیامدهای بسیار ناخوشایند ـ از تصفیه‌ی قومی گرفته تا عدم انعطاف در فرآیند چانه‌زنی سیاسی میان واحدهای فدرال و بین هر یک از این واحدها و مرکز ـ را به دنبال خواهد داشت. تقسیم‌بندی اداری عراق به بیش از ۳ واحد و شاید حتی حفظ ساختار ۱۸ استانی فعلی هم بسیار مناسب‌تر است. چنین ترتیباتی منافع قومیت‌ها و فرقه‌های گوناگون موجود در عراق را همچنان تأمین خواهد کرد. اما این امر در صورتی محقق می‌گردد که این ترتیبات، نگرش‌های اجتماعی و سیاسی را به دور از ملاحظات فاحش و وقیحانه قومی و فرقه‌ای، به سمت اولویت‌های سکولارتر و سیاسی‌تری که از رقابت‌های اجتناب‌ناپذیر بر سر منابع نشأت می‌گیرند، سوق می‌دهد. حتی چه بسا ممکن است هر یک از قومیت‌ها و فرقه‌های بزرگتر عراق، چنین رقابت‌هایی را در درون خود مشاهده کنند. چنین رقابت‌هایی احتمال رویارویی‌های گسترده را کاهش خواهد داد.

نهاد دیگری که باید به هر قیمتی که شده از ایجاد آن پرهیز نمود، نهاد ریاست جمهوری قوی است. با این همه، این مدل سیاسی مدلی است که تحولات سیاسی کشورهای عربی را تحت‌الشعاع قرار داده است. در این کشورها اقتدارگرایی، فساد و قدرت‌طلبی خودبرتربینانه[1] حاکم است. تاریخ به ما می‌آموزد که تقریباً محال است رؤسای جمهور کشورهای عربی، پست خود را رها کنند. آنها معمولاً با اصلاح قوانین اساسی به روش‌های غیر دموکراتیک یا با نقض آشکار هنجارهای قانونی، محکم به قدرت می‌چسبند و دیگر آن را رها نمی‌کنند. در واقع، رؤسای جمهوری کشورهای عربی تنها به ماندن در مسند قدرت تا مدت نامعلوم راضی نبوده‌اند، بلکه فرزندان خود را نیز برای جانشینی آماده نموده‌اند.

[1] . self-aggrandizement

امروزه در پایتخت کشورهای عربی، می‌شنویم که نظام‌های ریاست جمهوری این کشورها را جمهوری‌های سلطنتی[1] توصیف می‌کنند.

تقسیم امور اجرایی بین رئیس کشور و رئیس دولت برای کسانی که امیدوارند دموکراسی را در عراق تداوم بخشند، شرط بهتری خواهد بود چرا که نخست وزیر منتخب اکثریت پارلمان، در برابر سوء استفاده نهاد ریاست جمهوری خواهد ایستاد. در چنین نظامی رئیس جمهور از سوی مجلس سنا انتخاب می‌شود. ترتیباتی از این دست کمتر مجال سوء استفاده از قدرت را خواهد داد، کمتر احتمال دارد در دام اقتدارگرایی بیفتد و کمتر در معرض کودتای نظامی قرار می‌گیرد و بنابراین امکان ماندگاری آن به عنوان بنیان دولت رضایت‌محور[2] بیشتر است. این مدل با مدل رهبری رضایت‌بخش[3] نیز ـ که نه براساس لفاظی‌های آتشین و جاذبه‌های ملی بلکه مبتنی بر صلاحیت فنی و اجرایی است ـ منطبق خواهد بود.

و اما در مورد نظام‌های انتخاباتی و ویژگی‌های بارز آنها باید گفت مسأله این است که آیا طرح منافع اقلیت محلی از طریق حوزه‌های انتخابیه چند سهمیه‌ای بهتر است یا تشویق حضور نمایندگان محلی از طریق ایجاد حوزه‌های انتخابیه تک سهمیه‌ای؟ در کشوری با شرایط عراق، ایجاد حوزه‌های انتخابیه چند سهمیه‌ای چند مزیت دارد: این حوزه‌های انتخابیه ۱) امکان نمایندگی افکار طبقه متوسط و نمایندگی دیدگاه‌های اصناف را افزایش می‌دهند؛ ۲) به عناصر قبیله‌ای‌اندیش این امکان را می‌دهند که وارد پارلمان شوند بی‌آنکه به کانال انحصاری نمایندگی یک منطقه تبدیل شوند و ۳) فرصت بهتری را برای اقلیت‌های قومی و فرقه‌ای مقیم شهرهای بزرگ فراهم می‌کنند تا حق اظهار نظر در پارلمان را به دست آورند. مضافاً اینکه تجربه سایر کشورها نشان می‌دهد

---

1 . monarchical republics
2 . consent-based government
3 . rewarding leadership

نظام‌های حوزه‌های انتخابیه‌ی چند سهمیه‌ای[1] که به هر حوزه‌ی انتخابیه پنج نماینده اختصاص می‌دهند، به نمایندگی بیشتر زنان در پارلمان کمک می‌کند.

دست آخر اینکه، پیچیدگی‌های قومی ـ فرقه‌ای عراق، اقتضا می‌کند قبول یک نظام انتخاباتی مختلط بهتر باشد. در این نوع نظام، نیمی از کرسی‌ها از طریق انتخابات حوزه‌ای و نیم دیگر از طریق نمایندگی سهمیه‌ای[2] تعیین می‌گردد. این نظام، امکان و فرصت بیشتری را برای رأی‌دهندگان فراهم می‌کند تا شخصاً و به طور مستقیم با نمایندگان حوزه انتخابی خود تماس برقرار نمایند و علاوه بر این به توسعه احزاب سراسری ـ که برنامه‌هایشان فراتر از علایق تنگ‌نظرانه قومی، منطقه‌ای یا فرقه‌ای می‌باشد ـ کمک می‌کند. معمولاً احزاب برای معرفی نامزدهای نمایندگی سهمیه‌ای ناگزیرند تعداد زیادی کاندیدای حزبی را در اکثر حوزه‌های انتخابیه پخش نمایند. این امر انگیزه خوبی برای توجه به مناطق دیگر را ایجاد می‌کند و تلاش‌های ایجاد احزاب براساس پایگاه‌های قومی و فرقه‌ای را تضعیف می‌نماید. برای مثال، کردها ناگزیر خواهند بود در تشکیل یک حزب ملی با سایر گروه‌ها همکاری کنند وگرنه باید انتظار داشته باشند که "نمایندگان آنها در پارلمان تنها از آن حوزه‌های انتخابیه‌ای باشند که کردها اکثریت دارند."

ارائه‌ی قانون اساسی جدیدی که نمایانگر نهادهای سیاسی مذکور باشد ـ و با التزام عملی نظام جدید به گذار دموکراتیک همراه گردد ـ به آزاد کردن طبقه متوسط عراق از آن بی‌تفاوتی که مثل یک‌آفت از دوران صدام بدان گرفتار شدند، کمک می‌کند. تحقیقات همه‌جانبه، نشان داده است که یک طبقه متوسط مستقل و خودکفا برای ماندگاری دموکراسی کشورها ضروری می‌باشد. با این همه، قاطبه طبقه متوسط عراق اساساً به علت اشتغال در ادارات دولتی، صنایع دولتی و سازمان‌های نظامی یا امنیتی، وابستگی مستقیمی به دولت داشته‌اند. حتی بخش

---

[1]. multimember districts (MMDs)
[2]. proportional representation (PR)

خصوصیِ مستقل عراق تمایل چندانی به ترویج دموکراسی از خود نشان نداده است. مادامی که ارقام بانک جهانی نشان می‌دهد که اقتصاد این کشور در سال ۲۰۰۱ به میزان ۱۲ درصد، در سال ۲۰۰۲ به میزان ۲۱ درصد و در سال ۲۰۰۳ به میزان ۲۲ درصد رکود داشته، درآمد سرانه عراق که در سال ۱۹۸۰، ۳۶۰۰ دلار بود، هم‌اکنون تنها ۴۵۰ دلار است. نیمی از نیروی کار این کشور بیکار است و ۶۰ درصد عراقی‌ها به طور کلی به نظام جیره‌بندی غذایی وابسته‌اند.(۱۶)

اخیراً آمریکا یک کمک ۱۸/۶ میلیارد دلاری را برای سال مالی ۲۰۰۴ به تصویب رسانده است. برای قرار دادن عراق در مسیر بهبود اقتصادی این میزان کمک کفایت می‌کند. علاوه بر این، حمایت از بازار آزاد و ابتکار عمل‌های بخش خصوصی، نتایج سیاسی چشمگیری خواهد داشت زیرا این قبیل سیاست‌ها، طبقه متوسط خودکفا و مبتکری را پدید خواهد آورد و این طبقه متوسط می‌تواند در زمینه ترویج ارزش‌ها و نهادهای دموکراتیک به یک کارگزار محوری مبدل گردد.

لذا ضروری است برای مشارکت در فرآیند بازسازی تا جایی که ممکن است با شرکت‌های عراقی بیشتری قرارداد منعقد گردد. پیش از این نیز بسیاری از صاحب‌نظران عراقی گله کرده‌اند که شرکت‌هایی مثل بچتل[۱] و هالیبرتون[۲] قراردادهای بسیار زیادی را با شرکت‌های سعودی، کویتی، اردنی، مصری و سایر شرکت‌های غیر عراقی منعقد کرده‌اند، حال آنکه عراقی‌ها نیز می‌توانند آنها را به تنهایی و با هزینه کمتر انجام دهند. صرف نظر از اینکه این گلایه‌ها چقدر بر حق است، اگر قرار است این مقدار کمک آمریکا نه تنها عامل رونق اقتصادی بلکه عامل اصلاحات سیاسی نیز باشد، پس بخش زیادی از آن باید در اختیار شرکت‌های بومی قرار گیرد.

---

1 . Bechtel
2 . Halliburton

چشم‌اندازها

هر صحبتی در مورد ترویج آرمان‌های لیبرالی و ایجاد ساختارهای دموکراتیک، کاملاً غیر قابل دفاع و در بهترین حالت، بسیار نابهنگام است و افزایش محسوس فعالیت چریکی و عملیات نظامی در پایان سال، چه بسا صرفاً تردیدها و نگرانی‌ها را تقویت می‌کند. با این وجود، چگونه می‌توان از عراقی‌ها انتظار داشت که در بحبوحه چنین خشونتی در مورد راه‌های تحقق دموکراسی بیندیشند؟

در حقیقت، نویدبخش‌ترین نشانه تحقق این رسالت دشوار این است که عراقی‌ها از اصطلاحات کلیدی دموکراسی مثل انتخابات، پارلمان، حقوق بشر، آزادی مطبوعات، حقوق اقلیت‌ها به وفور استفاده می‌کنند و بحث‌ها و مجادلات بر سر آینده این کشور همچنان ادامه دارد. در واقع در بحث‌ها و گفتگوهایی که امروز در محافل عمومی و خصوصی عراق شنیده می‌شود، ضرورت وجود مجلس و دولت منتخب، به یک نتیجه‌گیری از پیش تعیین شده مبدل گردیده است. وقتی بحث به فرآیند انتخابات می‌رسد، مجادلاتی بر سر تعیین محدوده زمانی و نیز ترتیب دادن روش‌ها و نهادهای منسجم وجود دارد. اما اکثریت قاطع مردم عراق هیچ تردیدی ندارند که انتخابات لاجرم بهترین راه اداره مملکت است. حتی روحانیون نیز انتخابات را برای مشروعیت هرگونه ترتیبات دولتی و قانونی ضروری و تعیین کننده می‌دانند و بر آن تأکید می‌ورزند. از این‌رو حکومت موقت قصد دارد اعضای مجمع تدوین پیش‌نویس قانون اساسی را تعیین کند، اما با این حال آیت‌الله العظمی سیستانی برجسته‌ترین روحانی شیعی، تأکید دارد که رأی‌دهندگان عراقی باید اعضای چنین نهادی را انتخاب کنند.(۱۷) نمونه دیگر این که حوزه‌ی نجف، متشکل از آیت‌الله سیستانی و سه مرجع تقلید دیگر با قانون جدید در مورد تابعیت مخالفت کردند، زیرا به اعتقاد آنان تنها "دولت و پارلمان قانونی که از سوی مردم انتخاب می‌شوند، می‌توانند چنین تصمیمات

استراتژیکی را اتخاذ نمایند."(۱۸) رهبران اهل تسنن نیز از استقرار دموکراسی حمایت کرده‌اند و خواستار برگزاری انتخابات سراسری شده‌اند.(۱۹)

این گرایش در تعدادی از نظرسنجی‌های اخیر خود را نشان داده است. جامعه آماری نظرسنجی‌های مؤسسات گالوپ و زاگبی اینترنشنال که پیشتر بدان‌ها اشاره شد؛ شهرهای بغداد، موصل، کرکوک، بصره و الرمادی را پوشش می‌دهد. در مورد یک موضوع کلیدی، نظرسنجان دریافتند که در حدود ۴۰ درصد سؤال‌شوندگان، دموکراسی چند حزبی سکولار را ترجیح می‌دهند و تنها ۱۰ درصد آنها گفتند که خواستار استقرار حکومت روحانیون به سبک ایران هستند.(۲۰) مرکز تحقیقات و مطالعات استراتژیک عراق، نظرسنجی‌های جامع‌تری را انجام داده است. جامعه آماری نظرسنجی‌های این مرکز از بغداد، شهرهای شیعه‌نشین نجف و بصره، شهرهای سنی‌نشین فلوجه و الرمادی و شهرهای کردنشین اربیل و سلیمانیه انتخاب شده است. این نظرسنجی‌ها نشان می‌دهد بیش از نصف پرسش‌شوندگان، دموکراسی را انتخاب کرده‌اند. در مورد شکل دموکراسی، ۵۸ درصد طرفدار یک نظام دموکراتیکی بودند که در آن قدرت میان رئیس جمهور و نخست وزیر تقسیم شده باشد. ۲۲ درصد از یک نظام ریاست جمهوری قوی حمایت کردند و ۱۴ درصد نظامی را که فقط نخست وزیر و کابینه داشته باشد، ترجیح دادند.(۲۱) در یک نظرسنجی هم که یک روزنامه عراقی از اساتید دانشگاه، حقوِدانان و کارشناسان حقوقی انجام داد، ۷۴ درصد، قانون اساسی سکولار را ترجیح دادند، ۹۸ درصد بر حمایت از آزادی‌های مدنی تأکید داشتند و ۹۴ درصد هم طرفدار تفکیک قوای مجریه، قضاییه و مقننه از یکدیگر بودند.(۲۲) آنچه در مورد این ارقام، امیدبخش می‌باشد این است که این ارقام نوعی گرایش قوی به دموکراسی را در دوره سرخوردگی فراگیر از هرج و مرج، فقدان خدمات عمومی و بیکاری به نمایش می‌گذارند. این شرایط به مرور

زمان باعث گردیده است مردم برای حفظ نظم از استقرار نهادهای متمرکز قوی حمایت نمایند.

هرگونه تحلیل در مورد عراق پس از صدام باید بپذیرد که شرایط امنیتی، سیاسی و اقتصادی براساس آنچه با تأکید زیاد در پیش از جنگ "سناریوی بهترین وضعیت" خوانده می‌شد، مهیا نگردیده است. تحولات پیش‌بینی نشده‌ای که به نظر می‌رسید نیروهای ائتلاف آمادگی آنها را ندارند، با اشتباهات سیاسی حکومت موقت توأم گردید. این اشتباهات طرح‌هایی را که برای دگرگونی سریع اقتصادی و سیاسی عراق پیش‌بینی نشده بود، از اهداف اصلی خود دور ساخت. به همین صورت در پوشش خبری مسائلی که پیش روی مدیران اجرایی ائتلاف و همکاران عراقی آنها قرار دارد، اغراق شده است و در عین حال بسیاری از موفقیت‌ها و دستاوردها ـ که بسیار سریع و در شرایط دشوار به دست آمد ـ مورد توجه قرار نگرفته است. نظرسنجی‌های مؤسسات گالوب[1] و زگبی اینترنشنال[2] نشان می‌دهد که ۷۰ درصد عراقی‌ها در واقع نسبت به آینده خود و کشور خود خوش‌بین هستند؛ دو ـ سوم عراقی‌ها معتقدند برکناری صدام حسین به مشکلاتی که از زمان سقوط وی تحمل کرده‌اند می‌ارزد و دو ـ سوم مردم عراق نیز می‌خواهند نیروهای ائتلاف برای یک سال دیگر در این کشور باقی بمانند.(۲۳)

جامعه مدنی، شور و شوق زیادی از خود نشان می‌دهد. نهادهای انتخابی در سطوح مختلف ایجاد گردیده‌اند و مفاهیم "انتخابات‌باوری"[3] و "بحث عمومی فراگیر"[4]، برای آگاهی سیاسی عراقی‌ها بیش از پیش مهم گردیده‌اند. در این راستا نه تنها فضا برای ثبات و رونق اقتصادی عراق تا اندازه‌ای مهیا می‌باشد، بلکه

---

1. Gallup
2. Zogby International
3. electoralism
4. wide-ranging public discussion

چشم‌انداز دموکراسی کارآمد و پایدار که شاید برای آینده عراق اهمیت بیشتری دارد، کمابیش مایه امیدواری است.

یادداشت‌ها

1. *New York Times*۲۶ ، September 2003.

2 . ***Al-Sharq Al-Awsat*** (London), 14 August 2003.

۳. حتی حامی متعهدی مثل رجا الخذائی، عضو زن شورای حکومتی عراق در یک کنفرانس مطبوعاتی در مادرید اعلام کرد که "ترس و وحشت از نیروهای ائتلاف در عراق شایع است و اغلب آنها با خشونت و به دیده تحقیر با مردم عراق برخورد می‌کنند." نگاه کنید به:

Al-Quds Al-Arabi (London), 16 September 2003.

۴. این تحلیل که از سوی نویسنده مقاله حاضر صورت گرفته است، از منابع رسانه‌ای متعدد عرب و انگلیسی زبان، بهره می‌گیرد. روزنامهٔ USA Today در مورد حملاتی که در مقطع زمانی بین ۱۷ آگوست و ۲۸ سپتامبر ۲۰۰۳ صورت گرفت، تحلیل مشابهی ارائه کرد. تحلیل این روزنامه تحلیل اینجانب را تأیید می‌کند. نگاه کنید به:

USA Today3, October 2003.

همچنین بنگرید به بخشی تحت عنوان "بصره با تهدید دیگری روبه‌رو است" در برنامه "همه‌جانبه‌نگری" که در تاریخ ۱۳ اکتبر ۲۰۰۳ از National Public Radio پخش گردید، در:

www.npr.org/rundowns/segment.php?wfld=1464598

5. ***Al-Sharq Al-Awsat,*** 18 November 2003.

۶. برای مثال نگاه کنید به:

Al-Hayat (London), 18 August 2003; ***Al-Zaman*** (Baghdad), 4 August 2003.

سایر مراجع شیعه مثل تقی مدرسی، محمد بحرالعلوم، حسین صدر و محمد حسین حکیم در بسیاری از مواقع همین دیدگاه‌ها را بازگو کرده‌اند.

7. ***Al-Quds Al-Arabi***۱۵ ، October 2003.

8 . ***Al-Hayat,*** 20 September 2003; ***Al-Hayat,*** 7 September 2003; ***Al-Quds Al-Arabi,*** 15 October 2003; ***Al-Zaman,*** 2 and 6-7 November 2003.

9 . ***Al-ZAman,*** 6 August 2003; ***Al-Hayat,*** 2 August 2003.

10 . ***Al-Hayat,*** 26 September 2003.

۱۱. برای مثال نگاه کنید به:

Al-Hayat3, August 2003 ;***Al-Sharq Al-Awsat*** ۱۶ ،September 2003 ;***Al-Zaman 11,*** October ;۲۰۰۳ ***Al-Sharq Al-Awsat***۱۸ ، October 2003.

12 . Thomas L. Friedman, "The Least-Bad Option", ***New York Times,*** 12 October 2003.

13 . ***Al-Wifaq*** (London), 7 September 2003.

14 . ***Al-Hayat,*** 24 July 2003; ***Al-Quds Al-Arabi,*** 7 August 2003; ***Al-Zaman,*** 7 August 2003.

۱۵. در این بخش از مطالب منابع ذیل استفاده شده است:

Adeed and Karen Dawisha, "How to Build a Democratic Iraq" ***Foreign Affairs***) 82, May - June 2003): 36-50; and Adeed Dawisha, "Hope for Iraq" ***Prospect***) 89, August. 23-18 (2003).

16 . United Nations/ World Bank, "Joint Iraq Needs Assesment", October 2003, 4, 18, 59.

17 . ***Al-Quds Al-Arabi,*** 12 September 2003.

18 . ***Al-Sharq Al-Awsat,*** 7 October 2003.

19 . ***Al-Hayat,*** 14 June 2003; ***Al-Quds Al-Arabi,*** 3 August 2003; ***Al-Hayat,*** 4 August 2003.

20 . ***Al-Wifaq,*** 9 September 2003; ***Washington Times,*** 5 October 2003.

21. ***Al-Quds Al-Arabi,*** 7 August 2003; ***Al-Sharq Al-Awsat,*** 24 October 2003.

22 . ***Al-Zaman,*** 17 September 2003.

۲۳. نتایج این نظرسنجی در موارد ذیل درج گردیده است:

Al-Wifaq 12, and 25 September 2003; ***New York Times*** 24, September 2003; and ***Washington Times 5,*** October 2003 .

نقش آمریکا در ملت‌سازی : از آلمان تا عراق*

جیمز.اف. دوبینز*

عراق ششمین ماموریت مهم ایالات متحده برای ملت‌سازی طی دهه گذشته است. تنها درسی که از نخستین ماه‌های این عملیات می‌توان گرفت این است که ایالات متحده نتوانسته است درس‌های اقدامات مشابه گذشته را به خوبی بیاموزد. در آلمان و ژاپن پس ازجنگ جهانی دوم و در سومالی، هائیتی، بوسنی و کوزوو پس از جنگ سرد و در افغانستان و عراق پس از ۱۱ سپتامبر، ایالات متحده آمریکا پس از هر منازعه در صدد استفاده از قدرت نظامی به‌منظور تحکیم پایه‌های گذار به دموکراسی بوده است. در حالی که هر عملیات ویژگی خاص خود را داشته است، تمامی آنها دارای ویژگی‌های مشترکی بوده‌اند و تمامی آنها درس‌های ارزشمندی دارند که می‌توان آنها را در مورد عملیات‌های جاری و سایر اقدامات آینده به‌کار برد. تا زمانی که دولت آمریکا در مورد این تجارب به شیوه‌ای روشمند تامل نکند و دروس مناسب را از آنها فرا نگیرد و این تجارب را در

* این مقاله ترجمه اثر ذیل است که توسط دکتر احمد سلطانی نژاد به فارسی برگرانده شده است.
James F. Dobbins, America’s Role in Nation-Building: From Germany to Iraq, Survival, vol. 45, no. 4, Winter 2003-2004, pp. 87-110.
جیمز دوبینز نماینده ویژه رئیس جمهور کلینتون در کشورهای سومالی، بوسنی و کوزوو بود و پس از حادثه سپتامبر ۲۰۰۱ نمایند ویژه جورج بوش در افغانستان شد. وی به عنوان معاون اروپای وزارت خارجه آمریکا، مشاور ویژه رئیس جمهور در امور کشورهای قاره آمریکا و همچنین سفیر آمریکا در اتحادیه اروپا بوده است. وی هم اکنون رئیس مرکزمطالعات سیاست دفاعی و امنیتی بین‌الملل در موسسه رند(RAND) می‌باشد. این مقاله بر اساس پروژه‌ای است که به همین نام در موسسه رند انجام گرفته است.

دکترین خود و در آموزش نیروها و آماده کردن آنها برای انجام چنین ماموریت‌هایی به‌کار نگیرد، منحنی فراگیریش از این تجارب در سطح مایوس کننده‌ای یکنواخت باقی خواهد ماند.

از آلمان تا افغانستان

اشغال نظامی آلمان و ژاپن پس از جنگ جهانی دوم، نخستین تجربه آمریکا در استفاده از نیروی نظامی برای پی‌ریزی یک حرکت نسبتاً سریع و اساسی به‌منظور ایجاد تغییرات اجتماعی در دوره پس از یک منازعه بود. هر دو تلاش‌های جامعی بودند که هدف از آن بازسازی زیربنای اقتصادی، سیاسی و اجتماعی آلمان و ژاپن بود. موفقیت این عملکردها بیانگر این واقعیت بود که دموکراسی انتقال پذیر است؛ در وضعیت‌های خاص می‌توان جوامع را ترغیب کرد که خودشان را دگرگون سازند و برای گذار به دموکراسی تلاش کنند؛ این موفقیت‌ها همچنین بیانگر این واقعیت بود که تغییرات اساسی می‌توانند تداوم یابند. ملت‌سازی در آلمان و ژاپن معیارهایی برای ملت‌سازی پس از منازعه پدید آوردند که تا کنون در هیچ رویدادی از آن پیروی نشده است.

در طول چهل سال بعد از جنگ جهانی دوم، تلاش‌های اندکی برای تکرار این نوع کامیابی‌ها صورت پذیرفته است. در طول جنگ سرد، سیاست آمریکا بر مهار، بازدارندگی و حفظ وضع موجود تاکید داشت. کوشش‌هایی برای پیشبرد ارزش‌های دموکراتیک و بازار آزاد انجام گرفت اما این کوشش‌ها عموماً بدون استفاده از زور بود. نیروی نظامی آمریکا برای حفظ وضع موجود و مدیریت بحران‌ها به‌کار گرفته می‌شد نه برای تغییر وضع موجود و حل و فصل مشکلات بنیادین. آلمان، کره، ویتنام، چین، قبرس و فلسطین تجزیه شدند. نیروهای نظامی آمریکایی و نیروهای بین‌المللی معمولاً برای حفظ این وضعیت و سایر تقسیم‌ها به‌کار گرفته می‌شدند نه برای تحمیل کردن یک راه حل بر طرف‌های

درگیر جهت حل و فصل مناقشات. دخالت‌های نظامی آمریکا در کشورهایی مانند جمهوری دومینیکن، لبنان، گرانادا و پاناما با هدف براندازی رژیم‌های غیر دوست و روی کار آوردن رژیم‌های هوادار آمریکا صورت می‌گرفت و به هیچ وجه ایجاد تغییرات بنیادین اجتماعی در دستور کار نبود.

پایان جنگ سرد مشکلات تازه‌ای برای ایالات متحده به‌وجود آورد و همزمان فرصت‌های جدیدی نیز برای این کشور پدید آورد. یکی از مهمترین مشکلات، موجی از ناکامی‌های دولت‌ها بود. در طی دوره جنگ سرد، ایالات متحده آمریکا و اتحاد شوروی هر یک به تنهایی و در برخی موارد هر دو با هم از برخی دولت‌های ضعیف به دلایل ژئوپلیتیکی حمایت می‌کردند. برای مثال، یوگسلاوی و افغانستان به عنوان مناطق مهم ژئواستراتژیک در صفحه شطرنج جنگ سرد مورد توجه قرار گرفته بودند و به همین دلیل رژیم‌هایشان نیز از حمایت گسترده قدرت‌های خارجی برخوردار می‌شدند. با فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، مسکو توانمندی خود را [در حمایت از این رژیم‌ها] از دست داد و از دیدگاه واشنگتن نیز به دلیل ملاحظات ژئوپلیتیکی، دلیلی برای حمایت از چنیین رژیم‌هایی وجود نداشت. بنابراین با قطع این قبیل حمایت‌ها، این کشورها و برخی کشورهای دیگر تجزیه شدند.

پس از ۱۹۸۹، توازن وحشت، دیگر عاملی نبود که ایالات متحده را به حفظ وضع موجود وادار نماید. بنابراین در صورتی که بی‌ثباتی‌های منطقه‌ای، منافع واشنگتن را به خطر نمی‌انداخت این کشور به راحتی می‌توانست این امر را نادیده انگارد. ایالات متحده همچنین می‌توانست به سادگی از قدرت بلامنازع خود برای حل و فصل بحران‌ها و نه لزوماً مدیریت و مهار مسائل مهم استراتژیک در سطح بین‌المللی استفاده کند. پس از پایان جنگ سرد، ایالات متحده امکان بیشتری یافت تا در امور سایر کشورها دخالت کند و برخلاف قبل صرفاً به برقراری آتش‌بس و یا حفظ وضع موجود بسنده نکند بلکه بکوشد همانند آلمان و ژاپن به

ایجاد تغییرات اساسی در جوامع جنگ‌زده مبادرت نماید. ایالات متحده همچنین این توانایی را داشت تا در صورت لزوم یک حمایت قابل توجه بین‌المللی را برای اقدامات خود به‌دست آورد. بقیه جامعه بین‌المللی نیز در این مقطع بیشتر مداخله‌گر شده‌اند. از میان ۵۵ عملیات صلح که از سال ۱۹۴۵ از سوی سازمان ملل انجام گرفته است، ۴۱ مورد آن یعنی تقریباً نزدیک به ۸۰ درصد پس از سال ۱۹۸۹ انجام گرفته است. ۱۵ مورد از این عملیات‌ها همچنان در سال ۲۰۰۳ استمرار یافته است.

به‌رغم وجود حمایت‌های گسترده‌تر بین‌المللی برای اقدامات مربوط به ملت‌سازی، هزینه‌ها و خطرات این امر همچنان در حد بالایی باقی مانده است. در نتیجه، ایالات متحده برخی اقدامات خود را هنوز شروع نکرده است. ایالات متحده پس از رویارویی با اولین مقاومت جدی در سال ۱۹۹۳ از سومالی عقب نشینی کرد. آمریکا در تلاش‌های بین‌المللی برای جلوگیری از نسل‌کشی در رواندا در سال ۱۹۹۴ شرکت نکرد و همچنین در برابر تلاش‌های اروپا برای درگیرساختن این کشور در عملیات اجرای صلح پس از چهار سال جنگ خونین داخلی در بالکان مقاومت کرد. پس از اینکه آمریکا سرانجام در بحران بوسنی دخالت کرد سه سال دیگر وقت را از دست داد تا به یک راه حل غیرنظامی برای حل و فصل سرکوب قومی در کوزوو دست یابد.

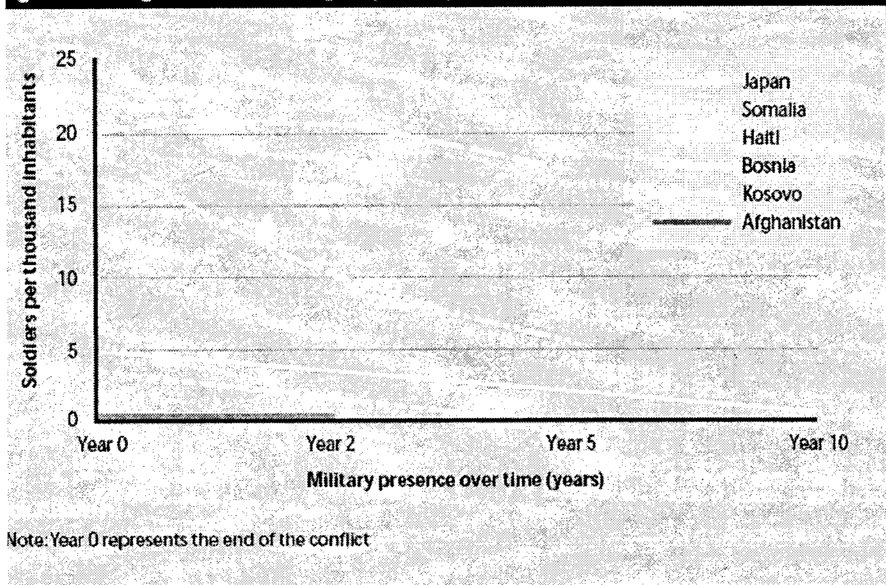
به‌رغم این سکوت و بی‌اعتنایی آمریکا، هر یک از مداخله‌های پی در پی که به رهبری این کشور طی دوره پس از جنگ سرد انجام گرفته است، قلمرو گسترده‌تر و انگیزه جاه‌طلبانه‌تری نسبت به مداخله قبلی داشته است. در سومالی، هدف اولیه مداخله صرفاً بشر دوستانه بود، اما در نهایت گسترش دموکراسی نیز در دستور کار قرار گرفت. هدف از دخالت آمریکا در هائیتی روی کار آوردن مجدد یک رئیس جمهور و انجام انتخابات در چارچوب قانون اساسی فعلی بود. در بوسنی هدف آمریکا ایجاد یک دولت چند قومی بود. در کوزوو هدف تاسیس یک

جامعه سیاسی دموکراتیک و اقتصاد بازار بود. جرج دبلیو بوش در خلال برنامه‌های تبلیغات انتخابات ریاست جمهوری‌اش در سال ۲۰۰۰، دولت کلینتون را به دلیل تلاش گسترده آن در روند ملت‌سازی شدیداً مورد انتقاد قرار داد. به همین دلیل، جورج بوش در مقام رئیس جمهور، مجموعه اهداف نسبتاً کمتری را در رویارویی با چالش‌های مشابه در افغانستان اتخاذ کرد. با این حال، تلاش‌های فعلی دولت بوش به منظور دگرگون کردن نقش آمریکا در روند ملت‌سازی به سمت اقدامات بزرگتر و جاه‌طلبانه‌تر با مشکلات بسیاری مواجه شده است: در عراق، ایالات متحده اهدافی را دنبال کرده است که از لحاظ قلمرو با اقداماتی قابل مقایسه است که هم اکنون برای ایجاد تغییر و دگرسازی در بوسنی و کوزوو در حال انجام است و از لحاظ اندازه آن فقط با اشغال آلمان و ژاپن از سوی آمریکا پس از جنگ جهانی دوم قابل مقایسه است.

هر چند هریک از اقدامات ملت‌سازی از برخی جهات ویژگی خاص خود را دارند، نکات مشترک واضحی نیز در مقایسه آنها می‌توان به‌دست آورد. نگارنده اخیراً مدیریت یک پژوهش در موسسه رند (*RAND*) را به عهده داشته است که طی آن تاریخچه کوتاهی از تجارب آمریکا در آلمان، ژاپن، سومالی، هائیتی، بوسنی، کوزوو و افغانستان تهیه شده است. تیم تحقیق هر آنچه را که طی عملیات‌های قبلی اتفاق افتاده بود مورد بررسی قرار دادند و موقعیت‌ها، خط‌مشی‌ها و نتایج هر یک از دخالت‌های نظامی آمریکا را با یکدیگر مقایسه کردند و کوشیدند تجارب و درس‌هایی را که می‌توان از آنها برای اقدامات آینده بهره گرفت، مورد شناسایی قرار دهند. این تحقیق با مطالعه اشغال عراق آغاز شد. به‌طور خاص ما تلاش کردیم تا اندازه داده‌ها و بازده‌های روند ملت‌سازی را کمّی کرده و با یکدیگر مقایسه کنیم. به منظور بررسی داده‌ها، آمارهای مربوط به حضور نیروهای نظامی، حضور نیروهای پلیس، مجموع کمک‌های خارجی، سرانه و درصد کمک‌های خارجی نسبت به تولید ناخالص داخلی را جمع آوری و مقایسه

کردیم. به منظور بررسی بازده‌ها و نتایج هر یک از عملیات‌ها و دخالت‌های خارجی آمریکا، آمارهای مربوط به تعداد کشته شدگان پس از هر درگیری، زمان‌بندی برگزاری انتخابات، تغییرات مربوط به شمار پناهندگان و افرادی که به‌ناچار طی یک دوره زمانی محل زندگی آنها تغییر یافته بود و همچنین تغییرات مربوط به سرانه تولید ناخالص داخلی طی یک دوره زمانی مشخص، مورد بررسی و مقایسه قرار گرفت.

نمودار شماره ۱: پناهندگان و اشخاصی که محل زندگی خود را از دست داده اند[1]

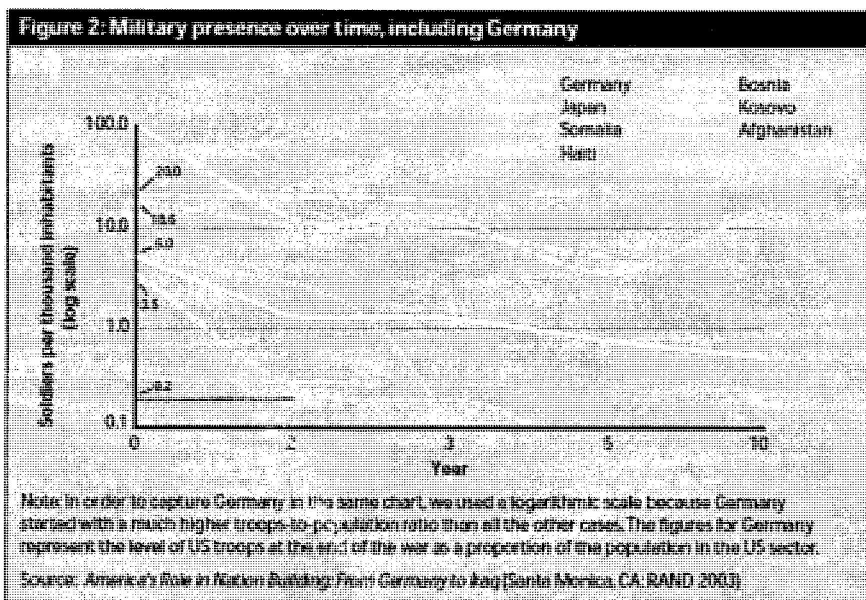


[1]. این نمودار و بقیه نمودارها بر اساس مطالب کتاب ذیل ترسیم شده است.
James Dobbins, John G. McGinn, Keith Crane, Seth G. Jones, Rollie Lal, Andrew Rathmell, Rachel Swanger and Anga Timilsina, *America's Role in Nation-Building: From Germany to Iraq* (Santa Monica, CA: RAND, 2003)

حضور نظامی

سطح نیروهای نظامی در موارد مختلف تفاوت چشمگیری داشته است. این میزان از یک میلیون و ششصد هزار نفر نیروی آمریکایی در صحنه عملیات‌های اروپا پس از پایان جنگ جهانی دوم تا تقریباً چهارده هزار نیروی آمریکایی و بین‌المللی که هم اکنون در افغانستان مستقر هستند، در نوسان بوده است. در عین حال، شمار خالص نیروها برای مقایسه موارد مختلف با یکدیگر همیشه مفید نیست زیرا مساحت و جمعیت کشورها با هم تفاوت بسیار دارد. به منظور انجام مقایسه، شمار نیروهای آمریکایی (و در مواردی که آمریکا رهبری یک ائتلاف چند جانبه را بر عهده داشت، شمار نیروهای بین‌المللی) به ازای هر هزار سکنه برای هر کشور را محاسبه کردیم و بر اساس آن سطح نیروها را در زمان‌های مشخصی پس از پایان جنگ و یا بعد از آغاز عملیات آمریکا، مورد مقایسه قرار دادیم.

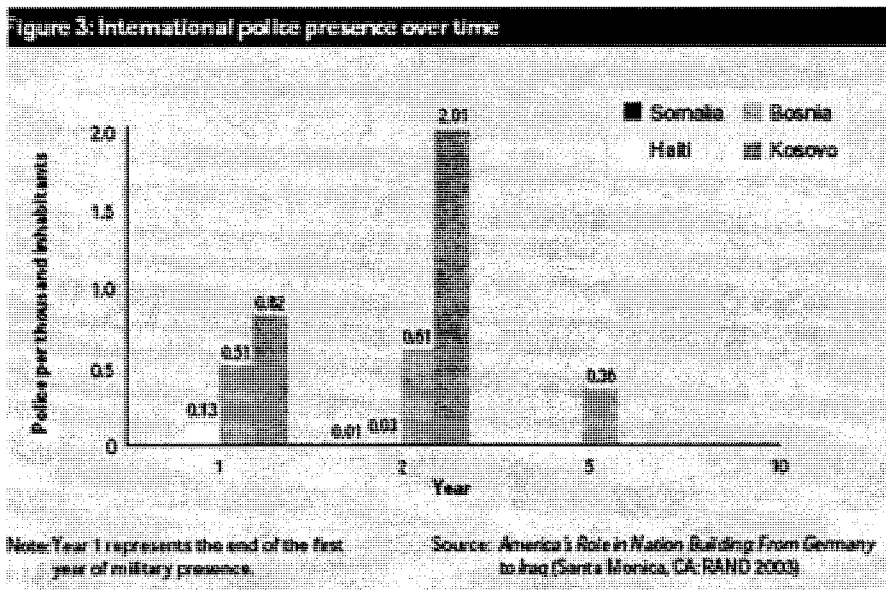
نمودار شماره ۲: حضور نظامی طی سال‌های پس از جنگ



توجه: برای قرار دادن آلمان در نمودار مشابه از مقیاس لگاریتمی استفاده شده است زیرا در آلمان نسبت نیروی نظامی به جمعیت بسیار بالاتر از دیگر موارد بود. این نمودارها در رابطه با آلمان بیانگر سطح نیروها پس از پایان جنگ به عنوان نسبتی از جمعیت در بخش غربی آلمان است که تحت اشغال آمریکا بود.

همانگونه که نمودارهای ۱ و۲ نشا ن می‌دهند، سطح نیروها به‌طور قابل توجهی در این هفت عملیات متفاوت بوده است. بیشترین تعداد نیروهای آمریکایی در آلمان، بوسنی و کوزوو مستقر شدند. سطح اولیه نیروها در ژاپن، سومالی، هائیتی و افغانستان کمتر بود و در برخی موارد بسیار اندک بوده است. در بیشتر موارد، نیروها برای دوره‌های بسیار طولانی در محل ماموریت مانده‌اند. با اینکه پنج سال از پایان بحران بوسنی می‌گذرد، نیروهای آمریکایی هنوز در این کشور حضور دارند؛ نیروهای آمریکایی هم اکنون نیز که بیش از ۵۰ سال از پایان جنگ جهانی دوم می‌گذرد در آلمان و ژاپن حضور دارند. در هائیتی و سومالی، سربازان آمریکایی برای مدت دو سال یا کمتر در این کشور باقی ماندند و نیروهای بین‌المللی نیز مدت کوتاهی پس از آن این کشورها را ترک کردند.

نمودار شماره ۳. حضور پلیس بین الملل



حضور پلیس بین‌المللی

اخیراً در یک اقدام ابتکاری به منظور برقراری امنیت برای ساکنین محلی مناطق بحران زده، نیروهای پلیس آمریکایی و بین‌المللی جهت تقویت نیروهای نظامی به‌کار گرفته شده‌اند. ابتکار به‌کارگیری نیروهای پلیس از نظر محدوده و مقیاس بسیار متفاوت بوده است. برخی از این ابتکارها شامل برنامه‌های آموزشی برای نیروهای پلیس محلی و افسران اجرای قانون می‌باشد؛ برخی دیگر شامل عملیات‌های گسترده‌ای است که طی آن صدها و یا هزاران نفر از نیروهای مسلح پلیس بین‌المللی به‌کار گرفته شده‌اند تا هدف نظارت کردن، آموزش دادن، مربی‌گری و حتی جایگزینی برای نیروهای بومی را تا زمان تشکیل یک پلیس محلی به انجام برسانند. نمودار شماره ۳ تعداد نیروهای پلیس خارجی را به ازای هر هزار سکنه در چهار عملیاتی که استقرار نیروهای پلیس بین‌المللی در آنها چشمگیر بوده است، نشان می‌دهد.

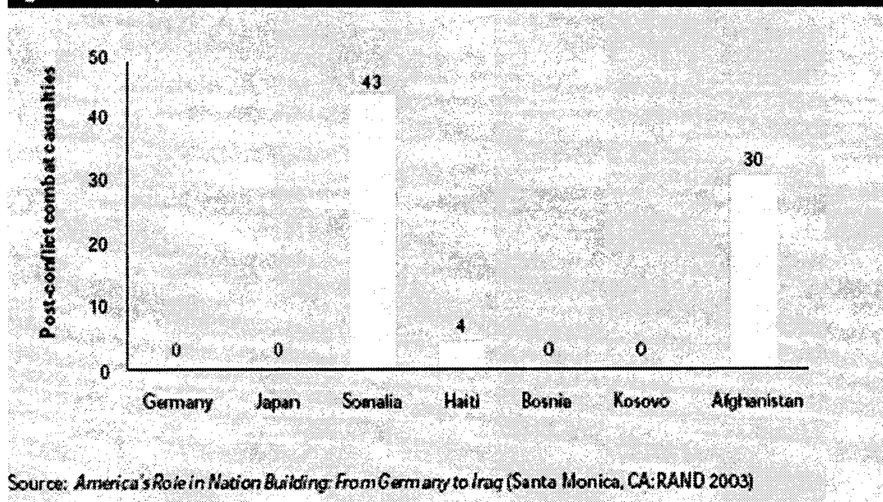
نمودار شماره ۳ گویای آن است که تشکیل و استقرار یک نیروی پلیس شهری پس از پایان جنگ ممکن است یک سال یا بیشتر به طول انجامد. برای نمونه، تشکیل پلیس غیرنظامی در کوزوو حدود دو سال به طول انجامید. این تاخیرها می‌تواند در کوتاه مدت سبب ایجاد یک خلاء نظم و قانون شود و مشکلات روند ملت‌سازی را افزایش دهد، به گونه‌ای که چاره‌ای جز به کارگیری نیروهای نظامی (از جمله پلیس نظامی) جهت تأمین امنیت داخلی باقی نماند.

کشته‌های پس از درگیری

یکی از حساس‌ترین جنبه‌های عملیات پس از پایان هر درگیری، خصوصاً پس از عقب‌نشینی نیروهای آمریکایی از سومالی در سال ۱۹۹۳، مسئله شمار تلفات بوده است. در دهه ۱۹۹۰، ارتش آمریکا تحت هدایت رهبران غیر نظامی تأکید چشمگیری بر صیانت از نیروها داشتند تا مانع از افزایش تلفات نیروهای آمریکایی شوند.

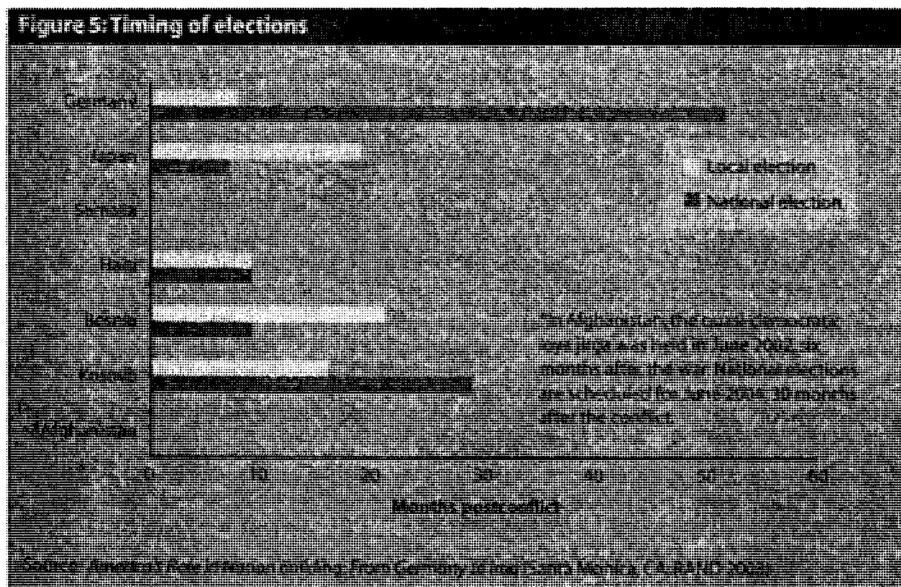
همان‌گونه که شکل ۴ نشان می‌دهد، پیش از اشغال عراق، تلفات نیروهای نظامی آمریکایی پس از پایان درگیری در منطقه عملیاتی چندان بالا نبوده است. در سومالی و افغانستان که در صدر جدول قرار دارند به ترتیب ۴۳ و ۳۰ نفر از نیروهای ائتلاف در دوره پس از پایان جنگ کشته شدند. افغانستان رتبه دوم را در کل تلفات مربوط به برخوردهای پس از پایان جنگ داراست که این امر بازتاب ماهیت عملیات می‌باشد. هر چند جنگ بر ضد دولت طالبان در دسامبر ۲۰۰۱ پایان یافته بود لیکن عملیات‌های جنگی علیه بازمانده‌های القاعده و طالبان در سطوح نه چندان مهم عملیات ضد شورشی ادامه یافت.

نمودار شماره ۴. تعداد کشته‌های پس از درگیری



بالاترین میزان تلفات در عملیات‌هایی بوده است که کمترین شمار نیروهای آمریکایی به کار گرفته شده‌اند که این نسبت معکوسی را بین سطح و تعداد نیروهای به‌کار گرفته شده در یک عملیات و میزان خطر را نشان می‌دهد. آلمان، ژاپن، بوسنی و کوزوو تلفات رزمی پس از جنگ نداشتند. اشغال آلمان و ژاپن هیچ خطری برای نیروهای آمریکایی نداشت زیرا دولت‌های هر دو کشور به‌طور کامل شکست خورده بودند و بدون هیچ قید و شرطی تسلیم شده بودند. پایین بودن تلفات در زمان جنگ بیانگر این واقعیت است که روند ملت‌سازی پس از پایان یک منازعه اگر همراه با به‌کارگیری تعداد مناسب نیروهای نظامی باشد، با مقاومت کمتری مواجه می‌شود. تنها زمانی‌که شمار نیروهای نظامی در مقایسه با جمعیت کمتر بوده‌اند نیروهای آمریکایی متحمل تلفات سنگین شده یا صدمات قابل توجهی دیده‌اند.

نمودار شماره ۵. زمانبندی انتخاب



در افغانستان لویه جرگه شبه دموکراتیک در ژوئن ۲۰۰۲ روی کار آمد و انتخابات ملی، شش ماه پس از جنگ برای ژوئن ۲۰۰۳ یعنی سی‌ماه پس از پایان درگیری‌ها برنامه‌ریزی شد.

زمانبندی انتخابات

دموکراسی‌سازی هدف اصلی عملیات‌های ملت‌سازی بوده است. محور این فرآیند، برنامه‌ریزی و برگزاری انتخابات دموکراتیک بوده است. همان‌گونه که نمودار شماره ۵ بیان می‌دارد، زمانبندی برگزاری این انتخابات در موارد مختلف متفاوت بوده است. در سومالی، موقعیت هرگز بقدر کافی برای برگزاری انتخابات تثبیت نشد. در آلمان و کوزوو انتخابات محلی ۱۸ ماه قبل از برگزاری انتخابات ملی برگزار شد. برگزاری انتخابات ملی در آلمان مستلزم تشکیل جمهوری فدرال

آلمان در منطقه اشغال شده غرب آلمان بود. به همین دلیل، انتخابات ملی (به استثنای منطقه تحت اشغال شوروی) تا ۵۲ ماه پس از سقوط هیتلر برگزار نشد. در ژاپن، هائیتی و بوسنی، انتخابات محلی همزمان با انتخابات ملی و یا پس از آن برگزار شد.

تحقیقات موردی بیانگر این واقعیت است که تمایل بیشتری وجود دارد که ابتدا انتخابات محلی برگزار شود. این امر سبب ایجاد فرصتی برای پیدایش رهبران جدید محلی شده و همچنین زمینه را برای کسب تجربه آنان فراهم می‌کند. احزاب سیاسی نیز از این شرایط برای کسب پایگاه اجتماعی بهره می‌برند. دوره‌های نسبتاً طولانی مقدماتی در کوزوو و آلمان نشان می‌دهد که تاسیس احزاب سیاسی و استقرار مولفه‌های دیگر جامعه مدنی از قبیل مطبوعات آزاد، طی این مدت امکان پذیر شده است. در مقابل، شاید برگزاری اولین انتخابات ملی در بوسنی رضایت بخش نبود به دلیل اینکه دولت ملی‌گرا که خود مسئول جنگ‌های داخلی بود، دوباره مشروعیت یافت. برگزاری اولین انتخابات، که خود ناشی از تمایل به قطعی کردن ضرب‌العجل برای حرکت به جلو و پایان دادن به استراتژی‌های قبلی می‌باشد، می‌تواند موقعیت خرابکاران را تثبیت کرده و مشکلاتی را در فرآیند دموکراسی‌سازی ایجاد کند.

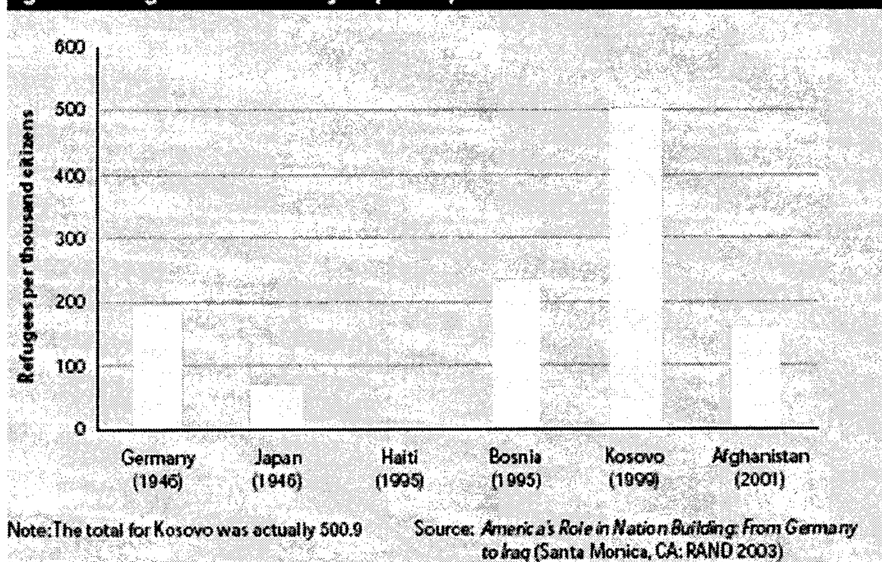
آوارگان

یکی از مهمترین پیامدهای منازعات و درگیری‌ها، فرار شهروندان به خارج از کشور به عنوان آواره جنگی و یا فرار به سایر مناطق کشور و جابجایی اجباری محل زندگی می‌باشد. شمار آوارگان جنگی و تعداد افرادی که به اجبار محل زندگی خود را در نتیجه یک منازعه و جنگ تغییر داده‌اند (بی‌خانمان‌ها) شاخص مهمی از میزان بی‌ثباتی داخلی می‌باشد. تقریباً در تمام مواردی که مورد مطالعه قرار گرفته است، تعداد زیادی از مردم به‌ناچار خانه‌های خود را ترک کردند.

مهاجرت دسته جمعی مردم تأثیرات سیاسی مهمی نیز در پی داشت، به‌ویژه اگر کشور مقصد این توانایی را داشته باشد تا با مداخله در این روند سبب کاهش این مهاجرت‌های دست جمعی شود. در هائیتی، بوسنی و کوزوو، موج ورود پناهندگان به ایالات متحده و اروپای غربی عامل مهمی بود که در تصمیمات برای مداخله کردن در بحران به منظور پایان دادن به جنگ و درگیری‌ها نقش اساسی داشت. دولت‌های آمریکا و اروپا به این جمع بندی رسیدند که تا زمانی‌که شرایط امنیتی مناسبی در این نواحی ایجاد نشود، مردم این مناطق به فرارشان ادامه خواهند داد و پناهندگان نیز به کشورشان باز نخواهند گشت.

دامنه تغییرات گسترده در شمار پناهندگان و بی‌خانمان‌ها جالب توجه می‌باشد. اگرچه هائیتی کمترین شمار پناهندگان را در هر هزار سکنه دارا بود، لیکن تعداد قابل توجه از افرادی که در پی کسب پناهندگی سیاسی در ایالات متحده بودند، عامل مهمی بود که در تصمیم دولت آمریکا برای دخالت در این بحران نقش اساسی داشت. از سوی دیگر، جنگ داخلی بوسنی به بی‌خانمانی بیش از یک میلیون نفر منجر شد، یعنی ۲۲۹ نفر در هر هزار نفر، تقریبا حدود یک چهارم کل جمعیت. به همین ترتیب، میلیون‌ها نفر آلمانی تبار که در خارج از آلمان زندگی می‌کردند و یا در مناطقی بودند که پس از پایان جنگ جهانی دوم از آلمان جدا شده بود به‌ناچار پس از پایان جنگ خانه‌هایشان را ترک کردند، که این امر مشکل بزرگ پناهندگان را در سال‌های اولیه پس از جنگ ایجاد کرد. با وجود شمار بسیار زیاد پناهندگان و بی‌خانمان‌ها در آلمان پس از جنگ جهانی دوم، بیشترین تعداد افرادی که به‌ناچار محل زندگی خود را در اثر جنگ ترک کردند، در کوزوو رخ داد که طی آن در بهار ۱۹۹۹ عملاً نیمی از جمعیت این ایالت خانه‌هایشان را ترک کردند. در اواخر ماه می ۱۹۹۹، ۸۶۳ هزار نفر کوزوویی آلبانی تبار کوزوو را ترک کرده بودند و تقریبا ۲۵۰ هزار نفر دیگر نیز به‌ناچار محل زندگی خود را تغییر دادند.

نمودار شماره ۶. پناهندگان و افرادی که محل زندگی خود را از دست داده‌اند



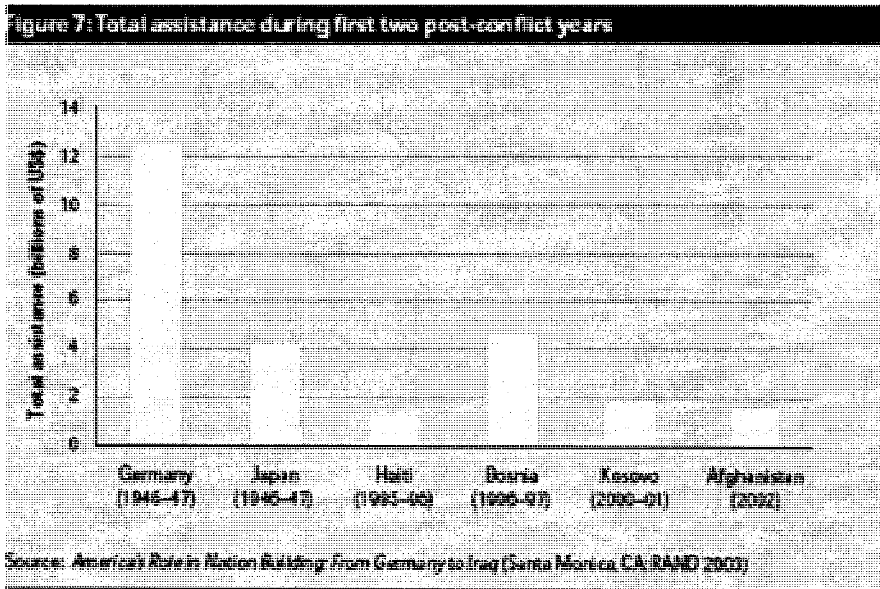
نمودار شماره ۶ شمار کسانی که در خلال هر درگیری خانه‌هایشان را ترک کرده‌اند نشان می‌دهد. برای انجام یک مقایسه، به جای محاسبه تعداد کل پناهندگان، شمار پناهندگان و افرادی که به‌ناچار خانه‌های خود را ترک کرده‌اند بر اساس هر هزار نفر محاسبه کرده‌ایم.

کمک‌های اولیه خارجی

در تمام مواردی که مورد بررسی قرار گرفته است، مقادیر قابل توجهی کمک‌های خارجی در شکل هدایای مالی، کالا و خدمات و یا به شکل امتیاز وام برای کمک به احیای اقتصاد داخلی پرداخت شده است. کمک‌ها توسط اشخاص مختلف (که در بیشتر موارد مهاجرین این کشورها بوده‌اند) و همچنین توسط دولت‌ها و سازمان‌های بین‌المللی، از قبیل صندوق بین‌المللی پول، سازمان ملل و اتحادیه اروپا در اختیار این کشورها قرار گرفته است. نمودار شماره ۷ میزان کل

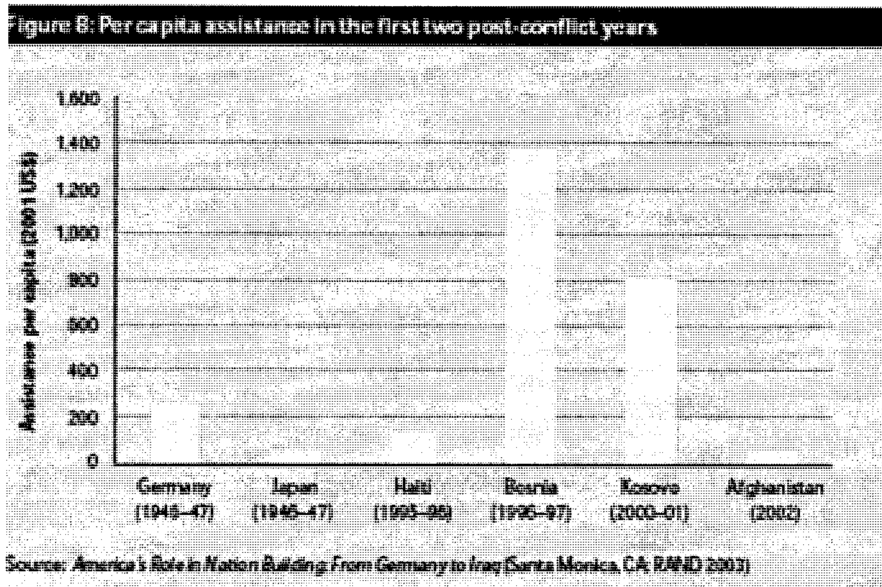
کمک‌هایی را (به ارزش ثابت دلار آمریکا در سال ۲۰۰۱) که برای هر یک از این کشورها در طول دو سال پس از درگیری فرستاده شده است نشان می‌دهد.

نمودار شماره ۷. میزان کل کمک‌ها در طول دو سال بعد از پایان درگیری



مقادیر کمک‌های خارجی در بین کشورهای مختلف و همچنین بر پایه موقعیت این کشورها پس از خاتمه درگیری‌ها متنوع بوده است. آلمان، ژاپن و بوسنی بالاترین مقادیر کمک‌های خارجی را در خلال سال‌های اول و دوم پس از جنگ به ترتیب از قرار ۱۱/۶ میلیارد دلار، ۴/۱ میلیارد دلار و ۴/۵ میلیارد دلار دریافت کرده‌اند. در مقابل، هائیتی، کوزوو و افغانستان در مجموع کمتر از ۲ میلیارد دلار دریافت کرده‌اند.

نمودار شماره ۸. سرانه کمک‌ها در طول دو سال بعد از پایان درگیری

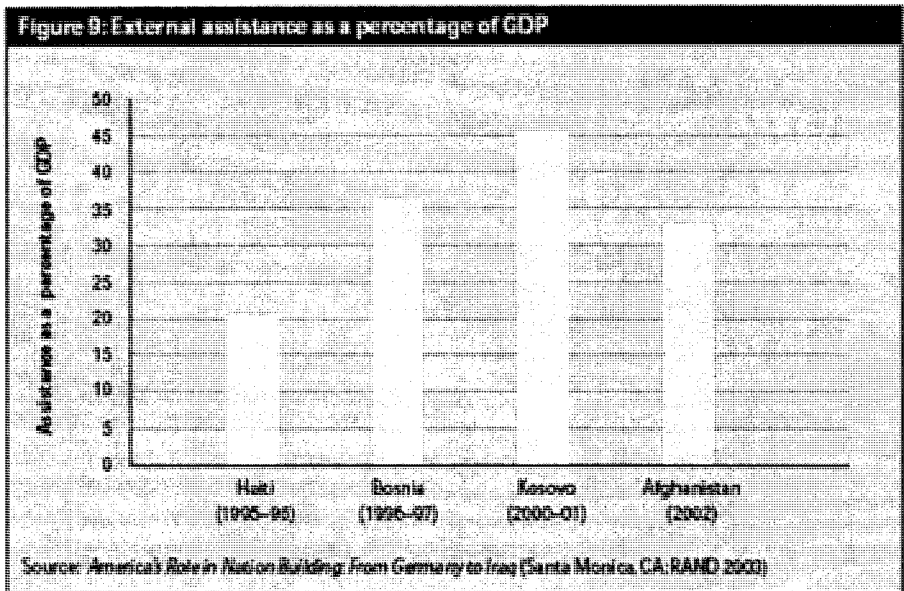


سرانه کمک‌های خارجی

میزان کل کمک‌ها همیشه مفیدترین شاخص برای مقایسه کشورهایی که جمعیت متفاوت دارند نیست. در نتیجه، نمودار شماره ۸ اطلاعاتی را درباره کمک‌های خارجی براساس سرانه جمعیت و بر پایه ارزش ثابت دلار آمریکا در سال ۲۰۰۱ بیان می‌دارد. بر این اساس، آلمان که بیشترین مقدار کمک‌های خارجی (۱۲ میلیارد دلار) پس از سال‌های اول و دوم پس از پایان جنگ دریافت کرده است، از نظر رتبه دریافت کمک‌های خارجی در ردیف اول قرار ندارد: سرانه کمک‌های خارجی برای آلمان کمی بیشتر از ۲۰۰ دلار می‌باشد. سرانه کمک به کوزوو که بر حسب کل کمک‌ها در رتبه چهارم قرار می‌گیرد، به ازای هر نفر، بالغ بر ۸۰۰ دلار می‌باشد. میزان کمک‌های خارجی بر اساس سرانه جمعیت، تأثیراتی بر سرعت بهبود اقتصادی این کشورها داشته است. کوزوو، با دارا بودن رتبه دوم در بالاترین میزان سرانه دریافت کمک، پس از خاتمه جنگ از سریعترین رشد

سرانه تولید ناخالص داخلی بهره‌مند شده است. در مقابل، هائیتی که در مقایسه با کوزوو سرانه کمک‌های خارجی به آن کمتر بوده است، پس از پایان بحران، رشد کمتر سرانه تولید ناخالص داخلی را تجربه کرده است.

نمودار شماره ۹ کمک‌های خارجی به عنوان درصدی از تولید ناخالص داخلی



کمک خارجی به عنوان درصدی از تولید ناخالص داخلی

یکی دیگر از شاخص‌های مفید این است که کمک‌های خارجی بر اساس نسبت آن در تولید ناخالص داخلی مورد بررسی قرار گیرد. (نمودار شماره ۹) اگرچه ارقام و میزان کمک‌ها متفاوت بوده است، کمک‌های خارجی نسبت به تولید ناخالص داخلی در بسیاری از موارد پس از جنگ سرد قابل توجه بوده است؛

این ارقام بین ۲۰ تا ۴۵ درصد تولید ناخالص داخلی این کشورها در سال‌های اول و دوم پس از پایان درگیری متغییر بوده است. این سطوح از کمک‌ها عموماً حاصل کنفرانس‌های جمع‌آوری کمک بوده است که طی آن موسسات مالی بین‌المللی، برآورد نیاز به کمک را به کشورها و موسسات کمک کننده ارائه می‌کردند. میزان کمک‌ها هم بیانگر سطح بی رونقی فعالیت‌های اقتصادی پس از درگیری‌ها است و هم بیانگر این واقعیت که بر اساس تجارب ناظران خارجی، مبالغ قابل توجه کمک‌های خارجی می‌تواند برای سرعت بخشیدن به بازسازی و عمران این کشورها مورد استفاده قرار گیرد.

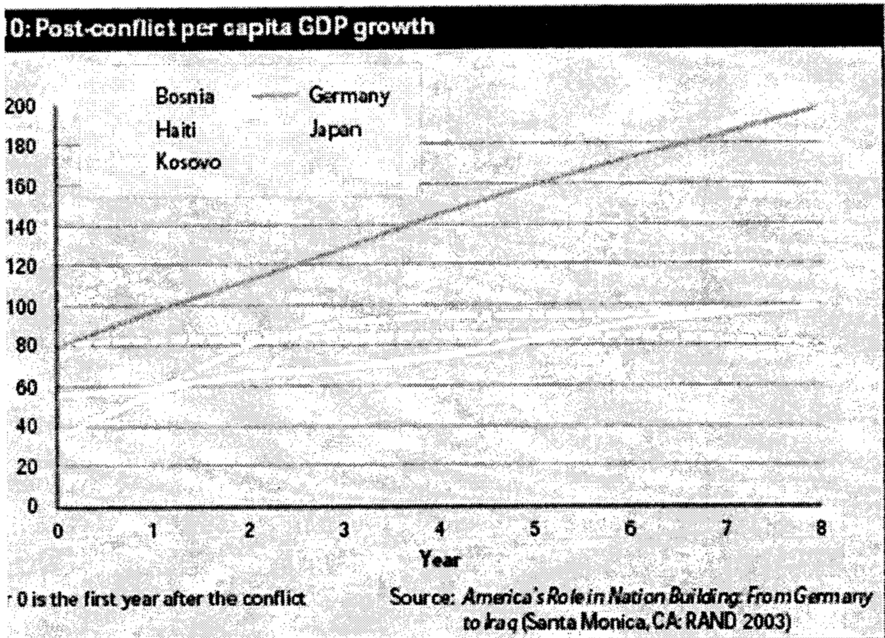
تغییرات در سرانه تولید ناخالص داخلی

یکی از مهمترین شاخص‌های بهبود اقتصادی یک کشور پس از پایان جنگ بهبود درآمدهاست که در قالب سرانه تولید ناخالص داخلی بازتاب می‌یابد. نمودار شماره ۱۰ بیانگر تغییرات سرانه تولید ناخالص داخلی هر یک از کشورهای مورد مطالعه در سال‌های پس از پایان جنگ می‌باشد. این نمودار درصد سرانه تولید ناخالص داخلی پس از پایان جنگ را در مقایسه با سال قبل از جنگ نشان می‌دهد.

اگر چه سرانه تولید ناخالص داخلی برای همه این کشورها در خلال سال‌های پس از جنگ افزایش یافت، اما این افزایش درجات بسیار متفاوتی داشت. سرانه تولید ناخالص داخلی هائیتی به کندی بهبود یافت و سپس در حدود ۷۵ درصدی آنچه قبل از جنگ بود ثابت باقی ماند. از طرف دیگر، سرانه تولید ناخالص داخلی آلمان از ۷۵ درصد در ۱۹۴۶ به ۱۷۵ درصد در ۱۹۵۳ افزایش یافت. هر چند تخمین میزان دقیق سرانه تولید ناخالص داخلی در دوره پس از جنگ ممکن است در معرض خطاهای بسیاری باشد، اطلاعات مربوط به بوسنی نشان می‌دهد که این کشور بیشترین افت درآمد را در تمام دوران درگیری تجربه کرده است. در

سال ۱۹۹۵، سرانه تولید ناخالص داخلی تنها یک سوم سطح قبل از جنگ برآورد شد. با این حال، بهبود شرایط پس از جنگ سریع بود که اساساً به علت مبالغ بسیار زیاد کمک‌های خارجی بود که بوسنی پس از جنگ دریافت کرد. در سال ۲۰۰۲، سرانه تولید ناخالص داخلی بوسنی به نزدیک ۹۰ درصد میزان قبل از جنگ رسید. سرانه تولید ناخالص داخلی در ژاپن در سال ۱۹۴۵ نصف سطح ۱۹۳۹ بود، اما در سال ۱۹۵۲ سطح درآمدها به ۸۰ درصد سطح آن در ۱۹۳۹ رسید. اما برعکس آلمان، بهبود اقتصادی اولیه ژاپن کند بود.

نمودار شماره ۱۰ سرانه رشد تولید ناخالص داخلی پس از پایان درگیری



معیارهایی برای پیشرفت

اشغال ژاپن و آلمان استانداردهایی را برای دگرگونی پس از جنگ پدید آوردند که تا کنون بی همتا بوده است. یکی از مهمترین سوالات تحقیق می‌تواند

این باشد که اصولا چرا به رغم اینکه هر دو این عملیات‌ها موفقیت آمیز بودند، اقدامات بعدی به چنان موفقیتی دست نیافتند. ساده‌ترین پاسخ این است که آلمان و ژاپن قبل از اشغال به لحاظ اقتصادی جوامعی پیشرفته و بسیار توسعه یافته بودند. این به‌طور قطع بیانگر این است که چرا بازسازی اقتصادهای آلمان و ژاپن نسبت به اصلاحات بنیادی در اقتصادهای پنج مورد دیگر از کشورهای مورد مطالعه آسانتر بوده است. در عین حال، اقتصاد تنها یک پاسخ کافی برای این پرسش نیست. ملت‌سازی در اصل به بازسازی اقتصادی مربوط نیست بلکه در رابطه با تغییرات سیاسی می‌باشد. گسترش دموکراسی در آمریکای لاتین، آسیا و قسمت‌هایی از آفریقا بیانگر این واقعیت است که این نوع حکومت (دموکراسی) تنها به فرهنگ غربی یا به اقتصادهای صنعتی پیشرفته تعلق ندارد. در واقع، دموکراسی می‌تواند در وضعیت‌هایی که هیچ یک از این دو وجود ندارد نیز ریشه بگیرد.

هیچ برنامه بازسازی پس از پایان کشمکش نتوانست سومالی، هائیتی یا افغانستان را به مراکز شکوفایی و رفاه تبدیل کند، اما شکست مداخلات نظامی آمریکا در این کشورها در جهت استقرار دموکراسی‌های کارآمد و پایدار دلایل دیگری به جز وضعیت اقتصادی این کشورها دارد. جوامع هر سه این کشورها از نظر قومی، اقتصادی ـ اجتماعی و قبیله‌ای به گونه‌ای تقسیم شده‌اند که نمونه آن در آلمان و ژاپن وجود نداشت. بنابراین، همگنی و تجانس یک جامعه می‌تواند به این روند کمک کند. اما این، یک شرط لازم نیست. نوع نفرت‌ها و کینه‌هایی که در جوامع سومالی، هائیتی و افغانستان وجود دارد در بوسنی و کوزوو نیز در حد بسیار بیشتری وجود داشت، با این حال روند دموکراسی‌سازی پیشرفت‌های خوبی در این دو کشور داشت.

نمودار شماره ۱۰ به‌طور خلاصه نشان می‌دهد، آنچه اساساً آلمان، ژاپن، بوسنی و کوزوو را از سومالی، هائیتی و افغانستان متمایز می‌کند سطح توسعه

فرهنگی و یا اقتصادی آنان و یا سنخیت فرهنگی آنان نیست، بلکه تفاوت در میزان تلاشی است که ایالات متحده آمریکا و جامعه بین‌المللی در گذار دموکراتیک این کشورها انجام داده‌اند. ملت‌سازی، آنگونه که این تحقیق ترسیم می‌کند، یک کوشش زمان‌بر است که با میزان منابعی که برای آن صرف می‌شود بستگی دارد. سرانه منابع مالی که ایالات متحده و هم‌پیمانانش پس از پایان منازعه در کوزوو هزینه کردند ۲۵ برابر افغانستان و سرانه شمار نیروهای آنها در کوزوو نیز ۵۰ برابر سرانه نیروهای آنان در افغانستان بود. به‌کارگیری نیرو و سرمایه بیشتر، تأثیرات بسزایی در رشد و توسعه سازمان‌های دموکراتیک و رشد اقتصادی داشته است.

ژاپن که خود بی شک یکی از دو مورد عملیات موفقیت آمیز بوده است، به خوبی با این معیارها دست‌کم از نظر میزان زمانی که برای گذار دموکراتیک و تحول اقتصادی صرف شد، مطابقت دارد. از سوی دیگر، (در مقایسه با آلمان، بوسنی یا کوزوو) سرانه دریافت کمک‌های خارجی در ژاپن بسیار کمتر بود. در واقع، سرانه کمک‌های خارجی به ژاپن نسبت به کمک‌هایی که به هائیتی انجام گرفت نیز کمتر بود و تقریباً مشابه میزان کمک‌هایی بود که افغانستان دریافت کرد. نرخ رشد اقتصادی ژاپن پس از جنگ نیز پایین بود. اما مخارج آمریکا در جنگ کره سبب رشد اقتصادی ژاپن در خلال دهه ۱۹۵۰ شد و این خود زمینه را برای تقویت حمایت عمومی از اصلاحات دموکراتیک که بعد از جنگ شروع شده بود فراهم کرد. همچون معجزه اقتصادی آلمان در دهه ۱۹۵۰، این تجربه نشان می‌دهد که موفقیت اقتصادی بالا به مانند یک پشتیبان مطلوب و مشروعیت بخش، یک فاکتور ضروری برای اصلاح و رفرم سیاسی نیست.

سرانه شمار نیروهای تثبیت کننده (و یا به اصطلاحی که آن زمان نامیده می‌شد، نیروهای اشغالگر) در ژاپن نیز در مقایسه با نیروهایی که در آلمان، بوسنی یا کوزوو مستقر شدند کمتر بود، هر چند سرانه شمار این نیروها بیش از سرانه

نیروهایی بود که در هائیتی و افغانستان استقرار یافتند. همکاری مشتاقانه ساختارهای قدرت موجود در ژاپن و همگونی جمعیت به‌طور قطع نقش مهمی در تأمین امنیت و موقعیت ژاپن با یک نیروی نسبتاً کم داشت. اما شکست بزرگ ژاپن نیز بسیار مهم بود: سال‌ها جنگ تمام عیار از جمله بمباران شهرهای ژاپن و در نهایت دو حمله اتمی ویرانی‌های بسیاری را پدید آورده بود. در نتیجه، جمعیت بازمانده از جنگ از ادامه آن بی‌زار بودند و تمایلی به مقابله با شکست نداشتند. بنابراین، هنگامی‌که درگیری‌ها با خرابی‌ها و تلفات کمتری به پایان رسد، یا اینکه اصلاً به پایان نرسند مانند سومالی، افغانستان و اخیراً عراق، به‌طور قطع چالش‌های امنیتی برای تثبیت موقعیت پس از منازعه دشوارتر خواهد شد. در واقع، به نظر می‌رسد که هر چه پیروزی نظامی سریعتر و با خونریزی کمتری همراه باشد، تثبیت اوضاع پس از جنگ مشکل‌تر خواهد شد.

وحدت فرماندهی و مشارکت چندملیتی

هنگامی که ایالات متحده آمریکا بار سنگین توسعه و تکامل ژاپن و بخش غربی آلمان را به دوش می‌کشید، ۵۰ درصد از تولید ناخالص داخلی جهان را دارا بود. در دهه ۱۹۹۰، سهم آمریکا به ۲۲ درصد کاهش پیدا کرد. کاهش سهم آمریکا در تولید ناخالص داخلی جهانی از یک طرف و همچنین افزایش پیوسته تولیدات و درآمدها در سایر مناطق جهان از سوی دیگر، سبب شد تا هم سهم مشترک بین‌المللی از لحاظ سیاسی برای ایالات متحده آمریکا اهمیت بسیار پیدا کند و هم اینکه پرداخت این سهم و مشارکت سایر کشورها در ارائه کمک‌های مالی برای این کشورها امکان‌پذیر گردد.

در طول دهه ۱۹۹۰، آمریکا با این مشکل مواجه بود که چگونه در حالی که سهم گسترده‌تر و مشارکت بیشتری را برای تلاش‌های خود در روند ملت‌سازی فراهم می‌کند، وحدت فرماندهی موثر خود بر این روند را نیز حفظ نماید. در

هائیتی و سومالی، ایالات متحده مقررات منظم و پیوسته‌ای را که خود آن را سازماندهی کرده بود به‌طور وسیعی طی فاز اول عملیات مدیریت کرد اما خیلی زود این مسئولیت را به یک گروه بزرگتر از نمایندگان سایر کشورها و همچنین به نیروهای تحت رهبری سازمان ملل واگذار کرد. هر چند عملیات در هائیتی نسبت به عملیات در سومالی بهتر سازماندهی شده بود، این تلاش‌ها موفقیت آمیز نبودند. در بوسنی، ایالات متحده موفق شد تا یک فرماندهی واحد را به‌وجود آورد و از لحاظ نظامی نیز مشارکت وسیعتری را از طریق سازمان پیمان آتلانتیک شمالی (ناتو) به‌دست آورد. با این حال به‌رغم آرزوی برآورده نشده آمریکا برای بیشنه‌سازی نفوذ خود در برابر اروپا و همچنین با توجه به امتیازات ویژه ناتو در مقابل اتحادیه اروپا، این امر سبب شد تا به لحاظ اجتماعی آمریکا با مقاومت‌هایی برای دست‌یابی به یک سری ترتیبات منسجم مواجه شود. در کوزوو، ایالات متحده موفق شد تا در بعد نظامی از طریق سازمان پیمان آتلانتیک شمالی به یک فرماندهی واحد دست یابد و همچنین در بعد غیرنظامی یک مشارکت فراگیر را از طریق سازمان ملل به‌دست آورد. در حالی که جنبه‌های نظامی و غیرنظامی عملیات کوزوو تحت دو مدیریت مختلف انجام می‌گرفت، ایالات متحده این اطمینان را ایجاد کرده بود که نیروها و توانمندی‌های کاربردی هر دو مدیریت (نیروهای نظامی کوزوو و دولت موقت در کوزوو که زیر نظر سازمان ملل فعالیت می‌کردند) به‌گونه‌ای باشد که به اندازه کافی هماهنگی داشته باشند تا بدین طریق مانع از ایجاد شکاف بین آنها شود.

هیچ کدام از این مدل‌ها کاملاً رضایت بخش نبود. اما به نظر می‌رسد تا کنون ترتیبات در کوزوو از احاظ نقش رهبری آمریکا، مشارکت اروپایی‌ها و کمک مالی مشارکت کنندگان و همچنین از نظر وحدت قوی فرماندهی بهترین مورد باشد. هر مامور بین‌المللی در کوزوو در نهایت یا برای فرماندهی ناتو و یا نماینده مخصوص دبیر کل سازمان ملل کار می‌کرد که هیچ یک از اینها آمریکایی نبودند.

اما با توجه به اعتبار ایالات متحده در منطقه و نفوذ آن در ناتو و شورای امنیت، ایالات متحده موفق شد به خوبی نقش رهبری خود را ایفا نماید در حالیکه خود فقط ۱۶ درصد از هزینه‌های بازسازی و ۱۶ درصد از نیروهای پاسدار صلح را تأمین می‌کرد.

کارآیی مدل‌های مدیریت بحران بوسنی و کوزوو برای مدیریت دیگر عملیات‌های ملت‌سازی اساساً به توانایی آمریکا و متحدان اصلی آن در دستیابی به یک دیدگاه مشترک در رابطه با اهداف و شکل دادن به اقدامات سازمان‌های مربوطه (مانند ناتو، اتحادیه اروپا و سازمان ملل) درارتباط با اهداف توافق شده بستگی دارد. مادامی که مشارکت کننده‌های اصلی در عملیات ملت‌سازی چنین دیدگاه مشترکی داشته باشند، مدل بالکان می‌تواند از نظر تقسیم هزینه‌ها و یکپارچگی و وحدت فرماندهی یک الگوی مناسب باشد.

در افغانستان، ایالات متحده مقررات همسویی را برای اقدامات نظامی و همچنین ترتیبات یکسانی را برای بخش بسیار گسترده‌تر غیر نظامی تدوین کرد. یک نیروی بین‌المللی بدون حضور آمریکا در کابل به کار گرفته شده است در حالی که نیروهای آمریکایی بیشتر در مناطق دیگر به جز کابل استقرار یافته‌اند. سازمان ملل مسئول ترویج تغییرات سیاسی است در حالی که اهداء کنندگان کمک‌ها که به صورت انفرادی بازسازی اقتصادی افغانستان را سازماندهی می‌کنند، اغلب در انجام این هدف ناکام می‌مانند. این اقدامات در سومالی به دلیل اینکه نیروهای بین‌المللی و نیروهای آمریکایی در نهایت از نظر جغرافیایی در دو منطقه مجزا استقرار یافتند یک پیشرفت جزیی را پدید آورد اما این به هر حال نسبت به آنچه که در هائیتی، بوسنی و به‌ویژه در کوزوو به‌دست آمده بود، یک پسرفت روشن است. بر همین اساس، نتایج کلی به‌دست آمده در افغانستان تا کنون بهتر از آنچه در سومالی اتفاق افتاد بوده است، البته بهتر از نتایج به‌دست

آمده در هائیتی و به خوبی نتایج حاصله از کوزوو یا بوسنی نبوده است. (به‌طور قطع عملیات در افغانستان کم هزینه‌تر بود.)

جدول شماره ۱. تاریخ ملت سازی آمریکا

کشور	سال	بیشترین تعداد نیروهای آمریکایی	همکاری بین المللی	ارزیابی	درس‌های آموخته شده
آلمان غربی	-۱۹۵۲ ۱۹۴۵	۱،۶ میلیون	پروژه مشترک بین نیروهای مسلح انگلیسی و فرانسوی، و در نهایت ناتو	بسیار موفقیت آمیز، یک مردم سالاری با ثبات و اقتصاد پیشرفته، عضویت در ناتو پس از ۱۰ سال	دموکراسی قابل انتقال است. نیروهای نظامی قادر به پی ریزی تغیرات دموکراتیک هستند
ژاپن	-۱۹۵۲ ۱۹۴۵	۳۵۰۰۰۰	هیچ	بسیار موفقیت آمیز، ایجاد یک دموکراسی باثبات اقتصادی و ایجاد امنیت منطقه ای طی ۱۰ سال	دموکراسی میتواند به جوامع غیر غربی صادر شود.ملت سازی یک جانبه می‌تواند ساده‌تر باشد اما نسبت به تلاش‌های چند جانبه بسیار گران تر
سومالی	-۱۹۹۴ ۱۹۹۲	۲۸۰۰۰	نظارت سازمان ملل در کمک‌های انسان دوستانه	ناکام:فقط مقدار کمی کمک‌های بشر دوستانه به موگادیشو ودیگر شهرها فرستاده شد	وحدت فرماندهی به همان اندازه عملیات‌های جنگی در صلح نیز مهم می‌باشد.اهداف ملت سازی باید بر اساس منابع موجود اندازه گیری شوند.

کشور	سال	بیشترین تعداد نیروهای آمریکایی	همکاری بین المللی	ارزیابی	درس‌های آموخته شده
هائیتی	۱۹۹۶ - ۱۹۹۴	۲۱۰۰۰	همکاری سازمان ملل در برقراری نظم	غیر موفقیت آمیز: نیروهای آمریکایی رئیس جمهوری که از طریق انتخابات دموکراتیک انتخاب شده بود روی کار آوردند اما قبلاً از اینکه نهادهای دموکراسی تثبیت شود این کشور را ترک کردند	خروج می‌تواند نتایج معکوس به بار آورد.
بوسنی	۱۹۹۵ تاکنون	۲۰۰۰۰	همکاری مشترک سازمان ملل و ناتو	موفقیت نسبی: انتخابات دموکراتیک در عرض دو سال برگزار شد اما دولت از نظر قانونی ضعیف است.	ساختن یک مدیریت رقابتی و ایجاد موسسات دموکراتیک وقت گیر است
کوزوو	۱۹۹۹ ادامه دارد	۱۵۰۰۰	مشارکت نظامی ناتو و حمایت سازمان ملل	موفقیت محدود: انتخابات در عرض سه سال برگزار شد ، رشد اقتصادی بالا است. اما راه حل نهایی برای اوضاع کوزوو وجود نداشته است.	ارتباط بین جنایت سازمان یافته و افراط گرایی سیاسی می‌تواند یک چالش جدی برای اصلاحات دموکراتیک باشد.
افغانستان	۲۰۰۱ - ادامه دارد	۱۰۰۰۰	همکاری نسبی سازمان ملل و سازمان‌ها ای غیر دولتی	خیلی زود است که قضاوت شود: دیگر زمینه ای برای انجام یک حمله تروریستی در سطح بین المللی وجود ندارد، اما ساختار مردم سالارانه کمی وجود دارد، هیچ مرجع قدرت واقعی به جز در کابل وجود ندارد	به کارگیری منابع مالی و نیروی نظامی کمتر سبب بازده امنیتی کمتر و کندی رشد اقتصادی و کندی دموکراتیزه کردن می‌شود

طول مدت عملیات

وجه دیگری که این عملیات‌ها را از یکدیگر متمایز می‌کند، مدت زمان به طول انجامیدن آنهاست. برخی از آنها مانند عملیات در هائیتی زمان معینی برای پایان آن تعیین شد و در موعد مقرر نیز پایان یافت. برخی دیگر مانند آلمان، ژاپن، سومالی و بوسنی مدت زمان بسیار کوتاهی برای آنها تعیین شد اما مدت زمان عملیات تمدید شد. عملیات در کوزوو و افغانستان بدون هیچ‌گونه پیش‌بینی برای پایان عملیات و خروج فوری نیروها آغاز شد. شواهد حاکی از آن است که استقرار طولانی مدت نیروها در یک کشور موفقیت عملیات را تضمین نمی‌کند لیکن خروج زودهنگام آنها شکست را حتمی می‌سازد. تا کنون هیچ کوششی در جهت دموکراتیزه کردن اجباری در کمتر از پنج سال به نتیجه نرسیده است.

اگر دموکراتیزه شدن به انجام رسد، آیا این امر زمینه را برای خروج نهایی نیروهای خارجی فراهم می‌کند؟ آنگونه که این مطالعات نشان می‌دهد دموکراتیزه شدن لزوماً به معنای فراهم شدن زمینه برای خروج این نیروها نبوده است. نیروهای آمریکایی تا کنون شکست‌های آشکاری را پشت سر گذاشته‌اند مانند آنچه در هائیتی و سومالی اتفاق افتاد اما هنوز نیروهای آمریکایی در بقیه کشورهایی که موفقیت‌هایی به همراه داشته‌اند مانند آلمان، ژاپن، بوسنی و کوزوو و یا مواردی که هنوز در دست انجام دارند مانند افغانستان، حضور دارند. نگرانی‌های ژئوپلیتیکی منطقه‌ای و یا بین‌المللی و نه صرف دموکراتیزه کردن این کشورها انگیزه اصلی انجام این پنج عملیات بوده است. آلمان و ژاپن خلع سلاح شده بودند و در نتیجه حتی بعد از اینکه به یک دموکراسی با ثبات که قادر بود منافع آنها را تأمین کنند، تبدیل شدند، همچنان به کمک آمریکا برای تأمین امنیت خارجی خود نیاز داشتند. بوسنی، کوزوو و افغانستان نیز شاید حتی مدت طولانی بعد از استقرار صلح به کمک‌های خارجی جهت تأمین امنیت خارجی خود نیاز داشته باشند. اینکه آیا این کمک‌ها به شکل حضور ارتش خارجی باشد

یا تضمین امنیت خارجی یا حضور رهبری خارجی در ترتیبات جدید امنیتی منطقه‌ای، مشخص نیست؛ اما این احتمال وجود دارد که حتی مدت طولانی پس از اینکه گذار دموکراتیک صورت گرفت نوعی روابط امنیتی بین دو کشور استمرار یابد. اگر آلمان و ژاپن را به عنوان یک الگو در نظر بگیریم به این نتیجه می‌رسیم که هر چه تحول دموکراتیک جامع‌تر باشد، پیوندهای ژرفی بر جای خواهد گذاشت. شواهد حاکی از آن است که ملت‌سازی یک نوع روابط عاطفی و وابستگی ایجاد می‌کند که برای مدت طولانی باقی می‌ماند.

نتیجه‌گیری

با وجود تفاوت‌ها و پیچیده‌گی‌های میان این هفت مورد، مطالعه مقایسه‌ای آنها بیانگر هشت درس عمومی است:

۱. عوامل زیادی بر آسانی یا دشواری ملت‌سازی تأثیر دارند: تجربه‌های دموکراتیک گذشته، سطح توسعه اقتصادی و سطح همبستگی ملی. با این حال، به نظر می‌رسد در میان عوامل قابل کنترل، مهمترین عامل تعیین کننده، میزان و سطح تلاش‌هایی است که برای دموکراتیزه کردن یک کشور انجام می‌گیرد که این تلاش‌ها در زمان، پول و به‌کارگیری نیروی انسانی نمود پیدا می‌کنند.

۲. ملت‌سازی چند جانبه در مقایسه با انجام یک حرکت یک جانبه، پیچیده‌تر است و به زمان بیشتری نیاز دارد اما برای شرکت کنندگان در عملیات ملت‌سازی، به‌طور قابل ملاحظه‌ای کم‌هزینه‌تر است.

۳. ملت‌سازی چند جانبه در مقایسه با تلاش‌های یک‌جانبه می‌تواند تحولات عمیق‌تر و همبستگی منطقه‌ای بیشتری ایجاد کند.

۴. اگر مشارکت کنندگان اصلی در عملیات پاسداری از صلح دارای دیدگاه عمومی مشترکی باشند و بر اساس آن بتوانند موسسات بین‌المللی را شکل دهند، وحدت فرماندهی و مشارکت گسترده با هم سازگار و هماهنگ‌اند.

۵. رابطه معکوسی میان شمار نیروهای برقرار کننده ثبات و میزان خطر (سطح ریسک) وجود دارد. هر چه تعداد این نیروها بیشتر باشد، تعداد تلفات کمتر خواهد بود. در واقع، عملیات‌های پس از پایان درگیری که به لحاظ تعداد نیروی انسانی به خوبی مجهز شده باشند، تلفاتی متحمل نمی‌شوند.

۶. دولت‌های همسایه می‌توانند نقش مهمی ایفا کنند. این تقریباً غیر ممکن است که بتوان یک کشور تجزیه‌شده را یکپارچه کرد اگر همسایگان بکوشند که آن را تجزیه کنند. برای به‌دست آوردن حمایت همسایگان از هیچ کوششی نباید فروگذار کرد.

۷. پاسخگویی در برابر بیدادگری‌های گذشته می‌تواند عامل قدرتمندی برای دموکراتیزه‌کردن باشد. این امر همچنین می‌تواند یکی از مشکل‌ترین و بحث انگیزترین جنبه‌های هر عملیات ملت‌سازی محسوب شود. بنابراین باید تلاش کرد تنها یک تعهد اساسی و دراز مدت در قبال عملیات وجود داشته باشد.

۸. یک شیوه سریع برای ملت‌سازی وجود ندارد. به نظر می‌رسد زمان لازم برای گذار پایدار به دموکراسی دست کم پنج سال باشد.

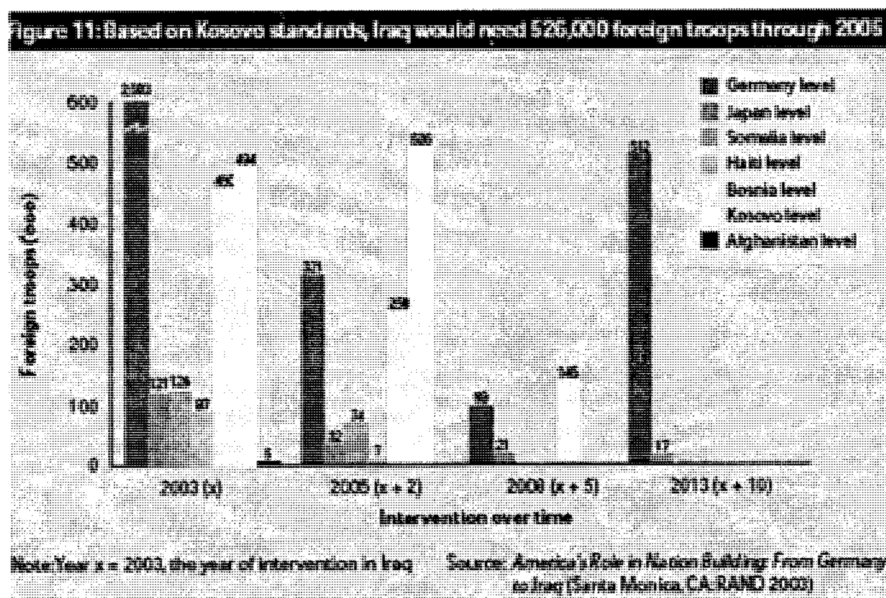
به کار گیری تجربیات فوق در مورد عراق

آمریکا هم اکنون با چالش‌های گریزناپذیری در عراق روبروست. با این حال، می‌بایست این امکان وجود داشته باشد تا درس‌های ارزشمندی از تجارب قبلی آمریکا در ملت‌سازی بیاموزیم. چهار درس مهم در رابطه با عراق می‌توان آموخت:

نخستین درس این است که ملت‌سازی دموکراتیک در صورتی امکان پذیر است که به اندازه کافی منابع مورد نیاز آن وجود داشته باشد؛ اما این نهاده‌ها می‌توانند بسیار زیاد باشند. در رابطه با نیروهای نظامی، نمودار شماره ۱۱ بیانگر تعداد نیروهای نظامی است که در عملیات‌های قبلی به کار گرفته شده است. این نمودار همچنین بیانگر تعداد نیروهای مورد نیاز در عراق برای دهه آینده بر اساس

نسبت این نیروها به تعداد جمعیت است. برای مثال، اگر قرار باشد تعداد نیروهای به‌کار گرفته شده در کوزوو بر اساس سرانه جمعیت در عراق نیز به کار گرفته شود، تعداد این نیروها می‌بایست در سال ۲۰۰۵ حدود ۵۰۰ هزار نفر باشد (در حالی که در اکتبر ۲۰۰۳ تقریباً ۱۵۰ هزار نیرو در عراق وجود داشت). اگر بخواهیم سطح نیروهای به‌کار گرفته شده در بوسنی را برای عراق در نظر بگیریم این تعداد در مرحله اول می‌بایست ۴۶۰ هزار نفر باشد که در سال ۲۰۰۵ و ۲۰۰۸ به ترتیب به ۲۵۸ هزار و ۱۴۵ هزار نفر کاهش پیدا خواهد کرد.

نمودار شماره ۱۱: نیروهای نظامی مورد نیاز در عراق براساس استاندارد تعداد نیروهای بکار گرفته شده در کوزوو



علاوه بر نیروهای نظامی، به‌کارگیری تعداد قابل توجهی از نیروهای پلیس غیر نظامی بین‌المللی نیز ضرورت دارد. برای رسیدن به سطح قابل مقایسه با کوزوو که طی آن نزدیک به ۵۰۰۰ پلیس مستقر شدند، عراق (علاوه بر نیروهایی که در نمودار شماره ۳ بیان شد) به حدود ۵۳ هزار نفر افسر پلیس غیر نظامی بین‌المللی در سال ۲۰۰۵ نیاز خواهد داشت.

هنوز خیلی زود است که به درستی میزان کمک‌های خارجی مورد نیاز را پیش‌بینی کنیم، اما این امکان وجود دارد تا در مقایسه با تجربیات قبلی، میزان مورد نیاز به کمک‌های خارجی را بیان داریم. نمودار شماره ۱۲ میزان کمک‌های خارجی در شش مورد از هفت مورد قبلی ملت‌سازی را بیان می‌دارد و بر همین اساس، میزان کمک مورد نیاز طی دو سال آینده را بر اساس جمعیت عراق پیش‌بینی می‌کند. اگر سطح کمک‌های خارجی در بوسنی را برای عراق در نظر بگیریم، این کشور تا سال ۲۰۰۵ به ۳۶ میلیارد دلار کمک خارجی نیاز دارد. برعکس، اگر سطح مشابه کمک‌های خارجی در افغانستان را معیار قرار دهیم، میزان کل کمک‌های خارجی به عراق طی دو سال آینده می‌بایست به یک میلیارد دلار برسد.

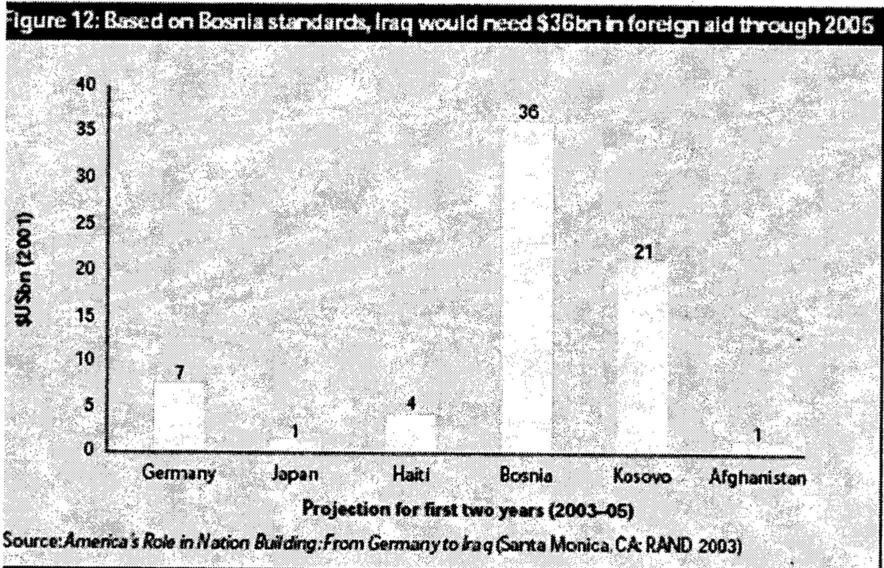
عراق به میزان قابل توجهی به منابع خارجی برای کمک‌های انسان دوستانه و تقویت بودجه خود نیاز خواهد داشت. بعید به نظر می‌رسد که مالیات بخش منابع نفتی عراق برای حمایت مالی بازسازی اقتصاد عراق در آینده نزدیک کافی باشد. بر اساس تجارب بوسنی و کوزوو، مناطقی که از درآمد سرانه بالاتری نسبت به عراق برخوردارند، حمایت بودجه‌ای از آنها حداقل تا مدتی معین ضرورت دارد. برای مدیریت هزینه‌های عملیاتی لازم است مقامات پس از پایان درگیری در ابتدا میزان منطقی هزینه‌ها را تعیین کنند، سپس یک سیستم مالیاتی شفاف را ایجاد کنند و از کمک کننده‌های خارجی بخواهد تا زمانی‌که دولت روی پای خود بایستد، مابه‌التفاوت هزینه‌ها و درآمدهای مالیاتی در بودجه عراق را بپردازند.

در خواست اخیر دولت بوش از کنگره این کشور برای موافقت با یک کمک ۲۰/۳ میلیارد دلاری برای کمک به بازسازی عراق دلالت بر این دارد که بازسازی عراق به یک تعهد اقتصادی نیاز دارد که میزان آن بر اساس سرانه جمعیت با بوسنی قابل مقایسه یا حتی بیشتر از آن باشد. با این توضیح که در این مورد بر خلاف مورد بوسنی که آمریکا فقط ۲۰ درصد از کمک‌ها را متقبل شد اکنون ایالات متحده می‌بایست ۹۰ درصد هزینه‌ها را پرداخت کند. در عین حال بعید به نظر می‌رسد که سرانه تعداد نیروهای نظامی و پلیس که در عراق به کار گرفته می‌شوند به اندازه بوسنی یا کوزوو باشد. به‌کارگیری ۵۰۰ هزار نفر نیروی نظامی یا ۵۰ هزار نفر پلیس احتمالاً فراتر از توانایی تنها ابر قدرت جهان است. حتی به‌کارگیری نصف این نیروها نیز مستلزم این است که ایالات متحده آمریکا بتواند مشارکت دیگر کشورها را در بازسازی عراق و در تثبیت وضعیت عراق پس از جنگ گسترش دهد. این مشارکت می‌بایست در مقایسه با شمار محدود نیروهای ائتلاف که در جنگ شرکت کردند بسیار بیشتر باشد و در واقع به مانند تلاش‌های بین‌المللی گسترده‌ای باشد که در بالکان انجام گرفت. بررسی موارد گذشته حاکی از آن است که دورنمای نهایی در عراق در صورتی‌که نیروهای نظامی بین‌المللی به اندازه کافی به کار گرفته نشوند احتمالاً این خواهد بود که این امر سبب کاهش سطح امنیت شده و همزمان میزان تلفات را افزایش خواهد داد و روند تغییر و تحول سیاسی همه جانبه را به تاخیر خواهد انداخت.

درس دوم برای عراق این است که تعیین ضرب العجل‌های کوتاه مدت برای خروج نیروهای آمریکایی از عراق با ساختار ملت‌سازی سازگار نیست. ایالات متحده تنها در صورتی موفق خواهد شد که مدت زمان بیشتری برای تاسیس نهادهای دموکراتیک نیرومند صرف کند و دست به عقب نشینی‌های عجولانه بر پایه ضرب‌العجل‌های ساختگی نزند. به‌علاوه، تعیین تاریخ‌های نابهنگام و غیر کارشناسی برای انتخابات ملی می‌تواند نتایج معکوسی را در پی داشته باشد.

سومین درس این است که موانع مهم در ملت‌سازی هم شامل تفرقه و عدم یکپارچگی داخلی (در راستای مرزهای سیاسی، قومی و فرقه‌ای) و هم شامل عدم حمایت خارجی دولت‌های همسایه می‌باشد. آلمان و ژاپن جوامع یک‌دست و منسجمی داشتند. بوسنی و کوزوو همسایگانی داشتند که به دنبال تغییرات دموکراتیک در کرواسی و صربستان با جامعه بین‌المللی همکاری می‌کردند. عراق می‌تواند بدترین حالت هر دو مورد فوِق را داشته باشد: نه همبستگی داخلی وجود دارد و نه حمایت منطقه‌ای. ایالات متحده باید به مانند شورای اجرایی صلح در بالکان یا گروه دو به‌علاوه شش که شامل شش همسایه افغانستان به علاوه روسیه و ایالات متحده بود، روی کار آوردن یک مکانیسم مشاوره‌ای برای مشاوره با همسایگان عراق را مورد ملاحظه قرار دهد.

نمودار شماره ۱۲: کمک‌های خارجی مورد نیاز عراق بر اساس میزان کمک‌های ارائه شده به بوسنی



چهارمین درس اینکه ایجاد یک مردم سالاری، یک اقتصاد قدرتمند و یک مشروعیت بلند مدت بستگی به این دارد که در هر مورد تعادلی میان سهم کمک‌های مالی بین‌المللی و وحدت فرماندهی وجود داشته باشد. همانطور که در بالا اشاره شد، بعید است ایالات متحده به اندازه کافی قادر به تأمین نیروهای نظامی و یا منابع مالی مورد نیاز باشد. همچنین ایالات متحده در صورت تکیه‌کردن بر تعداد محدود نیروهای ائتلاف که در جنگ شرکت دارند قادر به تحمل این وضعیت نخواهد بود. به عبارت دیگر، مشارکت دادن یک ائتلاف گسترده‌تر مستلزم ایجاد ترتیبات سازمانی جدید و یا تعمیم مقررات سازمان‌های موجود مانند ناتو است. کشورهای بزرگ که در چنین ائتلاف‌هایی شرکت می‌کنند انتظار دارند به تناسب مشارکت خود نفوذ خود را نیز تأمین نمایند.

فراسوی بحران عراق

حوادث ماه‌های اخیر در عراق حاکی از آن است که بر خلاف تجارب گذشته، ائتلاف آمریکا برای تثبیت موقعیت عراق و بازسازی این کشور، آنچنان که انتظار می‌رفت پیشرفت چندانی نداشته است. به هر حال، این پنجمین عملیات ملت‌سازی در کشورهای مسلمان و ششمین عملیات ملت‌سازی است که ایالات متحده طی ۱۲ سال اخیر به انجام رسانیده است. در بسیاری از موارد گذشته، ایالات متحده و متحدانش پس از هر دخالت نظامی سریعاً با اعتراض‌های مشابهی روبرو بوده‌اند. سومالی، هائیتی، کوزوو و افغانستان فروپاشی مطلق و سریع دولت مرکزی را تجربه کردند. در تمامی این موارد پلیس محلی، دادگاه‌ها و نیروهای نظامی منهدم، مختل، منحل یا بی اعتبار شدند و در نتیجه برای پر کردن خلاء امنیتی پس از جنگ در دسترس نبودند. در سومالی، بوسنی، کوزوو و افغانستان عوامل افراطی خلاء امنیتی پس از جنگ را پر کردند. در بیشتر موارد، جنایت‌های سازمان یافته سریعاً به چالش مهمی برای نیروهای اشغالگر تبدیل شد. در بوسنی

و کوزوو، نیروهای مستقر خارجی نهایتاً موفق شدند این مشکلات امنیتی را تحت کنترل در آورند. در سومالی آنها نتوانستند با این مشکلات مقابله کنند؛ در افغانستان این مشکلات همچنان وجود دارد.

طی دهه گذشته، ایالات متحده به منظور افزایش کارآیی رزمی نیروهای نظامی خود سرمایه گذاری‌های مهمی انجام داده است. نتایج این سرمایه گذاری‌ها در پیشرفت چشمگیر عملیات‌های نظامی آمریکا از طوفان صحرا گرفته تا حمله هوایی به کوزوو و سپس عملیات آزادسازی عراق به خوبی آشکار است. افزایش قابل توجه‌ای در توانایی و ظرفیت نیروهای مسلح آمریکا یا در کارآیی سازمان‌های دولتی این کشور برای اجرای عملیات‌های بازسازی و تثبیت اوضاع پس از جنگ وجود نداشته است. در سرتاسر دهه ۱۹۹۰، مدیریت هر ماموریت مهم، پیشرفت محدودی نسبت به موارد قبلی را نشان می‌دهد، اما در دهه حاضر، این روندِ پیشرفت محدود ثابت نمانده است. مورد افغانستان مطمئناً در مقایسه با سومالی پیشرفت‌هایی داشته است اما هنوز خیلی زود است که آن را موفقیت آمیزتر از عملیات در هائیتی ارزیابی کنیم. هنوز خیلی زود است که عملیات در عراق را ارزیابی کنیم اما ماه‌های نخست این عملیات در مقایسه با همین دوره در عملیات بوسنی و کوزوو بیانگر آن است که عملیات در عراق وضع بهتری ندارد. تصمیم دولت آمریکا در هفته‌های اولیه اشغال عراق برای انتقال مسئولیت بازسازی و اداره عراق پس از جنگ از وزارت خارجه به پنتاگون (که از سال ۱۹۵۲ تا کنون هیچ تجربه‌ای در این ارتباط نداشته است) سبب افزایش بیشتر هزینه‌های جنگ شد که خود نیز قبلاً به دلیل مبالغ چشمگیر آن چالشی اساسی بود.

اگر شناسایی دولت عراق در سطح گسترده‌تری مورد قبول واقع شود در این صورت ایالات متحده شاید به گام‌های بیشتری برای بهبود عملکرد آن در سطح منطقه نیاز داشته باشد. این گام‌ها شامل قانونی کردن و نهادینه کردن شیوه‌هایی برای مدیریت مسئولیت‌های پس از جنگ، اختصاص نقش‌های متفاوت و توزیع

آنها در میان سازمانهای مختلف به شیوه‌ای که احتمالاً از یک دولت به دولت بعدی استمرار یابد و همچنین ایجاد یک مجموعه از تجارب به‌دست آمده، اصول پذیرفته شده و توانمندی‌های جاری خواهد بود. درصورتی‌که مسئولیت‌ها به صراحت بین سازمان‌های مربوطه تقسیم شده باشد و با توجه به این فرض که این سازمان‌ها نیز مسئولیت‌ها را در بیشتر مواقع به انجام می‌رسانند، سرمایه گذاری دراز مدت در نگهداری، آموزش و مدیریت رسته‌ای پرسنل مجرب می‌تواند مجموعه‌ای از یک کادر با ارزش به‌وجود آورد که برای انجام چنین ماموریت‌هایی در مواقع ضروری در دسترس باشند. این امر همچنین می‌تواند مجموعه‌ای از دستورالعمل‌های کاربردی برای هدایت آنان در انجام امورشان پدید آورد.

ملت‌سازی طی دهه گذشته ماموریتی بحث انگیز بوده است و شدت این مباحثات بدون شک سبب شده تا از سرمایه‌گذاری‌هایی که برای انجام بهتر این امور مورد نیاز بوده است جلوگیری کند. مقاومت‌های سازمانی هر دو وزارت دفاع و خارجه که ملت‌سازی را در زمره اهداف اصلی خود تلقی نمی‌کنند نیز یک مانع اساسی در این روند بوده است. در نتیجه، هر یک از دولت‌هایی که پی در پی روی کار آمدند، هر ماموریت جدید را به گونه‌ای انجام دادند که گویا این اولین ماموریت ملت‌سازی می‌باشد و مهمتر اینکه آن را به عنوان آخرین ماموریت نیز محسوب کردند.

بعید به نظر می‌رسد که در آینده نزدیک این انتظار به واقعیت بپیوندد. از زمان پایان جنگ سرد تا کنون ایالات متحده به‌طور فزاینده‌ای درگیر عملیات ملت‌سازی بوده است. در دهه ۱۹۹۰، دولت کلینتون به‌طور میانگین هر دو سال یک بار، اقدام به دخالت نظامی در دیگر کشورها با هدف ملت‌سازی کرد. دولت کنونی آمریکا علی رغم مخالفت شدید با درگیر شدن نیروهای مسلح آمریکا در چنیین فعالیت‌هایی، دو عملیات بزرگ ملت‌سازی را در طی ۱۸ ماه شروع کرد. اکنون بدیهی به نظر می‌رسد که ملت‌سازی به مسئولیت گریز ناپذیر تنها ابر قدرت جهان تبدیل شده است.